



استاد محقق :

آیت ا... العظمیٰ مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

ویرایش جدید به اضافه فهرست

جلد پنجم
بناهندگاری
جمعی از نویسندگان



مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - ، مصحح

تفسیر نمونه: تفسیر و بررسی تازهای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواستها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از نویسندگان [ویرایش ۲] - تهران: دارالکتب الاسلامیه - ۱۳۵۵.
۶۰۰۰ ریال؛ ج. ۵ - بهای هر جلد متفاوت.
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار).
کتابنامه.

جلد پنجم (چاپ سی و نهم: ۱۳۸۷)

ISBN - SET: 964-440-030-5 (دوره)

ISBN: 964-440-005-4 (ج. ۵)

۱. تفاسیر شیعہ - قرن ۱۴. الف. عنوان. ب. عنوان: تفسیر و بررسی تازهای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواستها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز.

۲۹۷/۱۷۹

BP۹۸/م۷ت۷

۱۳۷۶-۳۲۵۳

۱۳۷۷

فروشگاه مرکزی: تهران - بازار سلطانی - ۹۹
تلفن: ۵۵۶۲۷۴۴۹ - ۵۵۶۲۰۴۱۰
فروشگاه شماره ۱: خیابان ولی عصر - خیابان فرشته - ۹
تلفن: ۰۹۱۲۳۴۴۱۵۲۱ - ۲۶۲۰۰۲۵۹



تفسیر نمونه (جلد پنجم)

زیر نظر استاد محقق آیت الله مکارم شیرازی

همکاران: محمد رضا آشتیانی، محمد جعفر امامی، داود الهامی، اسدالله ایمانی، عبدالرسول حسینی، سید حسن شجاعی
سید نورالله طباطبایی، محمود عبداللهی، محسن قرآنتی، محمد محمدی

- ناشر: دارالکتب الاسلامیة
- تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
- چاپ سی و نهم: ۱۳۸۷
- صفحه و قطع: ۶۴۸ صفحه، وزیری
- چاپ: چاپخانه مروی
- شابک ۴-۰۰۵-۴۴۰-۰۰۰-۴ / ۹۶۴-۴۴۰-۰۰۵-۴ / ۹۶۴-۴۴۰-۰۰۵-۴
- شابک دوره ۲۸ جلدی ۵-۰۳۰-۰۰۰-۴۴۰-۰۰۰-۴ / ۹۶۴-۴۴۰-۰۰۰-۴
- ISBN-SET: 964 - 440 - 030 - 5 VOL.28 / ۹۶۴-۴۴۰-۰۰۰-۴
- حق چاپ برای ناشر محفوظ است
- قیمت: ۶۰۰۰ ریال

زیر نظر استاد محقق
آیة اللہ العظمیٰ ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد پنجم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

آشتیانی	محمد رضا
امامی	محمد جعفر
الهامی	داوود
ایمانی	اسد الله
حسنی	عبدالرسول
شجاعی	سید حسن
طباطبائی	سید نور الله
عبداللہی	محمود
قرائتی	محسن
محمدی	محمد

هدف اصلی از نگارش این تفسیر

هدف از نوشتن این تفسیر، این بود که «تفسیری به زبان فارسی» برای قرآن مجید تهیه شود که هم «خواص» بتوانند از آن بهره گیرند، و هم برای «عموم» مفید باشد. تفسیری روان و دور از اصطلاحات پیچیده علمی، دور از شرح اختلافات مفسران و نقل اقوال پراکنده.

بر اساس نزدیک ترین مفاهیم قرآن به ذهن، و بر اساس دریافت ها و برداشت های تازه ای که در پرتو پیشرفت علوم گوناگون از قرآن می شود، و با استفاده از قرائن تاریخی و شأن نزول ها و احادیث متقن و ارزنده ای که در منابع اسلامی از پیشوایان بزرگ اسلام به ما رسیده است. تفسیری که در عین تفسیر بودن، جوابگوی پرسش ها، مسائل عصری و حل ایرادهای گوناگون در اصول و فروع مباحث اسلامی (تا آنجا که وضع چنین تفسیری اجازه می دهد) بوده باشد. به حمد الله انتشار نخستین جلد های این تفسیر اثر عمیقی در طبقات مختلف گذاشت، به طوری که چاپ اول و دوم و سوم آن به سرعت نایاب شد.

این استقبال گرم، نشان می داد تشنگی خاصی برای تفسیری به این سبک و اسلوب، در مسلمانان آگاه وجود دارد، و همین موضوع سبب شد که جلد های بعد با دقت و مراقبت بیشتری دنبال گردد و وقت و فکر زیادتری صرف آن کنیم، و حتی

طرز جمع آوری و تنظیم مطالب آن را با آنچه در مقدمه جلد اول نوشته شده، تغییر دهیم، تا بحث‌ها «همه‌نگ تر» و «کامل تر» گردد، مقایسه جلد‌های سوم و چهارم با جلد اول و دوم (قبل از تجدیدنظر) روشنگر این پیشرفت است.

از طرف صاحب نظران و طبقات مختلف، تقدیر و تشویق فراوان، نسبت به انتشار این تفسیر، به عمل آمد که ما را نسبت به کاری که شروع کرده بودیم، با تمام مشکلاتی که داشته و داریم به راستی «دلگرم تر» ساخت.

البته انتقادهائی هم در کنار تشویق‌ها وجود داشت که شاید از آنها بیش از تشویق‌ها استفاده کردیم، و سعی می‌کنیم مجلدات بعد را با توجه به آنها تهیه کنیم.

بسیار خوشوقت خواهیم شد که صاحب نظران دیگر پس از مطالعه آن، هر گونه «عیبی» به نظرشان می‌رسد برای ما بنویسند و مطمئن باشند هیچ گونه «تعصبی» در برابر عیب‌ها و نقائص نداریم، بنابراین ایرادها و یادآوری‌ها را با آغوش باز استقبال خواهیم کرد و از آن مسلماً استفاده خواهیم نمود.

* * *

امیدواریم این تفسیر، کمکی به همگان برای شناسائی هر چه بیشتر قرآن، این اقیانوس ناپیدا کرانه، بنماید و همگی بتوانیم با الهام از تعلیمات زنده و عمیق آن، گامی در راه نجات مسلمانان از وضع اسفبار کنونی برداریم، به جوامع اسلامی تحرک و آگاهی بیشتر بدهیم و در برابر، تعهدها و مسئولیت‌هائی که در برابر اسلام در این عصر و زمان خاص، بر دوش داریم قدم مؤثری برداریم، مخصوصاً پیوند نسل جوان را با قرآن محکم تر سازیم.

* * *

قم حوزه علمیه - ناصر مکارم شیرازی

اول / رجب / ۱۳۹۶

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده و یا مورد نقد قرار گرفته است:

- ۱ - تفسیر مجمع البیان از مفسر معروف مرحوم طبرسی
- ۲ - تفسیر تبیاناز دانشمند فقید بزرگ شیخ طوسی ۳ - تفسیر المیزان از علامه سید محمد حسین طباطبائی ۴ - تفسیر صافی از ملا محسن فیض کاشانی
- ۵ - تفسیر نور الثقلین از مرحوم عبد علی بن جمعه الحویزی ۶ - تفسیر برهاناز مرحوم سید هاشم بحرانی ۷ - تفسیر روح المعانی از علامه شهاب الدین محمود آلوسی ۸ - تفسیر المنار از محمد رشید رضا (تقریرات درس تفسیر شیخ محمد عبده)
- ۹ - تفسیر فی ظلال القرآن از سید قطب ۱۰ - تفسیر قرطبی از محمد بن احمد الانصاری القرطبی
- ۱۱ - اسباب النزول از واحدی نیشابوری ۱۲ - تفسیر مراغی از احمد مصطفی مراغی ۱۳ - تفسیر مفاتیح الغیباز فخر رازی ۱۴ - تفسیر روح الجنان از ابوالفتوح رازی ۱۵ - تفسیر کشافاز زمخشری ۱۶ - الدر المنثور از سیوطی

تفسیر نمونه

جلد پنجم

سوره های

مائده ۶۷ تا آخر - انعام ۱ - ۱۴۰

جزء ۶ قرآن مجید

جزء ششم قرآن مجید

از آیه ۶۷ سوره «مائد» که مسأله «ولایت» به
شکل گسترده ای در آن مطرح شده آغاز می گردد

۶۷ یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ
رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْكَافِرِينَ

ترجمه:

۶۷ - ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان؛ و اگر
نکنی، رسالت او را انجام نداده ای؛ خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می دارد؛ و
خداوند، جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی کند.

تفسیر:

انتخاب جانشین، نقطه پایان رسالت

این آیه لحن خاصی به خود گرفته که آن را از آیات قبل و بعد، مشخص می سازد، در این آیه،
روی سخن، فقط به پیامبر است، و تنها وظیفه او را بیان می کند، با خطاب ای پیامبر! شروع
شده و با صراحت و تأکید دستور می دهد، که آنچه را از طرف پروردگار بر او نازل شده است
به مردم برساند.

می فرماید: «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است را کاملاً به مردم

برسان» (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ). (۱)

آنگاه، برای تأکید بیشتر به او اخطار می کند: «اگر از این کار خودداری کنی (که هرگز

خودداری نمی کرد) رسالت خدا را تبلیغ نکرده ای!» (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا

۱ - جمله «بَلِّغْ» به طوری که «راغب» در «مفردات» می گوید: از جمله «أُبَلِّغُ» تأکید بیشتری را

می رساند.

بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ).

پس از آن، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) - که گویا از واقعه خاصی اضطراب و نگرانی داشته - دلداری و تأمین می دهد و به او می فرماید: «از مردم در ادای این رسالت وحشتی نداشته باش؛ زیرا خداوند تو را از خطرات آنها نگاه خواهد داشت» (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ). و در پایان آیه به عنوان یک تهدید و مجازات، به آنهایی که این رسالت مخصوص را انکار کنند، و در برابر آن از روی لجاجت کفر بورزند، می فرماید: «خداوند کافران لجوج را هدایت نمی کند» (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ).

جمله بندی های آیه، لحن خاص و تأکیدهای پی در پی آن و همچنین شروع شدن با خطاب «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ» که تنها در دو مورد از قرآن مجید آمده، و تهدید پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عدم تبلیغ رسالت در صورت کوتاهی کردن - که منحصراً در این آیه از قرآن آمده است - نشان می دهد که سخن از حادثه مهمی در میان بوده که عدم تبلیغ آن، مساوی با عدم تبلیغ رسالت بوده است.

به علاوه این موضوع مخالفان سرسختی داشته که پیامبر(صلی الله علیه وآله) از مخالفت آنها - که ممکن بوده است مشکلاتی برای اسلام و مسلمین داشته باشد - نگران بوده و به همین جهت خداوند به او تأمین می دهد.

اکنون این سؤال پیش می آید که: با توجه به تاریخ نزول سوره که مسلماً در اواخر عمر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نازل شده است، چه مطلب مهمی بوده که خداوند پیامبر(صلی الله علیه وآله) را با این تأکید، مأمور ابلاغ آن می کند؟

آیا مسائل مربوط به توحید، شرک و بت شکنی بوده؟ که از سال ها قبل برای پیامبر و مسلمانان حل شده بود.

آیا مربوط به احکام و قوانین اسلامی بوده؟ با این که مهم ترین آنها تا آن

زمان بیان شده بود.

آیا مربوط به مبارزه با اهل کتاب و یهود و نصاری بوده؟ با این که می دانیم مسأله اهل کتاب بعد از ماجرای «بنی نضیر»، «بنی قریظه»، «بنی قینقاع» و «خیبر» و «فدک» و «نجران» مشکلی برای مسلمانان محسوب نمی شد.

و آیا مربوط به منافقان بوده؟ در حالی که می دانیم پس از «فتح مکه» و سیطره و نفوذ اسلام، در سراسر جزیره عربستان، منافقان از صحنه اجتماع طرد شدند، نیروهای آنها در هم شکسته شد، و هر چه داشتند در باطن بود.

راستی چه مسأله مهمی در این آخرین ماه های عمر پیامبر(صلی الله علیه وآله) مطرح بوده که آیه فوق این چنین درباره آن تأکید می کند؟!

این نیز جای تردید نیست که وحشت و نگرانی پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای شخص خود و جان خود نبوده، بلکه برای کارشکنی ها و مخالفت های احتمالی منافقان بوده که نتیجه آن برای مسلمانان خطرات یا زیان هائی به بار می آورد. بر این اساس:

آیا مسأله ای جز «تعیین جانشین» برای پیامبر(صلی الله علیه وآله) و سرنوشت آینده اسلام و مسلمین می تواند مورد توجه باشد؟

اکنون به روایات مختلفی که در کتاب های متعدد اهل تسنن و شیعه در زمینه آیه فوق وارد شده باز می گردیم تا ببینیم از آنها در زمینه اثبات احتمال فوق چه استفاده می شود؟ سپس اشکالات و ایرادهائی را که در زمینه این تفسیر از طرف جمعی از مفسران اهل تسنن اظهار شده است مورد بررسی قرار می دهیم:

نکته ها:

۱ - شأن نزول آیه تبلیغ

گرچه متأسفانه پیش داوری ها و تعصب های مذهبی مانع از آن شده است که حقایق مربوط به این آیه، بدون پرده پوشی در اختیار همه مسلمین قرار گیرد، ولی در عین حال در کتاب های مختلفی که دانشمندان اهل تسنن، اعم از تفسیر و حدیث و تاریخ نوشته اند، روایات زیادی دیده می شود که با صراحت می گوید: آیه فوق درباره علی (علیه السلام) نازل شده است.

این روایات را جمع زیادی از صحابه از جمله «زید بن ارقم»، «ابوسعید خدری»، «ابن عباس»، «جابر بن عبدالله انصاری»، «ابوهریره»، «براء بن عازب»، «حذیفه»، «عامر بن لیلی بن ضمیره» و «ابن مسعود» نقل کرده اند و گفته اند: آیه فوق درباره علی (علیه السلام) و داستان روز «غدیر» نازل گردید.

بعضی از احادیث فوق مانند حدیث «زید بن ارقم» به یک طریق.

بعضی از احادیث مانند حدیث «ابوسعید خدری» به یازده طریق!

بعضی از این احادیث مانند حدیث «ابن عباس» نیز به یازده طریق!

و بعضی دیگر، مانند حدیث «براء بن عازب» به سه طریق نقل شده است.

دانشمندانی که به این احادیث در کتب خود تصریح کرده اند، عده کثیری هستند که به عنوان نمونه از جمعی از آنها نام می بریم:

۱ - «حافظ ابو نعیم اصفهانی» در نوشته خود «ما نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ فِي عَلِيٍّ» (به نقل از «خصائص»، صفحه ۲۹).

۲ - «ابوالحسن واحدی نیشابوری» در «اسباب النزول»، صفحه ۱۵۰ (۱).

۳ - «حافظ ابوسعید سجستانی» در کتاب «الولایه» (به نقل از کتاب

۱ - «اسباب نزول الآیات»، صفحه ۱۳۵، مؤسسه الحلبي و شرکا، قاهره، ۱۳۸۸ هـ.ق.

«طرائف» (۱).

۴ - «ابن عساکر شافعی» (بنا به نقل «درّ المنتور»، جلد ۲، صفحه ۲۹۸). (۲)

۵ - «فخر رازی» در تفسیر «کبیر» خود، جلد ۳، صفحه ۶۳۶. (۳)

۶ - «ابو اسحاق حموی» در «فرائد السمّین».

۷ - «ابن صباغ مالکی» در «فصول المهمه»، صفحه ۲۷. (۴)

۸ - «جلال الدین سیوطی» در «درّ المنتور»، جلد ۲، صفحه ۲۹۸. (۵)

۹ - «قاضی شوکانی» در «فتح القدير»، جلد ۳، صفحه ۵۷. (۶)

۱۰ - «شهاب الدین آلوسی شافعی» در «روح المعانی»، جلد ۶،

صفحه ۱۷۲. (۷)

۱۱ - «شیخ سلیمان قندوزی حنفی» در «ینابیع الموده»، صفحه ۱۲۰. (۸)

۱۲ - «بدر الدین حنفی» در «عمده القاری فی شرح صحیح البخاری»، جلد ۸، صفحه ۵۸۴.

۱۳ - «شیخ محمد عبده» مصری در تفسیر «المنار»، جلد ۶، صفحه ۴۶۳. (۹)

۱۴ - «حافظ ابن مردویه» متوفای ۴۱۶، بنا به نقل «سیوطی» در

«درّ المنتور». (۱۰)

۱ - «الطرائف» سید بن طاووس حسنی، صفحه ۱۲۱، چاپخانه خیام، قم، طبع اول، ۱۳۷۱ هـ.ق.

۲ - «درّ المنتور»، چاپ دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ.ق - «فتح القدير»، جلد ۲، صفحه ۶۰، عالم الکتب.

۳ - تفسیر «کبیر»، جلد ۱۲، صفحه ۴۹، دار الکتب العلمیه تهران، طبع دوم (صفحه ۳۹۹، چاپی دیگر)، ذیل آیه مورد بحث.

۴ - «الفصول المهمه» ابن صباغ مالکی، صفحه ۲۴، مطبعه العدل نجف.

۵ - «درّ المنتور»، چاپ دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ.ق.

۶ - «فتح القدير» شوکانی، جلد ۲، صفحه ۶۰، عالم الکتب، ۵ جلدی.

۷ - تفسیر «آلوسی» (روح المعانی)، جلد ۶، صفحه ۱۸۸، ذیل آیه مورد بحث.

۸ - «ینابیع الموده» قندوزی، جلد ۱، صفحه ۳۵۹، دار الاسوه، طبع اول، ۱۴۱۶ هـ.ق، تحقیق سید علی جمال اشرف الحسینی.

۹ - تفسیر «المنار»، ذیل آیه مورد بحث.

۱۰ - «درّ المنتور»، جلد ۲، صفحه ۲۹۸، چاپ دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ.ق.

و جمع کثیری دیگر این شأن نزول را برای آیه فوق نقل کرده اند. (۱) اشتباه نشود منظور این نیست که دانشمندان و مفسران فوق نزول این آیه را درباره علی (علیه السلام) پذیرفته اند، بلکه منظور این است: روایات مربوط به این مطلب را در کتب خود نقل کرده اند، اگر چه پس از نقل این روایت معروف، به خاطر ترس از شرائط خاص محیط خود. و یا به خاطر پیش داوری های نادرستی که جلو قضاوت صحیح را در این گونه مباحث می گیرد، از پذیرفتن آن خودداری کرده اند.

بلکه گاهی کوشیده اند تا آنجا که ممکن است آن را کم رنگ و کم اهمیت جلوه دهند، مثلاً «فخر رازی» که تعصب او در مسائل خاص مذهبی معروف و مشهور است برای کم اهمیت دادن این شأن نزول، آن را دهمین احتمال آیه قرار داده و ۹ احتمال دیگر - که غالباً بسیار سست، واهی و بی ارزش است - را قبل از آن آورده است!

از «فخر رازی» زیاد تعجب نمی کنیم؛ زیرا روش او در همه جا چنین است، تعجب از نویسندگان روشن فکری همچون «سید قطب» در تفسیر «فی ظلال» و «محمد رشید رضا» در تفسیر «المنار» است که یا اصلاً سخنی از این شأن نزول که انواع کتاب ها را پر کرده است به میان نیاورده اند؛

و یا بسیار کم اهمیت جلوه داده اند به طوری که به هیچ وجه جلب توجه نکنند، آیا محیط آنها اجازه بیان حقیقت را نمی داده؟ و یا پوشش های فکری تعصب آمیز بیش از آن بوده است که برق روشنفکری در اعماق آن نفوذ کند و پرده ها را کنار زند؟! نمی دانیم.

۱ - برای آگاهی بیشتر به «الغدیر»، جلد ۱، صفحه ۲۱۴ به بعد (دار الکتب العربی، بیروت، ۱۳۷۹ هـ ق) مراجعه فرمائید.

ولی جمعی دیگر نزول آیه را در مورد علی (علیه السلام) مسلم دانسته اند، اما در این که دلالت بر مسأله ولایت و خلافت دارد، تردید نموده اند که اشکال و پاسخ آنها را به زودی به خواست خدا خواهیم دانست.

به هر حال - همان طور که در بالا گفتیم - روایاتی که در این زمینه در کتب معروف اهل تسنن - چه رسد به کتب شیعه - نقل شده، بیش از آن است که بتوان آنها را انکار کرد، و یا به سادگی از آن گذشت، معلوم نیست چرا درباره شأن نزول سایر آیات قرآن به یک یا دو حدیث، قناعت می شود، اما درباره شأن نزول این آیه این همه روایت کافی نیست. آیا این آیه خصوصیتی دارد که در سایر آیات نیست؟

و آیا برای این همه سختگیری در مورد این آیه دلیل منطقی می توان یافت؟ موضوع دیگری که در اینجا یادآوری آن ضرورت دارد این است: روایاتی که در بالا ذکر کردیم تنها روایاتی بود که در زمینه نزول آیه درباره علی (علیه السلام) وارد شده است (یعنی روایاتی مربوط به شأن نزول آیه) و گرنه روایاتی که درباره جریان «غدیر خم»، خطبه پیامبر (صلی الله علیه وآله) و معرفی علی (علیه السلام) به عنوان وصی و ولی نقل شده، به مراتب بیش از آن است، تا آنجا که نویسنده محقق «علامه امینی» در «الغدیر» حدیث غدیر را از ۱۱۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) با اسناد و مدارک و از ۸۴ نفر از تابعین و از ۳۶۰ دانشمند و کتاب معروف اسلامی نقل کرده است که نشان می دهد حدیث مزبور یکی از قطعی ترین روایات متواتر است و اگر کسی در تواتر این روایت شک و تردید کند، باید گفت که او هیچ روایت متواتری را نمی تواند بپذیرد.

از این نظر که بحث درباره همه روایاتی که در «شأن نزول آیه» وارد شده و همچنین درباره تمام روایاتی که در مورد «حدیث غدیر» نقل شده نیاز به نوشتن

کتاب قطوری دارد - و ما را از روش تفسیری خود خارج می سازد - به همین اندازه قناعت کرده، و کسانی که می خواهند مطالعه بیشتری در این زمینه کنند را به کتاب های «الدر المنثور» سیوطی، «الغدیر» علامه امینی، «احقاق الحق» قاضی نور الله شوشتری، «المراجعات» شرف الدین و «دلایل الصدق» محمد حسن مظفر ارجاع می دهیم.

۲ - خلاصه جریان غدیر

در روایات فراوانی که در این زمینه نقل شده - در عین این که همه یک حادثه را تعقیب می کند - تعبیرات گوناگونی وجود دارد.

بعضی از روایات بسیار مفصل و طولانی؛

بعضی مختصر و فشرده است؛

بعضی از روایات گوشه ای از حادثه را نقل می کند؛

و بعضی گوشه دیگر را، ولی از مجموع این روایات و همچنین تواریخ اسلامی و ملاحظه

قرائن، شرائط، محیط و محل چنین استفاده می شود که:

در آخرین سال عمر پیامبر (صلی الله علیه وآله) مراسم حجّه الوداع، با شکوه هر چه تمام تر در حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله) به پایان رسید، قلب ها در هاله ای از روحانیت فرو رفته بود، و لذت معنوی این عبادت بزرگ، هنوز در ذائقه جان ها انعکاس داشت.

یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) که عدد آنها فوق العاده زیاد بود، از خوشحالی درک این فیض و سعادت بزرگ، در پوست نمی گنجیدند. (۱)

نه تنها مردم به «مدینه» در این سفر، پیامبر (صلی الله علیه وآله) را همراهی می کردند که

۱ - تعداد همراهان پیامبر (صلی الله علیه وآله) را بعضی نود هزار و بعضی صد و چهارده هزار

و بعضی صد و بیست هزار و بعضی صد و بیست و چهار هزار نفر نوشته اند.

مسلمانان نقاط مختلف جزیره عربستان نیز برای کسب یک افتخار تاریخی بزرگ به همراه پیامبر(صلی الله علیه وآله) بودند.

آفتاب حجاز آتش بر کوه ها و دره ها می پاشید، اما شیرینی این سفر روحانی بی نظیر، همه چیز را آسان می کرد، ظهر نزدیک شده بود، کم کم سرزمین «جُحفه» و سپس بیابان های خشک و سوزان «غدیر خم» از دور نمایان می شد.

اینجا در حقیقت چهارراهی است که مردم سرزمین «حجاز» را از هم جدا می کند، راهی به سوی «مدینه» در شمال، راهی به سمت «عراق» در شرق، و راهی به سمت غرب و سرزمین «مصر» و راهی به سوی سرزمین «یمن» در جنوب پیش می رود و در همین جا باید آخرین خاطره و مهم ترین فصل این سفر بزرگ انجام پذیرد، و مسلمانان با دریافت آخرین دستور که در حقیقت نقطه پایانی در مأموریت های موفقیت آمیز پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود از هم جدا شوند.

روز پنجم سال دهم هجرت بود، و درست هشت روز از عید قربانمی گذشت، ناگهان دستور توقف از طرف پیامبر(صلی الله علیه وآله) به همراهان داده شد، مسلمانان با صدای بلند، آنتائی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت کردند، و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند، خورشید از خط نصف النهار گذشت، مؤذن پیامبر(صلی الله علیه وآله) با صدای الله اکبر مردم را به نماز ظهر دعوت کرد، مردم به سرعت آماده نماز می شدند، اما هوا به قدری داغ بود که بعضی مجبور بودند، قسمتی از عبای خود را به زیر پا و طرف دیگر آن را به روی سر بیفکنند، در غیر این صورت ریگ های داغ بیابان و اشعه آفتاب، پا و سر آنها را ناراحت می کرد.

نه سایبانی در صحرا به چشم می خورد و نه سبزه و گیاه و درختی، جز تعدادی درخت لخت و عریان بیابانی که با گرما، با سرسختی مبارزه می کردند.

جمعی به همین چند درخت پناه برده بودند، پارچه ای بر یکی از این درختان برهنه افکندند و سایبانی برای پیامبر(صلی الله علیه وآله) ترتیب دادند، ولی بادهای داغ به زیر این سایبان می خزید و گرمای سوزان آفتاب را در زیر آن پخش می کرد. نماز ظهر تمام شد.

مسلمانان تصمیم داشتند فوراً به خیمه های کوچکی که با خود حمل می کردند پناهنده شوند، ولی پیامبر(صلی الله علیه وآله) به آنها اطلاع داد که: همه باید برای شنیدن یک پیام تازه الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می شد، خود را آماده کنند. کسانی که از پیامبر(صلی الله علیه وآله) فاصله داشتند قیافه ملکوتی او را در لابلای جمعیت نمی توانستند مشاهده کنند.

لذا منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد، و پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر فراز آن قرار گرفت، نخست حمد و سپاس پروردگار به جا آورد و خود را به خدا سپرد، سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود:

من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده، از میان شما می روم!

من مسئولم شما هم مسئولید!

شما درباره من چگونه شهادت می دهید؟

مردم صدا بلند کرده گفتند: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ جَهَدْتَ فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا:

«ما گواهی می دهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیر خواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی، خداوند تو را جزای خیر دهد».

سپس فرمود: «آیا شما به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز رستاخیز

و برانگیخته شدن مردگان در آن روز گواهی نمی دهید؟!؟

همه گفتند: «آری، گواهی می دهیم».

فرمود: «خداوندا گواه باش!...»

بار دیگر فرمود: ای مردم! آیا صدای مرا می شنوید؟...

گفتند: آری، و به دنبال آن، سکوت سراسر بیابان را فرا گرفت و جز صدای زمزمه باد چیزی شنیده نمی شد.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود:... اکنون بنگرید با این دو چیز گرانیامیه و گرانقدر که در میان شما به یادگار می گذارم چه خواهید کرد؟

یکی از میان جمعیت صدا زد، کدام دو چیز گرانیامیه یا رسول الله؟!؟

پیامبر(صلی الله علیه وآله) بلافاصله گفت: اول، ثقل اکبر، کتاب خدا است که یک سوی آن به دست پروردگار، و سوی دیگرش در دست شما است، دست از دامن آن بردارید تا گمراه نشوید.

و اما دومین یادگار گرانقدر من، خاندان منند و خداوند لطیفِ خبیر به من خبر داده که این دو، هرگز از هم جدا نمی شوند، تا در بهشت به من پیوندند، از این دو پیشی نگیرید، که هلاک می شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد.

ناگهان مردم دیدند پیامبر(صلی الله علیه وآله) به اطراف خود نگاه کرد، گویا کسی را جستجو می کند و همین که چشمش به علی(علیه السلام) افتاد، خم شد، دست او را گرفت و بلند کرد، آن چنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد، و همه مردم او را دیدند و شناختند که او همان افسر شکست ناپذیر اسلام است.

در اینجا صدای پیامبر(صلی الله علیه وآله) رساتر و بلندتر شد و فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَى**

النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنَ أَنْفُسِهِمْ: «چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟!؟»

گفتند: خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآله) داناترند!
پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفت: خدا، مولا و رهبر من است، و من مولا و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم (و اراده من بر اراده آنها مقدم).
سپس فرمود: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ: «هر کس من مولا و رهبر او هستم، علی، مولا و رهبر او است» - و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از راویان حدیث، چهار بار تکرار کرد.

و به دنبال آن سر به سوی آسمان برداشته عرض کرد:
اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ:
«خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، محبوب بدار آن کس که او را محبوب دارد، و مبعوض بدار آن کس که او را مبعوض دارد، یارانش را یاری کن، و آنها که یاریش را ترک کنند، از یاری خویش محروم ساز، و حق را همراه او بدار به هر سو که او می چرخد».

سپس فرمود: أَلَا فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبِ: «آگاه باشید، همه حاضران وظیفه دارند این خبر را به غائبان برسانند».

خطبه پیامبر(صلی الله علیه وآله) به پایان رسید، عرق از سر و روی پیامبر(صلی الله علیه وآله) و علی(علیه السلام) و مردم فرو می ریخت، و هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) خواند: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...: «امروز آئین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم». (۱)

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى إِكْمَالِ الدِّينِ وَ إِتْمَامِ النُّعْمَةِ وَ

رَضِيَ الرَّبُّ بِرِسَالَتِي وَالْوَلَايَةَ لِعَلِيِّ مِنْ بَعْدِي:

«خداوند بزرگ است، همان خدائی که آئین خود را کامل، و نعمت خود را بر ما تمام کرد، و از نبوت و رسالت من و ولایت علی (علیه السلام) پس از من راضی و خشنود گشت». در این هنگام شور و غوغائی در میان مردم افتاد و علی (علیه السلام) را به این موقعیت تبریک می گفتند، و از افراد سرشناسی که به او تبریک گفتند، «ابوبکر» و «عمر» بودند، که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند: بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ:

«آفرین بر تو باد! آفرین بر تو باد! ای فرزند ابوطالب! تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان باایمان شدی».

در این هنگام «ابن عباس» گفت: «به خدا این پیمان در گردن همه خواهد ماند». و «حسان بن ثابت» شاعر معروف، از پیامبر (صلی الله علیه وآله) اجازه خواست که به این مناسبت اشعاری بسراید، سپس اشعار معروف خود را چنین آغاز کرد:

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ مَخْمٌ وَ أَسْمَعُ بِالرَّسُولِ مُنَادِيًا
فَقَالَ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَ نَبِيِّكُمْ؟ *** فَقَالُوا وَ لَمْ يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيًا
إِلَهُكَ مَوْلَانَا وَ أَنْتَ نَبِينَا *** وَ لَمْ تَلْقَ مِنَّا فِي الْوَلَايَةِ عَاصِيًا
فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي *** رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَ هَادِيًا
فَمَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَ لِيَّهُ *** فَكُونُوا لَهُ أَتْبَاعَ صِدْقٍ مُوَالِيًا
هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ وَالِ وَ لِيَّهُ *** وَ كُنْ لِّلَّذِي عَادَا عَلِيًّا مُعَادِيًا (۱)

۱ - این اشعار را جمعی از بزرگان دانشمندان اهل تسنن نقل کرده اند، که از میان آنها می توان:

حافظ «ابونعیم اصفهانی»، و حافظ «ابوسعید سجستانی» و «خوارزمی مالکی» و حافظ «ابوعبدالله مرزبانی» و «گنجی شافعی» و «جلال الدین سیوطی» و «سبط بن جوزی» و «صدر

الدین حموی» را نام برد ۲

(بحار الانوار، جلد ۳۷، صفحه ۱۱۲).

یعنی: «پیامبر آنها در روز غدیر در سرزمین خم به آنها ندا داد، و چه نداده‌نده گرانقدری!»
«فرمود: مولای شما و پیامبر شما کیست؟ و آنها بدون چشم پوشی و اغماض صریحاً پاسخ گفتند»:

«خدای تو مولای ما است و تو پیامبر مائی و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد».
«پیامبر(صلی الله علیه و آله) به علی(علیه السلام) گفت: برخیز؛ زیرا من تو را بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کردم».

«و سپس فرمود: هر کس من مولا و رهبر اویم این مرد، مولا و رهبر او است پس شما همه از سر صدق و راستی از او پیروی کنید».

«در این هنگام، پیامبر(صلی الله علیه و آله) عرض کرد: بارالها! دوست او را دوست بدار و با آن کس که با علی دشمنی ورزد دشمن باش...».

این بود خلاصه ای از حدیث معروف غدیر که در کتب دانشمندان اهل تسنن و شیعه آمده است. (۱)

۳ - گفتگوها و ایرادها

شک نیست اگر این آیه در غیر مورد خلافت علی(علیه السلام) بود - همان طور که گفتیم - به کمتر از این مقدار از روایات و قرائن موجود در خود آیه، قناعت می شد؛ چنان که مفسران بزرگ اسلامی در تفسیر سایر آیات قرآن گاهی به یک دهم مدارک موجود در این آیه، و یا کمتر قناعت کرده اند، ولی متأسفانه حجاب

۱ - برای آگاهی بیشتر به «بحار الانوار»، جلد ۳۷، صفحه ۱۰۸ به بعد، أَبْوَابُ الْخُصُوصِ الدَّالَّةُ عَلَى الْخُصُوصِ عَلَى إِمَامَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ...، باب ۵۲: أَخْبَارُ الْغَدِيرِ وَمَا صَدَرَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ...

تعصّب در اینجا مانع از قبول بسیاری از واقعیات شده است.

کسانی که پرچم مخالفت در برابر تفسیر این آیه و روایات متعددی که در شأن نزول آن و روایات ما فوق تواتری - که درباره اصل حادثه غدیر - وارد شده، برافراشته اند، دو دسته اند: نخست آنها که از آغاز با روح عناد، لجاجت و حتی با هتک، توهین و بدگوئی و دشنام به شیعه، وارد این بحث شده اند.

دسته دیگری که روح تحقیق و بررسی حقیقت را تا حدودی در خود حفظ کرده و به صورت استدلالی مسأله را تعقیب کرده اند، و به همین دلیل به قسمتی از حقایق اعتراف کرده ولی به دنبال ذکر پاره ای از اشکالات که شاید نتیجه شرائط خاص محیط فکریشان بوده است، از آیه و روایات مربوط به آن گذشته اند.

نمونه بارز دسته اول «ابن تیمیه» در کتاب «منهاج السنه» است که درست به کسی می ماند که در روز روشن چشم خود را بر هم گذارد و انگشت ها را محکم در گوش کند و فریاد بزند خورشید کجا است؟

نه حاضر است گوشه چشم را بگشاید و کمی از حقایق را ببیند، و نه انگشت از گوش بردارد و کمی از غوغای محدثان و مفسران اسلامی را بشنود.

پی در پی دشنام می دهد و هتاک می کند، عذر این افراد، جهل، بی خبری و تعصب های آمیخته با لجاجت و خشونت آنها است که تا انکار بدیهیات و مسائل واضحی که هر کس آن را درک می کند، پیش می روند.

لذا ما هرگز زحمت نقل سخنان آنها را به خود و زحمت شنیدن پاسخ آنها را به خوانندگان نمی دهیم.

کسی که در برابر این همه از دانشمندان و مفسران بزرگ اسلامی که اکثریت

آنها از علمای اهل تسنن اند و به نزول آیه در شأن علی (علیه السلام) تصریح کرده اند، با کمال وقاحت می گوید: «احدی از دانشمندان در کتاب خود چنین چیزی را نقل نکرده!»
 در مقابل او چه می توانیم بگوئیم و سخن او چه ارزشی دارد که روی آن بحث کنیم؟!
 جالب این که «ابن تیمیه» برای تبرئه خود در برابر کتاب های معتبر فراوانی که به نزول آیه درباره علی (علیه السلام) تصریح می کند، با این جمله مضحک که: «احدی از دانشمندی که می دانند چه می گویند، این آیه را در شأن علی (علیه السلام) نمی دانند!» اکتفا کرده است.
 گویا تنها دانشمندی «می فهمند، چه می گویند» که با تمایلات افراطی عناد آلود و لجوجانه «ابن تیمیه» هم صدا باشند و گر نه هر کس هم صدا نشد، دانشمندی است که «نمی فهمد چه می گوید»!

این منطق کسی است که خودخواهی و لجاج بر فکر او سایه شوم افکنده است... از این دسته بگذریم.

از میان ایراداتی که دسته دوم ذکر کرده اند، چند موضوع قابل بحث است که ذیلاً از نظر می گذرانیم:

الف - آیا مولا به معنی اولی به تصرف است؟

مهم ترین ایرادی که در مورد روایت «غدیر» می شود، این است که: «مولی» به معنی دوست و یار و یاور نیز آمده است، و معلوم نیست در اینجا به این معنی نباشد.

پاسخ این سخن، پیچیده نیست؛ زیرا هر ناظر بی طرفی می داند تذکر و یادآوری دوستی علی (علیه السلام) نیاز به این همه مقدمات، تشکیلات و خطبه خوانی در

وسط بیابان خشک و سوزان و متوقف ساختن جمعیت و گرفتن اعتراف های پی در پی از جمعیت، نداشت، دوستی مسلمانان با یکدیگر یکی از بدیهی ترین مسائل اسلامی است که از آغاز اسلام وجود داشته است.

و آنگهی این مطلبی نبود که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) تا آن زمان آن را تبلیغ نکرده باشد، بارها آن را تبلیغ کرده بود.

چیزی نبود که از ابراز آن وحشت داشته باشد تا خدا به او دلداری و تأمین دهد! مسأله ای نبود که خداوند با این لحن که: «اگر آن را ابلاغ نکنی تبلیغ رسالت نکرده ای» با پیامبرش سخن بگوید.

همه اینها گواهی می دهد، مسأله، مافوق یک دوستی ساده و عادی بوده که جزء الفبای اخوت اسلامی از روز اول اسلام، محسوب می شده است.

به علاوه، اگر منظور بیان یک دوستی ساده بود، چرا پیامبر(صلی الله علیه وآله) قبلاً از مردم اقرار می گیرد: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ: «آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر و صاحب اختیارتر نیستم؟» (۱)

آیا این جمله هیچ تناسبی با بیان یک دوستی ساده دارد؟

و نیز یک دوستی ساده جای این نداشت که: مردم حتی شخص عمر به علی(علیه السلام) با این جمله: أَصَبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ: «ای علی تو مولای من و مولای هر مرد و زن مسلمان شدی» تبریک و تهنیت بگویند، و آن را یک موفقیت تازه بشمرند. (۲)

۱ - این جمله در روایات متعددی وارد شده است.

۲ - این قسمت از حدیث را که به حدیث «تهنیت» معروف شده است بسیاری از علمای بزرگ حدیث و تفسیر و تاریخ از دانشمندان اهل تسنن به طرق متعدد از جمعی از صحابه مانند «ابن عباس» و «ابوهریره» و «براء بن عازب» و «زید بن ارقم» نقل کرده اند و مرحوم «علامه امینی» در جلد اول «الغدیر» این حدیث را از شصت دانشمند اهل سنت نقل کرده است!

مگر علی(علیه السلام) تا آن روز به عنوان یک مسلمان عادی که دوستیش بر همه لازم است شناخته نشده بود؟! مگر دوستی مسلمانان با یکدیگر چیز تازه ای بود که نیاز به تبریک داشته باشد آن هم در سال آخر عمر پیامبر(صلی الله علیه وآله)؟! افزون بر این، میان حدیث ثقلین و تعبیرات آمیخته با «وداع» پیامبر(صلی الله علیه وآله)، و مسأله دوستی علی(علیه السلام) رابطه ای می تواند وجود داشته باشد. دوستی ساده علی(علیه السلام) با مؤمنان ایجاب نمی کند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) او را در ردیف قرآن قرار دهد. (۱)

آیا هر ناظر بی طرفی از این تعبیر نمی فهمد که در اینجا مسأله رهبری مطرح است؛ زیرا قرآن بعد از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، نخستین رهبر مسلمانان و بنابراین اهل بیت(علیهم السلام) دومین رهبر بوده اند.

ب - ارتباط آیات

گاهی گفته می شود آیات قبل و بعد درباره اهل کتاب و خلافتکاری های آنها است، مخصوصاً نویسنده تفسیر «المنار» در جلد ۶، صفحه ۴۶۶ روی این مسأله، پافشاری زیادی کرده است. ولی همان طور که در تفسیر خود آیه گفتیم این موضوع اهمیت ندارد؛ زیرا:

اولاً - لحن آیه و تفاوت آن با آیات قبل و بعد، کاملاً نشان می دهد که موضوع سخن در این آیه، موضوعی است که با آیات قبل و بعد، تفاوت دارد.

و ثانیاً - همان طور که بارها گفته ایم، قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که

۱ - حدیث «ثقلین» از احادیث متواتری است که در بسیاری از کتب اهل تسنن از جمعی از صحابه مانند: «ابوسعید خدری»، «زید بن ارقم»، «زید بن ثابت»، «ابوهریره»، «حذیفه بن اسید»، «جابر بن عبدالله انصاری»، «عبدالله بن حنطب»، «عبد بن حمید»، «جبیر بن مطعم»، «ضمیره اسلمی»، «ابوذر غفاری»، «ابورافع» و «ام سلمه»، از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند.

مطالب آن در فصول و ابواب معینی دسته بندی شده باشد، بلکه طبق نیازها و حوادث مختلف و رویدادها نازل گردیده است.

لذا مشاهده می کنیم قرآن گاه در حالی که درباره یکی از غزوات بحث می کند، سخن یک حکم فرعی را به میان می آورد، و در حالی که درباره یهود و نصاری سخن می فرماید، روی سخن را به مسلمانان کرده و یکی از دستورهای اسلامی را برای آنها بازگو می کند (برای توضیح بیشتر مجدداً به بحثی که در آغاز تفسیر آیه داشتیم مراجعه فرمائید). عجیب این که: بعضی از متعصبان اصرار دارند بگویند: این آیه در آغاز بعثت نازل شده است، با این که سوره «مائده» در اواخر عمر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل شده.

و اگر بگویند: این یک آیه در «مکه» در آغاز بعثت نازل شده و سپس به تناسب در لابلای آیات این سوره قرار داده شده، می گوئیم: این درست ضد آن است که شما آن را می جوئید و می طلبید؛ زیرا می دانیم: پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آغاز بعثت نه مبارزه با یهود داشت و نه با نصاری، بنابراین پیوند این آیه و آیات قبل و بعد بریده خواهد شد (دقت کنید).

اینها همه نشان می دهد که: این آیه در معرض وزش طوفان تعصب قرار گرفته، و به همین دلیل، احتمالاتی در آن مطرح می شود که در آیات مشابه آن به هیچ وجه از آن سخنی نیست، هر یک می کوشد با بهانه و یا دستاویز بی اساسی آن را از مسیرش منحرف سازد!

ج - آیا این حدیث در همه کتب صحاح نقل شده؟!؟

بعضی می گویند: چگونه می توانیم این حدیث را بپذیریم، در حالی که «بخاری» و «مسلم» آن را در دو کتاب خود نقل نکرده اند.

این ایراد نیز از عجائب است؛ زیرا:

اولاً - بسیاری از احادیث معتبر وجود دارد که دانشمندان اهل تسنن آنها را پذیرفته اند، اما در «صحیح بخاری و مسلم» نیست و این نخستین حدیثی نیست که این وضع را به خود گرفته. ثانیاً - مگر کتاب معتبر نزد آنها منحصر به این دو کتاب است، با این که در سایر منابع مورد اعتماد آنها حتی بعضی از «صحاح سته» (شش کتاب معروف و مورد اعتماد اهل سنت) مانند «سنن ابن ماجه» (۱) و «مسند احمد حنبل» (۲) این حدیث آمده است و دانشمندانی مانند «حاکم»، «ذهبی» و «ابن حجر» با تمام شهرت و تعصبی که دارند به صحیح بودن بسیاری از طرق این حدیث، اعتراف کرده اند، بنابراین، هیچ بعید نیست «بخاری» و «مسلم» در آن جوّ خاص و خفقان آلود محیط خود، نتوانسته و یا نخواسته اند چیزی را که بر خلاف مذاق زمامداران وقتشان بوده است، صریحاً در کتاب خود بیاورند.

د - چرا علی (علیه السلام) و اهل بیت به این حدیث استدلال نکردند؟!

بعضی می گویند: اگر حدیث غدیر با این عظمت وجود داشت؛ چرا خود علی (علیه السلام) و اهل بیت او و یاران و علاقمندانش در موارد لزوم به آن استدلال نکردند؟ آیا بهتر نبود: آنها به چنین مدرک مهمی برای اثبات حقانیت علی (علیه السلام) استناد بجویند؟ این ایراد نیز از عدم احاطه به کتب اسلامی، اعم از حدیث، تاریخ و تفسیر، سرچشمه گرفته است؛ زیرا در کتب دانشمندان اهل تسنن موارد زیادی نقل شده

۱ - جلد اول، صفحات ۵۵ و ۵۸ (صفحات ۴۳ و ۴۵، دار الفکر بیروت، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی).

۲ - جلد اول، صفحات ۸۴، ۸۸، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۵۲ و ۳۳۱ و جلد ۴، صفحات ۲۸۱، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳.

و جلد ۵، صفحات ۳۴۷، ۳۶۶، ۳۷۰ و ۴۱۹ (دار صادر بیروت، ۶ جلدی).

که خود علی (علیه السلام) و یا ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و یا علاقمندان به این مکتب به حدیث غدیر استدلال کرده اند:

از جمله خود علی (علیه السلام) در «روز شورا» طبق نقل «خطیب خوارزمی حنفی» در «مناقب» از «عامر بن واصل» چنین نقل می کند:

در روز شورا با علی (علیه السلام) در آن خانه بودم و شنیدم که به اعضای شورا چنین می گفت:

دلیل محکمی برای شما اقامه می کنم که: عرب و عجم توانائی تغییر آن را نداشته باشند:

شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما کسی هست که قبل از من خدا را به یگانگی خوانده باشد؟

(و سپس مفاخر معنوی خاندان رسالت را برشمرد تا رسید به اینجا).

شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما احدی جز من هست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حق او گفته باشد: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ لِيُبْلَغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبِ»؟.

همه گفتند: نه. (۱)

این روایت را «حموی» در «فرائد السمطين» در باب ۵۸ و همچنین «ابن حاتم» در «درّ النظیم» و «دارقطنی» و «ابن عقده» و «ابن ابی الحدید» در «شرح نهج البلاغه» نقل کرده اند. (۲)

-
- ۱ - «مناقب»، صفحه ۲۱۷ (صفحه ۳۱۳ «مناقب» موفق خوارزمی، انتشارات جامعه مدرسین قم، طبع دوم، ۱۴۱۱ هـ ق) - «شرح الاخبار» قاضی نعمان مغربی، جلد ۲، صفحه ۱۹۱، مؤسسه النشر الاسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، قم، تحقیق: سید محمد حسینی جلالی - «احتجاج طبرسی»، جلد ۱، صفحات ۱۸۹، ۱۹۰ و ۱۹۱، دار النعمان، تحقیق: سید محمد باقر خراسان - «الغدیر»، جلد ۱، صفحه ۱۵۹ به بعد، دار الكتاب العربی، بیروت، طبع ۱۳۷۹ هـ ق.
- ۲ - «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۱۶۷، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ هـ ق.

و نیز می خوانیم که: علی (علیه السلام) بنا به نقل «فرائد السمطین» در باب ۵۸ در ایام «عثمان» در مسجد در حضور جمعیت، به جریان غدیر استدلال کرد، و همچنین در «کوفه» در برابر کسانی که نص بر خلافت بلافصل او را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) انکار می کردند، صریحاً به این روایت استدلال نمود.

این حدیث را طبق نقل «الغدیر» چهار نفر از صحابه، و چهارده نفر از تابعین طبق نقل منابع معروف اهل تسنن روایت کرده اند.

و نیز در روز جنگ «جمل» طبق نقل «حاکم» در کتاب «مستدرک»، جلد سوم، صفحه ۳۷۱ در برابر «طلحه» با آن استدلال فرمود. (۱)

و نیز در روز جنگ «صفین» طبق نقل «سلیم بن قیس هلالی» علی (علیه السلام) در لشکرگاه خود در برابر جمعی از مهاجرین و انصار و مردمی که از اطراف گرد آمده بودند، به این حدیث استدلال کرد، و دوازده نفر از بدریین (کسانی که جنگ بدر را در خدمت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) درک کرده بودند) برخاستند و گواهی دادند که این حدیث را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیده اند! (۲)

بعد از علی (علیه السلام) بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام)، امام حسن، امام حسین (علیها السلام)، عبدالله بن جعفر، عمار یاسر، قیس بن سعد، عمر بن عبد العزیز و مأمون خلیفه عباسی به آن استناد جستند و حتی «عمرو بن عاص» در نامه ای که به «معاویه» نوشت برای این که به او اثبات کند به خوبی از حقایق مربوط به موقعیت علی (علیه السلام) و وضع معاویه آگاه است صریحاً مسأله «غدیر» را یادآوری کرده، و «خطیب خوارزمی حنفی» در کتاب «مناقب»، صفحه ۱۲۴ آن را نقل کرده است (۳) (کسانی

۱ - «مستدرک حاکم»، جلد ۳، صفحه ۳۷۱، دار المعرفه بیروت، ۱۴۰۶ هـ. ق.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۳۳، صفحه ۱۴۱ - «کتاب سلیم بن قیس»، صفحه ۷۴۸، انتشارات الهادی، قم، ۱۴۱۵ هـ. ق.

۳ - «مناقب خطیب خوارزمی»، صفحه ۱۹۹، انتشارات جامعه مدرسین قم، طبع دوم، ۱۴۱۱ هـ. ق.

که مایل به توضیحات بیشتر و آگاهی از منابع مختلف این روایات در زمینه استدلال علی (علیه السلام) و اهل بیت و جمعی از صحابه و غیر صحابه به حدیث غدیر هستند می توانند به کتاب «الغدیر»، جلد اول، صفحات ۱۵۹ تا ۲۱۳ مراجعه کنند، مرحوم «علامه امینی» استدلال به این حدیث را از «۲۲ نفر» از صحابه و غیر صحابه در موارد مختلف نقل کرده است.

هـ - جمله آخر آیه چه مفهومی دارد؟

می گویند: اگر این آیه مربوط به نصب علی (علیه السلام) به خلافت و ولایت و داستان غدیر خم است پس این جمله آخر که می فرماید: *إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ*: «خداوند قوم کافر را هدایت نمی کند» چه ارتباطی با این مسأله می تواند داشته باشد؟

برای پاسخ به این ایراد کافی است بدانیم: کفر در لغت و همچنین در لسان قرآن، به معنی انکار و مخالفت و ترک است.

گاهی به انکار خدا و یا نبوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) اطلاق می شود، و گاهی به انکار و یا مخالفت در برابر دستورات دیگر، در سوره «آل عمران» آیه ۹۷ در مورد حج می خوانیم: *وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ*: «کسانی که دستور حج را زیر پا بگذارند و با آن مخالفت نمایند به خدا زیانی نمی رسانند خداوند از همه جهانیان بی نیاز است».

و در سوره «بقره» آیه ۱۰۲ درباره ساحران و آنها که آلوده به سحر شدند اطلاق کلمه کفر شده است: *«وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ»*.

و نیز در آیه ۲۲ سوره «ابراهیم» می بینیم که شیطان در برابر کسانی که از او پیروی و اطاعت کردند در روز رستاخیز صریحاً اظهار تنفر کرده و به آنها

می گوید: «شما در اطاعت اوامر الهی مرا شریک او ساختید و من امروز نسبت به این کار شما کفر می‌ورزم» (إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ).

بنابراین اطلاق «کفر» بر مخالفان مسأله ولایت و رهبری جای تعجب نیست.

و - آیا دو ولی در یک زمان ممکن است؟

بهبانه دیگری که برای سر باز زدن از این حدیث متواتر، و همچنین آیه مورد بحث ذکر کرده اند این است که: اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) علی (علیه السلام) را در «غدیر خم» به ولایت و رهبری و خلافت نصب کرده باشد، لازمه اش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد خواهد بود!

ولی توجه به شرائط و اوضاع خاص زمان نزول آیه، و ورود حدیث و همچنین قرائنی که در گفتار پیامبر (صلی الله علیه وآله) وجود دارد، این بهانه را به کلی برطرف می کند؛ زیرا می دانیم: این جریان در ماه های آخر عمر پیامبر (صلی الله علیه وآله) واقع شد، در حالی که او آخرین دستورات را به مردم ابلاغ می کرد، به خصوص این که صریحاً فرمود: «من به زودی از میان شما می روم و دو چیز گرانمایه را در میان شما می گذارم».

کسی که این سخن را می گوید پیدا است در صدد تعیین جانشین خویش است و برای آینده برنامه ریزی می کند، نه برای زمان حاضر، بنابراین روشن است: منظورش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد نیست.

موضوع جالب توجه این که در حالی که بعضی از دانشمندان اهل تسنن این ایراد را مطرح می کنند، بعضی دیگر ایرادی درست در نقطه مقابل آن مطرح کرده اند و آن این است: پیامبر (صلی الله علیه وآله) ولایت و خلافت علی (علیه السلام) را تعیین کرد ولی تاریخ آن را روشن نساخت چه مانعی دارد که این ولایت و خلافت بعد از سه خلیفه

دیگر باشد؟!

راستی حیرت آور است، بعضی از این طرف بام، می افتند و بعضی از آن طرف، و تعصب ها مانع می شود که: روی متن قضیه تکیه کنند.

باید کسی از آنها سؤال کند: اگر پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خواست چهارمین خلیفه خود را تعیین کند و در فکر آینده مسلمانان بود، پس چرا خلیفه اول و دوم و سوم خود را که مقدم بر او بودند و تعیین آن لازم تر بود، در مراسم غدیر بیان نکرد؟!

بار دیگر گفته سابق خود را تکرار می کنیم و این بحث را پایان می دهیم که: اگر نظره‌های خاصی در کار نبود، این همه اشکال تراشی در زمینه این آیه و این حدیث نمی شد، همان طور که در موارد دیگر نشده است.

۶۸ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ
 وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْك مِّن
 رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
 ۶۹ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّابِئُونَ وَ النَّصَارَىٰ مَن آمَنَ
 بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ
 يَحْزَنُونَ

ترجمه:

۶۸ - بگو: «ای اهل کتاب! شما هیچ آئین صحیحی ندارید، مگر این که تورات و انجیل و آنچه را از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، بر پا دارید». ولی آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده، (نه تنها مایه بیداری آنها نمی گردد، بلکه) بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می افزاید. بنابراین، از این قوم کافر، (و مخالفت آنها)، غمگین مباش!
 ۶۹ - آنها که ایمان آورده اند، و یهود و صابئان و مسیحیان، هر گاه به خداوند یگانه و روز جزا، ایمان بیاورند، و عمل صالح انجام دهند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین خواهند شد.

شأن نزول:

در تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر «قرطبی» از «ابن عباس» چنین نقل شده: جمعی از یهود خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند، نخست پرسیدند: آیا تو اقرار نداری که «تورات» از طرف خدا است؟

پیغمبر(صلی الله علیه وآله) جواب مثبت داد. آنها گفتند: ما هم «تورات» را قبول داریم، ولی به غیر آن ایمان نداریم (در حقیقت تورات قدر مشترک میان ما و شما است اما قرآن کتابی است که تنها شما به آن عقیده دارید، پس چه بهتر که تورات را بپذیریم و غیر آن را نفی کنیم!) آیه نخست نازل شد و به آنها پاسخ گفت. (۱)

تفسیر:

وظیفه شما عمل به تورات و انجیل است

همان طور که در تفسیر آیات این سوره، تاکنون خوانده ایم، قسمت قابل ملاحظه ای از آن پیرامون کارشکنی ها، گفتگوها، سؤال ها و ایرادهای اهل کتاب (یهود و نصاری) بود، این آیه نیز به گوشه دیگری از این مباحث اشاره می کند، و به منطق سست آنها که می خواستند «تورات» را به عنوان یک کتاب مورد اتفاق میان مسلمانان و یهود بپذیرند، و قرآن را به عنوان یک کتاب مورد اختلاف کنار بگذارند، پاسخ می گوید.

به این ترتیب، آنها را مخاطب ساخته می فرماید: «ای اهل کتاب! شما هیچ موقعیتی نخواهید داشت مگر آن زمانی که تورات و انجیل و تمام آنچه بر شما از طرف پروردگارتان نازل شده - بدون تبعیض و تفاوت - بر پا دارید» (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ).

زیرا همان طور که گفتیم، این کتاب ها همه از یک مبدأ صادر شده و اصول

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۳، صفحات ۳۸۳ و ۳۸۴، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی

للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۳۰ - تفسیر

«قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۲۴۵، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ

ق - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۶۵۸، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

اساسی آنها یکی است، اگر چه آخرین کتاب آسمانی، کامل ترین و جامع ترین آنها است و به همین دلیل، لازم العمل است.

به علاوه در کتب پیشین بشارت های متعددی درباره آخرین کتاب، یعنی قرآن آمده است، آنها که مدعی اند «تورات» و «انجیل» را قبول دارند، اگر در این ادعا صادق هستند، باید این بشارت ها را نیز بپذیرند، و هنگامی که آن نشانه ها را در قرآن یافتند، در برابر آن سر تعظیم فرود آورند.

آیه فوق می فرماید: ادعا کافی نیست باید عملاً این کتاب های آسمانی را بر پا دارید. افزون بر این، کتاب «ما» و «شما» مطرح نیست، آنچه مطرح است کتاب های آسمانی است و آنچه از ناحیه خدا آمده، پس چگونه می توانید با این منطق سست، آخرین کتاب را نادیده بگیرید؟

ولی قرآن بار دیگر به وضع اکثریت آنها اشاره کرده، می فرماید: «بسیاری از آنها نه تنها از این آیات پند نمی گیرند و هدایت نمی شوند بلکه به خاطر روح لجاجت، بر طغیان و کفرشان افزوده می شود» (وَ لَیْزِیْدَنَّ کَثِیْرًا مِنْهُمْ مَا اَنْزَلْنَا اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ طُغْیَانًا وَ کُفْرًا). و این چنین است، تأثیر معکوس آیات حق و سخنان موزون، در افکار بیمار و قلوب مملو از لجاج!

و در پایان آیه، پیامبر را در برابر سرسختی این اکثریت منحرف دلداری داده می فرماید: «از مخالفت های این جمعیت کافر غمگین مباش!» (فَلَا تَأْسَ عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِیْنَ)؛ (۱) زیرا زیان آن متوجه خود آنها خواهد شد و به تو ضرری نمی رساند.

۱ - «فَلَا تَأْسَ» از ماده «أَسَى» به معنی غم و اندوه است.

بدیهی است محتویات این آیه، اختصاص به قوم یهود ندارد، مسلمانان نیز اگر تنها به ادعای اسلام قناعت کنند، و اصول تعلیمات انبیاء و مخصوصاً کتاب آسمانی خود را بر پا ندارند، هیچ گونه موقعیت و ارزشی، نه در پیشگاه خدا، و نه در زندگی فردی و اجتماعی، نخواهند داشت، و همیشه زبون و زیردست و شکست خورده خواهند بود.

در آیه بعد، مجدداً این حقیقت را مورد تأکید قرار داده، و توجه می دهد: تمام اقوام و ملت ها و پیروان همه مذاهب بدون استثناء اعم از مسلمانان و یهودیان و صابئان(۱) و مسیحیان در صورتی اهل نجات خواهند بود، از آینده خود وحشتی و از گذشته غمی نخواهند داشت که ایمان به خدا و روز جزا داشته باشند و عمل صالح انجام دهند، می فرماید: «آنها که ایمان آورده اند و یهود و صائبان و مسیحیان، هر گاه به خداوند یگانه و روز جزا ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند نه ترسی بر آنها است و نه غمگین خواهند شد» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

این آیه در واقع پاسخ دندان شکنی است به کسانی که نجات را در پناه ملیت خاصی می دانند، و میل دارند میان دستورات انبیاء تبعیض قائل شوند، و دعوت های مذهبی را با تعصب قومی بیامیزند، آیه می فرماید: راه نجات منحصرأ در کنار گذاشتن این گونه سخنان است. همان طور که در ذیل آیه ۶۲ سوره «بقره» - که مضمون آن با آیه فوق تقریباً

۱ - صابئان: به پیروان یحیی یا نوح یا ابراهیم (علیهم السلام) می گویند، در جلد اول، ذیل آیه ۶۲ سوره «بقره»، مشروحاً در این زمینه صحبت شد.

یکی است - یادآور شدیم، بعضی از افراد با یک بیان سفسطه آمیز خواسته اند آیه فوق را دلیل بر مسلک «صلح کل» (پلورالیزم) بگیرند، و تمام پیروان مذاهب را اهل نجات بدانند، و در حقیقت فلسفه نزول کتب آسمانی را یکی پس از دیگری که ناظر به پیشبرد جهان انسانیت در مسیر تکامل تدریجی است، نادیده بگیرند.

ولی همان طور که گفتیم آیه با تعبیر «عَمَلٌ صَالِحاً» این حقیقت را مشخص می سازد که: باید در مورد تفاوت مذاهب به آخرین قانون عمل کنند؛ زیرا عمل به قوانین نسخ شده، عمل صالح نیست، بلکه عمل صالح به قوانین موجود و آخرین قانون است. (۱)

به علاوه این احتمال نیز در تفسیر آیه قابل قبول است که جمله «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحاً» تنها به یهود و نصاری و صابئان می خورد؛ زیرا «الَّذِينَ آمَنُوا» که در آغاز آیه ذکر شده نیازی به این قید ندارد، و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود:

افراد با ایمان و مسلمان و همچنین یهود و نصاری و صابئان - به شرط این که ایمان بیاورند و اسلام را بپذیرند و عمل صالح کنند - همگی اهل نجات و رستگاری خواهند بود، و سوابق مذهبی افراد هیچ گونه اثری در این قسمت نخواهد داشت و راه به روی همگی باز است (دقت کنید).

۱ - توضیح بیشتر و مشروح تر در زمینه این آیه را در جلد اول ذیل آیه ۶۲ سوره «بقره» مطالعه فرمائید.

۷۰ لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ
رَسُولٌ بِمَا لَآتَهُوْا أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَ فَرِيقًا يَقْتُلُوْنَ
۷۱ وَ حَسِبُوْا أَلَّا تَكُوْنَ فِتْنَةٌ فَعَمَّوْا وَ صَمَّوْا ثُمَّ تَابَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمَّوْا
وَ صَمَّوْا كَثِيْرٌ مِنْهُمْ وَ اللّٰهُ بَصِيْرٌ بِمَا يَعْمَلُوْنَ

ترجمه:

۷۰ - ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم؛ و رسولانی به سوی آنها فرستادیم؛ (ولی) هر زمان پیامبری حکمی بر خلاف هوس ها و دلخواه آنها می آورد، عده ای را تکذیب می کردند؛ و عده ای را می کشتند.

۷۱ - گمان کردند مجازاتی در کار نخواهد بود! از این رو (از دیدن حقایق و شنیدن سخنان حق)، نابینا و کر شدند؛ سپس (بیدار گشتند، و) خداوند توبه آنها را پذیرفت؛ دگر بار (در خواب غفلت فرو رفتند، و) بسیاری از آنها کور و کر شدند؛ و خداوند، به آنچه انجام می دهند، بیناست.

تفسیر:

بنی اسرائیل و قتل پیامبران

در آیات سوره «بقره» (۱) و اوائل همین سوره، (۲) اشاره به پیمان مؤکدی که خداوند از بنی اسرائیل گرفته بود شده است، در این آیه بار دیگر این پیمان را یادآوری کرده می فرماید: «ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و پیامبرانی برای

۱ - بقره، آیات ۸۳، ۸۴ و ۹۳.

۲ - مائده، آیه ۱۲.

هدایت آنها و مطالبه وفای به این پیمان، به سوی آنان فرستادیم» (لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا).

همان طور که در جلد اول گفته شد، به نظر می رسد: این پیمان همان است که در آیه ۹۳ سوره «بقره» به آن اشاره شده، یعنی پیمان عمل به آنچه خدا بر آنها نازل کرده بود. (۱) پس از آن، اضافه می کند: آنها نه تنها به این پیمان عمل نکردند، که «هر زمان پیامبری دستوری بر خلاف تمایلات و هوا و هوس های آنها می آورد، به شدیدترین مبارزه بر ضد او دست می زدند، جمعی را تکذیب می کردند و جمعی را که با تکذیب نمی توانستند از نفوذشان جلوگیری کنند، به قتل می رساندند» (كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ).

و این است راه و رسم افراد منحرف خود خواه، که به جای پیروی از رهبرانشان، اصرار دارند رهبران، تابع تمایلات و خواسته هایشان باشند، و در غیر این صورت رهبری و حتی حق حیات برای آنان قائل نیستند.

در جمله فوق «كَذَّبُوا» به صورت ماضی و «يَقْتُلُونَ» به صورت مضارع آمده است، ممکن است علت آن، علاوه بر ملاحظه تناسب لفظی آخر آیات قبل و بعد، که همگی به صورت مضارع آمده است، این باشد که به حکم دلالت فعل مضارع بر استمرار، می خواهد ادامه این روح را در آنها بیان کند که تکذیب و قتل پیامبران یک حادثه اتفاقی در زندگی آنها نبود، بلکه به صورت یک برنامه و مکتب در آمده بود. (۲)

۱ - تفسیر «نمونه»، جلد ۱، ذیل آیه.

۲ - در حقیقت جمله «فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ» همان طور که در «مجمع البیان» و تفاسیر دیگر آمده است در اصل «كَذَّبُوا وَفَتَّلُوا» و «يَكْذِبُونَ وَ يَقْتُلُونَ» بوده است.

در آیه بعد اشاره به غرور نابه جای آنها در برابر این همه طغیان و جنایات کرده می فرماید: «با این حال آنها گمان می کردند که بلا و مجازاتی دامانشان را نخواهد گرفت» (وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً) و همان طور که در آیات دیگر تصریح شده، خود را یک نژاد برتر می پنداشتند و به عنوان فرزندان خدا از خود یاد می کردند!

سرانجام این غرور خطرناک و خود برتر بینی همانند پرده ای بر چشم و گوش آنها افتاد و به خاطر آن «از دیدن آیات خدا نابینا و از شنیدن کلمات حق، کر شدند!» (فَعَمُّوا وَ صَمُّوا). اما به هنگامی که نمونه هائی از مجازات های الهی و سرانجام شوم اعمال خود را مشاهده کردند، پشیمان گشته، توبه کردند و متوجه شدند که تهدیدهای الهی جدی است و آنها هرگز یک نژاد برتر نیستند، «خداوند نیز توبه آنها را پذیرفت» (ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ).

ولی این بیداری، ندامت و پشیمانی دیری نپائید باز طغیان، سرکشی و پشت پا زدن به حق و عدالت شروع شد، و دیگر با پرده های غفلت که از آثار فرو رفتن در گناه است بر چشم و گوش آنها افکنده شد «و باز از دیدن آیات حق نابینا و از شنیدن سخنان حق کر شدند» (ثُمَّ عَمُّوا وَ صَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ)، و این حالت، بسیاری از آنها را فرا گرفت.

شاید مقدم داشتن جمله «عَمُّوا» (نابینا شدند) بر «صَمُّوا» (کر شدند) اشاره به این باشد که نخستین بار باید آیات خدا و معجزات پیامبر (صلی الله علیه وآله) را ببینند و سپس به دستورات او گوش فرا دهند.

ذکر «كَثِيرٌ مِنْهُمْ» (بسیاری از آنها) بعد از تکرار جمله «عَمُّوا وَ صَمُّوا» در حقیقت به منزله توضیحی است برای هر دو جمله، یعنی حالت غفلت و

بی خبری و کری و کوری در برابر حقایق، جنبه عمومی نداشت، بلکه همواره اقلیت صالحی در میان آنها وجود داشت.

و این دلیل روشنی است که جملات قرآن به یهود به هیچ وجه جنبه نژادی و طایفه ای ندارد بلکه صرفاً متوجه اعمال آنها است.

آیا تکرار جمله «عَمُوا وَصَمُوا» جنبه کلی و تأکید دارد؟ و یا اشاره به دو واقعه مختلف است؟ بعضی از مفسران عقیده دارند این دو جمله اشاره به دو سرگذشت مختلف می باشد که برای بنی اسرائیل واقع شد:

یکی به هنگام حمله مردم «بابل»؛

و دیگر به هنگام حمله «ایرانیان» و «رومیان»، که قرآن در آغاز سوره «بنی اسرائیل» اشاره کوتاهی به آن کرده است.

این احتمال نیز وجود دارد که آنها مکرراً، گرفتار این حالت شدند و نتایج شوم کارهای خود را که می دیدند توبه می کردند و باز هم توبه را می شکستند، نه این که فقط دو بار تکرار شده باشد.

و در پایان آیه، با یک جمله کوتاه و پر معنی می فرماید: «خداوند هیچ گاه از اعمال آنها غافل نبوده و تمام کارهایی را که انجام می دهند می بیند» (وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ).

* * *

۷۲ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا
 بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ
 اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

۷۳ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ
 لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

۷۴ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

۷۲ - آنها که گفتند: «خداوند همان مسیح فرزند مریم است»، به یقین کافر شدند، (با این که خود) مسیح گفت: ای بنی اسرائیل! خداوند یگانه را، که پروردگار من و شماست، پرستش کنید؛ زیرا هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است؛ و جایگاه او دوزخ است؛ و ستمکاران، یار و یابوری ندارند.

۷۳ - آنها که گفتند: «خداوند، یکی از سه خداست» (نیز) به یقین کافر شدند؛ معبودی جز معبود یگانه نیست؛ و اگر از آنچه می گویند دست برندارند، عذاب دردناکی به کافران آنها (که روی این عقیده ایستادگی کنند)، خواهد رسید.

۷۴ - آیا به سوی خدا باز نمی گردند؟ و از او طلب آمرزش نمی کنند؟! (در حالی که) خداوند آمرزنده مهربان است.

تفسیر:

تثلیث در مسیحیت

در تعقیب بحث هائی که در مورد انحرافات یهود، در آیات قبل، گذشت، این آیات و آیات بعد، از انحرافات مسیحیان سخن می گوید.

نخست از مهم ترین انحراف مسیحیت یعنی مسأله «الوهیت مسیح» و «تثلیث معبود» بحث کرده می فرماید: «به طور مسلم آنها که گفته اند: خدا همان مسیح بن مریم است، کافر شدند» (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ).

چه کفری از این بالاتر که خداوند نامحدود از هر جهت را، با مخلوقی که از هر جهت محدود است یگانه و متحد بدانند، و صفات مخلوق را برای خالق قرار دهند؟!!

در حالی که خود مسیح (علیه السلام) با صراحت به بنی اسرائیل گفت: «خداوند یگانه ای را پرستش کنید که پروردگار من و شما است» (وَ قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ).

و به این ترتیب، بیزاری خود را از هر گونه شرک و غلو در مورد خویش نفی کرد و خود را همانند دیگران مخلوقی از مخلوقات خدا معرفی نمود.

و نیز مسیح (علیه السلام) برای تأکید این مطلب و رفع هر گونه ابهام و اشتباه اضافه کرد: «هر کس شریکی برای خدا قرار دهد خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او آتش است» (إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْوَاهُ النَّارُ).

و باز برای تأکید بیشتر و اثبات این حقیقت که شرک و غلو یک نوع ظلم آشکار است به آنها گفت: «برای ستمگران و ظالمان هیچ گونه یار و یآوری

وجود نخواهد داشت» (وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ).

همان طور که در سابق هم اشاره کرده ایم تاریخ مسیحیت می گوید: تثلیث در قرون نخستین و مخصوصاً در عصر مسیح (علیه السلام) وجود نداشت، و حتی در «اناجیل» کنونی با تمام تحریف هائی که در آن به عمل آمده است، کمترین سخنی از «تثلیث» دیده نمی شود، و خود محققان مسیحیت به این امر معترفند.

بنابراین، آنچه در آیه فوق در مورد پافشاری مسیح (علیه السلام) و روی مسأله توحید دیده می شود مطلبی است که با منابع موجود مسیحیت نیز هماهنگ است و از دلایل عظمت قرآن محسوب می شود. (۱)

ضمناً باید توجه داشت آنچه در این آیه مورد بحث واقع شده مسأله غلو و وحدت مسیح با خدا و به عبارت دیگر «توحید در تثلیث» است.

ولی در آیه بعد به مسأله «تعدد خدایان» از نظر مسیحیان یعنی «تثلیث در توحید» اشاره کرده، می فرماید: «آنها که گفته اند: خداوند سومین اقنوم (۲) از اقایم سه گانه است به طور مسلم کافر شده اند» (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ).

بسیاری از مفسران، مانند: «طبرسی» در «مجمع البیان» و «شیخ طوسی» در «تبیان» و «فخر رازی» و «قرطبی» در تفسیر خود چنین تصور کرده اند که: آیه قبل درباره فرقه ای از مسیحیان به نام «یعقوبیه» است که خدا را با مسیح (علیه السلام) متحد می دانند، ولی این آیه درباره فرقه دیگری به نام «ملکانیه» و «نسطوریه» است که

۱ - برای توضیح بیشتر درباره این موضوع و درباره مسأله تثلیث و وحدت در تثلیث، به تفسیر

(نمونه)، جلد ۴، ذیل آیه ۱۷۱ سوره «نساء» مراجعه فرمائید.

۲ - «اقنوم» به معنی اصل و ذات، و جمع آن «اقانیم» است.

قائل به خدایان سه گانه اند. (۱)

اما همان طور که سابقاً هم گفتیم این برداشت از مسیحیت با حقیقت تطبیق نمی کند؛ زیرا اعتقاد به تثلیث در میان همه مسیحیان عمومیت دارد، همان طور که اعتقاد به توحید و یگانگی خدا در میان ما مسلمانان قطعی و مسلم است، منتها آنها در عین این که خدایان را حقیقتاً سه گانه می دانند، یگانه حقیقی نیز می دانند و به اعتقاد آنها سه واحد حقیقی، یک واحد حقیقی را تشکیل می دهند!

دو آیه فوق، ظاهراً به دو جنبه مختلف این دو قضیه اشاره می کند: در آیه اول اشاره به وحدت خدایان سه گانه، و در آیه دوم اشاره به تعدد آنها است، و قرار گرفتن این دو بیان پشت سر هم در حقیقت، اشاره به یکی از دلایل روشن ابطال عقیده آنها می باشد که چگونه خداوند گاهی با مسیح (و روح القدس) حقیقتاً یکی

و گاهی حقیقتاً سه چیز می شود، مگر مساوی بودن سه با یک معقول است؟! آنچه این حقیقت را تأیید می کند این است که: ما در میان مسیحیان هیچ طایفه ای را نمی یابیم که به خدایان سه گانه قائل نباشند. (۲)

آنگاه قرآن به طور قاطع در پاسخ آنها می فرماید: «هیچ معبودی جز معبود یگانه نیست» (وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ).

- ۱ - «مجمع البیان»، جلد ۳، صفحه ۳۹۱، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «تبیان»، جلد ۳، صفحه ۶۰۱، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۱۲، صفحه ۵۹، دار الکتب العلمیه تهران، طبع دوم - تفسیر «قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۲۴۹، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.
- ۲ - در بعضی از روایات و بعضی از تواریخ نقل شده که: در میان مسیحیان اقلیتی وجود دارند که معتقد به خدایان سه گانه نیستند بلکه تنها به وحدت عیسی (علیه السلام) با خدا اعتقاد دارند ولی ما امروز کمتر نام و نشانی از آنها را می بینیم (برای آگاهی بیشتر از این دسته از احادیث به «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۲، کتاب الاحتجاج، باب ۱: اِحْتِجَاجُ اللَّهِ تَعَالَى عَلٰی اَرْبَابِ الْمَلَلِ الْمُخْتَلِفَةِ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ، رجوع فرمائید).

مخصوصاً ذکر کلمه «مِنْ» قبل از «إِلَه» تأکید بیشتری را در نفی معبودهای دیگر می رساند. دگر بار با لحن شدید و مؤکد به آنها اخطار می کند که: «اگر دست از این عقیده برندارند عذاب دردناکی در انتظار کسانی که بر این کفر باقی بمانند خواهد بود» (وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

کلمه «مِنْ» در «مِنْهُمْ» به عقیده بعضی بیانیه است، ولی ظاهر این است که برای «تبعیض» بوده باشد و در حقیقت اشاره به کسانی است که، بر کفر و شرک خود باقی ماندند و بعد از دعوت قرآن، به توحید باز نگشتند، نه آنها که توبه کردند و بازگشت نمودند.

در تفسیر «المنار» از کتاب «اظهار الحق» داستانی نقل شده که ذکر آن در اینجا بی تناسب نیست و نشان می دهد: چگونه تثلیث و توحید نصاری غیر قابل درک می باشند، نویسنده آن کتاب می گوید:

سه نفر به آئین مسیحیت در آمدند، کشیش، عقائد ضروری مسیحیت از جمله عقیده تثلیث را به آنها تعلیم کرد.

روزی یکی از علاقمندان به مسیحیت نزد کشیش آمد و از کسانی که تازه به آئین مسیحیت در آمده بودند، سؤال کرد.

کشیش با کمال خوشوقتی اشاره به آن سه نفر نمود، او بلافاصله پرسید:

آیا از عقائد ضروریه ما چیزی یاد گرفته اند؟

کشیش با شجاعت و تأکید گفت: آری، سپس به عنوان نمونه یکی از آنها را صدا زد تا او را در حضور میهمان بیازماید.

کشیش گفت: درباره تثلیث چه می دانی؟

او در جواب گفت: شما به من چنین یاد دادید که خدایان سه گانه اند یکی در

آسمان است و دیگری در زمین از شکم «مریم» متولد شد و سومین نفر به صورت کبوتری بر خدای دوم در سن سی سالگی نازل گردید!

کشیش عصبانی شد و او را بیرون کرده گفت: چیزی نمی فهمد.

نفر دوم را صدا زد، او در جواب این سؤال در مورد تثلیث، گفت:

شما به من چنین تعلیم دادید که خدایان سه بودند، اما یکی از آنها به دار آویخته شد، بنابراین، اکنون دو خدا بیشتر نداریم!

خشم کشیش بیشتر شد و او را نیز بیرون کرد.

سومی را که باهوش تر و جدی تر در حفظ عقائد دینی بود، صدا زد و همان مسأله را از او پرسید، او با احترام گفت:

پیشوای من! آنچه را به من آموختید کاملاً حفظ کرده ام و از برکت مسیح به خوبی فهمیده ام، شما گفتید:

خداوند یگانه، سه گانه است و خداوندان سه گانه یگانه اند، یکی از آنها را به دار زدند و مُرد و بنابراین همه مردند؛ زیرا او با بقیه یگانه بود و به این ترتیب الآن هیچ خدائی وجود ندارد!

* * *

در آیه سوم از آنها دعوت می کند که از این عقیده کفرآمیز توبه کنند تا خداوند آنها را مشمول عفو و بخشش خود قرار دهد لذا می فرماید: «آیا بعد از این همه، آنها به سوی خدای یگانه باز نمی گردند؟ و از این شرک و کفر طلب آمرزش نمی کنند؟ با این که خداوند غفور و رحیم است؟» (أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

انتظار آن است که پس از روشن شدن حقایق از اشتباهات گذشته توبه کنند و از خداوند درخواست آمرزش نمایند؛ چرا که خداوند غفور و رحیم است.

۷۵ مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ
صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ
أَنَّى يُؤفَكُونَ

۷۶ قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

۷۷ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ
قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَصْلُوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ

ترجمه:

۷۵ - مسیح فرزند مریم، فقط فرستاده (خدا) بود؛ پیش از وی نیز، فرستادگان دیگری بودند؛
مادرش، زن بسیار راستگوئی بود؛ هر دو، غذا می خوردند؛ (با این حال، چگونه دعوی الوهیت
مسیح و پرستش مریم را دارید؟!) بنگر چگونه نشانه ها را برای آنها آشکار می سازیم! سپس
بنگر چگونه از حق باز گردانده می شوند!

۷۶ - بگو: «آیا جز خدا، چیزی را می پرستید که مالک سود و زیان شما نیست؟! و خداوند،
شنوا و داناست».

۷۷ - بگو: «ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید! و غیر از حق نگوئید! و از
هوس های جمعیتی که بیشتر گمراه شدند و دگران را گمراه کردند و از راه راست منحرف
گشتند، پیروی ننمائید!»!

تفسیر:

مسیح فرستاده خدا بود

به دنبال بحثی که در آیات گذشته درباره غلوّ مسیحیان درباره حضرت مسیح (علیه السلام) و اعتقاد به الوهیت او گذشت.

در این آیات، با دلایل روشنی در چند جمله کوتاه این اعتقاد آنها را ابطال می کند. نخست می فرماید: چه تفاوتی در میان مسیح (علیه السلام) و سایر پیامبران بود که عقیده به الوهیت او پیدا کرده اید؟! «مسیح بن مریم فقط فرستاده خدا بود و پیش از او رسولان و فرستادگان دیگری از طرف خدا آمدند» (مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ).

اگر رسالت از ناحیه خدا دلیل بر الوهیت و شرک است، پس چرا درباره سایر پیامبران این مطلب را قائل نمی شوید؟

ولی می دانیم: مسیحیان منحرف هرگز قانع نیستند که عیسی (علیه السلام) را فرستاده خدا بدانند، بلکه عقیده عمومی آنها فعلاً بر این است که: او را فرزند خدا و به یک معنی خود خدا می دانند که برای بازخرید گناهان بشریت (نه برای هدایت و رهبری آنها) آمده است، و لذا به او لقب «فادی» (فدا شونده در برابر گناهان بشر) می دهند. پس از آن، برای تأیید این سخن می فرماید: «مادر او، زن بسیار راستگوئی بود» (وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ). اشاره به این که:

اولاً - کسی که دارای مادر است و در رحم زنی پرورش پیدا می کند و این همه نیاز دارد، چگونه می تواند خدا باشد؟

ثانیاً - اگر مادر او محترم است به خاطر این است که او هم در مسیر رسالت مسیح(علیه السلام) با او هماهنگ بود و از رسالتش پشتیبانی می کرد، و به این ترتیب، بنده خاص خدا بود و نباید او را همچون یک معبود - آن طور که در میان مسیحیان رائج است که در برابر مجسمه او تا سرحد پرستش خضوع می کنند - عبادت کرد.

بعد از آن، به یکی دیگر از دلایل نفی ربوبیت مسیح(علیه السلام) اشاره کرده، می فرماید: «او و مادرش هر دو غذا می خوردند» (کانا یا کُلان الطعام).

کسی که این چنین نیازمند است که اگر چند روز غذا به او نرسد قادر بر حرکت نیست، چگونه می تواند خدا، یا در ردیف خدا باشد؟

و در پایان آیه اشاره به روشنی این دلایل از یک طرف، لجاجت، سرسختی و نادانی آنها در برابر این دلایل آشکار، از طرف دیگر، کرده می فرماید: «بنگر چگونه دلایل را به روشنی برای آنها شرح می دهیم و سپس بنگر چگونه اینها از قبول حق سر باز می زنند» (انظر كيف نبين لهم الآيات ثم انظر اتي يؤفكون). (۱)

بنابراین، تکرار «انظر» در این دو جمله، اشاره به این است:

از یکسو، در این دلایل روشن بنگر که برای توجه هر کس کافی است.

و از سوی دیگر، به عکس العمل های منفی و حیرت انگیز آنها بنگر، که برای هر کس تعجب آور است.

در آیه بعد برای تکمیل استدلال گذشته توجه می دهد: شما می دانید که مسیح(علیه السلام) خود سر تا پا نیازهای بشری داشت و مالک سود و زیان خویش هم نبود چه رسد به این که مالک سود و زیان شما باشد، می فرماید: «بگو آیا چیزی

۱ - «يُؤفكون» از ماده «افک» و آن در اصل به معنی منصرف ساختن از چیزی است و «مأفوك» به کسی گفته می شود که: از حق باز داشته شده است، اگر چه بر اثر تقصیر خودش باشد و از آنجا که دروغ انسان را از حق باز می دارد به آن «افک» گفته می شود.

را پرستش می کنید که نه می تواند زیانی به شما برساند و نه سودی؟! (قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا).

و به همین دلیل، بارها در دست دشمنان گرفتار شد، و یا دوستانش گرفتار شدند و اگر لطف خدا شامل حال او نبود، نمی توانست هیچ گامی بردارد.

و در پایان به آنها اخطار می کند: گمان نکنید خداوند سخنان ناروای شما را نمی شنود و یا از درون شما آگاه نیست «خداوند هم شنوا است و هم دانا» (وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

جالب این که: مسأله بشر بودن مسیح (علیه السلام) و نیازهای مادی و جسمانی او که قرآن در این آیات و آیات دیگر روی آن تکیه کرده است یکی از بزرگ ترین مشکلات برای مسیحیان مدعی خدائی او، شده که برای توجیه آن بسیار دست و پا می کنند و گاهی ناچار می شوند برای مسیح (علیه السلام) دو جنبه قائل شوند: جنبه لاهوت و جنبه ناسوت.

از نظر لاهوت فرزند خدا و خود خداست.

و از نظر ناسوت جسم است و مخلوق خدا و امثال این توجیهاات که بهترین نشانه ضعف و نادرستی منطق آنها است.

به این نکته نیز باید توجه کرد که: در این آیه به جای کلمه «مِنْ»، «ما» به کار برده شده که معمولاً در مورد موجودات غیر عاقل ذکر می شود.

این تعبیر شاید به خاطر آن باشد که: سایر معبودها و بت ها از قبیل سنگ و چوب را در عمومیت جمله داخل کند و بگوید:

اگر پرستش مخلوقی جایز باشد باید بت پرستی بت پرستان نیز مجاز شمرده شود؛ زیرا در مخلوق بودن، همه برابر و مساویند و در حقیقت ایمان به الوهیت مسیح (علیه السلام) یک نوع بت پرستی است نه خداپرستی!

* * *

سپس در آیه بعد، به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد که به دنبال روشن شدن اشتباه اهل کتاب در زمینه غلوّ درباره پیامبران الهی با استدلالات روشن از آنها دعوت کند که رسماً از این راه بازگردند می فرماید: «بگو: ای اهل کتاب! در دین خود، غلوّ و از حدّ تجاوز نکنید و غیر از حق چیزی مگوئید» (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ). (۱)

البته غلوّ نصاری، روشن است و اما در مورد غلوّ یهود که خطاب یا اهل کتاب شامل آنها نیز می شود، بعید نیست اشاره به سخنی باشد که درباره «عزیر» می گفتند و او را فرزند خدا می دانستند.

و از آنجا که سرچشمه غلوّ غالباً پیروی از هوا و هوس گمراهان است، برای تکمیل این سخن می فرماید: «از هوس های اقوامی که پیش از شما گمراه شدند و بسیاری را نیز گمراه کردند و از راه مستقیم منحرف گشتند، پیروی نکنید» (وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيراً وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ).

این جمله، در حقیقت اشاره به چیزی است که در تاریخ مسیحیت نیز منعکس است که مسأله تثلیث و غلوّ درباره مسیح (علیه السلام) در قرون نخستین مسیحیت در میان آنها وجود نداشت، بلکه هنگامی که بت پرستان هندی و مانند آنها به آئین مسیح (علیه السلام) پیوستند، چیزی از بقایای آئین سابق خود را که تثلیث و

۱ - «لَا تَغْلُوا» از ماده «غلو» به معنی تجاوز از حدّ است، منتها هنگامی که تجاوز در مورد مقام و منزله کسی باشد «غلو» گفته می شود، اگر در نرخ و قیمت باشد «غلاء» گفته می شود و اگر در مورد تیر باشد «غَلُو» (بر وزن دلو) می گویند و این که به جوشش، «غلیان» گفته می شود و به حیوانی که فوق العاده سرکش است «غلواء» می گویند همه، از همین ماده است.

بعضی معتقدند: «غلو» هم در طرف افراط گفته می شود هم در تفریط در حالی که بعضی دیگر آن را منحصر به طرف افراط می دانند و نقطه مقابل آن را تقصیر می گویند.

شرک بود به مسیحیت افزودند.

لذا می بینیم «ثالوث هندی» (ایمان به خدایان سه گانه برهما، فیشنو، سیفا) از نظر تاریخی قبل از تثلیث مسیحیت بوده است و در حقیقت این انعکاسی از آن است.

در آیه ۳۰ سوره «توبه» نیز پس از ذکر غلوّ یهود و نصاری دربار «عزیر و مسیح (علیه السلام)» می خوانیم: **يُضَاهِيُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ**: «گفتار آنها شبیه سخنان کافران پیشین است». در این عبارت، دو بار جمله «ضَلُّوا» دربارۀ کفاری که اهل کتاب، غلوّ را از آنها اقتباس کردند تکرار شده است.

این تکرار ممکن است به خاطر تأکید بوده باشد و یا به خاطر این که آنها قبلاً گمراه بودند و بعد که با تبلیغات خود دیگران را نیز گمراه کردند به گمراهی جدیدی افتادند؛ زیرا کسی که سعی می کند دیگران را هم به گمراهی بکشاند در حقیقت از همه کس گمراه تر است؛ چرا که نیروهای خود را در مسیر بدبختی خویش و دیگران تلف کرده و بار مسئولیت گناهان دیگران را نیز بر دوش کشیده است.

آیا کسی که در جاده مستقیم قرار گرفته هرگز حاضر می شود علاوه بر بار گناه خویش بار گناه دیگران را نیز بر دوش بکشد؟

- ۷۸ لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ
- ۷۹ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
- ۸۰ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ لَهُمْ خَالِدُونَ
- ۸۱ وَ لَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُواهُمْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ

ترجمه:

- ۷۸ - کافران بنی اسرائیل، بر زبان داود و عیسی بن مریم، لعن (و نفرین) شدند. این به خاطر آن بود که گناه کردند، و تجاوز می نمودند.
- ۷۹ - آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند، یکدیگر را نهی نمی کردند؛ چه بد کاری انجام می دادند!
- ۸۰ - بسیاری از آنها را می بینی که کافران (و بت پرستان) را دوست می دارند (و با آنها طرح دوستی می ریزند)؛ نفس (سرکش) آنها، چه بد اعمالی از پیش برای (معاد) آنها فرستاد، که نتیجه آن، خشم خداوند بود؛ و در عذاب (الهی) جاودانه خواهند ماند.
- ۸۱ - و اگر به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و آنچه بر او نازل شده، ایمان می آوردند، (هرگز) آنان (کافران) را به دوستی اختیار نمی کردند؛ ولی بسیاری از آنها فاسقند.

تفسیر:

بنی اسرائیل نفرین شده

در این آیات، برای این که از تقلیدهای کورکورانه اهل کتاب از پیشینیانشان جلوگیری کند، به سرنوشت شوم آنها اشاره کرده، می فرماید: «آنها که از بنی اسرائیل کافر شدند بر زبان داود و عیسی بن مریم (علیه السلام)، لعن و نفرین شدند، این دو پیامبر بزرگ از خدا خواستند که آنها را از رحمت خویش دور سازد» (لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ).

در این که چرا تنها نام این دو پیامبر برده شده است؟ مفسران احتمالاتی داده اند:

گاهی گفته می شود: علت آن این است که سرشناس ترین پیامبران بعد از موسی (علیه السلام) این دو پیامبر بودند،

و گاهی گفته می شود: بسیاری از اهل کتاب افتخار می کردند که فرزندان داود (علیه السلام) هستند.

قرآن با این جمله اعلام می کند: داود (علیه السلام) از کسانی که راه کفر و طغیان پیش گرفتند، متنفر بود.

بعضی گفته اند: این آیه اشاره به دو واقعه تاریخی است که خشم این دو پیامبر بزرگ را برانگیخت و جمعی از بنی اسرائیل را نفرین کردند.

داود (علیه السلام) در مورد ساکنان شهر ساحلی «ایله» که به «اصحاب سبّ» معروفند و سرگذشت آنها در سوره «اعراف» خواهد آمد.

و حضرت مسیح (علیه السلام) درباره جمعی از پیروان خود که بعد از نزول «مائده» آسمانی باز هم راه انکار و مخالفت را پیش گرفتند، لعن و نفرین نمودند.

در هر حال، آیه اشاره به این است که بودن جزء نژاد بنی اسرائیل و یا جزء

اتباع مسیح (علیه السلام)، مادام که هماهنگی با برنامه های آنها نبوده باشد، باعث نجات کسی نخواهد شد.

بلکه خود این پیامبران از این گونه افراد ابراز تنفر و انزجار کردند. جمله آخر آیه نیز، این مطلب را تأکید می کند و می فرماید: «این اعلام تنفر و بیزاری به خاطر آن بود که آنها گناهکار و متجاوز بودند» (ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ).

و در آیه بعد می افزاید: به علاوه آنها به هیچ وجه مسئولیت اجتماعی برای خود قائل نبودند، و «یکدیگر را از کار خلافی که انجام می دادند نهی نمی کردند» (كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعْلُوهُ).

و حتی جمعی از نیکان آنها با سکوت و سازشکاری، افراد گناهکار را عملاً تشویق می کردند. و به این ترتیب، «برنامه اعمال آنها بسیار زشت و ناپسند بود» (لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ). در تفسیر این آیه روایاتی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده که بسیار آموزنده است.

در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَتَأْخُذَنَّ عَلَى يَدِ السَّيْفِ وَ لَتَأْطُرَّنَّهُ عَلَى الْحَقِّ إِطْرًا، أَوْ لَيَضْرِبَنَّ اللَّهُ قُلُوبَ بَعْضِكُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ يَلْعَنُكُمْ كَمَا لَعَنَهُمْ.

«حتماً باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و دست افراد نادان را بگیرید و به سوی حق دعوت نمائید و گرنه خداوند قلوب شما را همانند یکدیگر می کند و شما را از رحمت خود دور می سازد همان طور که آنها را از رحمت خویش

دور ساخت»! (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر «كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ» چنین نقل شده است:

أَمَّا إِنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا يَدْخُلُونَ مَدَاخِلَهُمْ وَلَا يَجْلِسُونَ مَجَالِسَهُمْ وَلَا يَنْتَهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ إِذَا لَقَوْهُمْ ضَحِكُوا فِي وُجُوهِهِمْ وَأَنْسُوا بِهِمْ:

«این دسته که خداوند از آنها مذمت کرده هرگز در کارها و مجالس گناهکاران شرکت نداشتند، بلکه فقط هنگامی که آنها را ملاقات می کردند، در صورت آنان می خندیدند و با آنها مأنوس بودند». (۲)

و در سومین آیه مورد بحث، به یکی دیگر از اعمال خلاف آنها اشاره کرده، می فرماید: «بسیاری از آنان را می بینی که طرح دوستی و محبت با کافران می ریزند» (تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا).

بدیهی است که دوستی آنها ساده نبوده، بلکه دوستی آمیخته با انواع گناه و تشویق آنان به اعمال و افکار غلط بوده، لذا در پایان آیه می فرماید: «چه بد اعمالی از پیش برای معاد خود فرستادند، اعمالی که نتیجه آن، خشم و غضب

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - و در تفسیر «قرطبی»، جلد ۴، صفحه ۲۲۵۰ نیز حدیثی به همین مضمون از «ترمذی» نقل کرده است.

«مسند ابی یعلی»، جلد ۹، صفحات ۲۷ و ۲۸، دار المأمون للتراث، تحقیق: حسین سلیم اسد - «معجم الکبیر طبرانی»، جلد ۱۰، صفحات ۱۴۶ و ۱۴۷، مکتبه ابن تیمیة، قاهره، طبع دوم، چاپخانه دار احیاء التراث العربی، تحقیق: حمدی عبد المجید السلفی - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۳۰۱، دار المعرفة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «سنن ابی داود»، جلد ۲، صفحات ۳۲۲ و ۳۲۳، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۱۰ هـ ق، تحقیق: سید محمد اللّحام.

۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۴۹۲، ذیل آیه مورد بحث (جلد ۲، صفحه ۳۴۳، بنیاد بعثت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق) - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۶۶۱، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۲۶۹ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۹۷، صفحه ۸۶ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۳۳۵ (چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ هـ ق).

الهی بود و در عذاب الهی جاودانه خواهند ماند» (لَبِئْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ).

درباره این که منظور از «الَّذِينَ كَفَرُوا» در این آیه، چه اشخاصی هستند؟

بعضی احتمال داده اند: منظور مشرکان «مکّه» اند که یهود با آنها طرح دوستی ریخته بودند، و بعضی احتمال داده اند: منظور جباران و ستمگرانی بوده اند که یهود در اعصار گذشته طرح دوستی با آنها می ریختند.

حدیثی که از امام باقر (علیه السلام) در این زمینه نقل شده نیز این معنی را تأیید می کند آنجا که می فرماید: يَتَوَلَّوْنَ الْمُلُوكَ الْجَبَّارِينَ وَيُرِيئُونَ لَهُمْ أَهْوَاءَهُمْ لِيَصِيبُوا مِنْ دُنْيَاهُمْ:

«این دسته کسانی بودند که جباران را دوست می داشتند و اعمال هوس آلود آنان را در

نظرشان خوب جلوه می دادند تا به آنها نزدیک شوند و از دنیاشان بهره گیرند!» (۱)

البته هیچ مانعی ندارد که آیه اشاره به هر دو معنی بلکه اعم از آنها باشد.

در آخرین آیه راه نجات از این برنامه غلط و نادرست را به آنها نشان می دهد که: «اگر راستی

ایمان به خدا و پیامبر و آنچه بر او نازل شده است را می داشتند هیچ گاه تن به دوستی

بیگانگان و دشمنان خدا در نمی دادند و آنان را به عنوان تکیه گاه خود انتخاب نمی کردند» (و)

لَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَ مَا

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۳، صفحه ۳۹۷، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات،

بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۸۲ - تفسیر «تبیان»، جلد ۳،

صفحه ۶۱۱، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه

۷۵، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۶۶۱، مؤسسه

اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُواهُمْ أَوْلِيَاءَ).

ولی متأسفانه در میان آنها کسانی که مطیع فرمان الهی باشند کم اند «و بسیاری از آنها از دایره فرمان خدا خارج شده، راه فسق را پیش گرفته اند» (وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ). روشن است منظور از «النَّبِيِّ» در اینجا پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است؛ زیرا در قرآن مجید در آیات مختلف این کلمه به همین معنی به کار رفته است، و این موضوع در ده ها آیه از قرآن دیده می شود.

احتمال دیگری در تفسیر آیه نیز هست که ضمیر «كأئوا» به مشرکان و بت پرستان برگردد. یعنی اگر این مشرکان که مورد علاقه و اعتماد یهودند به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و قرآن ایمان می آوردند، هیچ گاه یهود آنها را دوست خود انتخاب نمی کردند و این نشانه روشن گمراهی و فسق آنها است؛ زیرا با ادعای پیروی از کتب آسمانی بت پرستان را تا زمانی که مشرکند به دوستی بر می گزینند و همین که به سوی خدا و کتب آسمانی آمدند از آنها فاصله می گیرند!

ولی تفسیر اول، با ظاهر آیات سازگارتر است و طبق آن تمام ضمائر به یک مرجع (یعنی یهود) باز می گردد.

آغاز جزء ۷ قرآن مجید

از آیه ۸۲ سوره «مائده»

- ۸۲ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ
لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ
مِنْهُمْ قَسِيصِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
- ۸۳ وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا
عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ
- ۸۴ وَمَا لَنَا لَأَنزُومِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا
مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ
- ۸۵ فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ
- ۸۶ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ

ترجمه:

۸۲ - به طور مسلم، دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان را، یهود و مشرکان خواهی یافت؛ و نزدیک ترین دوستان به مؤمنان را کسانی می یابی که می گویند: «ما نصاری هستیم»؛ این به خاطر آن است که در میان آنها، افرادی عالم و تارک دنیا هستند؛ و آنها (در برابر حق) تکبر نمی‌ورزند.

۸۳ - و هر زمان آیاتی را که بر پیامبر (اسلام) نازل شده بشنوند، چشم های آنها را می بینی که (از شوق)، اشک می ریزد، به خاطر حقیقتی که دریافته اند؛ آنها می گویند: «پروردگارا! ایمان آوردیم؛ پس ما را با گواهان (و شاهدان حق، در زمره یاران محمد)

بنویس.

- ۸۴ - چرا ما به خدا و آنچه از حق به ما رسیده است، ایمان نیاوریم، در حالی که آرزو داریم پروردگاران ما را در زمره صالحان قرار دهد؟!^۱
- ۸۵ - خداوند به خاطر این سخن، به آنها باغ هائی از بهشت پاداش داد که از زیر درختانش، نهرها جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است جزای نیکوکاران!
- ۸۶ - و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، همانها اهل دوزخند.

شان نزول:

نخستین مهاجران اسلام

بسیاری از مفسران از جمله، «طبرسی» در «مجمع البیان» و «فخر رازی» و نویسنده «المنار» در تفسیرهای خود از مفسران پیشین نقل کرده اند که: این آیات درباره «نجاشی» زمامدار «حیثه» در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و یاران او نازل شده است و در حدیثی که در تفسیر «برهان» نقل شده این موضوع مشروحاً آمده است.^(۱)

آنچه از روایات اسلامی، تواریخ و گفتار مفسران در این زمینه استفاده می شود چنین است: در سال های نخستین بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و دعوت عمومی او، مسلمانان در اقلیت شدیدی قرار داشتند، «قریش» به قبائل عرب توصیه کرده بود که هر کدام، افراد وابسته خود را که به پیامبر (صلی الله علیه وآله) ایمان آورده است تحت فشار شدید قرار دهند و به این ترتیب، هر یک از مسلمانان از طرف قوم و قبیله خود سخت تحت فشار قرار داشت.

۱ - تفاسیر «مجمع البیان»، «فخر رازی» و «برهان» (جلد ۲، صفحه ۳۴۴ به بعد، بنیاد بعثت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق) ذیل آیات مورد بحث.

آن روز تعداد مسلمانان برای دست زدن به یک «جهاد آزادی بخش» کافی نبود، پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای حفظ این دسته کوچک، و تهیه پایگاهی برای مسلمانان در بیرون «حجاز»، به آنها دستور مهاجرت داد، و «حبشه» را برای این مقصد انتخاب کرده، فرمود:

«در آنجا زمامدار صالحی است که از ستم و ستمگری جلوگیری می کند، شما به آنجا بروید تا خداوند فرصت مناسبی در اختیار ما بگذارد».(۱)

منظور پیامبر(صلی الله علیه وآله) «نجاشی» بود، «نجاشی» اسم عامی بود همانند «کسری» که به تمام سلاطین «حبشه» گفته می شد، اما اسم «نجاشی» معاصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) «اصحمه» بود، که در زبان حبشی به معنی «عطیه» و «بخشش» است.

یازده مرد و چهار زن از مسلمانان عازم «حبشه» شدند و از طریق دریا با کرایه کردن کشتی کوچکی راه «حبشه» را پیش گرفتند، این در ماه رجب سال پنجم بعثت بود، این مهاجرت، مهاجرت اول نام گرفت.

چیزی نگذشت که «جعفر بن ابی طالب» و جمعی دیگر نیز از مسلمانان به «حبشه» رفتند و هسته اصلی یک جمعیت متشکل اسلامی را که از ۸۲ نفر مرد و عده قابل ملاحظه ای زن و کودک تشکیل می شد، به وجود آوردند.

طرح این مهاجرت برای بت پرستان سخت دردناک بود؛ زیرا به خوبی می دیدند چیزی نخواهد گذشت که با یک جمعیت متشکل نیرومند از مسلمانان که تدریجاً اسلام را پذیرفته و به سرزمین امن و امان «حبشه» رفته اند رو به رو خواهند شد.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحه ۴۱۲ - «مجمع البیان»، جلد ۳، صفحه ۴۰۰، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «مکاتیب الرسول» احمدی میانجی، جلد ۲، صفحه ۴۴۹، دار الحدیث، طبع اول، ۱۴۱۹ هـ ق - «سنن کبرای بیهقی»، جلد ۹، صفحه ۹، دار الفکر بیروت - «تاریخ طبری»، جلد ۲، صفحه ۷۰، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت - «البدایه و النهایه»، جلد ۳، صفحات ۸۵ و ۹۲، دار احیاء التراث العربی، بیروت، طبع اول، ۱۴۰۸ هـ ق.

برای بر هم زدن این موقعیت دست به کار شدند، و دو نفر از جوانان باهوش، فعال، حيله گر و پشت هم انداز یعنی «عمرو بن عاص» و «عمارۀ بن ولید» را برای این کار انتخاب کرده، با هدایای فراوانی به «حبشه» فرستادند.

این دو نفر در کشتی شراب نوشیدند و به جان هم افتادند ولی به هر حال برای پیاده کردن نقشه خود وارد سرزمین «حبشه» شدند، و با مقدماتی به حضور «نجاشی» بار یافتند. البته قبلاً با دادن هدایای گران بهائی به اطرافیان «نجاشی» موافقت آنها را جلب کرده و قول تأیید و طرفداری از خود را گرفته بودند.

«عمرو عاص» سخنان خود را از اینجا شروع کرده، به «نجاشی» چنین گفت: «ما فرستادگان بزرگان مکّه ایم، تعدادی از جوانان سبک مغز در میان ما پرچم مخالفت برافراشته اند و از آئین نیاکان خود برگشته، به بدگوئی از خدایان ما پرداخته، آشوب و فتنه به پا کرده، در میان مردم تخم نفاق پاشیده اند، و از موقعیت سرزمین شما سوء استفاده کرده، به اینجا پناه آورده اند، ما از آن می ترسیم در اینجا نیز دست به اخلال گری زنند، بهتر این است که آنها را به ما بسپارید و به محل خود باز گردانیم...» (۱).

این را گفتند و هدایائی را که با خود آورده بودند تقدیم داشتند.

«نجاشی» گفت: تا من با نمایندگان این پناهندگان به کشورم، تماس نگیرم نمی توانم در این زمینه سخن بگویم، و از آنجا که این بحث، یک بحث مذهبی است باید از نمایندگان مذهبی نیز در جلسه ای در حضور شما دعوت شود.

روز دیگری در یک جلسه مهم که اطرافیان «نجاشی» و جمعی از دانشمندان مسیحی و «جعفر بن ابی طالب» به عنوان نمایندگی مسلمانان، و

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحات ۴۱۲ و ۴۱۳.

نمایندگان قریش، حضور داشتند، «نجاشی» پس از استماع سخنان نمایندگان قریش، رو به «جعفر» کرده، از او خواست نظر خود را در این زمینه بیان کند. جعفر پس از ادای احترام چنین گفت: نخست از اینها پرسید: آیا ما جزء بردگان فراری این جمعیتیم؟! «عمرو» گفت: نه، شما آزادید.

جعفر - و نیز سؤال کنید: آیا آنها دینی بر دمه ما دارند که آن را از ما می طلبند؟! عمرو - نه، ما هیچ گونه مطالبه ای از شما نداریم. جعفر - آیا خونی از شما ریخته ایم؟ که آن را از ما می طلبید؟! عمرو - نه، چنین چیزی در کار نیست.

جعفر - پس از ما چه می خواهید که این همه ما را شکنجه و آزار دادید، و ما به ناچار از سرزمین شما که مرکز ظلم و بیدادگری بود بیرون آمدیم؟!

سپس «جعفر» رو به «نجاشی» کرده گفت: ما جمعی نادان بودیم، بت پرستی می کردیم، گوشت مردار می خوردیم، انواع کارهای زشت و ننگین انجام می دادیم، قطع رحم می کردیم، نسبت به همسایگان خویش بدرفتاری داشتیم، و نیرومندان ما ضعیفان را می خوردند! ولی خداوند پیامبری در میان ما مبعوث کرد که: به ما دستور داده است: هر گونه شیبه و شریک را از خدا دور سازیم، فحشاء و منکرات و ظلم و ستم و قمار را ترک گوئیم. به ما دستور داده: نماز بخوانیم، زکات بدهیم، عدالت و احسان پیشه کنیم و بستگان خود را کمک نمائیم.

«نجاشی» گفت: عیسای مسیح (علیه السلام) نیز برای همین مبعوث شده بود!

آنگاه از «جعفر» پرسید: آیا چیزی از آیاتی که بر پیامبر شما نازل شده است حفظ داری؟ جعفر گفت: آری، سپس شروع به خواندن سوره «مریم» کرد.

حسن انتخاب جعفر، در مورد آیات تکان دهنده این سوره که مسیح(علیه السلام) و مادرش را از هر گونه تهمت های ناروا پاک می سازد، اثر عجیبی گذاشت تا آنجا که قطره های اشک شوق، از دیدگان دانشمندان مسیحی سرازیر گشت، و «نجاشی» صدا زد به خدا سوگند: نشانه های حقیقت در این آیات نمایان است!

هنگامی که «عمرو» خواست در اینجا سخنی بگوید، و تقاضای سپردن مسلمانان را به دست وی کند، «نجاشی» دست بلند کرد، و محکم بر صورت «عمرو» کوبیده گفت:

خاموش باش! به خدا سوگند اگر بیش از این سخنی در مذمت این جمعیت بگوئی تو را مجازات خواهم کرد!

این جمله را گفت و رو به مأمورین کرده، صدا زد، هدایای آنها را به آنان برگردانید و آنها را از «حبشه» بیرون نمائید، و به جعفر و یارانش گفت: آسوده خاطر در کشور من زندگی کنید! این پیش آمد، علاوه بر اثر تبلیغی عمیقی که در زمینه شناساندن اسلام به جمعی از مردم «حبشه» داشت، سبب شد که مسلمانان «مکه» جداً روی این پایگاه مطمئن حساب کنند، و مسلمانان تازه وارد را برای آن روز که قدرت کافی بیابند، به آنجا روانه سازند.

سال ها گذشت، پیامبر(صلی الله علیه وآله) هجرت کرد، کار اسلام بالا گرفت، عهدنامه «حدیبیه» امضاء شد، و پیامبر(صلی الله علیه وآله) متوجه فتح «خیبر» گشت.

در آن روز که مسلمانان از فرط شادی به خاطر در هم شکستن بزرگ ترین

کانون خطر یهود در پوست نمی گنجیدند، از دور شاهد حرکت دسته جمعی عده ای به سوی سپاه اسلام بودند، چیزی نگذشت که معلوم شد، این جمعیت همان مهاجران حبشه اند که به آغوش وطن باز می گردند در حالی که قدرت های اهریمنی دشمنان در هم شکسته شده و نهال اسلام به قدر کافی ریشه دوانیده است.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) با مشاهده «جعفر» و مهاجران «حبشه»، این جمله تاریخی را فرمود:
 لَا أُذْرِي أَنَا بَفَتْحِ خَيْبَرَ أُسْرُ أُمَّ بَقْدُومِ جَعْفَرٍ؟!!

«نمی دانم از پیروزی خیبر خوشحال تر باشم یا از بازگشت جعفر»؟! (۱)

می گویند: علاوه بر مسلمانان، هشت نفر از شامیان که در میان آنها یک راهب مسیحی بود و تمایل شدید به اسلام پیدا کرده بودند، خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسیدند و پس از شنیدن آیات سوره «یس» به گریه افتاده، مسلمان شدند و گفتند: چقدر این آیات به تعلیمات راستین مسیح(علیه السلام) شباهت دارد.

طبق روایتی که در تفسیر «المنار» از «سعید بن جبیر» نقل شده: «نجاشی» سی نفر از بهترین یاران خود را به عنوان اظهار علاقه به پیامبر(صلی الله علیه وآله) و آئین اسلام به «مدینه» فرستاد، و همانها بودند که با شنیدن آیات سوره «یس» گریستند و اسلام را پذیرفتند. آیات فوق نازل شد و از این مؤمنان تجلیل کرد. (۲) - (۳)

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۵۲، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحه ۴۱۳ و جلد ۲۱، صفحات ۲۳، ۲۴، ۲۵ و ۶۳ و جلد ۲۲، صفحه ۲۷۶ و جلد ۸۸، صفحات ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۱ و...

۲ - این شأن نزول با آن منافات ندارد که سوره «مائده» در اواخر عمر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل شده باشد؛ زیرا این مربوط به اکثریت آیات سوره است، هیچ مانعی ندارد که بعضی از آیات در حوادث قبل نازل شده باشد و به دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله) به مناسبت هائی در این سوره قرار گیرد.

۳ - برای آگاهی بیشتر از احادیث هجرت مسلمانان به حبشه، به منابع ذیل رجوع فرمائید:
 «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحه ۴۱۰ به بعد، باب ۴: أَلْهَجْرَةُ إِلَى الْحَبَشَةِ وَ ذِكْرُ بَعْضِ أَحْوَالِ جَعْفَرَ وَ النَّجَاشِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۳۴۴ به بعد، ذیل آیات مورد بحث، بنیاد بعثت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

تفسیر:

کینه توزی یهود و نرمش نصاری

در این آیات، مقایسه ای میان یهودیان و مسیحیانی که معاصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بوده اند، شده است.

در نخستین آیه، یهود و مشرکان در یک صف قرار داده شده اند و مسیحیان در صف دیگر، در آغاز می فرماید: «سرسختترین دشمنان از نظر عداوت نسبت به کسانی که ایمان آورده اند، یهود و مشرکان هستند، و با محبت ترین آنها نسبت به مؤمنان، مدعیان مسیحیت اند» (لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى).

تاریخ اسلام گواه این حقیقت است؛ زیرا در بسیاری از صحنه های نبردهای ضد اسلامی، یهود به طور مستقیم یا غیر مستقیم دخالت داشته و از هر گونه کارشکنی و دشمنی خودداری نمی کرده است، افراد بسیار کمی از آنها به اسلام گرویدند، در حالی که در غزوات اسلامی، مسلمانان را کمتر مواجه با مسیحیان می بینیم و نیز افراد زیادی از آنها را مشاهده می کنیم که به صفوف مسلمین پیوسته اند.

پس از آن، قرآن دلیل این تفاوت روحیه و خط مشی اجتماعی را طی چند جمله بیان کرده، می گوید: مسیحیان معاصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) امتیازاتی دارند که در یهود نیست. نخست این که: «در میان آنها جمعی دانشمند هستند که به اندازه دانشمندان دنیاپرست یهود در کتمان حقیقت کوشش ندارند» (ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيِينَ). (۱)

۱ - «کشیش» در اصل یک لغت سریانی است که به معنی پیشوا و راهنمای مذهبی مسیحیان می باشد و به عربی «قسیس» گفته می شود و جمع آن «قسیین» است.

و نیز «در میان آنها جمعی تاریک دنیا هستند که درست در نقطه مقابل حریصان یهود گام برمی دارند» (وَرُهَبَانًا).

هر چند گرفتار انحرافات هستند، ولی باز در سطحی بالاتر از یهود قرار دارند. «بسیاری از آنها در برابر پذیرش حق خاضع بودند و تکبری از خود نشان نمی دادند» (وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ).

در حالی که اکثریت یهود به خاطر این که: خود را نژاد برتر می دانستند، از قبول آئین اسلام که از نژاد یهود برنخاسته بود سر باز می زدند.

بنابراین، مسیحیان سه ویژگی داشتند که در یهود نبود: گروهی از آنها دانشمند (قِسِّيسِينَ)، جمعی از آنها تارک دنیا (رُهَبَانًا)، علاوه بر این خالی از تکبر بودند (لَا يَسْتَكْبِرُونَ).

در آیه بعد آنها را چنین می ستاید: «جمعی از آنان (همانند همراهان جعفر و جمعی از مسیحیان حبشه) هنگامی که آیات قرآن نازل شده بر پیامبر را می شنیدند، می دیدی که اشک شوق از دیدگانشان به خاطر دست یافتن به حق سرازیر می شد» (وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضٌ مِّنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ).

و با صراحت و شهامت و بی نظیری صدا می زدند: «پروردگارا! ما ایمان آوردیم، ما را از گواهان حق و همراهان محمد (صلی الله علیه وآله) و یاران او قرار ده» (يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ).

پس از آن، می افزاید: آنها به قدری تحت تأثیر آیات تکان دهنده این کتاب

آسمانی قرار می گرفتند که می گفتند: «چگونه ممکن است ما به خداوند یگانه و حقایقی که از طرف او برای ما آمده است ایمان نیاوریم و انتظار داشته باشیم ما را در زمره جمعیت صالحان قرار دهد؟» (وَ مَا لَنَا لِنُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ).

البته همان طور که در بالا اشاره کردیم، این مقایسه بیشتر درباره یهود و مسیحیان معاصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است؛ زیرا یهود با این که دارای کتاب آسمانی بود، به خاطر دلبستگی بیش از اندازه به مادیات، در صف مشرکانی قرار گرفته بود که از نظر مذهبی با آنها هیچ وجه اشتراکی نداشتند، در حالی که در ابتدا، یهودیان مبشران اسلام محسوب می شدند و انحرافات همانند تثلیث و غلو مسیحیت را نداشتند.

اما دنیاپرستی شدید، آنها را به کلی از حق بیگانه کرد، در حالی که مسیحیان آن عصر چنین نبودند.

ولی تاریخ گذشته و معاصر به ما می گوید: مسیحیان قرون بعد درباره اسلام و مسلمین، مرتکب جنایاتی شدند که دست کمی از یهود نداشت.

جنگ های طولانی و خونین «صلیبی» در گذشته، و تحریکات فراوانی که امروز از ناحیه استعمار کشورهای مسیحی بر ضد اسلام و مسلمین می شود، چیزی نیست که بر کسی پنهان باشد.

بنابراین، نباید آیات فوق را به عنوان یک قانون کلی درباره همه مسیحیان دانست، جمله های «وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْ الرَّسُولِ...» و ما بعد آن، گواه بر این است که: این آیات درباره جمعی از مسیحیان معاصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده است.

در دو آیه بعد، به سرنوشت این دو طایفه و پاداش و کیفر آنها اشاره شد، نخست می فرماید: «آنها که در برابر افراد با ایمان، محبت نشان دادند، و در مقابل آیات الهی سر تسلیم فرود آوردند، و با صراحت ایمان خود را اظهار داشتند، خداوند در برابر این کار، به آنها باغ های بهشت را پاداش می دهد که از زیر درختان آن نهرها جاری است و جاودانه در آن می ماند و این است جزای نیکوکاران» (فَأْتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ). (۱)

* * *

و در مقابل، «آنها که راه دشمنی را پیمودند و کافر شدند و آیات خدا را تکذیب کردند اهل دوزخند» (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ).

* * *

۱ - «أَتَابَهُمُ» از ماده «ثواب» گرفته شده است که در اصل به معنی «بازگشت نمودن» و «نیکی کردن» و «سودی به کسی رسانیدن» است.

۸۷ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ
اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ

۸۸ وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ

۸۹ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ
الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ
أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْفَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ
ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَ احْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ
لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

ترجمه:

۸۷ - ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده است، حرام نکنید؛ و از حدّ، تجاوز ننمائید! زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی دارد.

۸۸ - و از نعمت های حلال و پاکیزه ای که خداوند به شما روزی داده است، بخورید! و از (مخالفت) خداوندی که به او ایمان دارید، بپرهیزید!

۸۹ - خداوند شما را به خاطر سوگندهای بیهوده (و خالی از اراده)، مؤاخذه نمی کند؛ ولی در برابر سوگندهائی که (از روی اراده) محکم کرده اید، مؤاخذه می نماید، کفاره این گونه قسم ها، اطعام ده نفر مستمند، از غذاهای معمولی است که به خانواده خود می دهید؛ یا لباس پوشاندن بر آن ده نفر؛ و یا آزاد کردن یک برده؛ و کسی که هیچ کدام از اینها را نیابد، سه روز روزه می گیرد؛ این، کفاره سوگندهای شماست به هنگامی که سوگند یاد

می کنید (و مخالفت می نمائید). و سوگندهای خود را حفظ کنید (و نشکنید!) خداوند آیات خود را این چنین برای شما بیان می کند، شاید شکر او را به جا آورید!

شأن نزول:

از حدّ تجاوز نکنید!

در مورد نزول آیات فوق، روایات متعددی نقل شده است، از جمله این که: روزی پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره رستاخیز و وضع مردم در آن دادگاه بزرگ الهی بیاناتی فرمود، این بیانات مردم را تکان داد و جمعی گریستند. به دنبال آن جمعی از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) تصمیم گرفتند، پاره ای از لذات و راحتی ها را بر خود تحریم کرده و به جای آن به عبادت پردازند. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) سوگند یاد کرد که شب ها کمتر بخوابد و مشغول عبادت باشد. «بلال» سوگند یاد کرد که همه روز، روزه باشد. «عثمان بن مظعون» قسم یاد کرد که آمیزش جنسی را با همسر خویش ترک گوید و به عبادت پردازد.

روزی همسر «عثمان بن مظعون» نزد «عایشه» آمد، او زن جوان و صاحب جمالی بود، عایشه از وضع او متعجب شد و گفت: چرا به خودت نمی رسی، و زینت نمی کنی؟!

در پاسخ گفت: برای چه کسی زینت کنم؟

همسر مدتی است که مرا ترک گفته و رهبانیت را پیش گرفته است.

این سخن به گوش پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید، فرمان داد همه مسلمانان به مسجد آیند، هنگامی که در مسجد اجتماع کردند، بالای منبر قرار گرفت، پس از حمد و ثنای

پروردگار فرمود:

چرا بعضی از شما چیزهای پاکیزه را بر خود حرام کرده اید؟
 من سنت خود را برای شما بازگو می کنم هر کس از آن روی گرداند از من نیست، من قسمتی
 از شب را می خوابم، با همسرانم آمیزش دارم و همه روزها را روزه نمی گیرم.
 آگاه باشید من هرگز به شما دستور نمی دهم که مانند کشیشان مسیحی و رهبان ها دنیا را ترک
 گوئید؛ زیرا این گونه مسائل و همچنین دیرنشینی در آئین من نیست، رهبانیت امت من در
 جهاد است (اگر می خواهید ترک دنیا گوئید چه بهتر که در راه سازنده ای همچون جهاد
 باشد...).

بر خود سخت نگیرید؛ زیرا جمعی از پیشینیان شما بر اثر سخت گرفتن بر خود، هلاک شدند.
 آنها که سوگند یاد کرده بودند این امور را ترک کنند، برخاسته عرض کردند: ای پیامبر! ما در
 این راه سوگند یاد کرده ایم وظیفه ما در برابر سوگندمان چیست؟ آیات فوق نازل شد و به آنها
 پاسخ گفت. (۱)

لازم به تذکر است که بعضی سوگندهای فوق مانند سوگندی که از «عثمان بن مظعون» نقل
 شده چون منافات با حق همسرش داشته است مشروع نبوده.
 ولی در مورد سوگند علی (علیه السلام) درباره بیدار ماندن شب و اشتغال به عبادت، امر مباح و
 مجازی بوده است اگر چه از آیات استفاده می شود که بهتر این بوده

۱ - برای آگاهی از شأن نزول فوق، به مدارک ذیل مراجعه فرمائید:

«وسائل الشیعه»، جلد ۲۰، صفحات ۲۱ و ۱۰۷ و جلد ۲۳، صفحات ۲۴۳ و ۲۴۴، چاپ آل
 البیت - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۱۲۴ و جلد ۳۶، صفحه ۱۱۸ و جلد ۴۰، صفحه ۳۲۸ و
 جلد ۶۲، صفحات ۱۱۲ و ۱۱۳ و جلد ۶۷، صفحه ۱۱۶ و جلد ۹۰، صفحه ۷۳ - تفسیر «علی
 بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحات ۱۷۹ و ۱۸۰، مؤسسه دار الکتاب، ۱۴۰۴ هـ ق - «مستدرک
 الوسائل»، جلد ۱۶، صفحه ۵۴، چاپ آل البیت - «مجمع البیان» و سایر تفاسیر، ذیل آیات مورد
 بحث.

چنین کاری به طور مستمر ادامه پیدا نکند.

این موضوع هیچ گونه منافاتی با مقام عصمت علی (علیه السلام) ندارد، چنان که نظیر آن را درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز در سوره «تحریم» آیه اول می خوانیم: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ**: «ای پیغمبر! چرا پاره ای از اموری که بر تو حلال است را به خاطر رضایت همسرانت بر خود حرام می کنی؟»

تفسیر:

سوگند و کفاره سوگند

در این آیه و آیات بعد، یک سلسله احکام مهم اسلامی مطرح شده است، بعضی برای نخستین بار، و قسمت مهمی نیز به عنوان تأکید و توضیح احکامی که قبلاً در آیات دیگر قرآن بیان شده است؛ زیرا همان طور که گفتیم این سوره در اواخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل گردید و می بایست در آن درباره احکام مختلف اسلامی تأکید بیشتری بشود.

در آیه نخست، اشاره به تحریم قسمتی از مواهب الهی به وسیله بعضی از مسلمین شده، و آنها را از تکرار این کار نهی می کند، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید طیبات و امور پاکیزه ای را که خداوند برای شما حلال کرده بر خود حرام مکنید» **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ)**. (۱)

ذکر این حکم، علاوه بر ملاحظه شأن نزول، ممکن است اشاره به این باشد که: اگر در آیات گذشته مدح و تمجیدی از جمعی از دانشمندان و رهبانان مسیحی شد، به خاطر انعطاف و تسلیم آنها در برابر حق بود، نه به خاطر برنامه

۱ - درباره معنی «طیب» در جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۷۲ سوره «بقره» بحث شد.

ترک دنیا و تحریم طیبات، و مسلمانان نمی توانند در این قسمت از آنها اقتباس کنند. با بیان این حکم، اسلام، صریحاً بیگانگی خود را از مسأله رهبانیت و ترک دنیا آن چنان که مسیحیان و مرتاضان دارند اعلام داشته است، شرح بیشتر درباره این موضوع را در ذیل آیه ۲۷ سوره «حدید» «و رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا» مطالعه خواهید فرمود.

سپس برای تأکید این موضوع، می فرماید: «از حدّ و مرزها فراتر نروید؛ زیرا خداوند تجاوزکنندگان را دوست ندارد» (وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ).

* * *

در آیه بعد، مجدداً روی مطلب تأکید کرده، منتها در آیه گذشته نهی از تحریم بود، و در این آیه، امر به بهره گرفتن مشروع از مواهب الهی کرده می فرماید: «از آنچه خداوند به شما روزی داده است حلال و پاکیزه بخورید» (وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا).

تنها شرط آن این است که: رعایت اعتدال و تقوا و پرهیزگاری در بهره گیری از این مواهب را فراموش نکنید، می فرماید: «و از مخالفت خداوندی که به او ایمان دارید پرهیزید» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ).

یعنی ایمان شما به خدا ایجاب می کند که همه دستورات او را محترم بشمرید، هم بهره گرفتن و هم رعایت اعتدال و تقوا.

در تفسیر این جمله، احتمال دیگری نیز هست، که: منظور از امر به تقوا این است که: تحریم مباحات و طیبات با درجه عالی و کامل تقوا متناسب نیست.

تقوا ایجاب می کند: انسان از حدّ اعتدال در هیچ طرف خارج نشود.

* * *

در سومین آیه، درباره سوگندهائی که در زمینه تحریم حلال و غیر آن خورده می شود، به طور کلی بحث کرده و قسم ها را به دو قسمت تقسیم می کند:

نخست می فرماید: «خداوند شما را در برابر قسم های لغو مؤاخذه و مجازات نمی کند»
(لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ).

همان طور که در تفسیر آیه ۲۲۵ سوره «بقره» - که در آن نیز پیرامون عدم مجازات در مقابل قسم های لغو، بحث شده بود - گفتیم: منظور از سوگند لغو چنان که مفسران و فقهاء گفته اند: سوگندهائی است که دارای هدف مشخص نیست و از روی اراده و تصمیم سر نمی زند. بلکه بدون توجه، به عنوان تکیه سخن، «وَاللَّهِ وَبِاللَّهِ» یا: «لَا وَاللَّهِ وَبِاللَّهِ» می گویند، و یا در حال شدت هیجان یا غضب بدون اراده و تصمیم گفته می شود. (۱)

بعضی گفته اند: اگر انسان به چیزی یقین داشته باشد و بر اساس آن سوگند یاد کند، سپس معلوم شود اشتباه کرده است، آن نیز جزء قسم لغو است.

مثل این که: کسی بر اثر سعایت افراد سخن چین، یقین به انحراف همسر خود پیدا کند و سوگند یاد نماید که او را طلاق گوید، بعداً معلوم شود دروغ بوده است، این سوگند اعتبار ندارد.

این را نیز می دانیم علاوه بر لزوم قصد و اراده و تصمیم در سوگندهای جدی، لازم است محتوای قسم نیز کار نامشروع و یا مکروهی نباشد.

بنابراین، اگر انسان در حال اختیار از روی اراده و تصمیم سوگند یاد کند که عمل حرام یا مکروهی را انجام دهد آن قسم نیز بی ارزش است، و وفای به آن

۱ - «کافی»، جلد ۷، صفحه ۴۴۳، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۳، صفحات

۲۳۸ و ۲۳۹، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱، صفحات ۲۲۴ و ۲۳۶.

لازم نیست - احتمال دارد لغو در آیه فوق مفهوم وسیعی داشته باشد که حتی این گونه قسم را نیز شامل شود -

قسم دوم از سوگندها، سوگندهائی است که از روی اراده و تصمیم و به طور جدی یاد می شود، درباره این نوع قسم ها، قرآن در آیه فوق چنین می فرماید: «خداوند شما را در برابر سوگندهائی که گره آن را محکم کرده اید مؤاخذه می کند و شما را موظف به عمل کردن به آن می سازد» (وَ لَکِنْ یُؤَاخِذُکُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْاَیْمَانَ).

کلمه «عقد» همان طور که در آغاز سوره «مائده» گفتیم، در اصل به معنی جمع کردن اطراف یک چیز محکم است، و به همین جهت، گره زدن دو سر طناب را «عقد» می گویند، و گاهی به همین مناسبت در امور معنوی نیز به کار می رود و هر گونه پیمان محکمی را نیز «عقد» می گویند.

در آیه فوق منظور از عقد ایمان (بستن سوگندها) همان تصمیم جدی بر کاری است که بر طبق سوگند انجام می گیرد.

البته جدی بودن سوگند به تنهایی برای صحت آن کافی نیست بلکه همان طور که در بالا اشاره شد، باید محتوای سوگند لاقل یک امر مباح بوده باشد و باید دانست که سوگند جز به نام خدا معتبر نیست.

بنابراین، اگر کسی به نام خدا سوگند یاد کند که عمل نیک یا لاقل عمل مباحی را انجام دهد، واجب است به سوگند خود عمل کند و اگر آن را شکست کفاره دارد.

و کفاره قسم همان است که در ذیل آیه مورد بحث بدین گونه بیان شده است:

کفاره چنین سوگندی یکی از سه چیز است، می فرماید:

«کفاره این گونه سوگندها اطعام ده نفر مستمند از غذاهای معمولی است که به خانواده خود می دهید» (فَكَفَّارْتُهُ إِطْعَامَ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ).

بنابراین نخستین کفاره، اطعام ده نفر مسکین است، منتها برای این که: بعضی از اطلاق این حکم، چنین استفاده نکنند که می توان از هر نوع غذای پست و کم ارزشی برای کفاره استفاده کرد، تصریح می کند که این غذا باید لااقل یک غذای حدّ وسط بوده باشد که معمولاً در خانواده خود از آن تغذیه می کنید.

البته ظاهر این تعبیر، حدّ متوسط از نظر کیفیت است ولی ممکن است هم اشاره به کیفیت و هم مقدار و کمیت بوده باشد، چنان که در روایتی از امام صادق (علیه السلام) حدّ وسط در کیفیت و در روایتی از امام باقر (علیه السلام) حدّ وسط در کمیت نقل شده که مفهوم آنها بازگشت به حدّ وسط در هر دو قسمت می کند. (۱)

ناگفته پیدا است مسأله حدّ وسط در دو قسمت، به اختلاف شهرها، آبادی ها و زمان ها متفاوت خواهد بود.

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که: «اوسط» به معنی خوب و عالی است؛ زیرا یکی از معانی اوسط، عالی است، چنان که در آیه ۲۸ سوره «قلم» می خوانیم: قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ: «بهترین آنها چنین گفت: آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گوئید»؟

پس از آن، به دومین مورد از کفاره اشاره کرده که: «پوشاندن لباس بر ده نفر نیازمندانست» (أَوْ كَسَوْتُهُمْ).

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۶۶۶، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق -

تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۴۹۶ - «کافی»، جلد ۷، صفحات ۴۵۳ و ۴۵۴، دار الکتب

الاسلامیه - «تهذیب»، جلد ۸، صفحات ۲۹۶ و ۲۹۷، دار الکتب الاسلامیه - «استبصار»، جلد ۴،

صفحات ۵۲ و ۵۳، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۲، صفحه ۳۸۱، چاپ آل

البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱، صفحات ۲۲۵، ۲۴۲ و...

البته ظاهر آیه این است: لباسی بوده باشد که به طور معمول تن را بپوشانند. لذا در بعضی از روایات می خوانیم: امام صادق (علیه السلام) فرمود: منظور از «کِسْوَةٌ» در آیه فوق، دو قطعه لباس است (پیراهن و شلوار). (۱)

و اگر در بعضی از روایات مانند روایتی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده می خوانیم: به یک جامه نیز می توان قناعت کرد، (۲) شاید به خاطر آن باشد که پیراهن های بلند عربی، به تنهایی می تواند همه بدن را بپوشاند - ولی در مورد زنان، تنها یک پیراهن هر چند بلند باشد کافی نیست بلکه روسری برای پوشاندن سر و گردن نیز لازم است؛ زیرا حداقل لباس مورد نیاز یک زن کمتر از این نیست -

و با این حال، بعید نیست لباسی که به عنوان کفاره داده می شود، بر حسب فصول، (۳) مکان ها و زمان ها تفاوت پیدا کند.

در این که: آیا از نظر کیفیت، حداقل کافی است؟ و یا در اینجا نیز باید حد وسط مراعات شود؟ در میان مفسران دو نظر وجود دارد:

نخست این که: به مقتضای اطلاق آیه هر گونه لباسی کافی است.

و دیگر این که: با توجه به قیدی که در اطعام بود در اینجا نیز باید رعایت

- ۱ - «کافی»، جلد ۷، صفحه ۴۵۲، دار الکتب الاسلامیه - «تهذیب»، جلد ۸، صفحات ۲۹۵ و ۲۹۷، دار الکتب الاسلامیه - «استبصار»، جلد ۴، صفحات ۵۱ و ۵۲، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۲، صفحات ۴۰، ۳۷۵، ۳۸۰ و ۳۸۳، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱، صفحات ۲۲۰، ۲۲۵ و ۲۲۶ و... - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۳۳۸، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ.ق.
- ۲ - «کافی»، جلد ۷، صفحات ۴۵۲، ۴۵۳ و ۴۵۴، دار الکتب الاسلامیه - «تهذیب»، جلد ۸، صفحه ۲۹۶، دار الکتب الاسلامیه - «استبصار»، جلد ۴، صفحه ۵۲، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۲، صفحات ۴۰، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۴ و ۳۸۵، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱، صفحات ۲۵، ۲۴۱، ۲۴۲ و ۲۴۳ - «مستدرک»، جلد ۱۵، صفحه ۴۲۰، چاپ آل البیت.
- ۳ - در این زمینه حدیثی نیز از امام باقر یا امام صادق (علیهما السلام) نقل شده است (تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۴۹۶ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۲، صفحه ۳۸۲، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱، صفحه ۲۲۵).

حد وسط گردد.

ولی البته، احتمال اول با اطلاق آیه سازگارتر است.

سپس به سومین مورد از کفارہ پرداخته که: «آزاد کردن یک برده است» (أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ).

در این که آیا برده ای که آزاد می شود باید ایمان و اسلام داشته باشد، یا آزاد کردن هر گونه برده ای کافی است؟

در میان فقهاء گفتگو است که توضیح آن را باید در کتب فقهی خواند، اگر چه ظاهر آیه مطلق است.

و این خود می رساند: اسلام برای آزاد ساختن بردگان از وسائل گوناگون استفاده کرده است، و در عصر و زمانی همچون زمان ما که ظاهراً برده ای وجود ندارد، باید یکی از دو کفارہ دیگر را انتخاب نمود.

شک نیست این سه موضوع از نظر قیمت بسیار متفاوت است، و شاید این تفاوت به خاطر آن است که مکلف آزاد باشد و بتواند به اندازه توانائی خود یکی را انتخاب کند.

اما ممکن است کسانی باشند که قدرت بر هیچ یک از اینها را نداشته باشند لذا بعد از بیان این دستور می فرماید: «آنهایی که دسترسی به هیچ یک ندارند باید سه روز روزه بگیرند» (فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ).

بنابراین، گرفتن سه روز روزه، منحصرأً مربوط به کسانی است که قدرت بر انجام یکی از سه موضوع فوق را نداشته باشند.

آنگاه برای تأکید می فرماید: «این کفارہ سوگندهای شما است هنگامی که سوگند یاد می کنید» (ذَلِكَ كَفَّارَةٌ لِّأَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ).

ولی برای این که: کسی تصور نکند با دادن کفارہ، شکستن سوگندهای

صحیح حرام نیست می فرماید: «سوگندهای خود را حفظ کنید» (وَ احْفَظُوا اٰیْمَانَكُمْ).
و به تعبیر دیگر، عمل به سوگند، وجوب تکلیفی دارد و شکستن آن حرام است، اما پس از
شکستن باید کفاره داد.

و در پایان آیه می فرماید: «این چنین خداوند آیاتش را برای شما بیان می کند، تا شکر او را
بگزارید و در برابر این احکام و دستوراتی که ضامن سعادت و سلامت فرد و اجتماع است، او
را سپاس گوئید» (كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ اٰیٰتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ).

۹۰ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ
 مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
 ۹۱ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ
 الْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ
 ۹۲ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا
 عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

ترجمه:

- ۹۰ - ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب و قمار و بت ها و ازلام (نوعی بخت آزمایی)، پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید!
- ۹۱ - شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. آیا (با این همه زیان و فساد، و با این نهی اکید)، خودداری خواهید کرد؟!
- ۹۲ - اطاعت خدا و اطاعت پیامبر کنید! و (از مخالفت فرمان او) بترسید! و اگر روی برگردانید، (مستحق مجازات خواهید بود؛ و) بدانید بر پیامبر ما، جز ابلاغ آشکار، چیز دیگری نیست.

شان نزول:

در تفاسیر شیعه و اهل تسنن، شان نزول های مختلفی درباره آیه نخست ذکر شده است، که تقریباً با یکدیگر شباهت دارند از جمله این که: در تفسیر «در»

المنتور» از «سعد بن وقاص» چنین نقل شده: این آیه درباره من نازل گردید، مردی از انصار غذائی تهیه کرده بود، و ما را دعوت کرد، جمعی در مجلس میهمانی او شرکت کردند، و علاوه بر صرف غذا شراب نوشیدند و این، قبل از تحریم شراب در اسلام بود، هنگامی که مغز آنها از شراب گرم شد، شروع به ذکر افتخارات خود کردند، کم کم کار بالا گرفت و به اینجا رسید که یکی از آنها استخوان شتری را برداشت، بر بینی من کوبید و آن را شکافت، من خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیده، این جریان را عرض کردم، در این موقع آیه فوق نازل شد. (۱)

از «مسند احمد»، «سنن ابی داود»، «نسائی» و «ترمذی» چنین نقل شده است: «عمر» - که طبق تصریح تفسیر «فی ظلال»، جلد سوم، صفحه ۳۳ - علاقه شدیدی به نوشیدن شراب داشت، دعا می کرد، و می گفت: خدایا بیان روشنی در مورد خمر برای ما بفرما. هنگامی که آیه سوره «بقره» «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ» (۲) نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) آیه را برای او قرائت کرد ولی او باز به دعای خود ادامه می داد، و می گفت: خدایا بیان روشن تری در این زمینه بفرما، تا این که آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنتُمْ سُكَارَى» (۳) نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را نیز بر او خواند، باز به دعای خود ادامه می داد! تا این که: سوره «مائده» (آیه مورد بحث) که صراحت فوق العاده ای در این موضوع دارد، نازل گردید.

۱ - «در المنتور»، جلد ۲، صفحه ۳۱۵، دار المعرفه، مطبعه الفتح جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «فتح القدير»، جلد ۲، صفحه ۷۵، عالم الکتب - «الميزان»، جلد ۶، صفحه ۱۳۲، انتشارات جامعه مدرسین قم - «مسند احمد»، جلد ۱، صفحات ۱۸۱ و ۱۸۶، دار صادر بیروت - «جامع البيان»، جلد ۷، صفحه ۴۶، دار الفكر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - «اسباب النزول» واحدی نیشابوری، صفحه ۱۳۸، مؤسسه حلبی و شرکا، قاهره، ۱۳۸۸ هـ ق و بسیاری از تفاسیر دیگر.

۲ - بقره، آیه ۲۱۹.

۳ - نساء، آیه ۴۳.

هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) آیه را بر او خواند، گفت: *إِنْتَهَيْتَنَا إِنْتَهَيْتَنَا!* «از نوشیدن شراب خودداری می کنیم، خودداری می کنیم!» (۱)

تفسیر:

حکم قطعی درباره شراب و مراحل تدریجی آن همان طور که در جلد سوم این تفسیر، ذیل آیه ۴۳ سوره «نساء» اشاره کردیم، شراب خواری و می گساری در زمان جاهلیت و قبل از ظهور اسلام فوق العاده رواج داشت، و به صورت یک بلای عمومی در آمده بود، تا آنجا که بعضی از مورخان می گویند: عشق عرب جاهلی در سه چیز خلاصه می شد: شعر و شراب و جنگ!

و نیز از روایات استفاده می شود: حتی بعد از تحریم شراب مسأله ممنوعیت آن برای بعضی از مسلمانان فوق العاده سنگین و مشکل بود، تا آنجا که می گفتند:

ما حُرِّمَ عَلَيْنَا شَيْءٌ أَشَدَّ مِنَ الْخَمْرِ: «هیچ حکمی بر ما سنگین تر از تحریم شراب نبود». (۲)

روشن است اگر اسلام می خواست بدون رعایت اصول روانی و اجتماعی با این بلای بزرگ عمومی به مبارزه برخیزد ممکن نبود، لذا از روش تحریم تدریجی و آماده ساختن افکار و اذهان برای ریشه کن کردن می گساری - که به

-
- ۱ - تفسیر «المنار»، جلد ۷، صفحه ۵۰ - «فی ظلال القرآن»، جلد ۳، صفحه ۳۳، دار احیاء التراث العربی، بیروت، طبع پنجم، ۱۳۸۶ هـ ق - «سنن نسائی»، جلد ۸، صفحه ۲۸۶، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۳۴۸ هـ ق - «مسند احمد»، جلد ۱، صفحه ۵۳، دار صادر بیروت - «سنن ابی داود»، جلد ۲، صفحه ۱۸۲، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۱۰ هـ ق - «سنن ترمذی»، جلد ۴، صفحه ۳۲۰، دار الفکر بیروت، طبع دوم، ۱۴۰۳ هـ ق.
 - ۲ - تفسیر «المنار»، جلد ۷، صفحه ۵۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۲۸۶، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق - «در المنتور»، جلد ۲، صفحه ۳۱۵، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «فتح القدير»، جلد ۲، صفحه ۷۴، عالم الکتب.

صورت یک عادت ثانوی در رگ و پوست آنها نفوذ کرده بود - استفاده کرد.

به این ترتیب که: نخست در بعضی از سوره های «مکی» اشاراتی به زشتی این کار نمود، چنان که در آیه ۶۷ سوره «نحل» می خوانیم:

وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا: «از میوه های درخت نخل و انگور، مسکرات و روزی های پاکیزه فراهم می کنید».

در اینجا «سکر» یعنی مسکر و شرابی را که از انگور و خرما می گرفتند، درست در مقابل رزق حسن قرار داده است، و آن را یک نوشیدنی ناپاک و آلوده شمرده است. ولی عادت زشت شراب خوری از آن ریشه دارتر بود، که با این اشاره ها ریشه کن شود.

به علاوه، شراب بخشی از درآمدهای اقتصادی آنها را نیز تأمین می کرد لذا هنگامی که مسلمانان به «مدینه» منتقل شدند و نخستین حکومت اسلامی تشکیل شد، دومین دستور در زمینه منع شراب خواری به صورت قاطع تری نازل گشت، تا افکار را برای تحریم نهائی آماده تر سازد، در این موقع بود که آیه ۲۱۹ سوره «بقره» نازل گردید که:

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا:

«درباره شراب و قمار از تو سؤال می کنند، بگو: در آنها گناه و زیان بزرگی است؛ و منافی (از نظر مادی) برای مردم در بر دارد؛ (ولی) گناه آنها از نفعشان بیشتر است».

در این آیه ضمن اشاره به منافع اقتصادی مشروبات الکلی برای بعضی از جوامع همانند جامعه جاهلیت، اهمیت خطرات و زیان های بزرگ آن را که به درجات از منافع اقتصادی آن بیشتر است یادآور می شود.

به دنبال آن آیه ۴۳ سوره «نساء» نازل شده که می فرماید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ: «ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می گوئید!».

و به مسلمانان صریحاً دستور داده شد که در حال مستی هرگز نماز نخوانند تا بدانند با خدای خود چه می گویند.

البته مفهوم این آیه آن نبود که در غیر حال نماز، نوشیدن شراب مجاز است، بلکه برنامه همان برنامه تحریم تدریجی و مرحله به مرحله بود، و به عبارت دیگر این آیه نسبت به غیر حال نماز، سکوت داشت و صریحاً چیزی نمی گفت.

آشنائی مسلمانان با احکام اسلام و آمادگی فکری آنها برای ریشه کن ساختن این مفسده بزرگ اجتماعی که در اعماق وجود آنها نفوذ کرده بود، سبب شد که دستور نهائی با صراحت کامل و بیان قاطع - که حتی بهانه جویان نیز نتوانند به آن ایراد گیرند - نازل گردید، که همین آیه مورد بحث بوده باشد، می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب و قمار و بت ها و ازلام، پلید، و از عمل شیطانند، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

جالب توجه این که: در این آیه با تعبیرات گوناگون ممنوعیت این کار مورد تأکید قرار گرفته است:

۱ - آیه با خطاب «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» شروع شده، اشاره به این که مخالفت با این حکم با روح ایمان سازگار نیست.

۲ - بعد از آن کلمه «إِنَّمَا» به کار رفته که برای حصر و تأکید است.

۳ - شراب و قمار همردیف «انصاب» (۱) (بت هائی که شکل مخصوصی نداشتند و تنها قطعه سنگی بودند) ذکر شده است و نشان می دهد، خطر شراب و قمار به قدری زیاد است که در ردیف بت پرستی است.

به همین دلیل، در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: شَارِبُ الْخَمْرِ كَعَابِدِ الْوَتَنِ: «شراب خوار همانند بت پرست است» (۲).

۴ - شراب و قمار و همچنین بت پرستی و ازلام (یک نوع بخت آزمائی) (۳) همگی به عنوان رجس و پلیدی شمرده شده اند (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ).

۵ - تمام این اعمال جزء اعمال شیطانی قلمداد شده است (مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ).

۶ - فرمان قاطع برای اجتناب از آنها را صادر کرده، می فرماید: (فَاجْتَنِبُوهُ).

ضمناً باید توجه داشت: «اجتناب» مفهومی رساتر از نهی دارد؛ زیرا معنی اجتناب، فاصله گرفتن، دوری کردن و نزدیک نشدن است که به مراتب از جمله «نوشید» رساتر می باشد.

۷ - در پایان این آیه می فرماید: این دستور به خاطر آن است که شما رستگار شوید (لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ).

۱ - درباره «انصاب و نصیب» در جلد چهارم همین تفسیر، ذیل آیه ۳ سوره «مائده» بحث شده است.

۲ - در حاشیه تفسیر «طبری»، جلد ۷، صفحه ۳۱ - همین حدیث در تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۱،

صفحه ۶۶۹، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۵، صفحه ۳۲۰ (آل البیت) - «مستدرک»، جلد ۱۷، صفحات ۴۳، ۴۷، ۵۶ و ۶۳ (آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۴۷، صفحه ۲۱۷، جلد ۶۳، صفحه ۴۹۰، جلد ۶۶، صفحه ۱۵۳، و جلد ۷۴، صفحه ۴۷ و جلد ۷۶، صفحه ۱۴۸ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۳۶۶ (چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ هـ ق) - «عوالی اللآلی»، جلد ۲، صفحه ۱۴۸ (انتشارات سید الشهداء، قم، ۱۴۰۵ هـ ق).

۳ - درباره کیفیت «ازلام» مشروحاً در جلد چهارم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۳ سوره «مائده» بحث کرده ایم.

یعنی بدون آن رستگاری ممکن نیست.

در آیه بعد، به پاره ای از زیان های آشکار شراب و قمار پرداخته، نخست می فرماید: «شیطان می خواهد از طریق شراب و قمار در میان شما تخم عداوت و دشمنی بپاشد و شما را از نماز و ذکر خدا باز دارد» (إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَ يُصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ).

و در پایان این آیه به عنوان یک استفهام تقریری، می فرماید: «آیا شما خودداری خواهید کرد؟! (فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ).

یعنی پس از این همه تأکید، باز جای بهانه جوئی یا شک و تردید در مورد ترک این دو گناه بزرگ باقی مانده است؟!

لذا می بینیم حتی «عمر» - که تعبیرات آیات گذشته را به خاطر علاقه ای که (طبق تصریح مفسران عامه) به شراب داشت وافی نمی دانست - پس از نزول این آیه، گفت: این تعبیر کافی و قانع کننده است.

و به دنبال آن در آیه سوم، به عنوان تأکید این حکم، نخست به مسلمانان دستور می دهد: «خدا و پیامبرش را اطاعت کنند و از مخالفت او بپرهیزند» (وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا).

و سپس مخالفان را تهدید می کند که: «اگر از اطاعت فرمان پروردگار سر باز زنند، مستحق کیفر و مجازات خواهند بود و پیامبر(صلی الله علیه و آله) و وظیفه ای جز ابلاغ آشکار ندارد» (فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ مَا عَلَيَّ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

نکته:

اثرات مرگبار شراب و قمار

گر چه در ذیل آیه ۲۱۹ سوره «بقره»، جلد دوم تفسیر «نمونه»، بحث های فشرده ای پیرامون ضررهای این دو بلای اجتماعی ذکر شده است، ولی در اینجا نیز برای تأکید مطلب - به عنوان اقتدا به قرآن مجید - لازم است نکات دیگری را یادآور شویم.

این نکات، مجموعه ای است از آمارهای مختلف، که هر کدام به تنهایی به اندازه یک بحث مشروح برای بیان عمق و عظمت این زیان ها گویا است:

۱ - به موجب آماری که در «انگلستان» درباره جنون الکلی انتشار یافته، و این جنون با جنون های دیگر در آن مقایسه شده، چنین به دست آمده که در برابر ۲۲۴۹ دیوانه الکلی، فقط ۵۳ نفر دیوانه به علل دیگر وجود داشته است! (۱)

۲ - به موجب آمار دیگری که از تیمارستان های «آمریکا» به دست آمده،

۸۵ درصد از بیماران روانی آنها را بیماران الکلی تشکیل می دهد! (۲)

۳ - یکی از دانشمندان انگلیسی به نام «بتنام» می نویسد: مشروبات الکلی در کشورهای شمالی انسان را کودن و ابله، و در کشورهای جنوبی دیوانه می کند، سپس می افزاید: آئین اسلام تمام انواع نوشابه های الکلی را تحریم کرده است و این یکی از امتیازات اسلام می باشد. (۳)

۴ - اگر از کسانی که در حال مستی دست به انتحار یا جنایت زده و خانه هائی را ویران ساخته و خانمان هائی را بر باد داده اند آماری تهیه شود، رقم سرسام آوری را تشکیل می دهد. (۴)

۱ و ۲ - کتاب «سمپوزیوم الکل»، صفحه ۶۵.

۳ - تفسیر «طنطاوی»، جلد ۱، صفحه ۱۶۵.

۴ - «دائرة المعارف فرید وجدی»، جلد ۳، صفحه ۷۹۰.

- ۵ - در «فرانسه»، هر روز ۴۴۰ نفر جان خود را فدای الکل می کنند! (۱)
- ۶ - طبق آمار دیگری تلفات بیماری های روانی «آمریکا» در یک سال، دو برابر تلفات آن کشور در جنگ جهانی دوم بوده است و به عقیده دانشمندان در بیماری های روانی «آمریکا» مشروبات «الکلی» و «سیگار» نقش اساسی داشته اند! (۲)
- ۷ - به موجب آماری که توسط یکی از دانشمندان به نام «هوگر» به مناسبت بیستمین سالگرد «مجله علوم» ابراز شد، ۶۰ درصد قتل های عمدی، ۷۵ درصد ضرب و جرح، ۳۰ درصد جرائم ضد اخلاقی (از جمله زنا با محارم!) ۲۰ درصد جرائم سرقت، مربوط به الکل و مشروبات الکلی بوده است و به موجب آماری از همین دانشمند ۴۰ درصد از اطفال مجرم دارای سابقه اثر الکلیت هستند. (۳)
- ۸ - از نظر اقتصادی تنها در «انگلستان» زیان های ناشی از طریق غیبت کارگران از کار به خاطر الکلیسم به ۵۰ میلیون دلار در سال (تقریباً ۱۷۵۰ میلیون تومان) برآورد شده است، که این مبلغ به تنهایی می تواند هزینه ایجاد هزاران کودکستان، دبستان و دبیرستان را تأمین کند. (۴)
- ۹ - به موجب آماری که درباره زیان های مشروبات الکلی در «فرانسه» انتشار یافته: الکل ۱۳۷ میلیارد فرانک در سال بر بودجه «فرانسه»، غیر از خسارات شخصی به شرح زیر تحمیل می کند:
- ۶۰ میلیارد فرانک خرج دادگستری و زندان ها.
 - ۴۰ میلیارد فرانک خرج تعاون عمومی و خیریه.
 - ۱۰ میلیارد فرانک مخارج بیمارستان ها برای الکل ها.

۱ - «بلاهای اجتماعی قرن ما»، صفحه ۲۰۵.

۲ - مجموعه انتشارات «نسل جوان».

۳ - «سمپوزیوم الکل»، صفحه ۶۶.

۴ - مجموعه انتشارات «نسل جوان»، سال دوم، صفحه ۳۳۰.

۷۰ میلیارد فرانک هزینه امنیت اجتماعی!

و به این ترتیب، روشن می شود: تعداد بیماران روانی، بیمارستان ها، قتل ها و نزاع های

خونین، سرقت ها، تجاوزها و تصادف ها با تعداد می خانه ها تناسب مستقیم دارد. (۱)

۱۰ - بزرگ ترین مؤسسات آمارگیری «آمریکا» ثابت کرده است قمار در

۳۰ درصد جنایت ها دخالت مستقیم دارد.

و به موجب آمار دیگری که در زمینه جرائم قماربازان منتشر شده، با نهایت تأسف می بینیم:

۹۰ درصد جیب بری.

۵۰ درصد جرائم جنسی.

۱۰ درصد فساد اخلاق.

۳۰ درصد از طلاق ها.

۴۰ درصد از ضرب و جرح ها.

و ۵ درصد از خودکشی ها، به خاطر قمار صورت گرفته است. (۲)

۱ - نشریه «مرکز مطالعه پیشرفت های ایران» (درباره الکل و قمار).

۲ - نشریه «مرکز مطالعه پیشرفت های ایران» (درباره الکل و قمار).

۹۳ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا
اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ
أَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

ترجمه:

۹۳ - بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، گناهی در آنچه (قبل از نزول حکم تحریم) خورده اند نیست؛ اگر تقوا پیشه کنند، و ایمان بیاورند، و اعمال صالح انجام دهند؛ سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند؛ سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند. و خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد.

شان نزول:

در تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر «طبری» و تفسیر «قرطبی» و بعضی دیگر از تفاسیر چنین آمده است: پس از نزول آیه تحریم شراب و قمار، بعضی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفتند: اگر این دو این همه گناه دارد پس تکلیف برادران مسلمان ما که پیش از نزول این آیه از دنیا رفته اند و هنوز این دو را ترک نکرده بودند چه می شود؟ آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت. (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۳، صفحه ۴۱۲، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «جامع البیان» (تفسیر طبری)، جلد ۷، صفحه ۴۹، ذیل آیه مورد بحث، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۲۹۳، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

تفسیر:

تقوا و ایمان و آثار آن

این آیه، در پاسخ کسانی است که نسبت به وضع گذشتگان - قبل از نزول تحریم شراب و قمار و یا نسبت به وضع کسانی که این حکم هنوز به گوش آنها نرسیده، و در نقاط دوردست زندگی داشتند - نگران بودند، می فرماید: «آنهایی که ایمان و عمل صالح داشته اند و این حکم به آنها نرسیده، اگر شرابی نوشیده اند و یا از درآمد قمار خورده اند گناهی بر آنها نیست»

(كَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا). (۱)

سپس می افزاید: «این حکم مشروط به این است که: آنها تقوا پیشه کنند، ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند» (إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ).

بار دیگر همین موضوع را تکرار کرده، می فرماید: «سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند» (ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا).

و برای سومین بار با کمی تفاوت همین موضوع را تکرار نموده، می فرماید: «سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند» (ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا).

و در پایان آیه می فرماید: «خداوند نیکوکاران را دوست می دارد» (وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ).
درباره تکرار این سه جمله، میان مفسران قدیم و جدید گفتگو بسیار است بعضی آنها را حمل بر تأکید کرده اند؛ زیرا اهمیت موضوع تقوا، ایمان و عمل صالح ایجاب می کند که روی آن به طور جدی و مکرر تکیه و تأکید شود.

۱ - باید توجه داشت که «طعام» غالباً در مأكولات گفته می شود نه نوشیدنی ها، ولی گاهی در نوشیدنی ها نیز استعمال می شود، مانند آیه ۲۴۹ سوره «بقره»: «فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي».

ولی جمعی از مفسرین معتقدند: هر یک از این سه جمله ناظر به حقیقت جداگانه ای است و در زمینه تفاوت آنها احتمالات متعددی داده اند که بسیاری از آنها دلیل و شاهی ندارد. شاید بهترین سخن در این زمینه این است که گفته شود: منظور از «تقوا» که نخستین بار ذکر شده همان احساس مسئولیت درونی است که انسان را به سوی تحقیق و بررسی درباره دین و نگاه کردن در معجزه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و جستجو درباره حق می کند، و نتیجه آن ایمان و عمل صالح است. و به تعبیر دیگر: تا مرحله ای از تقوا در وجود انسان نبوده باشد به فکر تحقیق و جستجوی حق نمی افتد.

و بنابراین، نخستین بار که در آیه فوق سخن از تقوا به میان آمده اشاره به این مرحله از تقوا است و این منافات با آغاز آیه که می فرماید: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...» ندارد؛ زیرا ایمان در آغاز آیه ممکن است به معنی تسلیم ظاهری بوده باشد ولی ایمانی که بعد از تقوا به وجود آید ایمان واقعی است.

و دومین بار که سخن از تقوا به میان آمده، اشاره به تقوایی است که در درون جان انسان نفوذ می کند و اثر آن عمیق تر می گردد و نتیجه آن ایمان مستقر و ثابتی است که عمل صالح جزء آن است.

لذا در جمله دوم پس از ذکر ایمان سخنی از عمل صالح به میان نیامده تنها می فرماید: «ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا...» یعنی این ایمان به قدری نافذ و ثابت است که نیازی به ذکر عمل صالح در تعقیب آن نیست.

و در مرحله سوم که از تقوا گفتگو می کند منظور تقوایی است که به مرحله عالی خود رسیده، به طوری که علاوه بر دعوت به انجام وظائف حتمی، دعوت

به احسان یعنی کارهای نیک نیز می کند حتی کارهایی که از واجبات نیست. خلاصه این که: هر یک از این سه تقوا اشاره به مرحله ای از احساس مسئولیت و پرهیزگاری است، «مرحله ابتدائی»، «مرحله متوسط»، و «مرحله نهائی» و هر یک قرینه ای در خود آیه دارد که به اتکای آن می توان مقصود را دریافت، بر خلاف احتمالاتی که بعضی از مفسرین در تفاوت این سه تقوا و سه ایمان داده اند که فاقد قرینه و شاهد است.

۹۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُبَلِّغْكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَ
رِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ
عَذَابٌ أَلِيمٌ

۹۵ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ
مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدِيًّا
بِالْبَالِ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ
وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ
ذُو انْتِقَامٍ

۹۶ أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرْمٌ عَلَيْكُمْ
صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

ترجمه:

۹۴ - ای کسانی که ایمان آورده اید! خداوند شما را به چیزی از شکار که دست‌ها و نیزه‌ها
هایتان به آن می‌رسد، می‌آزماید؛ تا معلوم شود چه کسی با ایمان به غیب از خدا می‌ترسد؛ و
هر کس بعد از آن تجاوز کند، مجازات دردناکی خواهد داشت.

۹۵ - ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال احرام، شکار نکنید؛ و هر کس از شما عمداً آن را
به قتل برساند، باید کفاره‌ای معادل آن از چهارپایان بدهد؛ کفاره‌ای که دو نفر عادل از شما،
معادل بودن آن را تصدیق کنند؛ و به صورت قربانی به (حریم) کعبه برسد؛ یا (به جای
قربانی)، اطعام مستمندان کند؛ یا معادل آن، روزه بگیرد، تا کیفر کار خود را

بچشد. خداوند گذشته را عفو کرده، ولی هر کس تکرار کند، خداوند از او انتقام می گیرد؛ و خداوند، توانا و صاحب انتقام است.

۹۶ - صید دریا و طعام آن برای شما و کاروانیان حلال است؛ تا (در حال احرام) از آن بهره مند شوید؛ ولی مادام که مُحَرَّم هستید، شکار صحرا برای شما حرام است؛ و از (نافرمانی) خدائی که به سوی او محشور می شوید، بترسید!

شأن نزول:

به طوری که در کتاب «کافی» و بسیاری از تفاسیر نقل شده، هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان در سال «حدیبیه» برای عمره با حال احرام حرکت کردند. در وسط راه با حیوانات وحشی فراوانی رو به رو شدند، آن قدر نزدیک که می توانستند آنها را با دست و نیزه ها صید کنند!

این شکارها به قدری زیاد بودند که بعضی نوشته اند دوش به دوش مرکب ها و از نزدیک خیمه ها رفت و آمد می کردند، نخستین آیات فوق در این هنگام نازل شد و مسلمانان را از صید آنها بر حذر داشت، و به آنها اخطار کرد که: این یک نوع امتحان برای آنها محسوب می شود. (۱)

۱ - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۳۹۶، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحات ۴۱۵ و ۴۱۷، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحات ۳۴۶ و ۳۴۷ و جلد ۹۶، صفحات ۱۵۴ و ۱۵۶ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۳۴۳، المكتبة العلمیة الاسلامیة، تهران - «درّ المثور»، جلد ۲، صفحه ۳۲۷، دار المعرفه، مطبعة الفتح جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ. ق.

تفسیر:

احکام صید در حال احرام

این آیات، ناظر به یکی از احکام عمره و حج یعنی مسأله شکار حیوانات صحرائی و دریائی در حال احرام می باشد.

نخست، اشاره به جریانیه که مسلمانان در سال «حدیبیه» با آن رو به رو بودند، کرده، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! خداوند شما را با چیزی از شکار می آزماید، شکارهائی که به قدری به شما نزدیک می شوند که حتی با نیزه و دست می توانید آنها را شکار کنید» (یا أُيْهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَيَبْلُوْنَكُمْ اللّٰهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ اَيْدِيْكُمْ وَرِمَاحُكُمْ).

از تعبیر آیه، چنین استفاده می شود که: می خواسته به عنوان یک پیش بینی مردم را از جریانی که در پیش داشتند آگاه سازد.

و نیز معلوم می شود وجود این همه شکار، در دسترس مردم آنجا یک امر بی سابقه بوده است، و این یک نوع آزمایش الهی برای مسلمانان محسوب می شده.

مخصوصاً با توجه به نیازی که آنها به تهیه غذا از گوشت حیوانات داشته اند.

و با توجه به این که: این حیوانات به شکل وسوسه انگیزی در اطراف خیمه ها و در گرداگرد آنها رفت و آمد داشته اند، تحمل محرومیت از چنین غذای آماده آن هم در آن عصر و زمان، و برای آن مردم می توانست یک آزمایش بزرگ بوده باشد.

بعضی گفته اند: منظور از این جمله: «که با دست شما قابل صید خواهند بود»، این است که: با دام و تور می توانستند آنها را بگیرند، ولی ظاهر آیه این است که حقیقتاً ممکن بوده آنها را با خود دست شکار کنند.

آنگاه به عنوان تأکید می فرماید: این جریان برای آن بوده است «تا خدا بداند چه افرادی از او با ایمان به غیب می ترسند» (لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ)، و از دیگران شناخته شوند. همان طور که در جلد اول، ذیل آیه ۱۴۳ سوره «بقره» گفتیم، منظور از تعبیر به «لِنَعْلَمَ» (تا بدانیم) یا «لِيَعْلَمَ» (تا خدا بداند) و امثال آن، این نیست که خداوند چیزی را نمی دانسته، و می خواهد به وسیله آزمایش و امتحان و امثال آن بداند، بلکه منظور این است که: می خواهیم به واقعیت علمی خود، جامه عمل و تحقق خارجی ببوشانیم؛ زیرا نیت های درونی و آمادگی های اشخاص به تنهایی برای تکامل و پاداش و کیفر کافی نیست، بلکه باید به صورت افعال خارجی پیاده شوند تا این آثار را داشته باشد، (برای توضیح بیشتر به ذیل همان آیه مراجعه فرمائید).

و در پایان آیه کسانی که با این حکم الهی مخالفت ورزند را، تهدید به عذاب دردناک کرده، می فرماید: «و هر کس بعد از آن تجاوز کند مجازات دردناکی خواهد داشت» (فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

گر چه جمله اخیر از آیه قبل، اجمالاً دلالت بر تحریم صید در حال احرام دارد، ولی در آیه بعد با صراحت و قاطعیت بیشتر و به طور عموم فرمان تحریم صید را در حال احرام صادر کرده، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال احرام شکار نکنید!» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ).

آیا تحریم صید (که به قرینه آیه بعد شکار صحرائی است) تمام انواع حیوانات صحرائی را شامل می شود - اعم از حلال گوشت و حرام گوشت - یا اختصاص به حلال گوشت دارد؟

در میان مفسران و فقها در این زمینه اتفاق نظر نیست، ولی مشهور در میان فقهاء و مفسرین امامیه، عمومیت حکم است، و روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است این مطلب را تأیید می کند. (۱)

و اما فقهای اهل تسنن، بعضی مانند «ابوحنیفه» با ما در این زمینه موافقتند. ولی بعضی دیگر مانند «شافعی» آن را مخصوص حیوانات حلال گوشت دانسته اند، و در هر حال حیوانات اهلی را شامل نمی شود؛ زیرا به حیوانات اهلی صید و شکار گفته نمی شود. قابل توجه این که: در روایات ما نه تنها صید کردن در حال احرام تحریم شده، بلکه حتی کمک کردن، اشاره کردن و نشان دادن صید در حال احرام، تحریم گردیده است. (۲) ممکن است بعضی تصور کنند: صید و شکار، شامل حیوانات حرام گوشت نمی شود، در حالیکه چنین نیست؛ زیرا شکار حیوانات به منظوره‌های مختلف انجام می گردد. گاهی به منظور استفاده از گوشت. گاهی پوست.

و گاهی برای رفع مزاحمت آنها انجام می گردد، شعر معروفی که از علی (علیه السلام) نقل شده است، نیز می تواند شاهدی برای تعمیم باشد، آنجا که فرمود:

صَيْدُ الْمُؤْكَرِ أَرَانِبٌ وَ تَعَالِبُو إِذَا رَكِبْتُ فَصَيْدِي الْأَبْطَالُ:

۱ - «تهذیب»، جلد ۵، صفحه ۳۰۰، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحات ۴۱۵ و ۴۱۶، چاپ آل البیت - «تبیان»، جلد ۴، صفحه ۲۲، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - «فقه القرآن» قطب راوندی، جلد ۱، صفحه ۳۰۷، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، طبع دوم، ۱۴۰۵ هـ ق.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۴۱۵، باب تحریم صید البرّ کله علی المحرم اصطیاداً و دلالة و اشاره و...، چاپ آل البیت - «مستدرک»، جلد ۹، صفحه ۱۹۹، دار الکتب الاسلامیه - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۳۸۱، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۹۶، صفحه ۳۴۰.

«شکارِ سلاطین، خرگوش و روباه است ولی شکار من به هنگامی که وارد میدان نبرد می شوم، قهرمانانند!»^(۱) (برای توضیح بیشتر در زمینه اقسام و احکام صیدهای حرام در حال احرام به کتب فقهی مراجعه شود).

پس از آن، به کفاره صید در حال احرام اشاره کرده، می فرماید: «کسی که عمداً صیدی را به قتل برساند، باید کفاره ای همانند آن از چهار پایان بدهد»
(وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ)، یعنی آن را قربانی کرده و گوشت آن را به مستمندان بدهد.

در اینجا منظور از «مثل» آیا همانندی در شکل و اندازه حیوان است، به این معنی که مثلاً اگر کسی حیوان وحشی بزرگی را همانند شتر مرغ صید کند، باید کفاره آن را شتر انتخاب نماید؟ و یا اگر آهو صید کند، برای کفاره، گوسفند که تقریباً به اندازه آن است، قربانی نماید. و یا این که: منظور از «مثل» همانندی در قیمت است؟!

مشهور و معروف میان فقهاء و مفسران، همان معنی اول است، و ظاهر آیه نیز با آن سازگارتر می باشد، چه این که: با توجه به تعمیم حکم نسبت به حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت، بسیاری از این حیوانات، قیمت ثابت و مشخصی ندارند، که بتوان همانند آن را از حیوانات اهلی انتخاب کرد.

در هر حال، این در صورتی است که همانندی از نظر شکل و اندازه برای آن پیدا بشود، و در غیر این صورت، چاره ای جز این نیست که به نوعی تعیین قیمت برای آن شکار نموده، و همانند آن را از نظر قیمت از حیوانات اهلی حلال

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۳۴، صفحه ۴۳۴ - «دیوان امام علی (علیه السلام)»، صفحه ۳۵۸، انتشارات پیام اسلام، قم، ۱۳۶۹ هـ ش - «فقه القرآن»، جلد ۱، صفحه ۳۰۶، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، طبع دوم، ۱۴۰۵ هـ ق - «مجمع البیان»، جلد ۳، صفحه ۴۲۰، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق.

گوشت انتخاب کنند.

و از آنجا که ممکن است مسأله همانندی برای بعضی، مورد شک و تردید واقع شود، قرآن در این زمینه دستور داده است که باید این موضوع زیر نظر دو نفر از افراد مطلع و عادل انجام پذیرد، می فرماید: «کفاره ای که دو نفر عادل از شما معادل بودن آن را تصدیق کنند» (يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ).

و درباره این که: این کفاره در کجا باید ذبح شود، دستور می دهد: به صورت قربانی و «هدی» اهداء به کعبه شود و به سرزمین کعبه برسد، می فرماید: «به صورت قربانی به حریم کعبه برسد» (هَدِيًّا بِالْبَيْتِ الْحَرَامِ).

ضمناً باید توجه داشت: مشهور میان فقهای ما این است که: باید کفاره «صید حال احرام عمره» در «مکه» ذبح شود و «صید حال احرام حج» در «منی و قربانگاه»، و این، با آیه فوق منافات ندارد؛ زیرا همان طور که گفتیم آیه در مورد احرام عمره نازل شده است.

آنگاه اضافه می کند: لازم نیست حتماً کفاره به صورت قربانی باشد، بلکه دو چیز دیگر نیز هر یک به تنهایی می توانند جانشین آن شوند، نخست این که: «معادل پول آن را در راه اطعام مساکین مصرف کند» (أَوْ كَفَّارَةً طَعَامٍ مَسَاكِينٍ).

«و یا معادل آن روزه بگیرد» (أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا).

گرچه در آیه، سخنی از تعداد مساکین که باید اطعام شوند و تعداد روزهای روزه به میان نیامده است، ولی قرار گرفتن اینها در کنار یکدیگر از یکسو.

و تصریح به لزوم موازنه میان روزه از سوی دیگر، نشان می دهد: منظور آن نیست که هر چند نفر مسکین را می خواهد اطعام کند، بلکه منظور آن است به مقدار قیمت قربانی باید بوده باشد.

و اما این که: معادله میان روزه و اطعام مسکین چگونه برقرار می شود؟ از

بعضی از روایات استفاده می شود: در مقابل هر یک «مُد» طعام (یعنی تقریباً معادل ۷۵۰ گرم گندم و مانند آن) یک روز روزه بگیرد. (۱)

و از پاره ای دیگر از روایات استفاده می شود در مقابل هر دو «مُد» یک روز روزه بگیرد، (۲) و این در حقیقت به خاطر آن است که در ماه مبارک رمضان شخصی که قادر بر روزه نیستند به جای هر روز یک یا دو مد طعام به مستمندان می دهند. (۳)

درباره این که: آیا شخصی که مرتکب صید در حال احرام شده مخیر در میان این سه چیز است؟ یا باید ترتیب را در آن رعایت کند، یعنی نخست قربانی نماید و اگر نتوانست، اطعام مسکین، و اگر آن هم میسر نشد روزه بگیرد، در میان مفسران و فقهاء گفتگو است، اما ظاهر آیه تخییر است.

بعد از آن به فلسفه این كفاره اشاره کرده، می فرماید: «این كفارات به خاطر آن است که کفر کار خلاف خود را ببیند» (لَيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ). (۴)

اما از آنجائی که هیچ حکمی معمولاً شامل گذشته نمی شود، تصریح می کند: «خدا از تخلفاتی که در این زمینه در گذشته انجام داده اید، عفو فرموده است»

-
- ۱ - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۳۸۶، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۳، صفحه ۱۰، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۹۶، صفحه ۱۵۸ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۳۴۵، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۶۷۷، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «جامع البیان»، جلد ۷، صفحه ۷۲، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق.
 - ۲ - «فقه القرآن» قطب راوندی، جلد ۱، صفحات ۱۹۵ و ۳۱۳، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۰۵ هـ ق - «کافی»، جلد ۴، صفحات ۸۵ و ۳۸۷، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۳، صفحه ۸، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۹۳، صفحه ۲۶۰ و جلد ۹۶، صفحات ۱۵۰ و ۱۵۷ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۳۴۴، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۶۷۸، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «جامع البیان»، جلد ۷، صفحات ۶۰، ۶۱ و ۶۹، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق.
 - ۳ - توضیح بیشتر درباره این موضوع را در کتب فقهی مطالعه فرمائید.
 - ۴ - «وبال» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: در اصل از «وبل» و «وابل» به معنی باران سنگین گرفته شده و سپس به کار مشکل و شاق و سنگین نیز اطلاق شده است، و از آنجا که مجازات و کفر نیز دارای شدت و سنگینی است به آن «وبال» می گویند.

(عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ).

و هر گاه کسی به این اخطارهای مکرر و حکم کفاره اعتنا نکند «و باز هم مرتکب صید در حال احرام شود، خداوند از چنین کسی انتقام خواهد گرفت و خداوند توانا است، و به موقع انتقام می گیرد» (وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ). باید توجه داشت در میان مفسران گفتگو است که: آیا کفاره صید با تکرار آن، تکرار می شود یا نه؟

ظاهر آیه این است که: در صورت تکرار تنها تهدید به انتقام الهی شده و اگر کفاره نیز تکرار می شد، می بایست تنها به ذکر انتقام الهی قناعت نشود و تکرار کفاره نیز تصریح گردد، در روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده به این موضوع اشاره شده است. (۱)

در آیه بعد، پیرامون صیدهای دریا سخن به میان آورده، می فرماید: «صید دریا و طعام آن برای شما (در حال احرام) حلال است» (أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ). در این که: منظور از «طعام» چیست؟ بعضی از مفسران احتمال داده اند: مراد ماهیانی است که بدون صید می میرند و بر روی آب می مانند، در حالی که می دانیم این سخن درست نیست؛ زیرا ماهی مرده خوردنش حرام است، اگر چه در بعضی از روایات اهل تسنن تصریح به حلیت آن شده است. (۲)

۱ - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۳۹۴، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۳، صفحات ۹۴ و ۹۵، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۹۶، صفحات ۱۵۸ و ۱۶۱ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۳۴۶، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۶۷۸، مؤسسه اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق (در تمام این احادیث اشاره شده که تکرار صید، موجب تکرار کفاره نمی شود).
۲ - «سنن کبرای بیهقی»، جلد ۹، صفحه ۲۵۵، دار الفکر بیروت - «فتح الباری»، جلد ۹، صفحه ۵۰۵، ۲ دار احیاء التراث العربی، طبع چهارم - «جامع البیان»، جلد ۷، صفحه ۸۶ به بعد، دار الفکر بیروت،

۱۴۱۵

هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۳۱۸، مؤسسه تاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۳۳۱ به بعد، دار المعرفه، مطبعة الفتح جدّه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

آنچه بیشتر از ظاهر آیه استفاده می شود این است که: منظور از طعام همان خوراکی است که از ماهیان صید شده ترتیب داده شود؛ زیرا آیه می خواهد دو چیز را مجاز کند: نخست صید کردن و دیگر خوردن غذای صید شده.

ضمناً از مفهوم این تعبیر، فتوای معروفی که در میان فقهای ما وجود دارد، نیز اجمالاً استفاده می شود که: در مورد حیوانات صحرائی نه تنها اقدام به صید حرام است، که خوردن گوشت حیوانات صید شده نیز مجاز نیست.

پس از آن، به فلسفه این حکم اشاره کرده می فرماید: «این به خاطر این است که شما و مسافران بتوانید بهره ببرید» (مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِّلسَّيَّارَةِ).

یعنی به خاطر این که: در حال احرام برای تغذیه به زحمت نیفتید و بتوانید از یک نوع صید بهره مند شوید، این اجازه در مورد صید دریا به شما داده شده است.

و از آنجا که معمولاً مسافران اگر بخواهند ماهی صید شده را با خود ببرند آن را با نمک آمیخته و به صورت «ماهی شور» در می آورند، بعضی از مفسران جمله فوق را این گونه تفسیر کرده اند که: افراد «مقیم» می توانند از ماهی تازه و «مسافران» از ماهی شور استفاده کنند. اشتباه نشود، این که در آیه فوق می خوانیم صید دریا برای شما حلال شده، مفهومش یک حکم کلی و عمومی درباره صیدهای دریا نیست، آن چنان که بعضی پنداشته اند؛ زیرا آیه نمی خواهد اصل حکم صیدهای دریا را بیان کند، بلکه هدف آیه این است که: به مُحْرَم اجازه دهد صیدهای دریا که قبل از احرام برای او حلال

بوده، در حال احرام از آن استفاده کند. و به تعبیر دیگر: آیه اصل تشریح قانون را بیان نمی کند، بلکه ناظر به خصوصیات قانونی است که قبلاً تشریح شده است، و به اصطلاح در مقام بیان از نظر عمومیت حکم نیست، بلکه فقط احکام مُحْرَم را بیان می کند.

ولی بار دیگر به عنوان تأکید به حکم سابق بازگشته، می فرماید: «مادام که در حال احرام هستید صیدهای صحرائی بر شما حرام است» (وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا). و در پایان آیه برای تأکید تمام احکامی که ذکر شد می فرماید: «از خداوندی که در قیامت در پیشگاه او محشور خواهید شد بپرهیزید» و با فرمان او مخالفت ننمائید (وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ).

نکته:

فلسفه تحریم صید در حال احرام می دانیم حج و عمره از عباداتی است که انسان را از جهان ماده جدا کرده و در محیطی مملو از معنویت فرو می برد. تعینات زندگی مادی، جنگ و جدال ها، خصومت ها، هوس های جنسی، لذات مادی، در مراسم حج و عمره به کلی کنار می روند و انسان به یک نوع ریاضت مشروع الهی دست می زند، و به نظر می رسد که تحریم صید در حال احرام نیز به همین منظور است. از این گذشته، اگر صید کردن برای زوار خانه خدا کار مشروعی بود، با توجه به این همه رفت و آمدی که هر سال در این سرزمین های مقدس می شود، نسل بسیاری از حیوانات در آن منطقه که به حکم خشکی و کم آبی، حیواناتش

نیز کم است، بر چیده می شد، و این دستور، یک نوع حفاظت و ضمانت برای بقای نسل حیوانات آن منطقه است.

مخصوصاً با توجه به این که: در غیر حال احرام نیز صید حرم، و همچنین کندن درختان و گیاهان آن ممنوع است، روشن می شود که: این دستور ارتباط نزدیکی با مسأله حفظ محیط زیست و نگهداری گیاهان و حیوانات آن منطقه از فنا و نابودی دارد.

این حکم به قدری دقیق تشریح شده که نه تنها صید حیوانات، بلکه کمک کردن حتی نشان دادن و ارائه صید به صیاد نیز تحریم گردیده، چنان که در روایات وارده از طریق اهل بیت (علیهم السلام) می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) به یکی از یارانش فرمود:

لَا تَسْتَجِلْنَ شَيْئاً مِنَ الصَّيْدِ وَأَنْتَ حَرَامٌ وَلَا وَأَنْتَ حَلَالٌ فِي الْحَرَمِ وَلَا تَدْلَنَّ عَلَيْهِ مُجَالاً وَلَا مُحْرَماً فَيَصْطَادَهُ وَلَا تُشِيرَ إِلَيْهِ فَيَسْتَجِلَّ مِنْ أَجْلِكَ فَإِنْ فِيهِ فِدَاءٌ لِمَنْ تَعَمَّدَهُ:

«هرگز چیزی از صید را در حال احرام حلال مشمر! و همچنین صید حرم را در غیر حال احرام، و نیز صید را به شخص مُحْرَم و غیر مُحْرَم نشان مده که آن را شکار کند و حتی اشاره به آن مکن (و دستور مده) تا به خاطر تو صید را حلال بشمرد؛ زیرا این کار موجب کفاره برای شخص متعمد می شود» (۱).

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۵، صفحه ۷۵ (جلد ۱۲، صفحه ۴۱۵، و جلد ۱۳، صفحه ۴۳، چاپ آل البیت) - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۳۸۱، دار الکتب الاسلامیه - «جواهر الکلام»، جلد ۱۸، صفحه ۲۸۶ و جلد ۲۰، صفحات ۱۶۷ و ۲۹۲، دار الکتب الاسلامیه، طبع سوم - «فصول المهمه فی اصول الائمه»، جلد ۲، صفحه ۱۹۲، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (علیه السلام)، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ.ق.

- ۹۷ جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْأَرْضَ وَالْأَهْدَىٰ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
- ۹۸ اغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
- ۹۹ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ

ترجمه:

- ۹۷ - خداوند، کعبه - بیت الحرام - را وسیله ای برای استواری و سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده؛ و همچنین ماه حرام، و قربانی های بی نشان، و قربانی های نشاندار را؛ این گونه احکام به خاطر آن است که بدانید خداوند، آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است را، می داند؛ و خدا به هر چیزی داناست.
- ۹۸ - بدانید خدا دارای مجازات شدید، و (در عین حال) آمرزنده و مهربان است.
- ۹۹ - پیامبر وظیفه ای جز رسانیدن پیام (الهی) ندارد؛ (و مسئول اعمال شما نیست). و خدا آنچه را آشکار، و آنچه را پنهان می دارید می داند.

تفسیر:

کعبه وسیله اقامه امور مردم در تعقیب آیات گذشته که در زمینه تحریم صید در حال احرام، بحث می کرد، در این آیه، به اهمیت «مکه» و اثر آن در سازمان زندگی اجتماعی مسلمان ها اشاره کرده، نخست می فرماید: «خداوند کعبه، بیت الحرام را وسیله ای

برای اقامه امر مردم قرار داده است و ماه حرام و قربانی های بی نشان و قربانی های نشان دار»
(جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ).

این خانه مقدس، رمز وحدت مردم و مرکزی برای اجتماع دل ها، و کنگره عظیم برای استحکام پیوندهای گوناگون می باشد، و در پرتو این خانه مقدس و مرکزیت و معنویت آن، که از ریشه های عمیق تاریخی مایه می گیرد می تواند بسیاری از نابسامانی های خود را سامان بخشند و کاخ سعادت خود را بر پایه آن استوار سازند، لذا در سوره «آل عمران»، خانه کعبه را نخستین خانه ای که به سود مردم ساخته شده معرفی می نماید. (۱)

حقیقت این است که: با توجه به وسعت معنی «قِيَامًا لِلنَّاسِ» مسلمانان می توانند در پناه این خانه و دستور سازنده حج، همه کارهای خود را سامان بخشند.

و از آنجا که این مراسم باید در محیطی امن و امان از جنگ و کشمکش و نزاع صورت گیرد، اشاره به اثر ماه های حرام (ماه هائی که جنگ مطلقاً در آن ممنوع است) در این موضوع کرده، می فرماید: «وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ». (۲)

و نیز نظر به این که وجود قربانی های بی نشان (هَدْيِ) و قربانی های نشان دار (قَلَائِد) که تغذیه مردم را در ایامی که اشتغال به مراسم حج و عمره دارند تأمین کرده و فکر آنها را از این جهت آسوده می کند، تأثیری در تکمیل این برنامه دارد به آنها نیز اشاره کرده، می فرماید: «وَالْهَدْيِ وَالْقَلَائِدَ».

و از آنجا که مجموع این برنامه ها و قوانین و مقررات حساب شده، درباره

۱ - آل عمران، آیه ۹۶.

۲ - درباره ماه های حرام در جلد دوم، ذیل آیه ۱۹۴ سوره «بقره» بحث شد.

صید و همچنین حرم «مکه» و ماه حرام و غیر اینها حکایت از عمق تدبیر و وسعت علم چنین قانونگذاری می کند، در پایان آیه چنین می فرماید: «خداوند این برنامه های منظم را به خاطر این قرار داد تا بدانید علم او به اندازه ای وسیع است که آنچه در آسمان ها و زمین است می داند و از همه چیز - مخصوصاً نیازمندی های روحی و جسمی بندگانش - با خبر است» (ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

با توجه به آنچه در بالا گفتیم، پیوند آغاز و انجام آیه روشن می شود؛ چرا که این دستورات عمیق تشریحی را کسی می تواند، تنظیم کند که از عمق قوانین تکوینی آگاه و با خبر باشد، تا کسی از تمام جزئیات زمین و آسمان و آنچه به حکم آفرینش در روح و جسم انسان قرار دارد آگاه نباشد، نمی تواند چنین احکامی را پیش بینی کند؛ زیرا قانونی صحیح و سازنده است که هماهنگ با قانون خلقت و فطرت باشد.

سپس در آیه بعد، برای تأکید دستورات گذشته و تشویق مردم به انجام آنها و تهدید مخالفان و معصیت کاران می فرماید: «بدانید خدا شدید العقاب و نیز غفور و رحیم است» (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

و این که می بینیم در آیه فوق، «شَدِيدُ الْعِقَابِ» بر «غَفُورٌ رَحِيمٌ» مقدم داشته شده، شاید اشاره به این است که: مجازات خداوند را با تمام شدتی که دارد می توان با آب توبه شست و مشمول مغفرت و رحمت خدا گشت.

و در سومین آیه، باز برای تأکید بیشتر می فرماید: مسئول اعمال شما خودتان هستید «و پیامبر (صلی الله علیه وآله) مسئولیتی جز ابلاغ رسالت و رساندن دستورات

خدا ندارد» (ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ).
و در عین حال «خداوند از نیات شما، و از کارهای آشکار و پنهانی همگی آگاه و با خبر است»
(وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ).

نکته:

اهمیت کعبه

کعبه که در این آیات، و آیات گذشته دو بار نام آن به میان آمده، در اصل از ماده «کعب» به معنی برآمدگی پشت پا است، سپس به هر نوع بلندی و برآمدگی اطلاق شده. و اگر به «مکعب» نیز مکعب گفته می شود به خاطر آن است که از چهار طرف دارای برآمدگی است و این که به زنانی که تازه سینه آنها برجستگی پیدا کرده «کاعب» (جمع آن کواعب) گفته می شود نیز به همین جهت است. به هر حال، این کلمه (کعبه) هم اشاره به بلندی ظاهری خانه خدا است و هم رمزی از عظمت و بلندی مقام آن می باشد. کعبه تاریخچه بسیار طولانی و پر حادثه ای دارد و تمام این حوادث از عظمت و اهمیت آن سرچشمه می گیرد. اهمیت کعبه به اندازه ای است که ویران کردن آن در روایات اسلامی در ردیف قتل پیامبر و امام قرار گرفته (۱). نگاه کردن به آن، عبادت، و طواف گرد آن از بهترین اعمال است، حتی در

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۴، صفحه ۲۹۹ و جلد ۲۰، صفحه ۳۱۸، چاپ آل البیت - «مستدرک»، جلد ۳، صفحه ۱۷۹ و جلد ۹، صفحه ۳۴۴ و جلد ۱۴، صفحه ۳۳۶، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۲۷، صفحه ۲۳۹ و جلد ۷۶، صفحه ۲۰ و جلد ۹۶، صفحه ۵۷ - «عوالی اللئالی»، جلد ۳، صفحه ۵۴۵، انتشارات سید الشهداء قم، ۱۴۰۵ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۳۲۴، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

روایتی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: لَا يَتَّبِعِي لِأَحَدٍ أَنْ يَرْفَعَ بِنَائَهُ فَوْقَ الْكَعْبَةِ: «شایسته نیست کسی خانه خود را برتر از کعبه بسازد». (۱)

ولی باید توجه داشت: اهمیت و احترام کعبه هرگز به خاطر ساختمان آن نیست؛ زیرا به گفته امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در «نهج البلاغه» در خطبه «قاصعه»:

«خداوند خانه خود را در یکی از سرزمین های خشک و سوزان و میان کوه های خشن قرار داده است و دستور داده از مصالح بسیار ساده ای آن را بنا کنند، از سنگ های عادی و معمولی». (۲)

ولی از آنجا که خانه کعبه قدیمی ترین و پرسابقه ترین مرکز توحید و پرستش خدا است و نقطه تمرکزی برای توجه ملت ها و اقوام مختلف است، در پیشگاه خدا این همه اهمیت یافته است.

-
- ۱ - «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۴۸۲ - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۲۳۰، دار الکتب الاسلامیه - «تهذیب»، جلد ۵، صفحات ۴۲۰، ۴۴۸ و ۴۶۳، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۳، صفحات ۲۳۳، ۲۳۵ و ۲۳۶، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۹۶، صفحات ۶۰ و ۸۱ - «علل الشرایع»، جلد ۲، صفحه ۴۴۶، انتشارات مکتبه الداوری، قم.
- ۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه).

۱۰۰ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ترجمه:

۱۰۰ - بگو: «هیچ گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند؛ هر چند فزونی ناپاک ها، تو را به شگفتی اندازد. از (مخالفت) خدا بپرهیزید ای صاحبان خرد، شاید رستگار شوید!»

تفسیر:

اکثریت دلیل پاکی نیست

در آیات گذشته سخن از تحریم مشروبات الکلی و قمار و انصاب و ازلام و صید کردن در حال احرام بود، از آنجا که بعضی از افراد ممکن است برای ارتکاب این گونه گناهان عمل اکثریت را در پاره ای از محیط ها دستاویز قرار دهند و به بهانه این که: مثلاً اکثریت مردم فلان شهر شراب می نوشند و یا آلوده قمارند، و یا این که اکثریت مردم در فلان شرائط به تحریم صید و مانند آن اعتنا نمی کنند، از انجام این دستورها سر باز زنند و آنها را به دست فراموشی بسپارند.

برای این که: این بهانه در این مورد و در تمام موارد از این گونه افراد به کلی گرفته شود، خداوند یک قاعده کلی و اساسی را در یک عبارت کوتاه بیان کرده، می فرماید: «ای پیامبر! بگو: هیچ گاه ناپاک و پاک یکسان نخواهد بود، اگر چه فزونی ناپاک و کثرت آلودگان تو را به شگفتی فرو برد!» (قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ

وَلَوْ أُعْجِبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ).

بنابراین، خبیث و طیب در آیه فوق به معنی هر گونه موجود ناپاک و پاک است، اعم از غذاهای پاک و ناپاک، افکار پاک و ناپاک.

و در پایان آیه، اندیشمندان و صاحبان عقل و هوش را مخاطب ساخته و تأکید می‌کند: «ای اندیشمندان و صاحبان عقل! از خدا بپرهیزید تا رستگار شوید!» (فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

اما این که: در آیه ظاهراً توضیح واضحی بیان شده از این نظر است که ممکن است، کسی خیال کند عوارضی از قبیل فزونی طرفداران پلیدی و به اصطلاح «اکثریت» باعث آن شود، که چیز ناپاک در ردیف پاک قرار گیرد، چنان که ملاحظه کرده اید، گاهی بعضی از مردم تحت تأثیر انبوه جمعیت و تمایلات اکثریت قرار گرفته، تصور می‌کنند، به هر مطلبی که اکثریت تمایل پیدا کرد، نشانه قطعی و بدون چون و چرای درستی آن مطلب است، در حالی که چنین نیست، مواردی که اکثریت اجتماعات گرفتار اشتباهات روشن شده اند بسیار زیاد است. در واقع، آنچه برای شناسائی خوب از بد («خبیث» از «طیب») لازم است اکثریت کیفی است نه اکثریت کمی، یعنی افکار قوی تر و والاتر و عالی تر و اندیشه های تواناتر و پاک تر لازم است، نه کثرت نفرات طرفدار.

این مسأله شاید با مذاق بعضی از مردم امروز سازگار نباشد که بر اثر تلقینات و تبلیغاتی کوشش شده، همیشه تمایلات اکثریت را به عنوان یک مقیاس سنجش نیک از بد به خورد آنها بدهند، تا آنجا که باور کرده اند، «حق» یعنی چیزی که «اکثریت» بیسندد، و خوب چیزی است که اکثریت به آن مایل باشد در حالی که چنین نیست. و بسیاری از گرفتاری های مردم دنیا بر اثر همین طرز تفکر است.

آری اگر اکثریت از رهبری صحیح و تعلیمات درستی بهره مند گردد و به اصطلاح یک اکثریت به تمام معنی رشید شود، آنگاه ممکن است تمایلات او مقیاسی برای سنجش خوب و بد باشد، نه اکثریت های رهبری نشده و غیر رشید.

در هر حال، قرآن در آیه مورد بحث، اشاره ای به این واقعیت کرده، می فرماید: هرگز زیادی بدان و ناپاکان شما را به شگفتی در نیاورد و در موارد دیگر - بیش از ده بار - فرموده: وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ: «کار اکثر مردم از روی علم و دانش نیست!» (۱)

ضمناً، باید توجه داشت: اگر در آیه کلمه «خبیث» بر «طیب» مقدم داشته شده است، به خاطر آن است که: در آیه مورد بحث روی سخن با کسانی است که فزونی خبیث را دلیل بر اهمیت آن می گیرند، و باید به آنها پاسخ گفته شود، و به آنها گوشزد می کند، که ملاک خوبی و بدی در هیچ مورد، کثرت و قلت، اکثریت و اقلیت نیست، بلکه در همه جا و همه وقت «پاکی» بهتر از «ناپاکی» است، و صاحبان عقل و اندیشه هیچ گاه فریب کثرت را نمی خورند، همواره از پلیدی دوری می کنند، اگر چه تمام افراد محیطشان آلوده باشند، و به سراغ پاکی ها می روند اگر چه تمام افراد محیط با آن مخالفت ورزند.

۱ - اعراف، آیه ۱۸۷ - یوسف، آیات ۲۱، ۴۰ و ۶۸ - نحل، آیه ۳۸ - روم، آیات ۶ و ۳۰ - سبأ، آیات ۲۸ و ۳۶ - غافر، آیه ۵۷ - جاثیه، آیه ۲۶.

۱۰۱ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ وَ إِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ
حَلِيمٌ

۱۰۲ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ

ترجمه:

۱۰۱ - ای کسانی که ایمان آورده اید! از چیزهایی نپرسید که اگر برای شما آشکار گردد، شما در ناراحتی می‌کنید و اگر به هنگام نزول قرآن، از آنها سؤال کنید، برای شما آشکار می‌شود؛ خداوند آنها را بخشیده (و نادیده گرفته) است. و خداوند، آمرزنده و بردبار است.
۱۰۲ - جمعی از پیشینیان شما، از آن سؤال کردند و سپس با آن به مخالفت برخاستند.

شأن نزول:

در شأن نزول آیات فوق در منابع حدیث و تفسیر، اقوال مختلفی دیده می‌شود، ولی آنچه با آیات فوق و تعبیرات آن سازگارتر است، شأن نزولی است که در تفسیر «مجمع البیان» از علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل شده است که:

روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) خطبه ای خواند و دستور خدا را درباره حج بیان کرد، شخصی به نام «عکاشه» - و به روایتی «سراقه» - گفت: آیا این دستور برای هر سال است، و همه سال باید حج به جا بیاوریم؟

پیامبر(صلی الله علیه وآله) به سؤال او پاسخ نگفت، ولی او اصرار کرد، و دو بار، و یا سه بار، سؤال خود را تکرار نمود.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: وای بر تو! چرا این همه اصرار می کنی؟ اگر در جواب تو بگویم بلی، حج در همه سال بر همه شما واجب می شود. اگر در همه سال واجب باشد توانائی انجام آن را نخواهید داشت. و اگر با آن مخالفت کنید گناهکار خواهید بود.

بنابراین، مادام که چیزی به شما نگفته ام روی آن اصرار نوزید؛ زیرا (یکی از) اموری که باعث هلاکت (بعضی از) اقوام گذشته شد این بود که: لجاجت و پرحرفی می کردند و از پیامبرشان زیاد سؤال می نمودند، پس هنگامی که به شما دستوری می دهم به اندازه توانائی خود آن را انجام دهید (إِذَا أَمَرْتُكُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ) و هنگامی که شما را از چیزی نهی می کنم خودداری کنید، آیات فوق نازل شد و آنها را از این کار باز داشت. (۱) اشتباه نشود، منظور از این شأن نزول - همان طور که در تفسیر آیه خواهیم گفت - این نیست که راه سؤال، پرسش و فراگیری مطالب را به روی مردم ببندد؛ زیرا قرآن در آیات خود صریحاً دستور می دهد: مردم آنچه را نمی دانند از اهل اطلاع پرسند «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». (۲)

بلکه منظور سؤال های نا به جا و بهانه گیری ها و لجاجت هائی است که غالباً سبب مشوش شدن اذهان مردم، و موجب مزاحمت گوینده، و پراکندگی رشته سخن و برنامه او می گردد.

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۳، صفحه ۴۲۸، موسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «درّ المنثور»، جلد ۲، صفحه ۳۳۵، دار المعرفه، مطبعه الفتح جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «المنار»، در ذیل آیه مورد بحث با تفاوت هائی این شأن نزول را نقل کرده اند - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۳۱ (با اندکی تفاوت) - «جامع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۱، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۰۹، دار المعرفه بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق.

۲ - نحل، آیه ۴۳.

تفسیر:

سؤالات بی جا!

شک نیست که سؤال کلید فهم حقائق است، و به همین دلیل، کسانی که کمتر می پرسند، کمتر می دانند، و در آیات و روایات اسلامی نیز به مسلمانان دستور اکید داده شده است که: هر چه را نمی دانند بپرسند. (۱) - (۲)

ولی از آنجا که هر قانونی معمولاً استثنائی دارد، این اصل اساسی تعلیم و تربیت نیز، استثنائی دارد و آن این که:

گاهی پاره ای از مسائل، پنهان بودنش برای حفظ نظام اجتماع و تأمین مصالح افراد بهتر است، در این گونه موارد جستجوها و پرسش های پی در پی، برای پرده برداشتن از روی واقعیت، نه تنها فضیلتی نیست، که مذموم و ناپسند نیز می باشد، مثلاً غالب پزشکان، صلاح در این می بینند که بیماری های سخت و وحشتناک را از شخص بیمار مکتوم دارند.

گاهی تنها اطرافیان را در جریان می گذارند، با این قید که از بیمار پنهان دارند؛ زیرا تجربه نشان داده، بیشتر مردم اگر از عمق بیماری خود آگاه شوند گرفتار وحشتی می گردند که اگر کشنده نباشد لااقل بهبودی را به تأخیر می اندازد.

در این گونه موارد، بیمار هرگز نباید در برابر طبیب دلسوز خود به سؤال و اصرار پردازد؛ زیرا اصرارهای مکرر او گاهی چنان میدان را بر طبیب تنگ می کند که برای آسودگی خود و رسیدگی به سایر بیماران جز این نمی بیند که حقیقت را برای این «بیمار لجوج» آشکار سازد اگر چه او از این رهگذر زیان هائی ببیند.

۱ - نحل، آیه ۴۳ - انبیاء، آیه ۷.

۲ - «کافی»، جلد ۱، صفحات ۲۱۱ و ۲۱۲، دار الکتب الاسلامیه.

همچنین مردم در همکاری های خود نیاز به خوش بینی دارند و برای حفظ این سرمایه بزرگ، صلاح این است که از تمام جزئیات حال یکدیگر با خبر نباشند؛ زیرا بالاخره هر کس نقطه ضعفی دارد، و فاش شدن تمام نقطه های ضعف، همکاری های افراد را با اشکال مواجه می کند، مثلاً ممکن است یک فرد با شخصیت و مؤثر، تصادفاً در یک خانواده پست و پائین متولد شده باشد، اگر سابقه او فاش شود، ممکن است آثار وجودی او در جامعه متزلزل گردد. در این گونه موارد به هیچ وجه نباید افراد، اصراری داشته باشند و به جستجو برخیزند. و یا این که: بسیاری از نقشه ها و طرح های مبارزات اجتماعی باید تا هنگام عمل مکتوم باشد و اصرار در افشای آنها ضربه ای بر موفقیت و پیروزی اجتماع است. اینها و امثال آن، مواردی است که سؤال کردن در آن صحیح نیست و رهبران تا در فشار زیاد قرار نگیرند، نباید آنها را پاسخ گویند.

قرآن در آیه فوق به این موضوع اشاره کرده، صریحاً می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از اموری که افشای آنها باعث ناراحتی و دردسر شما می شود پرسش نکنید!» (یا ائیها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاءٍ ان تبدلکم تسؤکم).

ولی از آنجا که سؤالات پی در پی از ناحیه افراد، و پاسخ نگفتن به آنها ممکن است موجب شک و تردید برای دیگران گردد، و مفساد بیشتری به بار آورد اضافه می کند: «اگر به هنگام نزول قرآن در این گونه موارد زیاد اصرار کنید بر شما افشاء می شود» اما به زحمت خواهید افتاد (وَ اِنْ تَسْئَلُوا عَنْهَا حِینَ یُنزَلُ الْقُرْآنُ تُبَدَلْ لَکُمْ).

و این که افشا کردن اینها را به زمان نزول قرآن اختصاص می دهد، به خاطر

آن است که: سؤالات مربوط به مسائلی بوده که می بایست از طریق وحی روشن گردد. سپس اضافه می کند: «تصور نکنید: اگر خداوند از بیان پاره ای از مسائل سکوت کرده است، از آن غفلت داشته، بلکه می خواسته است شما را در توسعه قرار دهد و آنها را بخشوده است، و خداوند بخشنده حلیم است» (عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ).

در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَ حَدَّ لَكُمْ حُدُوداً فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ نَهَى عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا وَ سَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَ لَمْ يَدْعَهَا نِسْيَاناً فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا:

«خداوند واجباتی برای شما قرار داده آنها را ضایع نکنید! و حدود و مرزهایی تعیین کرده از آنها تجاوز ننمائید! و از اموری نهی کرده در برابر آنها پرده دری نکنید! و از اموری ساکت شده و صلاح در کتمان آن دیده و هیچ گاه این کتمان از روی نسیان نبوده، در برابر این گونه امور، اصراری در افشاء نداشته باشید!» (۱)

سؤال:

ممکن است گفته شود: اگر افشای این امور بر خلاف مصلحت مردم است چرا با اصرار، افشا می شود؟

-
- ۱ - «مجمع البیان»، جلد ۳، صفحه ۴۲۹، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۲۶۰ - «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۱۸، صفحه ۲۶۷، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴ هـ ق - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۱۰۵ - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۹۲، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «المیزان»، جلد ۶، صفحه ۱۵۵، انتشارات جامعه مدرسین قم - «مجمع الزوائد هیثمی»، جلد ۷، صفحه ۲۰۸، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ هـ ق - «سنن دار قطنی»، جلد ۴، صفحه ۱۹۹، دار الکتب العلمیه، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۷ هـ ق.

پاسخ:

دلیل آن همان است که در بالا اشاره کردیم: گاهی اگر رهبر در مقابل سؤالات پی در پی و مصرانه سکوت کند، مفسد دیگری به بار می آورد، سوءظن هائی بر می انگیزد و باعث مشویش شدن اذهان مردم می شود.

همان طور که اگر طبیب در برابر سؤالات پی در پی مریض، سکوت اختیار کند گاهی ممکن است بیمار را، در اصل تشخیص بیماری به وسیله طبیب، به تردید اندازد، و تصور کند اصولاً بیماری او ناشناخته مانده، و دستورات او را به کار نبندد، در اینجا طبیب چاره ای جز افشای بیماری ندارد، اگر چه بیمار از این رهگذر دردسرهای پیدا کند.

در آیه بعد، برای تأکید این مطلب می فرماید: «بعضی از اقوام پیشین، این گونه سؤالات را داشتند و به دنبال پاسخ آنها به مخالفت و عصیان برخاستند» (قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ).

در این که این اشاره کلی درباره اقوام پیشین، مربوط به کدام یک از آنها است میان مفسران بحث است:

بعضی احتمال داده اند: مربوط به درخواست «مائده» آسمانی از مسیح (علیه السلام) به وسیله شاگردان بوده که بعد از تحقق یافتن آن، بعضی به مخالفت برخاستند.

بعضی احتمال داده اند: مربوط به تقاضای معجزه از حضرت صالح (علیه السلام) بوده است، ولی ظاهراً تمام این احتمالات اشتباه است؛ زیرا آیه درباره سؤال به معنی «پرسش» و کشف مجهول سخن می گوید، نه سؤال به معنی «تقاضا» و درخواست چیزی، گویا استعمال کلمه «سؤال» در هر دو معنی باعث چنین اشتباهی شده است.

اما ممکن است مراد، جمعیت بنی اسرائیل بوده باشد که چون مأمور به ذبح گاو برای تحقیق درباره جنایتی شدند (که شرح آن در جلد اول، ذیل آیه ۶۷ سوره «بقره» گذشت) موسی را سؤال پیچ کرده و از جزئیات گاو که هرگز دستور خاصی در مورد آن نداشتند پی در پی پرسش کردند.

به همین جهت کار را بر خود آن چنان سخت کردند که به دست آوردن چنان گاو آن قدر مشکل و پر هزینه شد که نزدیک بود از آن صرف نظر کنند.

در معنی جمله «أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ» دو احتمال وجود دارد:

نخست این که: مراد از «کفر»، عصیان و مخالفت بوده باشد همان طور که در بالا اشاره کردیم.

و دیگر این که: کفر به معنی معروف آن بوده باشد؛ زیرا گاهی شنیدن پاسخ های ناراحت

کننده که بر ذهن شنونده سنگین آید، سبب می شود که به انکار اصل موضوع و صلاحیت

گوینده به پاخیزد، مثل این که گاهی شنیدن یک پاسخ ناراحت کننده از ناحیه طبیب، سبب می

شود که بیمار عکس العمل از خود نشان دهد و صلاحیت او را انکار کند و این تشخیص را

فی المثل ناشی از پیری و خرف شدن پزشک معرفی کند!

در پایان این بحث، تکرار نکته ای را که در آغاز گفتیم، لازم می دانیم که آیه های فوق به هیچ

وجه راه سؤالات منطقی، آموزنده و سازنده را به روی مردم نمی بندد، بلکه منحصرأ مربوط به

سؤالات نابه جا و جستجو از اموری است که نه تنها مورد نیاز نیست، که مکتوم ماندن آن بهتر

و حتی گاهی لازم است.

۱۰۳ ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَا كَيْنٍ
 الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
 ۱۰۴ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا
 وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَائَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَائُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ
 لَا يَهْتَدُونَ

ترجمه:

۱۰۳ - خداوند هیچ گونه «بحیره» و «سائبه» و «وصیله» و «حام» قرار نداده است (اشاره به چهار نوع از حیوانات اهلی که در زمان جاهلیت استفاده از آنها را حرام می دانستند؛ و این بدعت، در اسلام ممنوع شد). ولی کسانی که کافر شدند، بر خدا دروغ می بندند؛ و بیشتر آنها نمی فهمند!

۱۰۴ - هنگامی که به آنها گفته شود: «به سوی آنچه خدا نازل کرده، و به سوی پیامبر بیایید!»، می گویند: «آنچه از پدران خود یافته ایم، ما را بس است!»؛ آیا اگر پدران آنها چیزی نمی دانستند، و هدایت نیافته بودند (باز از آنها پیروی می کنند)؟!؟

تفسیر:

بدعت های جاهلی

در آیه نخست، اشاره به چهار «بدعت» نا به جا شده که در میان عرب جاهلی معمول بود، آنها بر پاره ای از حیوانات به جهتی از جهات، علامت و نامی گذارده و خوردن گوشت آن را ممنوع می ساختند.

و یا حتی خوردن شیر و چیدن پشم و سوار شدن بر پشت آنها را مجاز نمی شمردند. گاهی این حیوانات را آزاد می گذاشتند که هر راهی می خواهند بروند و کسی متعرض آنها نمی شد، یعنی عملاً حیوان را بلا استفاده و بیهوده رها می ساختند. لذا قرآن مجید می فرماید: «خداوند هیچ یک از این احکام را به رسمیت نمی شناسد، نه بحیره ای قرار داده، نه سائبه، نه وصیله و نه حام» (ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ).

و اما توضیح این چهار نوع حیوان:

۱ - «بحیره»، به حیوانی می گفتند که: پنج بار زائیده بود و پنجمین آنها ماده - و به روایتی نر - بود، گوش چنین حیوانی را شکاف وسیعی می دادند، و آن را به حال خود آزاد می گذاشتند و از کشتن آن صرف نظر می کردند.

«بحیره» از ماده «بحر» به معنی وسعت و گسترش است، و این که عرب دریا را بحر می گوید، به خاطر وسعت آن است، و این که «بحیره» را به این نام می نامیدند به خاطر شکاف وسیعی بود که در گوش آن ایجاد می کردند.

۲ - «سائبه»، شتری بوده که: دوازده - و به روایتی ده - بچه می آورد، آن را آزاد می ساختند و حتی کسی سوار بر آن نمی شد، به هر چراگاهی وارد می شد آزاد بود و از هر آبگاه و چشمه ای آب می نوشید کسی حق مزاحمت آن را نداشت، تنها گاهی از شیر آن می دوشیدند و به مهمان می دادند (از ماده «سیب» به معنی جریان آب و آزادی در راه رفتن است).

۳ - «وصیله»، به گوسفندی می گفتند که: هفت بار فرزند می آورد و به روایتی به گوسفندی می گفتند: که دوقلو می زائید (از ماده «وصل» به معنی به هم

پیوستگی است) کشتن چنان گوسفندی را نیز حرام می دانستند.

۴ - «حام»، اسم فاعل از ماده «حمایت» به معنی حمایت کننده، به حیوان نری می گفتند که: از وجود آن برای تلقیح حیوانات ماده استفاده می شد، هنگامی که ده بار از آن برای تلقیح استفاده می کردند، و هر بار فرزندی از نطفه آن به وجود می آمد، می گفتند: این حیوان پشت خود را حمایت کرده یعنی کسی حق سوار شدن بر آن را ندارد (یکی از معانی «حمی»، نگاهداری و جلوگیری و ممنوعیت است).

در معنی عناوین چهارگانه بالا، در میان مفسران و در احادیث احتمالات دیگری نیز دیده می شود، اما قدر مشترک همه آنها، آن است که: منظور حیواناتی بوده که خدمات فراوان و مکرری به صاحبان خود از طریق «انتاج» می کردند، و آنها هم در مقابل، یک نوع احترام و آزادی برای این حیوانات قائل می شدند.

درست است که در تمام این موارد، جلوه هائی از روح شکرگزاری و قدردانی حتی در برابر خدمت حیوانات به چشم می خورد، و از این نظر، عمل آنها قابل تقدیس بوده. ولی از آنجا که اجرای چنین احترامی در مورد این حیوانات علاوه بر این که با عدم درک آنها مفهومی پیدا نمی کرد، یک نوع اتلاف مال، از بین بردن نعمت های الهی و معطل ساختن آنها محسوب می شد و از همه گذشته این حیوانات به خاطر این احترام، گرفتار زجرها و شکنجه های جانکاهی می شدند؛ زیرا عملاً کمتر کسی حاضر می شد، غذای درستی به آنها بدهد و از آنها مراقبت و نگاهداری کند.

و با توجه به این که: این حیوانات معمولاً دارای سن زیادی بودند، به حالت دردناکی در میان انبوهی از محرومیت ها به سر می بردند تا بمیرند، روی این

جهات، اسلام از این کار جداً جلوگیری کرده است!

از همه گذشته، از پاره ای از روایات و تفاسیر استفاده می شود، آنها همه یا قسمتی از این برنامه را به خاطر «بت ها» انجام می دادند و در واقع آنها را نذر بت می کردند، در این صورت مبارزه اسلام با این کار شکل مبارزه با بت پرستی نیز به خود می گیرد. (۱)

و عجیب این است که: طبق پاره ای از روایات، هنگامی که بعضی از این حیوانات به مرگ طبیعی می مردند، گاهی از گوشت آن (گویا به عنوان تبرک و تیمن) استفاده می کردند که این خود یک نوع عمل زشت دیگر بود! (۲)

سپس می فرماید: «افراد کافر و بت پرست، اینها را به خدا نسبت می دادند و می گفتند: قانون الهی است» (وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ).

«و اکثر آنها در این باره کمترین فکر و اندیشه ای نمی کردند و عقل خود را به کار نمی گرفتند، بلکه کورکورانه از دیگران تقلید می نمودند» (وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ).

در آیه بعد، به دلیل و منطقی آنها در این تحریم های نابه جا و بی مورد اشاره کرده، می فرماید: «هنگامی که به آنها گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیایید، آنها از این کار سر باز زده، می گویند: همان رسوم و آداب نیاکان ما، ما را بس است!» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَائُنَا).

۱ و ۲ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحات ۶۸۳ و ۶۸۴، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۵، صفحه ۶۱، چاپ آل البیت - «مستدرک»، جلد ۱۶، صفحه ۳۵۱، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۸۲ به بعد و صفحه ۱۹۹ و جلد ۶۱، صفحه ۱۴۳ به بعد، باب ۳: البحیره و اخواتها - تفسیر «قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۳۳۵ به بعد، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

در حقیقت، خلافتکاری ها و بت پرستی های آنها از یک نوع بت پرستی دیگر به نام تسلیم بدون قید و شرط در برابر آداب و رسوم خرافی نیاکان سرچشمه می گرفت، گویا آنها تنها عنوان «نیاکان» و «پدران» را برای، صحت و درستی عقیده و عادات و رسوم خود کافی می پنداشتند.

قرآن صریحاً در پاسخ آنها می فرماید: «که مگر نه این است که پدران آنها دانشی نداشتند و هدایت نیافته بودند» (أَ وَ لَوْ كَانُوا أَبَاءَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ).

یعنی اگر نیاکانی که شما در عقیده و اعمالتان به آنها متکی هستید، دانشمندان و هدایت یافتگانی بودند، اقتباس و پیروی شما از آنان از قبیل تقلید «جاهل» از «عالم» بود.

اما با این که خودتان می دانید آنها چیزی بیشتر از شما نمی دانستند و شاید عقب تر هم بودند، با این حال، کار شما مصداق روشن تقلید «جاهل» از «جاهل» است که در میزان عقل و خرد، بسیار ناپسند می باشد؟

از این که در آیه قبل قرآن روی کلمه «أَكْثَرُ» تکیه کرده چنین بر می آید در آن محیط جهل و تاریکی نیز، اقلیتی هر چند ضعیف، فهمیده وجود داشتند که به این گونه اعمال به چشم حقارت و تنفر نگاه می کردند.

نکته ها:

۱ - بتی به نام نیاکان!

از موضوعاتی که در زمان جاهلیت به شدت رائج بود و به همین دلیل در آیات مختلفی از قرآن منعکس است، مسأله افتخار به نیاکان و احترام بی قید و شرط و تا سر حد پرستش، در برابر آنان و افکار و عادات و رسوم آنها بود.

این موضوع اختصاصی به عصر جاهلیت نداشت، امروز هم در میان بسیاری از ملت‌ها وجود دارد، و شاید یکی از عوامل اصلی اشاعه و انتقال خرافات از نسلی به نسل دیگر محسوب می‌شود.

گویا مرگ یک نوع مصونیت و قداست برای گذشتگان ایجاد می‌کند و آنها را در هاله‌ای از احترام و تقوا فرو می‌برد!

شک نیست که روح قدردانی و رعایت اصول انسانی ایجاب می‌کند پدران، اجداد و نیاکان محترم شمرده شوند، اما نه به این معنی که آنها را معصوم از خطا و اشتباه بدانیم، و از نقد و بررسی افکار و آداب آنها خودداری کنیم، و از خرافات آنها کور، کورانه تبعیت نمائیم. زیرا این عمل، در واقع یک نوع بت پرستی و منطق جاهلی است، بلکه باید در عین احترام به حقوق و افکار و سنت‌های مفیدشان، سنن غلط آنها را به شدت در هم شکست، به خصوص این که نسل‌های آینده بر اثر گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش و تجربیات بیشتر معمولاً از نسل‌های پیشین داناتر و باهوش‌ترند، و هیچ عقل و خردی اجازه «تقلید کورکورانه» از گذشتگان را نمی‌دهد.

عجب این است که: بعضی از دانشمندان و حتی اساتید دانشگاه را می‌بینیم که از این نقطه ضعف بر کنار نمانده و گاهی با کمال شگفتی به خرافات مضحکی همچون «پریدن از روی آتش» در روزهای آخر سال تن در می‌دهند و میل دارند آتش پرستی نیاکان را به نوعی زنده کنند که در حقیقت منطقی جز منطق اعراب زمان جاهلیت ندارند.

۲ - تضاد بی دلیل

در تفسیر «المیزان» از تفسیر «درّ المثور» از جمعی از دانشمندان عامه نقل شده: که شخصی به نام «ابو الاحوص» می گوید: خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) رسیدم در حالی که لباس کهنه و مندرسی بر تن داشتم، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: مال و ثروتی داری؟ گفتم: آری.

فرمود: چه نوع مال؟

گفتم: همه گونه مال در اختیار دارم، شتر، گوسفند، اسب، و مانند اینها. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: هنگامی که خدا به تو چیزی داد باید آثار آن را در تو ببیند (نه این که ثروت خود را کنار بگذاری و همانند مسکینان زندگی کنی).

سپس فرمود: آیا بچه شترهای تو گوش دریده متولد می شوند یا با گوش های سالم؟

گفتم: مسلماً با گوش سالم، مگر ممکن است شتر، نوزاد گوش دریده بیاورد؟! فرمود: پس لابد خودت تیغ به دست گرفته گوش های یک عده از آنها را شکاف می دهی و می گوئی این «بحر» است و گوش های بعضی دیگر را پاره کرده و می گوئی این «صرم» است؟

گفتم: آری چنین کاری را می کنم.

فرمود: هرگز چنین کاری مکن هر چه خدا به تو داده است برای تو حلال است.

سپس این آیه را تلاوت فرمود: «مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَ

لَا وَصِيْلَةَ وَلَا حَامٍ» (۱).

از این روایت استفاده می شود: آنها قسمتی از اموال خود را معطل و بی مصرف نگاه می داشتند، ولی به جای آن صرفه جوئی کرده، لباس های کهنه و مندرس می پوشیدند و این یک تضاد بی دلیل بود.

۱ - «المیزان»، جلد ۶، صفحه ۱۶۱، انتشارت جامعه مدرسین قم - «درّ المنثور»، جلد ۲، صفحه ۳۳۷، دار المعرفه، مطبعه الفتح جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۱۲، دار المعرفه بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق.

۱۰۵ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ
إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُبَيِّنُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

ترجمه:

۱۰۵ - ای کسانی که ایمان آورده اید! مراقب خود باشید! اگر شما هدایت یافته اید، گمراهی کسانی که گمراه شده اند، به شما زیانی نمی رساند. بازگشت همه شما به سوی خداست؛ و شما را از آنچه عمل می کردید، آگاه می سازد.

تفسیر:

هر کس مسئول کار خویش است

در آیه قبل سخن از تقلید کورکورانه مردم عصر جاهلیت از نیاکان گمراه، به میان آمد و قرآن صریحاً به آنها اخطار کرد که: چنین تقلیدی، با عقل و منطق سازگار نیست، به دنبال این موضوع، طبعاً این سؤال در ذهن آنها می آمد که: اگر ما حسابمان را از نیاکانمان در این گونه مسائل جدا کنیم، پس سرنوشت آنها چه خواهد شد؟ به علاوه اگر ما دست از چنان تقلیدی برداریم سرنوشت بسیاری از مردم که تحت تأثیر چنین تقلیدی هستند، چه می شود؟

آیه فوق در پاسخ این گونه سؤالات، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید شما مسئول خویشتانید، اگر شما هدایت یافتید گمراهی دیگران (اعم از نیاکان، یا دوستان و بستگان هم عصر شما) لطمه ای به شما نخواهد زد» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ).

سپس به موضوع رستاخیز و حساب و رسیدگی به اعمال هر کس اشاره کرده، می فرماید: «بازگشت همه شما به سوی خدا است، به حساب هر یک از شما جداگانه رسیدگی می کند، و شما را از آنچه انجام می دادید آگاه می سازد» (إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

نکته:

پاسخ به یک ایراد

آیه فوق با صراحت می گوید: شما مواظب و مراقب خود باشید، گمراهی دیگران بر شما زبانی وارد نمی کند، بر این اساس هر کس خود می داند و عملش، هیچ کس نباید به دیگری کاری داشته باشد.

به همین جهت، پیرامون این آیه سر و صدای زیادی براه انداخته، بعضی چنین پنداشته اند: میان این آیه و دستور «امر به معروف» و «نهی از منکر» که از دستورات قاطع و مسلم اسلامی است یک نوع تضاد وجود دارد؛ زیرا این آیه می گوید: شما مراقب حال خویشان باشید، انحراف دیگران اثری در وضع شما نمی گذارد.

از روایات رسیده نیز چنین بر می آید که: این نوع سوء تفاهم و اشتباه، حتی در عصر نزول آیه برای بعضی از افراد کم اطلاع وجود داشته است.

«جیبیر بن نفیر» می گوید: در حلقه جمعی از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) نشسته بودم و از همه کم سن تر بودم، آنها سخن از امر به معروف و نهی از منکر به میان آوردند، من به میان سخنان آنها پریدم و گفتم:

مگر خداوند در قرآن نمی فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ؟ (بنابراین امر به معروف و نهی از منکر چه

لزومی دارد!

ناگاه همگی یک زبان مرا مورد سرزنش و اعتراض قرار دادند و گفتند: آیه ای از قرآن را جدا می کنی، بدون این که: معنی تفسیر آن را بدانی؟! من از گفتار خود سخت پشیمان شدم، و آنها به مباحثه در میان خود ادامه دادند. هنگامی که می خواستند برخیزند و مجلس را ترک گویند، رو به من کرده گفتند: تو جوان کم سن و سالی هستی و آیه ای از قرآن را بدون این که: معنی آن را بدانی از بقیه جدا کرده ای، ولی شاید به چنین زمانی که می گوئیم: بررسی که بینی بخل مردم را فرا گرفته و بر آنها حکومت می کند، هوی و هوس پیشوای مردم است، و هر کس تنها رأی خود را می پسندد، در چنان زمانی مراقب خویش باش، گمراهی دیگران به تو زیانی نمی رساند (یعنی آیه مربوط به چنان زمانی است). (۱)

بعضی از راحت طلبان عصر ما نیز هنگامی که سخن از انجام دو فریضه بزرگ الهی امر به معروف و نهی از منکر به میان می آید، برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت به این آیه می چسبند و معنی آن را تحریف می کنند.

در حالی که با کمی دقت می توان دریافت تضادی در میان این دو دستور نیست؛ زیرا: اولاً: آیه مورد بحث می فرماید حساب هر کس جدا است و گمراهی دیگران مانند نیاکان و غیر نیاکان، لطمه ای به هدایت افراد هدایت یافته نمی زند، حتی اگر برادر هم باشند و یا پدر و فرزند، بنابراین شما از آنها پیروی نکنید و خود را

۱ - «جامع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۳۰، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۱۴، دار المعرفه بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق - «در المثنور»، جلد ۲، صفحه ۳۴۰، دار المعرفه، مطبعة الفتح جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «فتح القدير»، جلد ۲، صفحه ۸۵، عالم الکتب.

نجات دهید (دقت کنید).

ثانیاً: این آیه اشاره به موقعی می کند که امر به معروف و نهی از منکر کارگر نمی شود، و یا شرائط تأثیر آن جمع نیست.

گاهی بعضی از افراد در چنین موقعی ناراحت می شوند که با این حال، تکلیف ما چیست؟ قرآن به آنها پاسخ می دهد که: برای شما هیچ جای نگرانی وجود ندارد؛ زیرا وظیفه خود را انجام داده اید، و آنها نپذیرفته اند و یا زمینه پذیرشی در آنها وجود نداشته است، بنابراین، زیانی از این ناحیه به شما نخواهد رسید.

این معنی در حدیثی که در بالا نقل کردیم و همچنین در بعضی از احادیث دیگر نقل شده است که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره این آیه سؤال کردند فرمود:

إِتْمِرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنَاهُوا عَنِ الْمُنْكَرِ فَإِذَا رَأَيْتَ دُنْيَا مُؤَثَّرَةً وَ شَحًّا مُطَاعاً وَ هَوًى مُتَّبِعاً وَ إِعْجَابَ كُلِّ ذِي رَأْيٍ بِرَأْيِهِ فَعَلَيْكَ بِخَوِيصَةِ نَفْسِكَ وَ ذَرِّ عَوَامَهُمْ!

«امر به معروف کنید و نهی از منکر، اما هنگامی که ببینید، مردم دنیا را مقدم داشته، بخل و هوا بر آنها حکومت می کند و هر کس تنها رأی خود را می پسندد (و گوشش بدهکار سخن دیگری نیست) به خویشان بپردازید و عوام را رها کنید.» (۱)

روایات دیگری نیز به این مضمون نقل شده که همگی همین حقیقت را تعقیب می کند.

- ۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۶۸۴، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «مجمع البيان»، جلد ۳، صفحه ۴۳۵، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۹۴، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - تفسیر «الأصفی»، جلد ۱، صفحه ۳۰۲، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق - تفسیر «ثعالبی»، جلد ۲، صفحه ۴۳۰، دار احیاء التراث العربی، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق.

«فخر رازی» چنان که عادت او است برای پاسخ به سؤال فوق، چندین وجه ذکر می کند که: تقریباً همه بازگشت به یک چیز یعنی آنچه در بالا آوردیم می کند و گویا او برای تکثیر عدد، آنها را از هم جدا کرده است! (۱)

در هر حال شک نیست، که مسأله امر به معروف و نهی از منکر از مهم ترین ارکان اسلام است که به هیچ وجه نمی توان شانه از زیر بار مسئولیت آن خالی کرد، تنها در موردی این دو وظیفه ساقط می شود که امیدی به تأثیر آن نباشد و شرایط لازم در آن جمع نگردد.

این احتمال نیز وجود دارد که یکی از موارد مراقب خود بودن، امر به معروف و نهی از منکر است، بنابراین برای حفظ خود باید انجام داد، اما اگر نپذیرفتند در آن صورت زبانی بر ما وارد نخواهد شد.

۱ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۱۲، صفحه ۱۱۲، ذیل آیه مورد بحث، دار الکتب العلمیه تهران، طبع دوم.

- ۱۰۶ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذُوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ ارْتَبْتُمْ لَنْ نَسْتَرِي بِهِ تَمَنَّا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَ لَنْ نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْآثِمِينَ
- ۱۰۷ فَإِنْ غُيِّرَ عَلَىٰ أَنْهَمَا اسْتَحَقَّا إِنْمَاءً فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ
- ۱۰۸ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

ترجمه:

۱۰۶ - ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، در موقع وصیت باید از میان شما، دو نفر عادل را به شهادت بطلبید؛ یا اگر مسافرت کردید، و مصیبت مرگ شما فرا رسید، (و در آنجا مسلمانی نیافتید)، دو نفر از غیر خودتان را به گواهی بطلبید. و اگر به هنگام ادای شهادت، در صدق آنها شک کردید، آنها را بعد از نماز نگاه می دارید تا سوگند یاد کنند که: «ما حاضر نیستیم حق را به چیزی بفروشیم، هر چند در مورد خویشاوندان ما باشد؛ و شهادت الهی را کتمان نمی کنیم، که از گناهکاران

خواهیم بود!»!

۱۰۷ - و اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو، مرتکب گناهی شده اند (و حق را کتمان کرده اند)، دو نفر از کسانی که نسبت به میت، اولی هستند، به جای آنها قرار می گیرند، و به خدا سوگند یاد می کنند که: «گواهی ما، از گواهی آن دو، به حق نزدیک تر است؛ و ما تجاوزی نکرده ایم؛ که اگر چنین کرده باشیم، از ظالمان خواهیم بود!»!

۱۰۸ - این کار، نزدیک تر است به این که گواهی به حق دهند، (و از خدا بترسند،) و یا بترسند که (دروغشان فاش گردد؛ و) سوگندهائی جای سوگندهای آنها را بگیرد. از (مخالفت) خدا بپرهیزید، و گوش فرا دهید. و خداوند، جمعیت فاسقان را هدایت نمی کند.

شان نزول:

در «مجمع البیان» و بعضی تفاسیر دیگر در شان نزول آیات فوق چنین نقل شده: یک نفر از مسلمانان به نام «ابن ابی ماریه» به اتفاق دو نفر از مسیحیان عرب به نام «تمیم» و «عدی» که دو برادر بودند به قصد تجارت از «مدینه» خارج شدند در اثنای راه «ابن ماریه» که مسلمان بود بیمار شد، وصیت نامه ای نوشت، آن را در میان اثاث خود مخفی کرد، و اموال خویش را به دست دو همسفر نصرانی سپرد وصیت کرد که: آنها را به خانواده او برسانند، و از دنیا رفت.

همسفران متاع او را گشودند و چیزهای گران قیمت و جالب آن را برداشتند و بقیه را به ورثه باز گرداندند، ورثه هنگامی که متاع را گشودند، قسمتی از اموالی که «ابن ابی ماریه» با خود برده بود را در آن نیافتند.

ناگاه چشمان آنها به وصیت نامه افتاد، دیدند، صورت تمام اموال مسروقه در

آن ثبت است.

مطلب را با آن دو نفر مسیحی همسفر در میان گذاشتند آنها انکار کرده گفتند: هر چه به ما داده بود به شما تحویل داده ایم! ناچار به پیامبر(صلی الله علیه وآله) شکایت کردند، آیات فوق نازل شد و حکم آن را بیان کرد. (۱)

ولی از شأن نزولی که در کتاب «کافی» آمده است چنین بر می آید که: آنها نخست انکار کردند، جریان به خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) کشیده شد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) چون دلیلی بر ضد آن دو نفر وجود نداشت، آنها را وادار به سوگند کرد، سپس آنها را تبرئه نمود.

اما چیزی نگذشت که بعضی از اموال مورد بحث نزد آن دو نفر پیدا شد و به این وسیله دروغشان اثبات گردید، جریان به عرض پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسید. پیامبر(صلی الله علیه وآله) در انتظار ماند تا آیات فوق نازل شد، سپس دستور داد، اولیاء میت سوگند یاد کنند، و اموال را گرفت و به آنها تحویل داد. (۲)

تفسیر:

شهادت به هنگام وصیت

از مهم ترین مسائلی که اسلام روی آن تکیه می کند، مسأله حفظ حقوق، اموال مردم و به طور کلی اجرای عدالت اجتماعی است. آیات فوق گوشه ای از دستورات مربوط به این قسمت را بازگو می کند.

-
- ۱ - «مجمع البیان»، جلد ۳، صفحه ۴۳۸، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۳۱ - «جوامع الجامع»، جلد ۱، صفحه ۵۴۰، انتشارات جامعه مدرسین قم، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق - «جامع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۵۷، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۳۴۲، دار المعرفه، مطبعة الفتح جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.
- ۲ - «کافی»، جلد ۷، صفحه ۵، دار الکتب الاسلامیه.

نخست برای این که حقوق ورثه در اموال میت از میان نرود و حق بازماندگان، ایتام و صغار پایمال نشود، به افراد با ایمان دستور می دهد: «ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد باید به هنگام وصیت دو نفر از افراد عادل را به گواهی بطلبید» (یا أُیُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ). و اموال خود را به عنوان امانت برای تحویل دادن به ورثه به آنها بسپارید. منظور از «عدل» در اینجا همان عدالت به معنی پرهیز از گناه کبیره و مانند آن است، ولی این احتمال در معنی آیه نیز هست که مراد از عدالت، «امانت در امور مالی» و عدم خیانت باشد، مگر این که: با دلائل دیگر ثابت شود که شرایط بیشتری در چنین شهادی لازم است. و منظور از «مِنْكُمْ» یعنی از شما مسلمانان، در مقابل افراد غیر مسلمان که در جمله بعد به آنها اشاره شده است.

البته باید توجه داشت در اینجا بحث از شهادت معمولی و عادی نیست، بلکه شهادتی است توأم با وصایت، یعنی این دو نفر هم «وصی اند» و هم «گواه». و اما این احتمال که علاوه بر دو نفر شاهد، انتخاب شخص سومی به عنوان وصی در اینجا لازم است، بر خلاف ظاهر آیه و مخالف شأن نزول است؛ زیرا در شأن نزول خواندیم، «ابن ابی ماریه» تنها دو نفر همسفر داشت که آنها را به عنوان وصی و گواه بر میراث خود انتخاب کرد.

آنگاه اضافه می کند: «اگر در مسافرتی باشید و مصیبت مرگ برای شما فرا رسد (و از مسلمانان وصی و شهادی پیدا نکنید) دو نفر از غیر مسلمان ها را برای این منظور انتخاب نمائید» (أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ

فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ).

گر چه در آیه، سخنی از این موضوع که انتخاب وصی و شاهد از غیر مسلمان ها مشروط به عدم دسترسی به مسلمانان است دیده نمی شود، ولی روشن است منظور در صورتی است که دسترسی به مسلمان نباشد و ذکر قید مسافرت نیز به همین جهت است.

همچنین کلمه «أو» گر چه معمولاً برای «تخیر» است ولی در اینجا - مانند بسیاری از موارد دیگر - منظور «ترتیب» می باشد، یعنی نخست از مسلمانان، و اگر ممکن نشد از غیر مسلمانان انتخاب کنید.

ذکر این نکته نیز لازم است که: منظور از غیر مسلمانان تنها اهل کتاب یعنی یهود و نصاری می باشد؛ زیرا اسلام برای مشرکان و بت پرستان در هیچ مورد اهمیتی قائل نشده است. سپس دستور می دهد: «به هنگام ادای شهادت باید آن دو نفر را بعد از نماز - در زمینه تردید و شک - وادار کنند که به نام خدا سوگند یاد کنند» (تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ أَرَبْتُمْ).

و باید شهادت آنها به این گونه باشد که بگویند: «ما حاضر نیستیم حق را به منافع مادی بفروشیم و به نا حق گواهی دهیم، هر چند در مورد خویشاوندان ما باشد» (لَأَنْشُرِي بِهِ تَمَنَّا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى).

«و ما هیچ گاه شهادت الهی را کتمان نمی کنیم که در این صورت از گناهکاران خواهیم بود» (وَ لَأَنْكُرُنَّ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنْ أَدَا لَمِنَ الْإِيمِينِ).

در آیه بعد، سخن از موردی به میان آمده که ثابت شود، دو شاهد مرتکب خیانت و گواهی بر ضد حق شده اند - همان طور که در شأن نزول آیه آمده بود -

در چنین موردی دستور می دهد: «اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو نفر مرتکب گناه، جرم و تعدی شده اند (و حق را کتمان کرده اند)، دو نفر دیگر از کسانی که گواهانِ نخست به آنها ستم کرده اند (یعنی ورثه میت) به جای آنها قرار گرفته و برای احقاق حق خود شهادت و گواهی می دهند» (فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّ إِثْمًا فَأَخْرَانَ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ).

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» معتقد است: این آیه از نظر معنی و اعراب، از پیچیده ترین و مشکل ترین آیات قرآن است. (۱)

ولی با توجه به دو نکته معلوم می شود که این آیه آن قدر هم پیچیده نیست:

اولاً - منظور از «اسْتَحَقَّ» در اینجا به قرینه کلمه «إِثْمٌ» (گناه) همان جرم و تجاوز به حق دیگری است.

و ثانیاً - «أَوْلِيَانِ» در اینجا به معنی «أَوْلَانِ» است یعنی آن دو شاهدی که در آغاز می بایست شهادت بدهند و از راه راست منحرف شده اند.

بنابراین معنی آیه چنین می شود: اگر اطلاعی حاصل شد که دو شاهد نخستین، مرتکب خلافی شده اند، دو نفر دیگر جای آنها را می گیرند از همان کسانی که دو شاهد نخست بر آنها تجاوز کرده اند. (۲)

و در ذیل آیه، وظیفه دو شاهد دوم را چنین بیان می کند: «آنها باید به خدا سوگند یاد کنند که گواهی ما از گواهی دو نفر اول شایسته تر و به حق نزدیک تر است و ما مرتکب تجاوز و ستمی نشده ایم و اگر چنین کرده باشیم از ظالمان و ستمگران خواهیم بود» (فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اغْتَدَيْنَا

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۳، صفحه ۴۴۱، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ.ق.

۲ - بر این اساس، از نظر اعراب «أَخْرَانَ» مبتدا است و جمله «يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا» خبر، و «أَوْلِيَانِ» فاعل برای «اسْتَحَقَّ»، و «الَّذِينَ» به معنی ورثه میت است که مظلوم واقع شده اند، و جار و مجرور (مِنَ الَّذِينَ) صفت برای «أَخْرَانَ» می باشد (دقت کنید).

إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ).

در حقیقت اولیای میت روی اطلاعاتی که از قبل درباره اموال و متاع او به هنگام مسافرت یا غیر مسافرت داشته اند، گواهی می دهند که: دو شاهد نخست مرتکب ظلم و خیانت شده اند و این شهادت جنبه حسنی پیدا می کند نه حدسی و از روی قرائن.

در آخرین آیه مورد بحث، در حقیقت فلسفه احکامی را که در زمینه شهادت در آیات قبل گذشت چنین بیان می کند: «این کار بیشتر سبب می شود که به حق گواهی دهند (و از خدا بترسند) و یا (از مردم) بترسند که (دروغشان فاش گردد و) سوگندهائی جای سوگندهای آنها را بگیرد» (ذَلِكَ أَذْنَى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ). اگر طبق دستور بالا عمل شود یعنی دو شاهد را بعد از نماز و در حضور جمع به گواهی بطلبند، و در صورت بروز خیانت آنها، افراد دیگری از ورثه جای آنها را بگیرند و حق را آشکار سازند، این برنامه سبب می شود که شهود در امر شهادت دقت به خرج دهند و آن را بر طبق واقع - به خاطر ترس از خدا یا به خاطر ترس از خلق خدا - انجام دهند.

در حقیقت، این کار سبب می شود که حد اکثر ترس از مسئولیت در برابر خدا و یا بندگان خدا در آنها بیدار گردد و از محور حق منحرف نشوند.

و در آخر آیه برای تأکید روی تمام احکام گذشته دستور می دهد: «پرهیزگاری پیشه کنید و گوش، به فرمان خدا فرا دهید و بدانید خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نخواهد کرد» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسْمَعُوا وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ).

* * *

نکته:

تشریفات

اما این که چرا در مورد شهادت این تشریفات انجام می شود به خاطر آن است: اولاً - این تشریفات برای ادای شهادت در زمینه شک و تردید و اتهام است. ثانیاً - به مقتضای ظاهر آیه اول، فرقی در میان مسلمان و غیر مسلمان از این نظر نیست و در حقیقت یک نوع محکم کاری برای حفظ اموال، در زمینه اتهام می باشد و هیچ گونه منافاتی با قبول شهادت عدلین بدون سوگند ندارد؛ زیرا این حکم مربوط به مورد عدم اتهام است. بنابراین، نه حکم آیه نسخ شده، و نه اختصاص به غیر مسلمانان دارد (دقت کنید). ثالثاً - منظور از نماز، در مورد غیر مسلمانان قاعدتاً نمازهای خود آنها است، که در آنها ایجاد توجه و ترس از خدا می کند، و اما در مورد مسلمانان، جمعی معتقدند: منظور خصوص نماز عصر است و در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز به آن اشاره شده است. (۱)

اما ظاهر آیه مطلق است و هر نمازی را شامل می شود و ممکن است ذکر خصوص نماز عصر در روایات ما، جنبه استحبابی داشته باشد؛ زیرا در نماز

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۹، صفحه ۳۱۶، چاپ آل البیت - «مستدرک»، جلد ۱۴، صفحه ۱۰۹، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۶۶ و جلد ۹۰، صفحه ۷۶ و جلد ۱۰۱، صفحه ۳۲۳ - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحه ۱۸۹، دار الکتب قم، ۱۴۰۴ هـ ق - «احکام القرآن» ابی بکر احمد بن علی الرازی الجصاص، جلد ۲، صفحه ۶۱۸، دار الکتب العلمیه، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق.

عصر، اجتماع بیشتری شرکت می کردند، به علاوه، وقت داوری و قضاوت در میان مسلمین، بیشتر آن موقع بوده است.

و رابعاً - انتخاب وقت نماز برای شهادت به خاطر آن است که: روح خداترسی به مقتضای «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۱) در انسان بیدار می شود، و موقعیت زمانی و مکانی، توجهی به سوی حق ایجاد می کند.

حتی بعضی از فقهاء گفته اند: برای ادای شهادت؛

اگر در «مکه» باشند خوب است در کنار «کعبه» در میان «رکن» و «مقام» که جایگاه بسیار مقدسی است باشند.

و اگر در «مدینه» اند در کنار منبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) این شهادت ادا شود.

۱۰۹ یَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا بِإِنَّكَ أَنْتَ
عَلَامُ الْغُيُوبِ

ترجمه:

۱۰۹ - (از) روزی (بترسید) که خداوند، پیامبران را جمع می کند، و به آنها می گوید: «در برابر دعوت شما، چه پاسخی به شما داده شد؟» می گویند: «ما چیزی نمی دانیم؛ تو خود، از همه اسرار نهان آگاهی».

تفسیر:

پرسش از پیامبران

این آیه، در حقیقت مکملی برای آیات قبل است؛ زیرا در ذیل آیات گذشته که مربوط به مسأله شهادت حق و باطل بود، دستور به تقوا و ترس از مخالفت فرمان خدا داده شد، در این آیه می فرماید: «از آن روز (بترسید) که خداوند پیامبران را جمع می کند و از آنها درباره رسالت و مأموریتشان سؤال می کند و می گوید: مردم در برابر دعوت شما چه پاسخی گفتند؟» (یَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ).

آنها از خود نفی علم کرده و همه حقایق را موکول به علم پروردگار کرده «می گویند: خداوند! ما علم و دانشی نداریم، تو آگاه بر تمام غیوب و پنهانی ها هستی» (قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا بِإِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ).

و به این ترتیب، سر و کار شما با خداوند علام الغیوب و با چنین دادگاهی

است، بنابراین در گواهی های خود مراقب حق و عدالت باشید. (۱)

در اینجا دو سؤال پیش می آید:

نخست این که: از آیات دیگر قرآن استفاده می شود: پیامبران شاهدان و گواهان بر امت خویشند، در حالی که از آیه فوق بر می آید: آنها از خود نفی علم می کنند و همه چیز را به خدا وامی گذارند.

این دو چگونه قابل جمع است؟

پاسخ این است: میان این دو تضاد و اختلافی نیست، بلکه مربوط به دو مرحله است، در نخستین مرحله که آیه مورد بحث اشاره به آن است، انبیاء در پاسخ سؤال پروردگار اظهار ادب کرده، و از خود نفی علم نموده، و همه چیز را موقوف به علم خدا می کنند. ولی در مراحل بعد آنچه را می دانند در مورد امت خود بازگو می کنند و گواهی می دهند. این درست به آن می ماند که: گاهی استاد به شاگرد خود می گوید: «پاسخ فلان شخص را بده!» شاگرد نخست اظهار ادب کرده و علم خود را در برابر علم او، هیچ توصیف می کند و پس از آن آنچه را می داند می گوید.

دیگر این که: چگونه انبیاء از خود نفی علم می کنند با این که آنها علاوه بر علم عادی،

بسیاری از حقایق پنهانی را از طریق تعلیم پروردگار می دانند؟!

گر چه در پاسخ این سؤال مفسران بحث های گوناگونی دارند، ولی به عقیده ما روشن است که منظور انبیاء آن است که: علم خود را در برابر علم خدا هیچ بشمرند و در حقیقت هم چنین است، هستی ما در برابر هستی بی پایان او چیزی

۱ - از آنچه در بالا گفته شد معلوم می شود: از نظر اعراب «یَوْمَ...» مفعول برای «اتقوا» است که در تقدیر می باشد و از آیه قبل استفاده می شود.

نیست و علم ما در برابر علم او، علم محسوب نمی شود. و خلاصه «ممکن» هر چه باشد در برابر «واجب» چیزی ندارد. و به تعبیر دیگر: دانش انبیاء اگر چه در حدّ خود، دانش قابل ملاحظه ای است، ولی در مقایسه با دانش پروردگار چیزی محسوب نمی شود.

یعنی، در حقیقت عالم واقعی کسی است که: در همه جا و هر زمان حاضر و ناظر و از پیوند تمام ذرات عالم با خبر و از تمام خصوصیات این جهان که یک واحد به هم پیوسته است آگاه باشد، و این صفت مخصوص ذات پاک خدا است.

از آنچه گفتیم روشن می شود: این آیه دلیل بر نفی هر گونه علم غیب از پیامبران و امامان نمی شود، آن چنان که بعضی پنداشته اند؛ زیرا «علم غیب» بالذات مربوط به کسی است که همه جا و هر زمان حاضر است، و غیر او ذاتاً چنین علمی را ندارد بلکه آنچه را خدا از غیب به او تعلیم داده است، می داند.

شاهد این سخن، آیات متعددی از قرآن است، از جمله در سوره «جن» آیات ۲۶ و ۲۷ می خوانیم: *عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ: «خداوند عالم الغیب است و هیچ کس را از علم غیب خود آگاه نمی کند * مگر رسولانی را که برگزیده است».* و در سوره «هود» آیه ۴۹ می خوانیم: *تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ: «اینها از خبرهای غیبی است که ما به تو وحی می فرستیم».*

از این آیات و مانند آنها استفاده می شود: علم غیب مخصوص ذات خدا است، ولی به هر کس آنچه را صلاح ببیند تعلیم می دهد و کمیت و کیفیت آن مربوط به خواست و مشیت او است.

۱۱۰ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ
 أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ
 الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ
 الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ
 الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ
 عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ
 مُّبِينٌ

ترجمه:

۱۱۰ - (به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: «یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم؛ زمانی که تو را با روح القدس تقویت کردم؛ که در گاهواره و به هنگام بزرگی، با مردم سخن می گفتی؛ و هنگامی که کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو آموختم؛ و هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی به صورت پرنده می ساختی، و در آن می دمیدی، و به فرمان من، پرنده ای می شد؛ و کور مادرزاد، و مبتلا به بیماری پسی را به فرمان من، شفا می دادی؛ و مردگان را (نیز) به فرمان من زنده می کردی؛ و هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رساندن به تو، باز داشتم؛ در آن موقع که دلایل روشن برای آنها آوردی، ولی جمعی از کافران آنها گفتند: «اینها جز سحر آشکار نیست!»

تفسیر:

مواهب الهی بر مسیح (علیه السلام)

این آیه و آیات بعد تا آخر سوره «مائده» مربوط به سرگذشت حضرت مسیح (علیه السلام) و مواهبی است که به او و امتش ارزانی داشته که برای بیداری و آگاهی مسلمانان در اینجا بیان شده است.

نخست می فرماید: «به یاد بیاور هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم فرمود: نعمتی را که بر تو و بر مادرت ارزانی داشتم متذکر باش!» (إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ).

طبق این تفسیر، آیات فوق، بحث مستقلی را شروع می کند که برای مسلمانان جنبه تربیتی دارد و مربوط به همین دنیا است.

ولی جمعی از مفسران مانند «طبرسی»، «بیضاوی» و «ابوالفتوح رازی»، این احتمال را داده اند که: آیه دنباله آیه قبل و مربوط به سؤالات و سخنانی باشد که خداوند با پیامبران در روز قیامت خواهد داشت. (۱)

و بنابراین، «قال» - که فعل ماضی است - در اینجا به معنی «یَقُولُ» - که فعل مضارع است - می باشد، ولی این احتمال، مخالف ظاهر آیه است، به خصوص این که: معمولاً شمردن نعمت ها برای کسی، به منظور زنده کردن روح شکرگزاری در او است، در حالی که در قیامت این مسأله مطرح نیست.

پس از آن، به ذکر مواهب خود پرداخته، می فرماید: «تو را با روح القدس تقویت کردم» (إِذْ أُيِّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ).

درباره معنی «روح القدس» در جلد اول، ذیل آیه ۸۷ سوره «بقره» مشروحاً

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۳، صفحه ۴۴۸، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - و به تفاسیر «بیضاوی» و «ابوالفتوح رازی»، ذیل آیه مورد بحث رجوع شود.

بحث شد و خلاصه، یک احتمال این است که: مراد از آن فرشته وحی «جبرئیل» می باشد. و احتمال دیگر این که: منظور همان نیروی غیبی است که عیسی (علیه السلام) را برای انجام معجزات و تحقق بخشیدن به رسالت مهمش، تقویت می کرد، این معنی در غیر انبیاء نیز به درجه ضعیف تر وجود دارد.

آنگاه می افزاید: دیگر از مواهب الهی بر تو این است که: به تأیید روح القدس «با مردم در گهواره و به هنگام بزرگی و پختگی سخن می گفتم» (تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا). اشاره به این که: سخنان تو در گهواره همانند سخنان تو در بزرگی، پخته و حساب شده بود، نه سخنان کودکانه و بی ارزش.

و موهبت دیگر این که: «کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو تعلیم دادم» (وَ إِذِ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ).

ذکر «تورات» و «انجیل» بعد از ذکر کتاب، با این که از کتب آسمانی است، در حقیقت از قبیل تفصیل بعد از اجمال است.

و چهارمین موهبت این که: «از گِل به فرمان من چیزی شبیه پرنده می ساختی سپس در آن می دمیدی، و به اذن من پرنده زنده ای می شد» (وَ إِذِ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِي).

پنجمین موهبت این که: «کور مادرزاد و کسی که مبتلا به بیماری پیسی بود را به اذن من شفا می دادی» (وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِأَذْنِي).

ششمین موهبت این که: «مردگان را به اذن من زنده می کردی» (وَ إِذِ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِأَذْنِي). و بالاخره هفتمین موهبت از مواهب من بر تو این بود که: «بنی اسرائیل را از

آسیب رساندن به تو باز داشتیم در آن هنگام که، کافران آنها در برابر دلایل روشن تو به پا خاستند و آنها را سحر آشکاری معرفی کردند» (وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ).

من در برابر این همه هیاهو و دشمنان سرسخت و لجوج، تو را حفظ کردم تا دعوت خود را پیش ببری.

قابل توجه این که: در این آیه چهار بار کلمه «بِإِذْنِي» (به فرمان من) تکرار شده است، تا جایی برای غلو و ادعای الوهیت در مورد حضرت مسیح (علیه السلام) باقی نماند.

یعنی: آنچه او انجام می داد گر چه بسیار عجیب و شگفت انگیز بود، و به کارهای خدائی شباهت داشت ولی هیچ یک از ناحیه او نبود بلکه همه از ناحیه خدا انجام می گرفت.

او بنده ای بود سر بر فرمان خدا و هر چه داشت از طریق استمداد از نیروی لایزال الهی بود. ممکن است گفته شود: تمام این مواهب مربوط به مسیح (علیه السلام) بوده است چرا در این آیه برای مادرش «مریم» نیز موهبت شمرده است؟

پاسخ این که: مسلم است هر موهبتی به فرزند برسد، در حقیقت به مادر او هم رسیده است؛ زیرا هر دو از یک اصلند و ساقه و ریشه یک درخت.

ضمناً همان طور که در ذیل آیه ۴۹ سوره «آل عمران» یادآور شدیم این آیه و مانند آن از دلایل روشن «ولایت تکوینی» اولیای خدا است؛ زیرا در سرگذشت مسیح، زنده کردن مردگان، شفای کور مادرزاد، و بیمار غیر قابل علاج، به شخص مسیح (علیه السلام) نسبت داده شده، منتها به اذن و فرمان خدا.

از این تعبیر استفاده می شود: ممکن است خداوند چنین قدرتی را برای

تصرف در عالم تکوین در اختیار کسی بگذارد که گاه، گاه چنین اعمالی را انجام دهد، و تفسیر این آیه، به دعا کردن انبیاء، و اجابت دعای آنها از ناحیه خدا کاملاً بر خلاف ظواهر آیات است.

و منظور ما از «ولایت تکوینی» اولیای خدا، چیزی جز آن که در بالا ذکر شد نمی باشد؛ زیرا دلیلی بر بیش از این مقدار نداریم. (۱)

۱ - برای توضیح بیشتر به جلد دوم، ذیل آیه ۴۹ سوره «آل عمران» مراجعه نمائید.

- ۱۱۱ وَ إِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْخَوَارِيِّينَ أَنْ آمَنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَ
 اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ
- ۱۱۲ إِذْ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ
 عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
- ۱۱۳ قَالُوا نُريدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَ
 نَكُونَ عَلَيَّهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ
- ۱۱۴ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ
 تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوْلَانَا وَ آخِرِنَا وَ آيَةً مِنْكَ وَ ارزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ
 الرَّازِقِينَ
- ۱۱۵ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَاباً
 لَأُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ

ترجمه:

- ۱۱۱ - و (به یاد آور) زمانی را که به خواریون وحی فرستادم که: «به من و فرستاده من، ایمان بیاورید». آنها گفتند: «ایمان آوردیم، و گواه باش که ما مسلمانیم».
- ۱۱۲ - در آن هنگام که خواریون گفتند: «ای عیسی بن مریم! آیا پروردگارت می تواند مائده ای از آسمان بر ما نازل کند؟» او (در پاسخ) گفت: «از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید اگر با ایمان هستید!»
- ۱۱۳ - گفتند: «(ما نظر بدی نداریم،) می خواهیم از آن بخوریم، و دل های ما (به

رسالت تو) مطمئن گردد؛ و بدانیم به ما راست گفته ای؛ و بر آن، گواه باشیم».

۱۱۴ - عیسی بن مریم عرض کرد: «خداوندا! پروردگارا! مائده ای بر ما بفرست! تا برای اول و آخر ما، عیدی باشد، و نشانه ای از تو؛ و به ما روزی ده؛ تو بهترین روزی دهنده گانی!»

۱۱۵ - خداوند (دعای او را مستجاب کرد؛ و) فرمود: «من آن را بر شما نازل می کنم؛ ولی هر کس از شما بعد از آن کافر گردد (و راه انکار پوید)، او را مجازاتی می کنم که احدی از جهانیان را چنان مجازات نکرده باشم!»

تفسیر:

داستان نزول مائده بر حواریون

به دنبال بحثی که درباره مواهب الهی بر مسیح (علیه السلام) و مادرش در آیات قبل بیان شد، در این آیات اشاره به موهبت هائی می کند که به «حواریون» یعنی یاران نزدیک مسیح (علیه السلام) بخشیده.

نخست می فرماید: «به خاطر بیاور زمانی را که به حواریون وحی فرستادم که: به من و فرستاده ام مسیح (علیه السلام) ایمان بیاورید! و آنها دعوت مرا اجابت کردند و گفتند: ایمان آوردیم، خداوندا! گواه باش! که ما مسلمان و در برابر فرمان تو تسلیم هستیم» (وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَ أَشْهَدُ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ).

می دانیم «وحی» در قرآن معنی وسیعی دارد و منحصر به وحی هائی که بر پیامبران نازل می شده نیست، بلکه الهاماتی که به قلب افراد می شود نیز از مصداق های آن است، لذا درباره مادر موسی نیز تعبیر به وحی (۱) شده و حتی به

۱ - وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ...: «به مادر موسی وحی
 ۲ فرستادیم که او را شیر بده و هنگامی که بر او ترسیدی او را به دریا بیفکن...» (قصص، آیه
 ۷).

غرائز و الهامات تکوینی حیواناتی همچون زنبور عسل نیز کلمه وحی گفته شده است. (۱) این احتمال نیز وجود دارد که: منظور وحی هائی باشد که به واسطه مسیح (علیه السلام) و با پشتوانه معجزات برای آنها فرستاده می شد. درباره حواریون یعنی شاگردان و یاران مخصوص مسیح (علیه السلام) در جلد دوم، ذیل آیه ۵۲ سوره «آل عمران» بحث کرده ایم.

* * *

آنگاه به جریان معروف نزول مائده آسمانی اشاره کرده، می فرماید: «یاران خاص مسیح (علیه السلام) گفتند: ای عیسی بن مریم آیا پروردگار تو می تواند غذائی از آسمان برای ما بفرستد؟ (إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ). «مائده» در لغت، هم به خوان، سفره و طَبَق گفته می شود، و هم به غذائی که در آن قرار می دهند، و در اصل از ماده «مید» به معنی حرکت و تکان خوردن است شاید اطلاق «مائده» بر سفره و غذا به خاطر نقل و انتقالی است که در آن صورت می گیرد. مسیح (علیه السلام) از این تقاضا که بوی شک و تردید می داد، پس از آوردن آن همه آیات و نشانه ها نگران شد و به آنها هشدار داده «گفت: از خدا بترسید اگر ایمان دارید» (قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّكُمْ مُمْنِنٌ).

* * *

در آیه بعد توجه می دهد: ولی به زودی به اطلاع عیسی (علیه السلام) رسانیدند که: ما

هدف نادرستی از این پیشنهاد نداریم، و غرض ما لجاجتورزی نیست بلکه می خواهیم از این مائده بخوریم (و علاوه بر نورانیتی که بر اثر تغذیه از غذای آسمانی در قلب ما پیدا می شود؛ زیرا تغذیه به طور مسلم در روح انسان مؤثر است) قلب ما اطمینان و آرامش پیدا کند و با مشاهده این معجزه بزرگ، به سر حدّ عین الیقین برسیم و بدانیم آنچه به ما گفته ای راست بوده و بتوانیم بر آن گواهی دهیم» (قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَ نَكُونَ عَلَيَّهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ).

* * *

هنگامی که عیسی (علیه السلام) از حسن نیت آنها در این تقاضا آگاه شد، خواسته آنها را به پیشگاه پروردگار به این صورت منعکس کرد:

«خداوندا! مائده ای از آسمان برای ما بفرست! که عیدی برای اول و آخر ما باشد، و نشانه ای از ناحیه تو محسوب شود و به ما روزی ده! تو بهترین روزی دهندگان هستی!» (قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا وَ آيَةً مِنْكَ وَ ارزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ).

قابل توجه این که: مسیح تقاضای آنها را به طرزی شایسته تر در پیشگاه خدا بیان کرد که حاکی از روح حق طلبی و ملاحظه مصالح جمعی و عمومی بوده باشد.

* * *

و در آخرین آیه به اجابت این دعا اشاره کرده، می فرماید: خداوند این دعائی را که از روی حسن نیت و اخلاص صادر شده بود، اجابت کرد، و به آنها «فرمود: من چنین مائده ای را بر شما نازل می کنم، ولی توجه داشته باشید، بعد از نزول این مائده، مسئولیت شما بسیار سنگین تر می شود و با مشاهده چنین معجزه آشکاری هر کس بعد از آن، راه کفر را بپوید او را چنان مجازاتی خواهیم

کرد که احدی از جهانیان را چنین مجازاتی نکرده باشم!» (قالَ اللهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَّا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ).

نکته ها:

۱ - منظور از تقاضای مائده چه بود؟

شک نیست که «حواریون» در این تقاضا نظر سوئی نداشتند و هدفشان لجاجت در برابر مسیح (علیه السلام) نبود، بلکه در جستجوی آرامش بیشتر و زدودن باقیمانده تردیدها و وسوسه های اعماق قلبشان بودند؛ زیرا بسیار می شود انسان با استدلال و حتی گاهی با تجربه، مطلبی را اثبات می کند اما چون مسأله، مسأله مهمی است بقایائی از وسوسه و شک در زوایای قلب او می ماند.

لذا میل دارد: با تجربه و آزمایش مکرر، و یا با تبدیل کردن استدلالات علمی به مشاهدات عینی، آنها را نیز از اعماق قلب خود ریشه کن سازد، به همین دلیل می بینیم: حتی ابراهیم (علیه السلام) با آن مقام والای ایمان و یقینش از خداوند تقاضا می کند صحنه معاد را با چشم خود ببیند تا ایمان علمیش به «عین الیقین» و «شهود»، تبدیل شود. ولی از آنجا که تعبیر تقاضای «حواریون» ظاهراً زننده بود، حضرت مسیح (علیه السلام) آن را حمل بر بهانه جوئی کرد و به آنها اعتراض نمود، اما هنگامی که با توضیح بیشتر، مقصد خود را روشن ساختند، عیسی (علیه السلام) در برابر آنها تسلیم شد.

۲ - منظور از «هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ» چیست؟

مسئلاً این جمله در ابتدا چنین معنی می دهد که: حواریون در قدرت خدا در

نزول مائده شک داشتند، ولی در تفسیر آن، مفسران اسلامی بیاناتی دارند، که چند قسمت آن از همه بهتر به نظر می رسد:

نخست این که: این درخواست در آغاز کار آنها بود، که به تمام صفات خدا کاملاً آشنا نبودند. (۱)

دیگر این که: منظورشان این بوده آیا خداوند مصلحت می بیند چنین مائده ای را بر ما نازل کند؟! همان طور که فی المثل کسی به دیگری می فرماید: «من نمی توانم تمام ثروتم را به دست فلان کس بدهم»، یعنی: صلاح نمی بینم، نه این که قدرت ندارم. ۲
سوم این که: «یستطیع» به معنی «یستجیب» بوده باشد؛ زیرا ماده «طوع» به معنی انقیاد است و هنگامی که به باب استفعال برود، چنین معنی را می توان از آن استفاده کرد. ۳
بنابراین، معنی جمله چنین می شود: آیا پروردگار تو از ما می پذیرد که مائده آسمانی بر ما نازل کند؟

۳- این مائده آسمانی چه بود؟

درباره محتویات این «مائده» در قرآن ذکری به میان نیامده، ولی از احادیث، از جمله حدیثی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده چنین استفاده می شود: طعام مزبور چند قرص نان و چند ماهی بود و شاید علت مطالبه چنین اعجازی، آن بوده، که شنیده بودند مائده آسمانی بر بنی اسرائیل به اعجاز

۱ و ۲ و ۳ - «مجمع البیان»، جلد ۳، صفحه ۴۵۲، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحه ۲۶۰ - «تبیان»، جلد ۴، صفحه ۵۸، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق.

موسی(علیه السلام) نازل شد، آنها هم چنین تقاضائی را از عیسی(علیه السلام) کردند.(۱)

۴ - آیا مائده ای بر آنها نازل شد؟

با این که آیات فوق تقریباً صراحت در نزول «مائده» دارد؛ زیرا وعده خداوند تخلف ناپذیر است، اما عجیب این است که: بعضی از مفسران در نزول «مائده» تردید کرده اند و گفته اند: هنگامی که «حواریون» شدت مسئولیت را پس از نزول مائده احساس کردند، از تقاضای خود صرف نظر نمودند! ولی حق این است که: مائده بر آنها نازل گردید.

۵ - عید چیست؟

«عید» در لغت از ماده «عود» به معنی بازگشت است، و لذا به روزهایی که مشکلاتی از قوم و جمعیتی بر طرف می شود و بازگشت به پیروزی ها و راحتی های نخستین می کند، «عید» گفته می شود، و در اعیاد اسلامی به مناسبت این که: در پرتو اطاعت یک ماه مبارک رمضان و یا انجام فریضه بزرگ حج، صفا و پاکی فطری نخستین به روح و جان باز می گردد، و آلودگی ها که بر خلاف فطرت است، از میان می رود، «عید» گفته شده است. و از آنجا که روز نزول «مائده» روز بازگشت به پیروزی، پاکی و ایمان به خدا بوده است حضرت مسیح(علیه السلام) آن را «عید» نامیده.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۳، صفحه ۴۵۵، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحه ۲۶۳ - تفسیر «الأصفی»، جلد ۱، صفحه ۳۰۶، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۶۹۱، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «درّ المثور»، جلد ۲، صفحه ۳۴۸، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۳۶۹، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

و همان طور که در روایات وارد شده نزول مائده در روز یکشنبه بوده (۱) و شاید یکی از علل احترام روز یکشنبه، در نظر مسیحیان نیز همین بوده است.

و اگر در روایتی که از علی (علیه السلام) نقل شده می خوانیم: كُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ يَوْمٌ عِيدٌ:

«هر روز که در آن معصیت خدا نشود روز عید است.» (۲)

نیز، اشاره به همین موضوع است؛ زیرا روز ترک گناه، روز پیروزی، پاکی و بازگشت به فطرت نخستین است.

۶ - مجازات شدید برای چه بود؟

در اینجا نکته مهمی است که باید به آن توجه داشت و آن این است: هنگامی که ایمان به مرحله شهود و عین یقین برسد، یعنی حقیقت را با چشم مشاهده کند، و جای هیچ گونه تردید و وسوسه باقی نماند، مسئولیت او بسیار سنگین تر خواهد شد؛ زیرا چنین کسی آن انسان سابق که ایمانش بر پایه شهود نبود، و احیاناً وسوسه هائی در آن وجود داشت نیست. او وارد مرحله جدیدی از ایمان و مسئولیت شده است و کمترین تقصیر و غفلت و کوتاهی او موجب مجازات شدیدی خواهد شد، به همین دلیل مسئولیت انبیاء و اولیای خدا، سخت سنگین بود، به طوری که همیشه از آن

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحه ۲۶۲ - «مجمع البیان»، جلد ۳، صفحه ۴۵۴، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «تبیان»، جلد ۴، صفحه ۶۱، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - «زاد المسیر»، جلد ۲، صفحه ۳۴۲، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۳۶۸، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

۲ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، کلمه ۴۲۸ - «مستدرک الوسائل»، جلد ۶، صفحه ۱۴۹، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۸۸، صفحه ۱۳۶ - «روضه الواعظین»، جلد ۲، صفحه ۳۵۴، انتشارات رضی قم - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۰، صفحه ۳۹۸ (پاورقی) و جلد ۱۵، صفحه ۳۰۸، چاپ آل البیت.

وحشت داشتند.

در زندگی روزانه نیز به نمونه هائی از این مطلب برخورد می کنیم، مثلاً هر کس می داند که قاعدتاً در شهر و دیار او گرسنگانی وجود دارند که در برابر آنها مسئولیت دارد. اما هنگامی که با چشم خود ببیند انسان بی گناهی از شدت گرسنگی ناله می کند، مسلماً شکل مسئولیت او عوض می گردد.

۷ - عهد جدید و مائده

در اناجیل چهارگانه کنونی سخنی از مائده به شکلی که در قرآن است نمی یابیم گر چه در «انجیل یوحنا»، باب ۲۱ بحثی درباره اطعام و پذیرائی اعجاز آمیز مسیح (علیه السلام)، از جمعی از مردم با نان و ماهی به میان آمده اما با اندک توجهی روشن می شود ارتباطی با مسأله مائده آسمانی و حواریون ندارد، علاوه بر این بر اساس آنچه در انجیل آمده، این طعام پس از مرگ مسیح اتفاق افتاده و مرتبه سوم پس از برخاستن او از مردگان بوده است. (۱)

در کتاب «اعمال رسولان» که از کتب «عهد جدید» است نیز درباره نزول مائده بر یکی از حواریون به نام «پطرس» بحثی به میان آمده، اما آن هم غیر از آن است که ما درباره آن بحث می کنیم.

ولی از آنجا که می دانیم بسیاری از حقایقی که بر عیسی (علیه السلام) نازل گشت در اناجیل کنونی نیست، همان طور که بسیاری از مطالبی که در اناجیل است بر مسیح نازل نشده، مشکلی از این نظر در جریان نزول مائده به وجود نخواهد آمد. (۲)

۱ - «انجیل یوحنا»، باب ۲۱، شماره ۱ تا آخر.

۲ - «الهدی الی دین المصطفی»، جلد ۲، صفحه ۲۳۹.

- ۱۱۶ وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ
إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي
بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي
نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ
- ۱۱۷ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ
عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ
وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ
- ۱۱۸ إِنْ تَعَذَّبْتَهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ترجمه:

۱۱۶ - و آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: «آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟! او می گوید: «منزهی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می دانی. تو از آنچه در روح و جان من است، آگاهی؛ و من از آنچه در ذات توست، آگاه نیستم. به یقین تو از تمام اسرار و پنهانی ها با خبری».

۱۱۷ - من، جز آنچه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آنها نگفتم؛ (به آنها گفتم:) خداوندی را پرستید که پروردگار من و پروردگار شماست! و تا زمانی که در میان آنها بودم، مراقب و گواشان بودم؛ ولی هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی، تو خود مراقب آنها بودی؛ و تو بر هر چیز، گواهی!

۱۱۸ - (با این حال)، اگر آنها را مجازات کنی، بندگان توانند. (و قادر به فرار از مجازات

تو نیستند؛ و اگر آنان را ببخشی، توانا و حکیمی.

تفسیر:

بیزاری مسیح از شرک پیروانش

این آیات، پیرامون گفتگوی خداوند با حضرت مسیح (علیه السلام) در روز رستاخیز بحث می کند، به دلیل این که در چند آیه بعد، می خوانیم: هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ: «امروز روزی است که راستگویی راستگویان به آنها سود می دهد» (۱) و مسلماً منظور از آن روز قیامت است.

به علاوه جمله «فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ»، دلیل دیگری بر این است که این گفتگو بعد از دوران نبوت مسیح (علیه السلام) واقع شده است و شروع آیه با جمله «قال» که برای زمان ماضی است مشکلی ایجاد نمی کند؛ زیرا در قرآن بسیار دیده می شود که مسائل مربوط به قیامت به صورت زمان ماضی ذکر شده که اشاره به قطعی بودن قیامت است، یعنی وقوع آن در آینده چنان مسلم است که گوئی در گذشته واقع شده، و با صیغه فعل ماضی از آن یاد می شود.

به هر حال، آیه نخست می گوید: خداوند در روز قیامت به عیسی (علیه السلام) «می فرماید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را علاوه بر خداوند معبود خویش قرار دهی، و پرستش کنی؟» (وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّيَ الْهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ). شک نیست که: مسیح (علیه السلام) چنین چیزی را نگفته است و تنها دعوت به توحید و عبادت خدا نموده.

ولی منظور از این استفهام، اقرار گرفتن از او در برابر امتش، و بیان

محکومیت آنها است.

مسیح (علیه السلام) با نهایت احترام در برابر این سؤال، چند جمله در پاسخ می گوید:

۱ - در آغاز زبان به تسیح خداوند از هر گونه شریک و شبیه گشوده، می گوید: «خداوندا! پاک و منزهی از هر گونه شریک!» (قالَ سُبْحَانَكَ).

۲ - «چگونه ممکن است چیزی را که شایسته من نیست بگویم؟ (ما يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ).

در حقیقت نه تنها گفتن این سخن را از خود نفی می کند، که می فرماید: اساساً من چنین حقی را ندارم و چنین گفتاری با مقام و موقعیت من هرگز سازگار نیست.

۳ - سپس استناد به علم بی پایان پروردگار کرده، عرض می کند: «گواه من این است که: اگر چنین می گفتم تو می دانستی؛ زیرا تو از آنچه در درون روح و جان من است آگاهی، در حالی که من از آنچه در ذات پاک تو است بی خبرم؛ زیرا تو علام الغیوب و با خیر از تمام رازها و پنهانی ها هستی» (إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَالِمُ الْغُيُوبِ). (۱)

۴ - در آیه بعد چنین می گوید: «تنها چیزی که من به آنها گفتم همان بوده است که به من مأموریت دادی که: آنها را به عبادت تو دعوت کنم و بگویم: خداوند یگانه ای را که پروردگار من و شما است پرستش کنید!» (ما قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ).

۵ - «و تا آن زمان که در میانشان بودم مراقب و گواه آنها بودم و نگذاشتم راه

۱ - در اینجا اطلاق کلمه «نفس» بر خداوند به معنی روح و جان نیست، بلکه یکی از معانی نفس، ذات می باشد.

شرک را پیش گیرند، اما به هنگامی که مرا از میان آنها برگرفتی تو مراقب و نگاهبان آنها بودی، و تو خود گواه بر هر چیزی هستی» (وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ). (۱)

۶ - و سرانجام در آیه بعد می فرماید: و با این همه باز امر، امر تو و خواست، خواست تو است.

«اگر آنها را در برابر این انحراف بزرگ مجازات کنی بندگان تواند و قادر به فرار از زیر بار این مجازات نخواهند بود، و این حق برای تو در برابر بندگان نافرمانت ثابت است. و اگر آنها را ببخشی و از گناهانشان صرف نظر کنی توانا و حکیم هستی، نه بخشش تو نشانه ضعف است، و نه مجازات خالی از حکمت و حساب» (إِنْ تَعَذَّبْتُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

نکته ها:

۱ - آیا در تاریخ مسیحی دیده شده مریم معبود باشد؟

آیا در تاریخ مسیحیان هیچ دیده شده است که: «مریم» را معبود خود قرار دهند؟ یا این که: آنها تنها قائل به تثلیث و خدایان سه گانه یعنی «خدای پدر»، «خدای پسر» و «روح القدس» بوده اند؟

شکی نیست که روح القدس به پندار آنها، واسطه میان «خدای پدر» و

۱ - درباره معنی «توفی» و این که منظور از آن مردن مسیح (علیه السلام) نیست، در ذیل آیه ۵۵ سوره «آل عمران» در جلد دوم مشروحاً بحث شده است.

«خدای پسر»، می باشد و او غیر از مریم است؟

در پاسخ این سؤال باید گفت:

درست است که مسیحیان مریم را خدا نمی دانستند، ولی، در عین حال در برابر او و مجسمه اش مراسم عبادت را انجام می داده اند، همان طور که بت پرستان، بت را خدا نمی دانستند ولی شریک خدا در عبادت تصور می کردند.

و به عبارت روشن تر فرق است میان الله به معنی «خدا» و اله به معنی «معبود».

مسیحیان «مریم» را «اله» یعنی «معبود» می دانستند، نه خدا.

به تعبیر یکی از مفسران: گر چه هیچ یک از فرق مسیحیت کلمه «اله و معبود» را بر مریم

اطلاق نمی کنند، بلکه او را تنها مادر خداوند می دانند! ولی، عملاً مراسم نیایش و پرستش را در برابر او دارند، خواه این نام را بر او بگذارند یا نه.

سپس اضافه می کند: چندی قبل در بیروت در شماره نهم سال هفتم مجله «مشرق» که متعلق به مسیحیان است، مطالب قابل ملاحظه ای به عنوان یادبود پنجاهمین سال اعلان «پاپ بیوس نهم» درباره شخصیت «مریم» منتشر گردید و در همین شماره تصریح شده بود که:

کلیساهای شرقی همانند کلیساهای غربی «مریم» را عبادت می کنند، و در شماره چهاردهم سال پنجم همان مجله، مقاله ای به قلم «انستاس کرملی» درج شده که خواسته است در آن برای مسأله عبادت مریم حتی ریشه ای از کتب «عهد عتیق» و «تورات» پیدا کند، داستان دشمنی مار (شیطان) و زن (حوا) را به عنوان مریم تفسیر می نماید. (۱)

بنابراین، پرستش و عبادت مریم در میان آنها وجود دارد.

۲ - مسیح و شفاعت از مشرکان امت

سؤال دیگر این است: چگونه حضرت مسیح (علیه السلام) با عبارتی که بوی شفاعت می دهد درباره مشرکان امت خود سخن می گوید؟ و عرض می کند: اگر آنها را ببخشی تو عزیز و حکیمی؟

مگر مشرک قابل شفاعت و قابل بخشش است؟!

در پاسخ باید به این نکته توجه داشت: اگر هدف عیسی (علیه السلام) شفاعت بود، می باید گفته باشد «أَنْتَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ زیرا غفور و رحیم بودن خداوند متناسب با مقام شفاعت است.

در حالی که می بینیم او خدا را به «عزیز و حکیم بودن» توصیف می کند، از این نحوه توصیف استفاده می شود: منظور شفاعت و تقاضای بخشش برای آنها نیست.

بلکه هدف، سلب هر گونه اختیار از خود و واگذار کردن امر به اختیار پروردگار است، یعنی کار به دست تو است.

اگر بخواهی می ببخشی.

و اگر بخواهی مجازات می کنی.

هر چند نه مجازات تو بدون دلیل و نه بخشش تو بدون علت است، و در هر حال از قدرت و توانائی من بیرون است.

به علاوه ممکن است: در میان آنها جمعی به اشتباه خود توجه کرده و راه توبه را پیش گرفته باشند، و این جمله درباره آن جمعیت بوده باشد.

- ۱۱۹ قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ
ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
- ۱۲۰ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ترجمه:

۱۱۹ - خداوند می گوید: «امروز، روزی است که راستی راستگویان، به آنها سود می بخشد؛ برای آنها باغ هائی از بهشت است که نهرها از زیر درختان آن می گذرد، و تا ابد، جاودانه در آن می مانند؛ هم خداوند از آنها خشنود است، و هم آنها از خدا خشنودند؛ این، رستگاری بزرگ است!»

۱۲۰ - حکومت آسمان ها و زمین و آنچه در آنهاست، از آن خداست؛ و او بر هر چیزی تواناست.

تفسیر:

رستگاری بزرگ

در تعقیب سخن از گفتگوی خداوند با حضرت مسیح (علیه السلام) در روز رستاخیز که شرح آن در آیات قبل گذشت، در این آیه می خوانیم: «خداوند پس از این گفتگو چنین می فرماید: امروز روزی است که راستی راستگویان به آنها سود می بخشد» (قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ).

البته منظور از این جمله، صدق و راستی در گفتار و کردار در دنیا است، که

در آخرت مفید واقع می شود، و گر نه صدق و راستی در آخرت که محل تکلیف نیست فایده ای نخواهد داشت.

به علاوه اوضاع آن روز چنان است که: هیچ کس نمی تواند جز راست بگوید، و حتی گناهکاران و خطاکاران، همگی به اعمال بد خویش اعتراف می کنند و به این ترتیب، در آن روز دروغگوئی وجود ندارد.

بنابراین، آنها که مسئولیت و رسالت خود را انجام دادند و جز راه صدق و درستی نپیمودند، مانند: مسیح(علیه السلام) و پیروان راستین او، یا پیروان راستین سایر پیامبران که در این دنیا از در صدق وارد شدند، از کار خود بهره کافی خواهند برد.

ضمناً از این جمله، اجمالاً استفاده می شود که: تمام نیکی ها را می توان در عنوان صدق و راستی خلاصه کرد.

صدق و راستی در گفتار.

صدق و راستی در عمل، و در روز رستاخیز تنها سرمایه صدق و راستی است که به کار می آید، نه غیر آن.

پس از آن پاداش صادقان را چنین بیان می کند: «برای آنها باغ هائی از بهشت است که از زیر درختان آن، نهرها جاری است، و جاودانه در آن خواهند ماند» (لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا).

و از این نعمت مادی مهم تر این است که: «هم خداوند از آنها راضی است و هم آنها از خداوند راضی و خشنودند» (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ).

و شک نیست که: «این موهبت بزرگ که جامع میان موهبت مادی و معنوی است رستگاری بزرگ محسوب می شود» (ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

قابل توجه این که: در این آیه، پس از ذکر باغ های بهشت، با آن همه نعمت هایش، نعمت خشنودی خداوند از بندگان و بندگان از خداوند را ذکر

می کند، و به دنبال آن، «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» می گوید، و این نشان می دهد: تا چه اندازه این رضایت دو جانبه، واجد اهمیت است (رضایت پروردگار از بندگان و رضایت بندگان از پروردگار)؛ زیرا ممکن است: انسان غرق عالی ترین نعمت ها باشد، ولی هنگامی که احساس کند مولا، معبود و محبوب او از او ناراضی است، تمام آن نعمت ها و مواهب در کام جانش تلخ می گردد.

و نیز ممکن است: انسان واجد همه چیز باشد، ولی به آنچه دارد راضی و قانع نباشد. بدیهی است: آن همه نعمت با این روحیه او را خوشبخت نخواهد کرد، ناراحتی مرموزی دائماً او را آزار و شکنجه می دهد، و آرامش روح و روان را که بزرگ ترین موهبت الهی است از او می گیرد.

علاوه بر این، هنگامی که خدا از کسی خشنود باشد، هر چه بخواهد به او می دهد و هنگامی که هر چه خواست به او داد، او نیز خشنود می شود، نتیجه این که بالاترین نعمت این است که: خدا از انسان خشنود و او نیز از خدایش راضی باشد.

در آخرین آیه به مالکیت و حکومت خدا بر آسمان ها و زمین و آنچه در آنها است اشاره شده و عمومیت قدرت او بر همه چیز را چنین بیان می کند: «حکومت آسمان ها و زمین و آنچه در آنها است از آن خدا است و او بر هر چیزی توانا است» (لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

ذکر این جمله در واقع به عنوان دلیل و علت برای رضایت بندگان از خدا است؛ زیرا کسی که بر همه چیز توانا است و بر سراسر عالم هستی حکومت

می کند، توانائی دارد که هر چه بندگان از او بخواهند به آنها ببخشد، و آنها را خشنود و راضی گرداند.

ضمناً می تواند اشاره ای به نادرستی عمل «نصاری» در پرستش «مریم» (علیها السلام) بوده باشد؛ زیرا عبادت، تنها شایسته کسی است که بر سراسر عالم آفرینش حکومت می کند، نه «مریم» (علیها السلام) که مخلوقی بیش نبوده است.

* * *

بار پروردگارا! ما را از پیروان پیامبران راستینت قرار ده!

بار الها! ما را از نعمت های بهشتیت اعم از مادی و معنوی بهره مند بفرما!

بار خداوند! ما را از سفره گسترده نعمت هایت در دنیا و آخرت بهره ای وافر عنایت فرما!

آمِنَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره مائده (۱)

سوره انعام

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۱۶۵ آیه است

محتوای سوره انعام

گفته می شود: این سوره شصت و نهمین سوره ای است که در «مکه» بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل گردید، ولی در چند آیه از آن گفتگو است که بعضی معتقدند: این چند آیه در «مدینه» نازل شده است.

اما از روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده استفاده می شود که: یکی از امتیازات این سوره آن است که تمام آیاتش یک جا نازل شده است (۱) و بنابراین همه آن «مکی» خواهد بود.

۱ - هدف اساسی این سوره، همانند سایر سوره های مکی، دعوت به اصول سه گانه «توحید»، «نبوت» و «معاد» است، ولی بیش از همه، روی مسأله یگانه پرستی و مبارزه با شرک و بت پرستی دور می زند، به طوری که در قسمت مهمی از آیات این سوره روی سخن به «مشرکان و بت پرستان» است، و به همین مناسبت گاهی رشته بحث به اعمال و کردار و بدعت های مشرکان می کشد.

۲ - تدبر و اندیشه در آیات این سوره که آمیخته با استدلالات زنده و روشنی است، روح توحید و خدا پرستی را در انسان زنده کرده، و پایه های شرک را ویران می سازد، و شاید به خاطر همین به هم پیوستگی معنوی و اولویت مسأله توحید بر سایر مسائل بوده، که همه آیات آن یک جا نازل گردیده است.

۳ - و نیز به خاطر همین موضوع است که در روایاتی که پیرامون فضیلت

- ۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحات ۵ و ۶، ابتدای سوره انعام، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «مستدرک»، جلد ۴، صفحه ۲۹۶ به بعد، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحات ۲۷۴ و ۲۷۵ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۶۹۶، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «در المنثور»، جلد ۳، صفحات ۲ و ۳، دار المعرفه، مطبعة الفتح جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «فتح القدير»، جلد ۲، صفحه ۹۶ به بعد، عالم الکتب.

این سوره نازل شده کراً می خوانیم سوره «انعام» را هفتاد هزار فرشته، به هنگام نزول بدرقه کردند، و کسی که آن را بخواند (و در پرتو آن روح و جانش از سرچشمه توحید سیراب گردد) تمام آن فرشتگان برای او آمرزش می طلبند! (۱)

۴ - دقت در آیات این سوره، می تواند روح نفاق و پراکندگی را از میان مسلمانان برچیند، گوش ها را شنوا، چشم ها را بینا و دل ها را دانا سازد.

ولی عجیب این است: بعضی، از این سوره، تنها به خواندن الفاظ آن قناعت می کنند، و جلسات عریض و طویلی برای «ختم انعام» و حل مشکلات شخصی و خصوصی خود با تشریفات ویژه ای تشکیل می دهند که به نام جلسات «ختم انعام» نامیده می شود.

مسئلاً اگر در این جلسات به محتوای سوره دقت شود، نه تنها مشکلات شخصی، مشکلات عمومی مسلمانان نیز حل خواهد شد.

اما افسوس که بسیاری از مردم به قرآن به عنوان یک سلسله «اوراد» که دارای خواص مرموز و ناشناخته است می نگرند و جز به خواندن الفاظ آن نمی اندیشند، در حالی که قرآن سراسر درس است و مکتب، برنامه است و بیداری، رسالت است و آگاهی.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت سوره «انعام» روایات بسیاری رسیده که تعدادی از آنها را نقل می کنیم:

-
- ۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحات ۵ و ۶، ابتدای سوره انعام، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «مستدرک»، جلد ۴، صفحه ۲۹۶ به بعد، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحات ۲۷۴ و ۲۷۵ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۶۹۶، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «درّ المنثور»، جلد ۳، صفحات ۲ و ۳، دار المعرفه، مطبعه الفتح جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «فتح القدير»، جلد ۲، صفحه ۹۶ به بعد، عالم الکتب.

۱ - «ابی بن کعب» از پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کند: سوره «انعام»، یکباره بر من نازل شد. هفتاد هزار فرشته آن را بدرقه می کردند، در حالی که شعار تسبیح و حمد خداوند بر زبان آنان جاری بود. کسی که آن را قرائت کند آن هفتاد هزار فرشته، به عدد هر آیه ای از این سوره، هر روز و شب بر او درود می فرستند. (۱)

۲ - «جابر بن عبدالله انصاری» از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل می کند: کسی که سه آیه اول سوره «انعام» تا «وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ» را تلاوت کند، خداوند چهل هزار فرشته را موکل او می کند که ثواب عبادتی همانند عبادت آنها را تا روز قیامت برای او بنویسند... (۲)

۳ - «ابو بصیر» از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: سوره «انعام» یک باره نازل شده، هفتاد هزار فرشته آن را بدرقه می کردند و احترام و تعظیم می نمودند؛ چرا که در هفتاد موضع آن نام خدا آمده است، اگر مردم فضیلتی که در قرائت آن است را می دانستند، هرگز آن را ترک نمی کردند.

سپس اضافه فرمود: کسی که حاجتی نزد خداوند داشته باشد و بخواهد به اجابت برسد، می بایست چهار رکعت نماز بخواند با سوره حمد و انعام و پس از قرائت نماز بگوید:

«يَا كَرِيمُ، يَا كَرِيمُ، يَا كَرِيمُ، يَا عَظِيمُ، يَا عَظِيمُ، يَا عَظِيمُ، يَا عَظِيمُ، يَا عَظِيمُ، يَا عَظِيمُ، يَا عَظِيمُ، يَا سَمِيعَ الدُّعَاءِ، يَا مَنْ لَا تُغَيِّرُ الْأَيَّامَ وَاللَّيَالِي، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

۱ - «مستدرک»، جلد ۴، صفحه ۲۹۸، چاپ آل البيت - «مجمع البيان»، جلد ۴، صفحه ۵، ابتدای سوره انعام، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۶۹۶، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «در المنثور»، جلد ۳، صفحه ۳، دار المعرفه، مطبعه الفتح جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «فتح القدير»، جلد ۲، صفحه ۹۷، عالم الکتب.

۲ - «مستدرک»، جلد ۴، صفحه ۲۹۸، چاپ آل البيت - «مجمع البيان»، جلد ۴، صفحه ۵، ابتدای سوره انعام، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۶۹۶، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

وَ ارْحَمْ ضَعْفَى وَ فَقْرَى وَ فَاقْتَى وَ مَسْكَتَى فَإِنَّكَ أَعْلَمُ بِهَا مِنِّى وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِحَاجَتَى، يَا مَنْ رَحِمَ الشَّيْخَ يَعْقُوبَ حِينَ رَدَّ عَلَيْهِ يُوسُفَ قُرَّةَ عَيْنِهِ، يَا مَنْ رَحِمَ أَيُّوبَ بَعْدَ طُولِ بَلَائِهِ، يَا مَنْ رَحِمَ مُحَمَّدًا وَ مِنْ آلِهِ أَوَاهُ وَ نَصَرَهُ عَلَى جَبَابِرَةِ قُرَيْشٍ وَ طَوَاغِيَتِهَا وَ أَمَكَّنَهُ مِنْهُمْ، يَا مُغِيثُ، يَا مُغِيثُ.

این را مرتباً تکرار می کنی به کسی که جان من در اختیار اوست سوگند! اگر خدا را این چنین بخوانی، سپس هر حاجتی داری از خدا طلب کنی، خداوند همه آنها را به تو خواهد داد! (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۶، ابتدای سوره انعام، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۱۳۳، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۸۸، صفحه ۳۴۸ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۳۵۳، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق.

- ۱ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ
ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ
- ۲ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ
تَمْتَرُونَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - ستایش برای خداوندی است که آسمان ها و زمین را آفرید، و ظلمت ها و نور را پدید آورد؛ اما کافران برای پروردگار خود، شریک و شبیه قرار می دهند!
- ۲ - او کسی است که شما را از گِل آفرید؛ سپس مدتی مقرر داشت (تا انسان تکامل یابد)؛ و اجل حتمی نزد اوست (و فقط او از آن آگاه است). با این همه، شما (مشرکان در توحید و یگانگی و قدرت او)، تردید می کنید!

تفسیر:

ستایش خالق آسمان ها و زمین

این سوره با حمد و ستایش پروردگار آغاز شده است.

نخست از طریق آفرینش عالم کبیر (آسمان و زمین) و نظام های آنها، آنگاه از طریق آفرینش «عالم صغیر یعنی انسان»، مردم را متوجه اصل توحید

می سازد، ابتدا می فرماید: «حمد و ستایش مخصوص خدائی است که آسمان ها و زمین را آفرید» (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ).

و می افزاید: «خداوندی که مبدأ نور و ظلمت را ایجاد کرد» (وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ) و بر خلاف عقیده دوگانه پرستان، آفریننده همه چیز است.

«اما مشرکان و کافران به جای این که از این نظام واحد درس توحید بیاموزند برای پروردگار خود شریک و شبیه می سازند» (ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ). (۱)

قابل توجه این که: عقیده مشرکان را با کلمه «ثم» که در لغت عرب برای «ترتیب با فاصله» است ذکر کرده، و این نشان می دهد که: در آغاز، توحید به عنوان یک اصل فطری و عقیده عمومی و همگانی بشر بوده است و شرک بعداً به صورت یک انحراف از این اصل فطری، به وجود آمده.

اما در این که: چرا درباره آفرینش «زمین و آسمان»، کلمه «خلق» به کار رفته، و در مورد «نور و ظلمت» کلمه «جعل»؟ مفسران سخنان گوناگونی دارند، ولی آنچه نزدیک تر به ذهن می رسد این است که: «خلقت» درباره اصل وجود چیزی است و «جعل» درباره خواص، آثار و کیفیاتی است که به دنبال آنها وجود پیدا می کند.

و از آنجا که «نور و ظلمت» جنبه تبعی دارد، از آن تعبیر به «جعل» شده است. جالب توجه این که: در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در تفسیر این آیه چنین نقل شده است: این آیه در حقیقت به سه طایفه از منحرفان پاسخ می گوید: اول، به «مادی ها» که جهان را ازلی می پنداشتند و منکر خلق و آفرینش بودند. دوم، به «دوگانه پرستان» که نور و ظلمت را دو مبدأ مستقل می دانستند.

۱ - «يَعْدِلُونَ» از ماده «عَدَل» (بر وزن حفظ) به معنی مساوی و هم وزن است و در اینجا به معنی شریک، و شبیه قائل شدن می باشد.

سوم، به «مشرکان عرب» که برای خدا شریک و شبیه قائل بودند. (۱)

گفتیم این سوره برای تحکیم پایه های خداپرستی و توحید در درون دل ها، نخست انسان را متوجه عالم کبیر می سازد، و در آیه بعد انسان را به عالم صغیر (انسان) توجه می دهد و در این مورد، به شگفت انگیزترین مسأله، یعنی آفرینش او از خاک و گل اشاره کرده، می فرماید: «او است خدائی که شما را از گل آفرید» (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ). درست است که آفرینش ما از پدران و مادرانمان بوده است، نه از خاک، ولی چون آفرینش انسان نخستین، از خاک و گل بوده است، چنین خطابی به ما نیز درست و بی ایراد است. آنگاه به مراحل تکاملی عمر انسان اشاره کرده، می فرماید: «پس از آن مدتی را مقرر ساخت» (ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا) که در این مدت انسان در روی زمین پرورش و تکامل پیدا کند. «اجل» در اصل، به معنی «مدت معین» است، و «قضاء اجل» به معنی تعیین مدت و یا به آخر رساندن مدت است، اما بسیار می شود، که به آخرین فرصت نیز «اجل» گفته می شود. مثلاً می گویند: «اجل دین» فرا رسیده است، یعنی آخرین موقع پرداخت بدهی رسیده است، و این که: به فرا رسیدن مرگ نیز، «اجل» می گویند، به خاطر آن است که آخرین لحظه عمر انسان در آن موقع است.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۰۱، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الأنوار»، جلد ۹، صفحه ۲۶۶ - «احتجاج طبرسی»، جلد ۱، صفحه ۲۵، دار النعمان، ۲ جلدی - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۰۶، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - تفسیر «امام حسن عسکری (علیه السلام)»، صفحه ۵۴۲، مدرسه الامام المهدی (علیه السلام)، قم، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق.

سپس برای تکمیل این بحث می فرماید: «اجل مسمی در نزد خدا است» (وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ). و بعد می گوید: شما مشرکان درباره آفریننده ای که انسان را از این اصل بی ارزش یعنی گل آفریده و از این مراحل حیرت انگیز و حیرت زا گذرانده است شک و تردید به خود راه می دهید.

موجودات بی ارزشی همچون بت ها را در ردیف او قرار داده، یا در قدرت پروردگار بر رستاخیز و زنده کردن مردگان شک و تردید دارید، لذا می فرماید: «با این همه تردید می کنید» (ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ).

* * *

نکته ها:

۱ - آیا ظلمت از مخلوقات است؟

از آیه نخست استفاده می شود: همان طور که «نور» مخلوق خداوند است، «ظلمت» هم آفریده او است، در حالی که معروف در میان فلاسفه و دانشمندان علوم طبیعی این است که «ظلمت» چیزی جز «عدم نور» نیست، و این را می دانیم که نام مخلوق بر معدوم نمی توان گذاشت. بنابراین، چگونه آیه مورد بحث، ظلمت را جزء مخلوقات خداوند به شمار آورده است؟! در پاسخ این ایراد می توان گفت:

اولاً - ظلمت همیشه به معنای ظلمت مطلق نیست، بلکه ظلمت غالباً به معنای نور بسیار کم و ضعیف، در برابر نور فراوان و قوی به کار می رود، مثلاً: همه می گوئیم: «شب ظلمانی» با این که مسلّم است: در شب، ظلمت مطلق نیست، بلکه همواره ظلمت شب، آمیخته با نور کم رنگ ستارگان یا منابع دیگر

نور می باشد.

بر این اساس مفهوم آیه این می شود که: خداوند برای شما روشنی روز و تاریکی شب را که یکی نور قوی و دیگری نور بسیار ضعیف است، قرار داد، و بدیهی است که ظلمت به این معنی از مخلوقات خدا است.

ثانیاً- درست است که ظلمت مطلق، یک امر عدمی است، اما امر عدمی هنگامی که در شرایط خاصی واقع شود، حتماً از یک امر وجودی سرچشمه می گیرد یعنی کسی که ظلمت مطلق را در شرایط خاصی برای اهداف معینی به وجود می آورد، حتماً باید از وسائل وجودی استفاده کند.

مثلاً ما می خواهیم در لحظه معینی اطاق را برای ظاهر کردن عکسی تاریک کنیم، ناچاریم جلوی نور را بگیریم تا ظلمت در این لحظه معین به وجود آید، چنین ظلمتی مخلوق است (مخلوق بالتبع).

و به اصطلاح عدم مطلق گر چه مخلوق نیست، اما عدم خاص سهمی از وجود دارد و مخلوق می باشد.

۲- نور، رمز وحدت؛ و ظلمت، رمز پراکندگی

نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که: در آیات قرآن، «نور» با صیغه «مفرد» آورده شده و «ظلمت» به صورت «جمع» (ظلمات).

ممکن است این تعبیر، اشاره لطیفی به این حقیقت باشد که: ظلمت (اعم از حسی و معنوی) همواره سرچشمه پراکندگی ها، جدائی ها و دور افتادن ها است، در صورتی که نور رمز وحدت و اجتماع می باشد.

با چشم خود بسیار دیده ایم که در یک شب تابستانی، چراغی در وسط حیاط یا بیابان روشن می کنیم، در مدت کوتاهی همه گونه حشرات گرد آن جمع

می شوند، و در واقع مجمعی از زندگی را در اشکال متنوع تشکیل می دهند. اما هنگامی که آن را خاموش کنیم، هر کدام به طرفی می روند و پراکنده می گردند، در مسائل معنوی و اجتماعی نیز همین گونه است، نور علم، قرآن و ایمان مایه وحدت؛ و ظلمت جهل و کفر و نفاق موجب پراکندگی است.

۳- اجل مسمی چیست؟

شک نیست که کلمه «اجل مسمی» و «اجلاً» در آیه، به دو معنی است و این که: بعضی هر دو را به یک معنی گرفته اند، با تکرار کلمه «اجل»، مخصوصاً با ذکر قید «مسمی» در دفعه دوم، به هیچ وجه سازگار نیست.

لذا مفسران درباره تفاوت این دو، بحث ها کرده اند، اما از آنچه به قرینه سایر آیات قرآن و همچنین روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده، استفاده می شود: تفاوت این دو در آن است که «اجل» به تنهایی به معنی عمر، وقت، و مدت غیر حتمی، و «اجل مسمی» به معنی عمر و مدت حتمی است، و به عبارت دیگر: «اجل مسمی» مرگ طبیعی و «اجل» مرگ زودرس است. (۱)

توضیح این که:

بسیاری از موجودات از نظر ساختمان طبیعی و ذاتی، استعداد و قابلیت بقاء، برای مدتی طولانی دارند، ولی در اثناء این مدت، ممکن است موانعی ایجاد شود که: آنها را از رسیدن به حد اکثر عمر طبیعی، باز دارد.

مثلاً یک چراغ نفت سوز، با توجه به مخزن نفت آن، ممکن است مثلاً

۱- «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحات ۱۱۶ و ۱۱۷ و جلد ۵۷ صفحات ۱۳۹ و ۱۴۰ و جلد ۵۲، صفحه ۲۴۹ و جلد ۹۴، صفحات ۲۵ و... - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۳۵۴، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق -

«نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۰۳ و جلد ۲، صفحه ۲۷، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «المیزان»، جلد ۷، صفحه ۱۵، انتشارات جامعه مدرسین قم.

بیست ساعت، استعداد روشنائی داشته باشد.

اما وزش یک باد شدید، ریزش باران و یا عدم مراقبت از آن، سبب می شود که عمر آن کوتاه گردد.

در اینجا اگر چراغ با هیچ مانعی برخورد نکند، و تا آخرین قطره نفت آن بسوزد، سپس خاموش شود، به اجل حتمی خود رسیده است، و اگر موانعی قبل از آن باعث خاموشی چراغ گردد، مدت عمر آن را «اجل غیرحتمی» می گوئیم.

در مورد یک انسان نیز چنین است، اگر تمام شرائط برای بقای او جمع گردد، و موانع بر طرف شود، ساختمان و استعداد او ایجاب می کند که: مدتی طولانی - هر چند این مدت بالاخره پایان و حلی دارد - عمر کند، اما ممکن است بر اثر سوء تغذیه، یا مبتلا شدن به اعتیادات مختلف، و یا دست زدن به خودکشی، یا ارتکاب گناهان، خیلی زودتر از آن مدت بمیرد، مرگ را در صورت اول، اجل حتمی و در صورت دوم، اجل غیرحتمی می نامند.

و به تعبیر دیگر: «اجل حتمی» در صورتی است که ما به مجموع علل تامه بنگریم و «اجل غیرحتمی» در صورتی است که تنها مقتضیات را در نظر بگیریم.

با توجه به این دو نوع «اجل»، بسیاری از مطالب روشن می شود، از جمله این که: در روایات می خوانیم: «صله رحم» عمر را زیاد و یا «قطع رحم» عمر را کم می کند (۱) (منظور از عمر و اجل در این موارد اجل غیرحتمی است).

و یا این که در آیه ای می خوانیم: فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا

۱ - «مستدرک»، جلد ۷، صفحات ۱۸۱، ۱۸۳ و ۱۹۴ و جلد ۱۲، صفحه ۳۴۳ و جلد ۱۵، صفحات ۲۳۵ و ۲۵۰، چاپ آل البیت - «کافی»، جلد ۲، صفحات ۱۵۰ و ۱۵۲، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحات ۳۸۴ و ۳۹۷ و جلد ۱۶، صفحه ۳۰۵ و جلد ۲۱، صفحه ۵۳۶ و جلد ۲۳، صفحه ۲۰۷، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحه ۱۳۰ و جلد ۵، صفحه ۱۳۸ و جلد ۷۱، صفحات ۸۸، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۳ و... - «معانی الاخبار»، صفحه ۲۶۴، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۱ هـ.ش.

يَسْتَفْذِمُونَ: «هنگامی که اجل آنها فرا رسد، نه ساعتی به عقب می افتد و نه جلو» (۱) در اینجا منظور از اجل همان مرگ حتمی است. بنابراین، آیه مزبور تنها مربوط به موردی است که انسان به عمر نهائی خود رسیده است، و اما مرگ های پیش رس را به هیچ وجه شامل نمی شود. در هر صورت، باید توجه داشت هر دو اجل، از ناحیه خدا تعیین می شود: یکی به طور مطلق، و دیگری به عنوان مشروط و یا معلق، درست مثل این که می گوئیم: این چراغ بعد از بیست ساعت بدون هیچ قید و شرط خاموش می شود، و نیز می گوئیم اگر طوفانی بوزد بعد از دو ساعت، خاموش خواهد شد، در مورد انسان و اقوام و ملتها نیز چنین است: می گوئیم: «خداوند اراده کرده است که فلان شخص یا ملت پس از فلان مقدار عمر به طور قطع از میان برود» و نیز می گوئیم: «اگر ظلم و ستم و نفاق و تفرقه و سهل انگاری و تنبلی را پیشه کنند، در یک سوم آن مدت از بین خواهند رفت» هر دو اجل از ناحیه خدا است یکی مطلق و دیگری مشروط.

از امام صادق (علیه السلام) در ذیل آیه فوق چنین نقل شده که فرمود: هُمَا أَجَلَانِ أَجَلٌ مَحْتُومٌ وَأَجَلٌ مَوْقُوفٌ:

«این اشاره به دو نوع اجل است، اجل حتمی و اجل مشروط» (۲)

و در احادیث دیگری که در این زمینه وارد شده، تصریح گردیده است که: اجل غیر حتمی

(مشروط) قابل تقدیم و تأخیر است و اجل حتمی قابل تغییر نیست. (۳)

۱ - اعراف، آیه ۳۴.

۲ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۴۷، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحه ۱۱۶ و جلد ۵، صفحه ۱۴۰ و جلد ۵۲، صفحه ۲۴۹ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۳۵۵، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۰۴، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحات ۹۹ و ۱۱۶ و جلد ۵، صفحه ۱۳۹ و جلد ۹۴، صفحه ۲۵ - تفسیر ۲ «عیاشی»، جلد ۱، صفحات ۳۵۴ و ۳۵۵، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۰۳ و جلد ۲، صفحه ۲۷، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «مستدرک سفینه البحار»،

جلد ۱، صفحات ۶۱ و ۶۲، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۹ هـ ق.

۳ وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرُّكُمْ وَ جَهْرُكُمْ وَ يَعْلَمُ
مَا تَكْسِبُونَ

ترجمه:

۳ - اوست خداوند در آسمان ها و در زمین؛ پنهان و آشکار شما را می داند؛ و از آنچه به دست می آورید، با خبر است.

تفسیر:

خدای آسمان ها و زمین

در این آیه برای تکمیل بحث گذشته در زمینه توحید و یگانگی خدا، و پاسخ گفتن به کسانی که برای هر دسته ای از موجودات خدائی قائلند و می گویند: خدای باران، خدای جنگ، خدای صلح، خدای آسمان و مانند آن چنین می فرماید: «او است خداوندی که الوهیتش بر تمام آسمان ها و زمین حکومت می کند» (وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ). (۱) یعنی با توجه به این که: خالق همه چیز او است، مدبر و اداره کننده همه نیز او می باشد؛ زیرا حتی مشرکان جاهلیت نیز خالق و آفریدگار را «الله» می دانستند، ولی تدبیر و تصرف را برای بت ها قائل بودند.

۱ - از نظر ترکیب این جمله در میان مفسران گفتگو است ولی ظاهر این است که «هو» مبتدا است و «الله» خبر و «فی السماوات...» جار و مجرور است که متعلق به فعلی می باشد که از کلمه «الله» فهمیده می شود، و معنی جمله در حقیقت چنین است: «هُوَ الْمُتَفَرِّدُ فِي السَّمَاوَاتِ بِاللَّوْهِيَّةِ».

لذا این آیه به آنها چنین پاسخ می دهد: کسی که خالق است، تدبیر و تصرف در همه جا نیز به دست او است.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که، خداوند در همه جا حاضر است، در آسمان ها و در زمین و جایی از او خالی نیست، نه این که: جسم باشد و مکان داشته باشد، بلکه احاطه به همه مکان ها دارد.

بدیهی است: کسی که در همه جا حکومت می کند و تدبیر همه چیز به دست او است و در همه جا حضور دارد، تمام اسرار و نهانی ها را می داند، لذا در جمله بعد می فرماید: «چنین پروردگاری پنهان و آشکار شما را می داند و نیز از آنچه انجام می دهید با خبر است» (يَعْلَمُ سِرِّكُمْ وَ جَهْرِكُمْ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ).

ممکن است گفته شود: «سرّ» و «جهر» در آیه، اعمال انسان ها و نیت آنها را نیز شامل می شود، بنابراین نیازی به ذکر ما تَكْسِبُونَ: «انجام می دهید» نیست.

ولی باید توجه داشت: کسب به معنی نتیجه های عمل و حالات روحی حاصل از اعمال خوب و بد است، یعنی او هم از اعمال و نیت شما با خبر است، و هم از اثراتی که این اعمال در روح شما می گذارد، و در هر حال ذکر این جمله برای تأکید در مورد اعمال انسان ها است.

۴ وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ
 ۵ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ
 يَسْتَهْزِئُونَ

ترجمه:

۴ - هیچ نشانه و آیه ای از آیات پروردگارشان برای آنان نمی آید، مگر این که از آن روی گردان می شوند!
 ۵ - آنان، حق را هنگامی که سراغشان آمد، تکذیب کردند، ولی به زودی خبر آنچه را به باد تمسخر می گرفتند، به آنان می رسد؛ (و از نتایج کار خود، آگاه می شوند).

تفسیر:

انسان های لجوج

گفتیم در سوره «انعام» روی سخن، بیشتر با مشرکان است، و قرآن به انواع وسائل برای بیداری و آگاهی آنها متوسل می شود، این آیه، و آیات فراوانی که بعد از آن می آید، در تعقیب همین موضوع است.

در این آیه، به روح لجاجت و بی اعتنائی و تکبر مشرکان در برابر حق و نشانه های خدا اشاره کرده، می فرماید: «آنها چنان لجوج و بی اعتنا هستند که هر نشانه ای از نشانه های پروردگار را می بینند، فوراً از آن روی برمی گردانند» (وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ). (۱)

۱ - باید توجه داشت «آیه» نکره است، و در سیاق نفی آمده، بنابراین عمومیت دارد، یعنی آنها در برابر هیچ آیه و نشانه ای تمکین نمی کنند و حاضر به مطالعه ای نیستند.

یعنی ابتدائی ترین شرط هدایت و راهیابی، که تحقیق و جستجوگری است در آنها وجود ندارد، نه تنها شور و عشق یافتن حق در وجود آنان نیست که همانند تشنگانی که به دنبال آب می دوند، در جستجوی حق باشند، که اگر چشمه آبی زلال بر در خانه آنها بجوشد صورت از آن برگردانده و اصلاً به آن نگاه نمی کنند، حتی اگر این آیات از طرف پروردگار آنها باشد (رَبِّهِمْ) و به منظور تربیت و و تکامل خود آنها نازل گردد!

این روحیه منحصر به دوران جاهلیت و مشرکان عرب نبوده، الآن هم بسیاری را می بینیم که در یک عمر شصت ساله، حتی، زحمت یک ساعت تحقیق و جستجو درباره خدا و مذهب به خود نمی دهند.

سهل است اگر کتاب و نوشته ای در این زمینه به دست آنها بیفتد به آن نگاه نمی کنند، و اگر کسی با آنها در این باره سخن گوید، گوش فرا نمی دهند. اینها جاهلان لجوج و بی خبری هستند که ممکن است گاهی در کسوت دانشمند ظاهر شوند!

سپس به نتیجه این عمل آنها اشاره کرده، می فرماید: «نتیجه این شد که: آنها حق را به هنگامی که به سراغشان آمد تکذیب کردند» (فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ). در حالی که اگر در آیات و نشانه های پروردگار دقت می نمودند، حق را به خوبی می دیدند و می شناختند و باور می کردند.

«و نتیجه این تکذیب را به زودی دریافت خواهند داشت، و خبر آنچه را به باد تمسخر گرفتند به آنها می رسد» (فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ). در دو آیه فوق، در حقیقت اشاره به سه مرحله از کفر شده که، مرحله به

مرحله تشدید می گردد:

نخست مرحله اعراض و روی گردانیدن.

پس از آن مرحله تکذیب.

و بعداً مرحله استهزاء و مسخره کردن حقایق و آیات خدا.

این امر، نشان می دهد: انسان در طریق کفر در یک مرحله متوقف نمی شود بلکه، هر چه پیش

می رود بر شدت انکار، عداوت و دشمنی با حق و بیگانگی از خدا می افزاید.

منظور از تهدید، که در آخر آیه ذکر شده، این است که: در آینده دور، یا نزدیک، عواقب شوم

بی ایمانی دامن آنها را در دنیا و آخرت خواهد گرفت، آیات بعد نیز شاهد این تفسیر است.

۶ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ
 نُمَكِّنْ لَكُمْ وَ أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَ جَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي
 مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَا هُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أُنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ

ترجمه:

۶ - آیا ندیدند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم؟! اقوامی که (از شما نیرومندتر بودند؛ و) قدرت هائی به آنها داده بودیم که به شما ندادیم؛ باران های پی در پی برای آنها فرستادیم؛ و از زیر (آبادی های) آنها، نهرها جاری ساختیم؛ (اما هنگامی که سرکشی و طغیان کردند،) آنان را به خاطر گناهانشان نابود کردیم؛ و جمعیت دیگری بعد از آنان پدید آوردیم.

تفسیر:

سرنوشت طغیانگران

از این آیه به بعد، قرآن یک برنامه تربیتی مرحله، به مرحله را، برای بیدار ساختن بت پرستان و مشرکان - به تناسب انگیزه های مختلف شرک و بت پرستی - عرضه می کند. نخست برای کوبیدن عامل غرور که یکی از عوامل مهم طغیان، سرکشی و انحراف است، دست به کار شده و با یادآوری وضع اقوام گذشته و سرانجام دردناک آنها، به این افراد - که پرده غرور بر چشمانشان افتاده است - هشدار می دهد و می فرماید: «آیا اینها مشاهده نکردند چه اقوامی را پیش از آنها هلاک کردیم؟! اقوامی که امکاناتی در روی زمین در اختیار آنها گذاشتیم که در اختیار

شما نگذاشتیم؟! (أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ). از جمله این که: «باران های پر برکت و پشت سر هم برای آنها فرستادیم» (وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا). (۱)

و دیگر این که: «نهرهای آب جاری را از زیر آبادی های آنها و در دسترس آنها جاری ساختیم» (وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ).

اما به هنگامی که راه طغیان را پیش گرفتند، هیچ یک از این امکانات نتوانست آنها را از کیفر الهی بر کنار دارد «و ما آنها را به خاطر گناهانشان نابود کردیم» (فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ). «و بعد از آنها اقوام دیگری روی کار آوردیم» (وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ).

آیا نباید مطالعه حال گذشتگان، برای آنها سرمشقی بشود؟! و از خواب غفلت بیدار، و از مستی غرور هشیار گردند؟

آیا خداوندی که درباره گذشتگان چنین عمل کرده توانائی ندارد همان برنامه را نیز درباره اینها اجرا کند؟! *

نکته ها:

۱ - قرن

«قرن» گر چه معمولاً به معنی یک زمان طولانی (صد سال یا هفتاد سال یا سی سال) آمده است، ولی گاهی - همان طور که اهل لغت تصریح کرده اند - به

۱ - «مِدْرَارًا» در اصل از ماده «در» به معنی شیر است و سپس به مایعاتی همانند باران، که ریزش دارد گفته شده است، و «مدرار» صیغه مبالغه است و جمله «أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ» در حقیقت، برای بیان مبالغه بیشتر می باشد.

قوم و جمعیتی که در یک زمان قرار دارند گفته می شود، اصولاً «قرن» از ماده «اقتران» و به معنی نزدیکی است و چون اهل عصر واحد و زمان های متقارب به هم نزدیکند هم به آنها، و هم به زمان آنها قرن گفته می شود. (۱)

۲ - امکانات و طغیان

در آیات قرآن مکرر، به این موضوع اشاره شده که امکانات فراوان مادی باعث غرور و غفلت افراد کم ظرفیت می شود؛ زیرا با داشتن اینها خود را بی نیاز از پروردگار می پندارند. غافل از این که: اگر لحظه، به لحظه و ثانیه، به ثانیه کمک و امداد الهی به آنها نرسد، نابود و خاموش می گردند، چنان که می خوانیم: *إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى: «انسان هنگامی که خود را بی نیاز پندارد طغیان می کند».* (۲)

۳ - هشدار به سرمستانِ باده غرور

این هشدار مخصوص بت پرستان نیست، هم امروز قرآن نیز به دنیای ثروتمند ماشینی که بر اثر فراهم بودن امکانات زندگی، از باده غرور سرمست شده، هشدار می دهد: وضع گذشتگان را فراموش نکنید که چگونه بر اثر عامل گناه، همه چیز را از دست دادند. شما هم با روشن شدن جرقه آتش یک جنگ جهانی دیگر ممکن است همه چیز را از دست بدهید و به دوران قبل از تمدن صنعتی خود باز گردید.

- ۱ - «تبیان»، جلد ۴، صفحه ۸۱، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۱، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «زاد المسیر»، جلد ۳، صفحه ۶، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۳۹۱، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.
- ۲ - علق، آیات ۶ و ۷.

توجه داشته باشید: عامل بدبختی آنها چیزی جز گناه، ظلم، ستم، بیدادگری و عدم ایمان نبوده، همین عامل در جامعه شما نیز آشکار شده است.

به راستی مطالعه تاریخ زندگی فراعنه مصر، ملوک سبا، سلاطین کلدان و آشور، و قیصرهای روم با آن زندگانی افسانه ای و ناز و نعمت بی حساب، و سپس مطالعه عواقب دردناکی که بر اثر کفر و بیدادگری طومار زندگانی آنها را در هم پیچید، برای همه کس و برای همه ما درس عبرتی است بزرگ و آشکار.

۷ وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ

ترجمه:

۷- (حتی) اگر ما نامه ای روی صفحه ای بر تو نازل کنیم، و (علاوه بر دیدن و خواندن،) آن را با دست های خود لمس کنند، باز کافران می گویند: «این چیزی جز یک سحر آشکار نیست!»

تفسیر:

آخرین درجه لجاجت

دیگر از عوامل انحراف آنها تکبر و لجاجت است که در این آیه به آن اشاره شده؛ زیرا افراد متکبر معمولاً مردم لجوجی هستند، چون تکبر به آنها اجازه تسلیم در برابر حق را نمی دهد و همین سبب می شود که به اصطلاح روی دنده لج بیفتند، و هر دلیل روشن و برهان واضحی را به نحوی انکار کنند، هر چند تا سر حد انکار بدیهیات پیش رود!

همان طور که بارها با چشم خود این موضوع را در میان افراد متکبر و خودخواه دیده ایم. قرآن در اینجا اشاره به تقاضای جمعی از بت پرستان (که می گویند این اشخاص نضر بن حارث، عبدالله بن ابی امیه و نوفل بن خویند بودند که به پیامبر (صلی الله علیه وآله) گفتند: ما تنها در صورتی ایمان می آوریم که نامه ای از طرف خداوند با

چهار فرشته بر ما نازل کنی!!(۱) کرده، می فرماید:

«اگر همان طور که آنها تقاضا کردند، نوشته ای بر صفحه ای از کاغذ و مانند آن بر تو نازل کنیم، و علاوه بر مشاهده کردن، با دست خود نیز آن را لمس کنند باز می گویند: این یک سحر آشکار است!» (وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ).

یعنی: دائره لجاجت آنها، تا حدی توسعه یافته که روشن ترین محسوسات را یعنی آنچه با «مشاهده» و «لمس» درک می شود، انکار می کنند، و به بهانه سحر از تسلیم شدن در برابر آن، سر باز می زنند.

در حالی که در زندگی روزانه خود برای اثبات واقعیت ها به یک دهم از این نشانه ها نیز قناعت می کنند، و آن را قطعی و مسلم می دانند!
و این نیست مگر به خاطر خودخواهی، تکبر و لجاجت سختی که بر روح آنها سایه افکنده. ضمناً باید توجه داشت: «قرطاس» به معنی هر چیزی است که روی آن می نویسند، اعم از کاغذ و پوست و الواح، و اگر امروز قرطاس را فقط به کاغذ می گویند، برای این است که کاغذ متداول ترین چیزی است که روی آن نوشته می شود.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۲، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۸۴ - «اسباب نزول الآیات»، صفحه ۱۴۳، مؤسسه الحلبي و شرکاه، قاهره، ۱۳۸۸ هـ ق - «زاد المسیر»، جلد ۳، صفحه ۷، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۳، صفحه ۶۷، دار المعرفه بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق.

- ۸ وَ قَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَفُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ
- ۹ وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ
- ۱۰ وَ لَقَدْ اسْتَهْزَيْتَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ
- ۱۱ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظَرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ

ترجمه:

- ۸ - گفتند: «چرا فرشته ای بر او نازل نشده» ولی اگر فرشته ای بفرستیم، کار تمام می شود؛ (یعنی اگر مخالفت کنند،) دیگر به آنها مهلت داده نخواهد شد.
- ۹ - اگر او را فرشته ای قرار می دادیم، حتماً وی را به صورت انسانی در می آوردیم؛ باز کار را بر آنها مشتبه می ساختیم؛ همان طور که بر دیگران مشتبه می سازند.
- ۱۰ - (با این حال، نگران نباش!) جمعی از پیامبران پیش از تو را استهزا کردند؛ اما سرانجام، آنچه را مسخره می کردند، دامانشان را گرفت؛ (و عذاب الهی بر آنها فرود آمد).
- ۱۱ - بگو: «روی زمین گردش کنید؛ سپس بنگرید سرانجام تکذیب کنندگان آیات الهی چه شد»؟!

تفسیر:

بهانه جوئی ها

یکی دیگر از عوامل کفر و انکار، بهانه جوئی است، گر چه بهانه جوئی معلول عوامل دیگر از جمله تکبر و خود خواهی می باشد.

ولی تدریجاً به عنوان یک روحیه منفی در می آید و خود یک عامل برای عدم تسلیم در برابر حق می گردد.

از جمله بهانه جوئی هائی که مشرکان در برابر پیامبر(صلی الله علیه وآله) داشتند و در چندین آیه از قرآن به آن اشاره شده و در آیه مورد بحث نیز آمده است این است که: آنها می گفتند:

چرا پیامبر(صلی الله علیه وآله) به تنهائی به این مأموریت بزرگ دست زده است؟

«چرا موجودی از غیر جنس بشر، و از جنس فرشتگان او را در این مأموریت همراهی نمی کند»؟ (وَ قَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا مَلَكًا).

مگر می تواند انسانی که از جنس ما است به تنهائی بار رسالت را بر دوش کشد؟

در حالی که با وجود دلائل روشن و آیات بینات بر نبوت او، جائی برای این بهانه جوئی ها نیست.

به علاوه، فرشته نه قدرتی بالاتر از انسان دارد و نه آمادگی و استعدادی برای رسالت بیش از او، بلکه به مراتب انسان از او آماده تر است.

قرآن با دو جمله که هر کدام استدلالی را در بر دارد به آنها پاسخ می گوید:

نخست این که: «اگر فرشته ای نازل شود، و سپس آنها ایمان نیاورند، به حیات همه آنان خاتمه داده خواهد شد» (وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ).

اما چرا با آمدن فرشته و همراهی او با پیامبر(صلی الله علیه وآله)، منکران گرفتار مرگ و

هلاکت می شوند؟

دلیل آن همان چیزی است که در چند آیه قبل به آن اشاره شد، که: اگر نبوت جنبه شهود و حسّی پیدا کند، یعنی با آمدن فرشته، غیب تبدیل به شهود گردد، و همه چیز را با چشم ببینند، آخرین مرحله اتمام حجت انجام شده است؛ چرا که دلیلی بالاتر از این تصور نمی شود. با این حال، اگر کسی مخالفت کند کیفر و مجازات او قطعی خواهد بود، ولی خداوند به خاطر لطف و مرحمت بر بندگان و برای این که: فرصتی برای تجدید نظر داشته باشند، این کار را نمی کند.

مگر در موارد خاصی که می داند طرف، آمادگی کامل و استعداد پذیرش دارد.

یا در مواردی که طرف مستحق نابودی است، یعنی اعمالی انجام داده است که استحقاق مجازات الهی را دارد.

در این موقع، به تقاضای او ترتیب اثر داده می شود و به هنگامی که قبول نکرد، فرمان نابودی او صادر می گردد.

در آیه بعد به پاسخ دوم می پردازد و آن این که: پیامبر (صلی الله علیه وآله) به مقتضای مقام رهبری و عهده دار بودن امر تربیت مردم، و سرمشق عملی به آنها دادن، لازم است از جنس خود مردم و هم‌رنگ و هم صفات آنها باشد و تمام غرائز و صفات انسان در او وجود داشته باشد؛ زیرا فرشته علاوه بر این که: برای بشر قابل رؤیت نیست. نمی تواند سرمشق عملی برای او گردد، چون نه از نیازها و دردهای او آگاه است و نه به وضع غرائز و خواسته های او آشنا است.

و به همین دلیل، رهبری او نسبت به موجودی که از هر جهت با وی فرق

دارد، کاملاً نارسا خواهد بود.

لذا قرآن در جواب دوم، می فرماید: «اگر ما او را فرشته قرار می دادیم و به پیشنهاد آنها عمل می کردیم، باز، لازم بود تمام صفات انسان را در او ایجاد کنیم، و او را به صورت و سیرت مردی قرار دهیم» (وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا). (۱)

از آنچه گفتیم روشن می شود: منظور از جمله «لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا» این نیست که فقط شکل انسان به او می دهیم که بعضی از مفسران پنداشته اند، بلکه منظور این است که: او را از نظر ظاهر و باطن متصف به صفات انسانی می سازیم.

سپس نتیجه می گیرد که با این حال همان ایرادات سابق را بر ما تکرار می کردند که: «چرا به انسانی مأموریت رهبری داده ای و چهره حقیقت را بر ما پوشانیده ای؟!» (وَلَكَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ).

«لَبَسَ» (بر وزن درس) به معنی پرده پوشی و اشتباه کاری است، و «لَبَسَ» (بر وزن قفل) به معنی پوشیدن لباس است (ماضی اول لَبَسَ بر وزن ضَرَبَ و ماضی دوم لَبَسَ بر وزن حَسِبَ می باشد) و روشن است که: در آیه، معنی اول اراده شده است، یعنی: اگر فرشته ای می فرستادیم باید به صورت و سیرت انسانی باشد، و در این موقع به عقیده آنها ما مردم را به اشتباه و خطا انداخته بودیم و همان نسبت های سابق را بر ما تکرار می کردند - همان طور که خود آنها افراد نادان و بی خبر را به اشتباه و خطا می افکنند، و چهره حقیقت را بر آنها می پوشانند - بنابراین نسبت «لَبَسَ» و پرده پوشی به خدا از زاویه دید آنها است.

و در آخرین آیه، خداوند به پیامبرش دلداری می دهد و می فرماید: از

۱ - ضمیر «جَعَلْنَاهُ» می تواند به پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر گردد و هم ممکن است به کسی که همراه پیامبر برای تحکیم نبوت او مبعوث می شود باز گردد.

در صورت دوم، عمل به پیشنهاد آنها شده، و در صورت اول، چیزی حتی بالاتر از پیشنهاد آنها.

مخالفت و لجاجت و سرسختی آنها نگران نباش! زیرا «جمعی از پیامبران پیش از تو را نیز به باد استهزاء و مسخره گرفتند اما سرانجام آنچه را، مسخره می کردند، دامانشان را گرفت و عذاب الهی بر آنها نازل شد» (وَ لَقَدْ اسْتَهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ).

در حقیقت این آیه هم مایه تسلی خاطری است برای پیامبر (صلی الله علیه و آله)، که در راه خود کمترین تزلزلی در اراده اش واقع نشود، و هم تهدیدی است برای مخالفان لجوج که به عواقب شوم و دردناک کار خود بیندیشند. (۱)

قرآن در اینجا برای بیدار ساختن این افراد لجوج و خود خواه از راه دیگری وارد شده و به پیامبر دستور می دهد: به آنها سفارش کند، در زمین به سیر و سیاحت پردازند و عواقب کسانی که حقایق را تکذیب کردند با چشم خود ببینند، شاید بیدار شوند، می فرماید: «بگو: بر روی زمین گردش کنید، آنگاه بنگرید سرانجام کسانی که آیات الهی را تکذیب کردند چه شد؟ (قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ).

شک نیست که مشاهده آثار گذشتگان و اقوامی که بر اثر پشت پا زدن به حقایق راه فنا و نابودی را پیمودند، تأثیرش بسیار بیشتر از مطالعه تاریخ آنها در کتاب ها است؛ زیرا این، آثار حقیقت را محسوس و قابل لمس می سازد.

شاید به خاطر همین است که جمله انظروا: «نگاه کنید» را به کار برده نه تفكروا: «بیندیشید».

۱ - باید توجه داشت کلمه «حاق» به معنی نازل گردید و وارد شد، می باشد، و منظور از «ما کأنوا به يستهزئون»، اخبار پیامبران به مجازات الهی است که دشمنان لجوج آن را به باد مسخره می گرفتند، مانند: تهدیدهای پی در پی نوح (علیه السلام) به طوفان که وسیله ای برای سخریه قوم بت پرست شده بود.

بنابراین، آیه، هیچ گونه نیاز به تقدیر کلمه «جزاء» آن چنان که بعضی گفته اند، ندارد، بلکه معنی آن چنین است: «مجازات هائی را که مسخره می کردند بر آنها نازل شد».

ضمناً ذکر «ثم» که معمولاً در مورد عطف با فاصله زمانی به کار می رود، ممکن است به خاطر توجه دادن به این حقیقت باشد که: در این سیر و قضاوت خود، عجله نکنند، بلکه هنگامی که آثار گذشتگان را مشاهده کردند، با حوصله و دقت ببیندند، سپس نتیجه گیری کرده، عاقبت کار آنها را با چشم ببینند.

در مورد سیر و سیاحت در زمین و تأثیر فوق العاده آن در بیدار ساختن افکار مشروحاً در ذیل آیه ۱۳۷ سوره «آل عمران» در جلد سوم بحث کردیم.

۱۲ قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ
لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ
لَا يُؤْمِنُونَ

۱۳ وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

ترجمه:

۱۲ - بگو: «آنچه در آسمان ها و زمین است، از آن کیست؟» بگو: «از آن خداست». رحمت (و بخشش) را بر خود، حتم کرده؛ (و) به طور قطع همه شما را در روز قیامت، که در آن شک و تردیدی نیست، گرد خواهد آورد. (آری) فقط کسانی که سرمایه های وجود خویش را از دست داده و گرفتار خسران شدند، ایمان نمی آورند.

۱۳ - و برای او است آنچه در شب و روز قرار دارد و او شنوا و دانا است.

تفسیر:

سرچشمه تمام رحمت ها

در این آیه بحث با مشرکان همچنان دنبال شده است. در آیات گذشته روی مسأله توحید و یگانه پرستی تکیه شده بود، اما در این آیه، روی مسأله معاد تکیه شده و با اشاره به اصل توحید، مسأله رستاخیز و معاد از طریق جالبی تعقیب می گردد، تعبیر آیه به صورت سؤال و جواب است، گوینده سؤال و جواب هر دو یکی است که این خود یک شیوه زیبا در ادبیات است.

استدلال برای معاد در اینجا از دو مقدمه تشکیل شده است:

۱ - نخست می فرماید: «بگو: آنچه در آسمان ها و زمین است برای کیست؟» (قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

و بلافاصله به دنبال آن می فرماید: «خودت از زبان فطرت و جان آنها پاسخ بده: برای خدا» (قُلْ لِلَّهِ).

طبق این مقدمه، همه جهان هستی ملک خدا است و تدبیر آن به دست او است.

۲ - «پروردگار عالم سرچشمه تمام رحمت ها است، او است که رحمت را بر عهده خویش قرار داده، و مواهب بی شمار، به همه ارزانی می دارد» (كَتَبَ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ). آیا ممکن است چنین خداوندی اجازه دهد رشته حیات انسان ها با مرگ به کلی پاره شود و تکامل و حیات ادامه نیابد؟

آیا این با اصل «فیاض بودن» و «رحمت واسعه» او می سازد؟

آیا او در مورد بندگان خود که مالک و مدبر آنها است ممکن است، چنان بی مهری کند که بعد از مدتی راه فنا بپویند و تبدیل به هیچ و پوچ شوند؟

مسئلاً، نه، بلکه رحمت واسعه او ایجاب می کند: موجودات، مخصوصاً انسان را در مسیر تکامل پیش ببرد، همان طور که در پرتو رحمت خویش بذر کوچک و بی ارزشی را تبدیل به درخت تناور و برومند، یا شاخه گل زیبایی می کند، همان طور که در پرتو فیض خود نطفه بی ارزش را به انسان کاملی مبدل می سازد، همین رحمت، ایجاب می کند انسان را که استعداد بقاء و زندگی جاودانی دارد پس از مرگ، در لباس حیاتی نوین و در عالمی وسیع تر در آورد و در این سیر ابدی تکامل، دست رحمتش پشت سر او باشد.

لذا به دنبال این دو مقدمه، می فرماید: «به طور مسلم همه شما را در روز

رستاخیز، روزی که هیچ گونه شک و تردیدی در آن نیست جمع خواهد کرد» (لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ).

قابل توجه این که: آیه با سؤال و به اصطلاح استفهام تقریری که به منظور اقرار گرفتن از طرف می باشد، شروع شده است، و چون این مطلب، هم از نظر فطرت مسلم بوده و هم خود مشرکان به آن اعتراف داشته اند که مالکیت عالم هستی متعلق به بت ها نیست، بلکه مربوط به خدا است، بلافاصله خود او پاسخ سؤال را می گوید. و این یک روش زیبا در طرح مسائل مختلف محسوب می شود.

موضوع دیگر این که: برای معاد در جاهای دیگر از طرق مختلف از طریق قانون عدالت، قانون تکامل، حکمت پروردگار، استدلال شده است، اما استدلال به رحمت، استدلال تازه ای است که در آیه بالا مورد بحث قرار گرفته.

در پایان آیه، به سرنوشت و عاقبت کار مشرکان لجوج اشاره کرده می فرماید: «آنها که در بازار تجارت زندگی، سرمایه وجود خود را از دست داده اند به این حقائق ایمان نمی آورند» (الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

چه تعبیر عجیبی! گاهی انسان، مال یا مقام، یا یکی دیگر از سرمایه های خود را از دست می دهد، در این موارد اگر چه زیان کرده است ولی چیزهائی را از دست داده است که جزء وجود او نبوده، یعنی بیرون از وجود او است، اما بزرگ ترین زیان که می توان نام آن را زیان حقیقی گذاشت، زمانی خواهد بود که انسان، اصل هستی خود را از کف دهد و وجود خویش را بیازد.

دشمنان حق، و افراد لجوج، سرمایه عمر و سرمایه فکر و عقل و فطرت و تمام مواهب روحی و جسمی خویش را که می بایست در مسیر حق، به کار گیرند و به تکامل شایسته خود برسند به کلی از دست می دهند، نه سرمایه ای می ماند و

نه سرمایه دار!

این تعبیر در آیات متعددی از قرآن مجید آمده است و تعبیرات تکان دهنده ای است که سرانجام دردناک منکران حق و گنهکاران آلوده را روشن می سازد.

آیه بعد در حقیقت تکمیلی است برای آیه گذشته؛ زیرا در آیه قبل اشاره به مالکیت خداوند نسبت به همه موجودات از طریق قرار گرفتن آنها در افق «مکان» بود، لذا فرمود: خداوند مالک آنچه در آسمان ها و زمین است می باشد.

این آیه، اشاره به مالکیت او از طریق قرار گرفتن در افق و پهنه «زمان» است لذا می فرماید: «و از آن او است آنچه در شب و روز قرار گرفته است» (وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ). در حقیقت جهان ماده از این موضوع یعنی «زمان» و «مکان» خالی نیست و تمام موجوداتی که در ظرف زمان و مکان واقع می شوند، یعنی تمامی جهان ماده از آن او هستند، و نباید تصور شود که: شب و روز مخصوص منظومه شمسی است، بلکه تمام موجودات زمین و آسمان دارای شب و روز و بعضی دائماً در روز بدون شب، و بعضی در شب بدون روز به سر می برند.

مثلاً در خورشید دائماً روز است؛ زیرا در آنجا روشنایی است و تاریکی وجود ندارد، در حالی که بعضی از کواکب خاموش و بی نور آسمان که در مجاورت ستارگان قرار ندارند در تاریکی شب جاودانی به سر می برند. و آیه فوق همه اینها را شامل می شود.

ضمناً باید توجه داشت: منظور از «سکن» سکونت به معنی توقف و قرار گرفتن در چیزی است، خواه این که آن موجود در حال حرکت باشد، یا سکون

مثلاً می گوئیم:

ما در فلان شهر ساکن هستیم یعنی در آنجا استقرار یافته و توقف داریم، اعم از این که در خیابان های شهر در حال حرکت باشیم یا در حال سکون. این احتمال نیز در آیه وجود دارد که: «سکون» در اینجا فقط مقابل حرکت باشد و از آنجا که این دو، از امور نسبی هستند ذکر یکی ما را از دیگری بی نیاز می کند. بنابراین، معنی آیه چنین می شود: «آنچه در روز و شب و افق زمان در حال سکون و حرکت است همه از آن خدا است».

در این صورت، آیه می تواند اشاره به یکی از استدلالات توحیدی باشد؛ زیرا «حرکت» و «سکون» دو حالت عارضی هستند که به طور مسلّم، حادثند و نمی توانند قدیم و ازلی باشند، چون حرکت عبارت است از: «بودن چیزی در دو زمان مختلف در دو مکان»، و سکون: «بودن چیزی است در دو زمان در یک مکان معین»، و بنابراین، در ذات حرکت و سکون توجه به حالت سابقه نهفته شده است، و می دانیم: چیزی که قبل از آن حالت دیگری باشد نمی تواند ازلی بوده باشد.

از این سخن چنین نتیجه می گیریم: «اجسام از حرکت و سکون خالی نیستند». و «آنچه از حرکت و سکون خالی نیست نمی تواند ازلی باشد».

بنابراین، تمامی اجسام حادثند و چون حادثند نیازمند به آفریدگارند (دقت کنید). ولی خداوند چون جسم نیست نه حرکت دارد و نه سکون، نه زمان دارد و نه مکان، و به همین جهت ازلی و ابدی است.

و در پایان آیه پس از ذکر توحید اشاره به دو صفت بارز خداوند کرده می فرماید: «و اوست شنونده و دانا» (وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ). اشاره به این که: وسعت جهان هستی و موجوداتی که در افق زمان و مکان قرار گرفته اند، هیچ گاه مانع از آن نیست که خدا از اسرار آنها آگاه باشد، بلکه سخنان آنها را می شنود و حتی حرکت مورچه ضعیفی را در دل شب تاریک بر سنگ سیاه و ظلمانی در اعماق یک دره خاموش و دور افتاده را درک می کند، و از احتیاجات او و سایرین با خبر و آگاه است و از اعمال و کارهای همگی مطلع.

* * *

نکته:

زندگانی ابدی برای مؤمنان رحمت است اما... ممکن است گفته شود: زندگانی ابدی تنها برای مؤمنان مصداق «رحمت» است ولی برای غیر آنها جز «زحمت و بدبختی» چیز دیگری نخواهد بود.

پاسخ:

شک نیست که: کار خدا فراهم آوردن زمینه های رحمت است، او انسان را آفرید، به او عقل داد، پیامبران را برای رهبری و راهنمایی او فرستاده، انواع مواهب را در اختیار وی گذارد، و راهی به سوی زندگی جاویدان به روی همگان گشود، اینها بدون استثناء رحمت است. حال اگر در طریق به ثمر رساندن این رحمت ها، خود انسان راه خویش را کج کند و تمام زمینه های رحمت را برای خود تبدیل به شکنجه و زحمت نماید؛ این موضوع هیچ گونه لطمه ای به رحمت بودن آنها نخواهد زد، و تمام سرزنش ها متوجه انسانی است که زمینه های رحمت را تبدیل به عذاب کرده است.

* * *

- ۱۴ قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَلْتَأْتُوا فَاظِرًا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُهُمْ وَ
لَا يُطْعَمُ قُلُوبُهُمْ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ
- ۱۵ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
- ۱۶ مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ

ترجمه:

- ۱۴ - بگو: «آیا غیر خدا را ولیّ خود انتخاب کنم؟! (خدائی) که او آفریننده آسمان ها و زمین است؛ اوست که روزی می دهد و از کسی روزی نمی گیرد». بگو: «من مأمورم که نخستین مسلمان باشم؛ و (خداوند به من دستور داده که) از مشرکان نباش!»
- ۱۵ - بگو: «من (نیز) اگر نافرمانی پروردگارم کنم، از عذاب روزی بزرگ (روز رستاخیز) می ترسم!»
- ۱۶ - آن کس که در آن روز، مجازات الهی به او نرسد، خداوند او را مشمول رحمت خویش ساخته؛ و این همان پیروزی آشکار است.»

شان نزول

- بعضی برای آیات فوق، شان نزولی نقل کرده اند که: «جمعی از اهل مکه خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده، گفتند: ای محمد! تو آئین قوم خود را ترک گفتی و می دانیم این کار عاملی جز فقر ندارد!»
- ما حاضریم اموال خود را با تو تقسیم کنیم و تو را کاملاً ثروتمند نمائیم تا

دست از خدایان ما برداری و به آئین اصلی ما بازگردی، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت» (۱).

البته همان طور که قبلاً گفته شد، آیات این سوره طبق روایات وارده، یک جا در «مکه» نازل شده، بنابراین، نمی تواند هر یک شأن نزول خاصی داشته باشد، ولی در زمان های قبل از نزول این سوره گفتگوها و بحث هائی میان پیامبر و مشرکان وجود داشته است و قسمتی از آیات این سوره ناظر به آن گفتگوها است، بنابراین هیچ مانعی ندارد که چنین سخنی میان پیامبر و مشرکان رد و بدل شده باشد، و خداوند در این آیات به آن سخنان اشاره کرده، و پاسخ می گوید.

تفسیر:

پناهگاهی غیر از خدا نیست

به هر حال، در این آیات نیز هدف، اثبات توحید، مبارزه با شرک و بت پرستی است، مشرکان با این که: آفرینش جهان را مخصوص ذات خداوند می دانستند بت ها را به عنوان تکیه گاه و پناهگاه برای خود انتخاب کرده بودند، و گاه، برای هر یک از نیازمندی های خود به یکی از بت ها تکیه می کردند، به خدایان متعدد:

خدای باران، خدای نور، خدای ظلمت، خدای جنگ و صلح، و خدای رزق و روزی قائل بودند و این همان عقیده ارباب انواع می باشد که در یونانقدیم نیز وجود داشت.

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، ذیل آیه مورد بحث - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۸، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «مناقب آل ابی طالب»، جلد ۱، صفحه ۴۶، مطبعة محمد کاظم الحیدری، نجف اشرف، ۱۳۷۶ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحات ۱۵۷ و ۱۹۹ - «زاد المسیر»، جلد ۳، صفحه ۹، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق.

قرآن برای از بین بردن این پندار غلط به پیامبر چنین دستور می دهد: «به آنها بگو آیا غیر خدا را ولیّ، سرپرست و پناهگاه خود انتخاب کنم؟! در حالی که او آفریننده آسمان ها و زمین، و روزی دهنده همه موجودات است بدون این که خود نیازی به روزی داشته باشد؟! (قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ).»

بنابراین، هنگامی که آفریننده همه چیز، او است، بدون اتکاء به قدرت دیگری سراسر جهان هستی را به وجود آورده، و روزی همگان به دست او است، چه دلیل دارد که انسان، غیر او را ولیّ و سرپرست و تکیه گاه قرار دهد.

اصولاً بقیه، همه مخلوقند و در تمام لحظات وجود خود به او نیازمندند، چگونه می توانند نیاز دیگری را برطرف سازند؟

جالب این که: در آیه بالا هنگامی که سخن از آفرینش آسمان و زمین به میان آورده خدا را به عنوان «فاطر» معرفی می کند، «فاطر» از ماده «فطور» و به معنی شکافتن است.

از «ابن عباس» نقل شده که: معنی «فاطرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» را آنگاه فهمیدم که دو عرب بر سر چاه آبی با هم نزاع داشتند یکی از آنها برای اثبات مالکیت خود می گفت: أَنَا فَطَرْتُهَا: «من این چاه را شکافته و احداث کرده ام!» (۱)

ولی ما امروز، معنی فاطر را بهتر از «ابن عباس» می توانیم به کمک علوم روز دریابیم؛ زیرا این تعبیر جالبی است که با دقیق ترین نظریات علمی روز با

- ۱ - «بحار الانوار»، جلد ۸۱، صفحه ۳۶۹ - «مصباح کفعمی»، صفحه ۳۴۰، انتشارات رضی قم، ۱۴۰۵ هـ ق - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۸، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «تبیان»، جلد ۴، صفحه ۸۸ و جلد ۸، صفحه ۴۱۱ و جلد ۹، صفحه ۱۴۸، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱، صفحه ۴۴ و جلد ۱۴، صفحات ۲۵ و ۳۱۹، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۳، صفحه ۵۵۴، دار المعرفه، مطبعة الفتح جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

پیدایش جهان هماهنگ است چه این که:

طبق تحقیقات دانشمندان، عالم بزرگ (مجموعه جهان) و عالم کوچک تر (منظومه شمسی) همه در آغاز، توده واحدی بودند که بر اثر انفجارهای پی در پی از هم شکافته شدند و کهکشان ها، منظومه ها و کرات به وجود آمدند، در آیه (سوره انبیاء) این مطلب با صراحت بیشتری بیان شده آنجا که می فرماید: أَوْلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا:

«آیا کافران نمی دانند آسمان و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از هم جدا کردیم». نکته دیگری که نباید از آن غفلت کرد این است که: در میان صفات خدا در اینجا تنها روی اطعام بندگان، و روزی دادن آنها تکیه شده است، این تعبیر شاید به خاطر آن است که: بیشتر وابستگی ها در زندگی مادی بشر بر اثر همین نیاز مادی است. همین به اصطلاح «خوردن یک لقمه نان» است که افراد را به خضوع در برابر اربابان زر و زور وای دارد، و گاهی تا سر حد پرستش در مقابل آنها کرنش می کنند. قرآن در عبارت بالا می فرماید: روزی شما به دست اوست، نه به دست این گونه افراد، و نه به دست «بت ها»، صاحبان زر و زور خود نیازمندند و احتیاج به اطعام دارند، تنها خدا است که اطعام می کند و نیاز به اطعام ندارد. در آیات دیگر قرآن نیز می بینیم: روی مسأله مالکیت خداوند و رازقیت او و فرستادن باران و پرورش گیاهان تکیه شده است تا فکر وابستگی به مخلوقات را از مغز افراد بشر به کلی خارج کند.

آنگاه برای پاسخ گفتن به پیشنهاد کسانی که از او دعوت می کردند به آئین

شرک، بیبوندند می فرماید: علاوه بر این که عقل به من فرمان می دهد: تنها بر کسی تکیه کنم که آفریننده آسمان و زمین می باشد، وحی الهی نیز به من چنین دستور داده: «بگو: به من امر شده که نخستین مسلمان باشم و به هیچ وجه در صف مشرکان قرار نگیر!» (قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ). (۱)

شک نیست: قبل از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) پیامبران دیگر و امت صالح آنها نیز مسلمان بوده اند و در برابر اراده خدا تسلیم.

بنابراین، هنگامی که می فرماید: من دستور دارم نخستین مسلمان باشم یعنی: نخستین مسلمان این امت.

و این در حقیقت، اشاره به یک مطلب مهم تربیتی نیز می باشد که هر رهبری باید در انجام دستورات مکتب خود از همه افراد پیشقدم تر باشد. او باید اولین مؤمن به آئین خویش، نخستین عمل کننده، کوشاترین فرد، و فداکارترین شخص در برابر مکتب خود باشد.

و در آیه بعد، برای تأکید بیشتر روی این دستور الهی که از طریق وحی بر پیامبر نازل شده است می فرماید:

من نیز به نوبه خود احساس مسئولیت می کنم و از قوانین الهی به هیچ وجه مستثنی نیستم، من نیز اگر از دستور پروردگار منحرف شوم و راه سازشکاری با مشرکان را بپیمایم و عصیان و نافرمانی او کنم از مجازات آن روز بزرگ در امان نیستم، می فرماید: «بگو: من نیز اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب آن روز

۱ - جمله «إِنِّي أُمِرْتُ...» از قبیل خطاب غیر مستقیم است و جمله «لَا تَكُونَنَّ...» خطاب مستقیم، شاید این تفاوت به خاطر آن باشد که: بیزاری و دوری از شرک از نخستین مسلمان بودن، به درجات مهم تر است، لذا مسأله دوری از شرک به صورت خطاب مستقیم و با «نون تأکید ثقیله» بیان شده است.

بزرگ (رستاخیز) می ترسم» (قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ). (۱)
از این آیه نیز به خوبی استفاده می شود که: احساس مسئولیت پیامبران بیش از احساس
مسئولیت دیگران است.

و در آخرین آیه برای این که: ثابت شود پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز بدون تکیه بر لطف و
رحمت خدا کاری نمی تواند بکند و هر چه هست به دست او است و حتی شخص
پیغمبر(صلی الله علیه وآله) چشم امیدش را به رحمت بی پایان پروردگار دوخته و نجات و
پیروزی خود را از او می طلبد، می فرماید: «هر کس در آن روز بزرگ از مجازات پروردگار
رهائی یابد مشمول رحمت خدا شده است و این یک موفقیت و پیروزی آشکار است» (مَنْ
يُصْرِفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ).

این آیات آخرین درجه توحید را بیان می کند و حتی به کسانی که برای پیامبران در برابر خدا
دستگاه مستقلی قائل بودند، همانند مسیحیان که مسیح را ناجی و نجات دهنده می دانستند،
صریحاً پاسخ می دهد که حتی پیامبران نیاز به رحمت او دارند!

۱ - جالب این که: ترتیب جمله بندی این چنین اقتضا می کند که: کلمه «أخاف» بعد از جمله
«إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي» ذکر شود؛ زیرا به منزله جزای شرط محسوب می شود، اما ترس و احساس
مسئولیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) در برابر زمان پروردگار سبب شده است که به خاطر تأکید
جمله «أخاف» (می ترسم) مقدم داشته شود!

- ۱۷ وَ إِن يَّمْسَسْكَ اللَّهُ بَصْرًا فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِن يَّمْسَسْكَ بَخِيرًا فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
- ۱۸ وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ

ترجمه:

- ۱۷ - اگر خداوند زبانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی تواند آن را برطرف سازد؛ و اگر خیری به تو رساند، او بر همه چیز تواناست؛ (و از قدرت او، هرگونه نیکی ساخته است).
- ۱۸ - اوست که بر بندگان خود، قاهر و مسلط است؛ و اوست حکیم آگاه!

تفسیر:

قدرت قاهره پروردگار

گفتیم: هدف این سوره در درجه اول، ریشه کن ساختن عوامل شرک و بت پرستی است، در دو آیه فوق نیز همین حقیقت تعقیب شده است.

نخست می فرماید: چرا شما به غیر خدا توجه می کنید؟ و برای حل مشکلات و دفع زیان و ضرر و جلب منفعت به معبودهای ساختگی پناه می برید با این که: «اگر خدا کمترین زبانی به تو برساند برطرف کننده آن، کسی جز او نخواهد بود، و اگر خیر و برکت و پیروزی و سعادت به تو برساند از پرتو قدرت او است زیرا او است که بر همه چیز توانا است» (وَ إِن يَّمْسَسْكَ اللَّهُ بَصْرًا فَلَا

كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بَخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (۱)

در حقیقت، توجه به غیر خدا به خاطر این است که:

یا آنها را سرچشمه خیرات.

و یا برطرف کننده مصائب و مشکلات می دانند، همان طور که خضوع تا سر حد پرستش در

برابر صاحبان قدرت و زر و زور نیز یکی از این دو انگیزه را دارد.

آیه فوق می فرماید: اراده خداوند بر همه چیز حکومت می کند، اگر نعمتی را از کسی سلب

کند و یا نعمتی را به کسی ارزانی دارد، هیچ منبع قدرتی در جهان نیست که بتواند آن را

دگرگون سازد.

پس چرا در برابر غیر خدا سر تعظیم فرود می آورند؟

تعبیر به «يَمْسَسْكَ» در مورد «خیر» و «شر» که از ماده «مس» گرفته شده، اشاره به این است که:

حتی کوچک ترین خیر و شری بدون اراده و قدرت او ممکن نیست.

این موضوع، نیز لازم به تذکر است که: آیه فوق، با صراحت کامل عقیده «تَنَوِّيْنِ» (دوگانه

پرستان) را - که قائل به دو مبدأ خیر و شر بودند - رد می کند و هر دو را از ناحیه خدا می

داند.

ولی در جای خود گفته ایم که: «شر مطلق» در جهان وجود ندارد و بنابراین، هنگامی که شر به

خدا نسبت داده می شود، منظور اموری است که به ظاهر سلب نعمت است ولی در واقع و در

مورد خود، خیر است.

یا برای بیدارباش، یا تعلیم و تربیت و برطرف ساختن غرور و طغیان و

۱ - «ضُرٌّ» عبارت است از کمبودهایی که به انسان دست می دهد اعم از این که جنبه بدنی

داشته باشد مثل نقصان عضو و انواع بیماری ها و یا جنبه روحی مثل جهل، سفاهت و جنون و

یا جنبه های دیگر مانند از بین رفتن مال و مقام و فرزندان.

خودخواهی و یا به خاطر مصالح دیگر است.

در آیه بعد، برای تکمیل این بحث می فرماید: «او است که بر تمام بندگان قاهر و مسلط است» (وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ).

«قهر» و «غلبه» گر چه یک معنی را می رسانند، ولی از نظر ریشه لغوی با هم تفاوت دارند. قهر و قاهریت به آن نوع غلبه و پیروزی گفته می شود که: طرف، هیچ گونه مقاومتی نتواند از خود نشان دهد. ولی در کلمه «غلبه» این مفهوم وجود ندارد و ممکن است بعد از مقاومت هائی، بر طرف، پیروز گردد.

به تعبیر دیگر، شخص قاهر به کسی می گویند که: برطرف مقابل آن چنان تسلط و برتری داشته باشد که مجال مقاومت به او ندهد، درست مانند ظرف آبی که بر شعله کوچک آتشی ریخته شود که در دم آن را خاموش کند.

بعضی از مفسران معتقدند: «قاهریت»، معمولاً در جائی به کار برده می شود که طرف مقابل موجود عاقلی باشد، ولی «غلبه» اعم است و پیروزی های بر موجودات غیر عاقل را نیز شامل می شود. (۱)

بنابراین، اگر در آیه قبل اشاره به عمومیت قدرت خدا در برابر معبودهای ساختگی و صاحبان قدرت شده، نه به این معنی است که او ناچار است مدتی با قدرت های دیگر گلاویز شود، تا آنها را به زانو در آورد، بلکه قدرت او قدرت قاهره است و تعبیر «فَوْقَ عِبَادِهِ» نیز برای تکمیل همین معنی است.

با این حال، چگونه ممکن است یک انسان آگاه چنین قدرتی را رها کند و به دنبال موجودات و اشخاصی برود که از خودشان هیچ قدرتی ندارند، و حتی

۱ - «المیزان»، جلد ۷، صفحه ۳۶، انتشارات جامعه مدرسین قم.

قدرت ناچیزشان نیز از ناحیه خدا است.

اما برای این که: این توهم پیش نیاید که خداوند مانند بعضی از صاحبان قدرت ممکن است کمترین سوء استفاده ای از قدرت نامحدود خود کند، در پایان آیه می فرماید: «و با این حال او حکیم است و همه کارش روی حساب، و خبیر و آگاه است و کمترین اشتباه و خطا در اعمال قدرت ندارد» (وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ).

در حالات «فرعون» می خوانیم: به هنگام تهدید بنی اسرائیل به کشتن فرزندان می گوید: وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ: «ما بر سر آنها کاملاً مسلطیم». (۱)

یعنی این قدرت قاهره خود را که در واقع قدرت ناچیزی بیش نبود، دلیلی بر ظلم و ستم و عدم اعتناء به حقوق دیگران می گرفت.

ولی خداوند حکیم و خبیر، با آن قدرت قاهره، منزّه تر از آن است که: کمترین ستم و خلافی درباره کوچک ترین بندگان روا دارد.

این نیز ناگفته پیدا است که: منظور از کلمه «فَوْقَ عِبَادِهِ» برتری مقامی است نه مکانی؛ زیرا واضح است خدا مکانی ندارد.

و عجب این است که: بعضی از مغزهای معیوب تعبیر آیه فوق را دلیل بر جسم بودن خداوند گرفته اند، در حالی که شک نیست تعبیر به «فوق» برای بیان برتری معنوی خداوند از نظر قدرت بر بندگان می باشد، حتی در مورد «فرعون» با این که انسانی بود و دارای جسم، همین کلمه برای برتری مقامی به کار رفته است نه برتری مکانی (دقت کنید).

۱۹ قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ
هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَلَيْسَ لَكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنْ مَعَ اللَّهِ
إِلَهَةٌ أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا
تُشْرِكُونَ

۲۰ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ
خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

ترجمه:

۱۹ - بگو: «بالاترین گواهی، گواهی کیست؟» (و) بگو: «خداوند، گواه میان من و شماست؛ و این قرآن بر من وحی شده، تا شما و تمام کسانی را که این (قرآن) به آنها می‌رسد، با آن بیم دهم. آیا به راستی شما گواهی می‌دهید که معبودان دیگری با خداست؟! بگو: «من هرگز چنین گواهی نمی‌دهم». بگو: «اوست تنها معبود یگانه؛ و من از آنچه برای او شریک قرار می‌دهید، بیزارم!»

۲۰ - آنان که کتاب آسمانی را به ایشان داده ایم، به خوبی او (پیامبر) را می‌شناسند، همان گونه که فرزندان خود را می‌شناسند؛ فقط کسانی که سرمایه وجود خود را از دست داده‌اند، ایمان نمی‌آورند.

تفسیر:

بالاترین شاهد

به طوری که جمعی از مفسران نقل کرده‌اند، عده‌ای از مشرکان «مکه» نزد

پیامبر آمده، گفتند: تو چگونه پیامبری هستی که احدی را با تو موافق نمی بینیم؟ حتی از یهود و نصارا درباره تو تحقیق کردیم، آنها نیز گواهی و شهادتی به حقانیت تو بر اساس محتویات «تورات و انجیل» ندادند، لاقلاً کسی را به ما نشان ده که گواه بر رسالت تو باشد، آیات فوق ناظر به این جریان است. (۱)

پیامبر مأمور می شود: در مقابل این مخالفان لجوج که چشم بر هم نهاده، و این همه نشانه های حقانیت دعوت او را نادیده گرفته بودند، و باز هم مطالبه گواه و شاهد می کردند بگوید: «به عقیده شما بالاترین شهادت، شهادت کیست؟» (قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً).
غیر از این است که: بالاترین شهادت، شهادت پروردگار است؟ «بگو خداوند بزرگ گواه میان من و شما است» (قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ).

بهترین دلیل آن این است که: «این قرآن بر من وحی شده» (وَ أَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآن).

قرآنی که ممکن نیست ساخته فکر بشر آن هم در این عصر و زمان و در این محیط و مکان بوده باشد.

قرآنی که محتوی انواع شواهد اعجاز می باشد: الفاظ آن اعجاز آمیز، و معانی آن اعجاز آمیزتر. آیا همین یک شاهد بزرگ، دلیل بر گواهی خداوند بر حقانیت دعوت من نیست؟ ضمناً از این جمله استفاده می شود که: قرآن بزرگ ترین معجزه و بالاترین

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۲۲، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحات ۸۴ و ۲۰۱، و جلد ۱۸، صفحات ۲۳۴ و ۲۳۵ - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحه ۱۹۵، مؤسسه دارالکتاب قم، طبع سوم، ۱۴۰۴ هـ ق - «نورالتقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۰۶، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «زاد المسیر»، جلد ۳، صفحه ۱۱، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق.

گواه صدق دعوی پیامبر (صلی الله علیه وآله) است.

پس از آن به هدف نزول قرآن پرداخته، می فرماید: «این قرآن به این جهت بر من نازل شده است که: شما و تمام کسانی را که سخنان من در طول تاریخ بشر و پهنه زمان و در تمام نقاط جهان به گوش آنها می رسد، از مخالفت فرمان خدا بترسانم و به عواقب دردناک این مخالفت توجه دهم» (لَا تُذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَّغَ).

اگر می بینیم در اینجا فقط سخن از «انذار» و بیم دادن، به میان آمده - با این که معمولاً همه جا با بشارت همراه است - به خاطر این است که: سخن در برابر افراد لجوجی بوده که اصرار در مخالفت داشته اند.

ضمناً با ذکر کلمه وَ مَنْ بَلَّغَ: «تمام کسانی که این سخن به آنها می رسد» رسالت جهانی قرآن، و دعوت عمومی و همگانی آن را اعلام می دارد.

در حقیقت تعبیری از این کوتاه تر و جامع تر برای ادای این منظور، تصور نمی شود، و دقت در وسعت آن می تواند هر گونه ابهامی را در مورد عدم اختصاص دعوت قرآن به نژاد عرب، و یا زمان و منطقه خاصی برطرف سازد.

جمعی از دانشمندان از تعبیراتی مانند تعبیر فوق، مسأله خاتمیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نیز استفاده کرده اند؛ زیرا طبق تعبیر بالا پیامبر مبعوث به تمام کسانی که گفتارش به آنها می رسد، بوده و این شامل تمام کسانی می شود که: تا پایان این جهان به دنیا قدم می گذارند. از احادیثی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده، چنین استفاده می شود: منظور از ابلاغ قرآن، تنها به این نیست که عین متن آن به اقوام دیگر برسد حتی وصول ترجمه های آن به زبان های دیگر نیز در مفهوم آیه وارد است.

در حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده درباره آیه فوق سؤال شده،

حضرت فرمود: بکَلِّ لِسَانَ: «به هر زبان که باشد». (۱)

ضمناً یکی از قوانین مسلم اصول فقه که قاعده «قیح عقاب بلا بیان» است نیز از آیه فوق استفاده می شود.

توضیح این که: در اصول فقه اثبات شده، مادام که حکمی به کسی نرسد در برابر آن مسئولیتی ندارد، مگر این که: در فرا گرفتن حکم کوتاهی کرده باشد.

آیه فوق نیز می گوید: آنهایی که سخن من به آنها برسد، در برابر آن مسئولیت دارند و به این ترتیب، کسانی که بدون تقصیر به آنها ابلاغ نشده باشد، مسئولیتی ندارند.

در تفسیر «المنار» از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده: یک دسته از اسیران را نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آوردند، حضرت پرسید:

آیا شما را دعوت به اسلام کرده اند؟

گفتند: نه، دستور داد آنها را رها کردند.

سپس آیه بالا را تلاوت کرد و فرمود: بگذارید آنها به جایگاه خود باز گردند؛ زیرا حقیقت اسلام به آنها ابلاغ نشده و به سوی آن دعوت نگردیده اند. (۲)

و نیز از این آیه استفاده می شود که اطلاق کلمه «شیء» معادل کلمه «چیز» در فارسی بر خدا جائز است، و لکن او شیء است نه مانند اشیاء دیگر که مخلوق و محدود باشد، بلکه خالق است و نامحدود.

سپس به دنبال این سخن به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد: از آنها سؤال کند: «آیا

۱ - تفسیر «برهان»، ذیل آیه مورد بحث - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۰۷، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۶، صفحه ۱۳۱ - «بصائر الدرجات»،

صفحه ۲۲۶، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی قم، ۱۴۰۴ هـ ق - «علل الشرایع»، جلد ۱، صفحه ۱۲۵، المكتبة الحیدریه، ۱۳۸۶ هـ ق - «مستدرک سفینه البحار»، جلد ۱۰، صفحه ۲۰، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۹ هـ ق - «المیزان»، جلد ۷، صفحه ۴۲، انتشارات جامعه مدرسین قم.

۲ - «المنار»، جلد ۷، صفحه ۳۴۱.

به راستی شما گواهی می دهید که: خدایان دیگری با خدا است؟ (أَإِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَى).

بعد می گوید: «با صراحت به آنها بگو من هرگز چنین گواهی نمی دهم، بگو او است خداوند یگانه و من از آنچه شما برای او شریک قرار داده اید بیزارم» (قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ).

در حقیقت، ذکر این چند جمله در پایان آیه، به خاطر یک نکته مهم روانی است و آن این که: ممکن است مشرکان چنین تصور کنند گفتگوهای آنها شاید تزلزلی در روح پیامبر(صلی الله علیه وآله) ایجاد کرده باشد، و با امیدواری مجلس را ترک گویند و به دوستان خود بشارت دهند که شاید محمد(صلی الله علیه وآله) بعد از این در دعوت خود تجدیدنظر کند، اما این جمله ها که از صراحت و قاطعیت سرشار است این امید را به کلی مبطل می کند، و به آنها نشان می دهد: مطلب بالاتر از آن است که آنها می پندارند، کمترین تزلزلی در دعوت او پیدا نخواهد شد، و تجربه نشان داده که ذکر این گونه کلمات قاطع در پایان یک بحث اثر عمیقی در رسیدن به نتیجه نهائی دارد!

در آیه بعد به آنها که مدعی بودند اهل کتاب هیچ گونه گواهی درباره پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نمی دهند، صریحاً پاسخ می دهد و می گوید: «آنهائی که کتاب آسمانی را به ایشان دادیم، به خوبی پیامبر را می شناسند همان گونه که فرزندان خود را می شناسند!» (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ).

یعنی نه تنها از اصل ظهور و دعوت او آگاهند، که جزئیات و خصوصیات و نشانه های دقیق او را نیز می دانند.

بنابراین، اگر جمعی از اهل «مکه» می گفتند: ما به اهل کتاب مراجعه کرده ایم

و اطلاعاتی از پیامبر نداشته اند.
 یا واقعاً دروغ می گفتند و تحقیقی نکرده بودند.
 و یا اهل کتاب حقائق را کتمان کرده و بازگو نمی کردند.
 همان طور که آیات دیگر قرآن نیز اشاره به کتمان آنها می کند. توضیح بیشتر این موضوع در
 جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۴۶ سوره «بقره» گذشت.
 و در پایان آیه، به عنوان یک نتیجه نهائی اعلام می دارد: «تنها کسانی به این پیامبر (با این همه
 نشانه های روشن) ایمان نمی آورند که در بازار تجارت زندگی همه چیز خود را از دست داده
 و سرمایه وجود خود را باخته اند» (الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

* * *

- ۲۱ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
الظَّالِمُونَ
- ۲۲ وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَائُكُمْ
الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ
- ۲۳ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ
- ۲۴ أَنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

ترجمه:

- ۲۱ - چه کسی ستمکارتر است از آن کسی که بر خدا دروغ بسته (همتائی برای او قائل شده)،
یا آیات او را تکذیب کرده است؟! مسلماً ظالمان، رستگار نخواهند شد!
- ۲۲ - آن روز که همه آنها را محشور می کنیم؛ سپس به مشرکان می گوئیم: «معبودهایتان، که
همتای خدا می پنداشتید، کجایند»؟!
- ۲۳ - سپس پاسخ و عذر آنها، چیزی جز این نیست که می گویند: «به خداوندی که پروردگار
ماست سوگند که ما مشرک نبودیم»!
- ۲۴ - ببین چگونه به خودشان (نیز) دروغ می گویند، و آنچه را به دروغ همتای خدا می
پنداشتند، از دست می دهند!

تفسیر:

بزرگ ترین ظلم

در تعقیب برنامه کوبیدن همه جانبه «شُرک و بت پرستی» در نخستین آیه

بالا با صراحت به صورت استفهام انکاری می گوید: «چه کسی ستمکارتر از مشرکانی است که بر خدا دروغ بسته و شریک برای او قرار داده و یا آیات او را تکذیب نموده اند؟» (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ).

در حقیقت، جمله اول، اشاره به انکار توحید است، و جمله دوم، اشاره به انکار نبوت.

و به راستی ظلمی از این بالاتر نمی شود که: انسان، جماد بی ارزش و یا انسان ناتوانی را همتای وجود نامحدودی قرار دهد که بر سراسر جهان هستی حکومت می کند.

این کار از سه جهت ظلم محسوب می شود:

ظلم نسبت به ذات پاک او که شریکی برای او قائل شده.

ظلم بر خویشتن که شخصیت و ارزش وجود خود را تا سر حد پرستش یک قطعه سنگ و چوب پائین آورده.

و ظلم بر اجتماع که بر اثر شرک، گرفتار تفرقه و پراکندگی و دور شدن از روح وحدت و یگانگی شده است.

لذا در پایان آیه می فرماید: «مسلماً هیچ ستمگری - مخصوصاً چنین ستمگرانی که ستم آنها همه جانبه است - روی سعادت و رستگاری را نخواهد دید» (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ).

البته در آیه فوق صریحاً کلمه «شرک» ذکر نشده، ولی با توجه به آیات قبل و آیات بعد، که همگی پیرامون مسأله شرک صحبت می کند، روشن می شود که منظور از کلمه «افتراء» در این آیه همان تهمت شریک قائل شدن برای ذات خدا است.

قابل توجه این که: در ۱۵ مورد از قرآن مجید افرادی به عنوان ظالم ترین و ستمکارترین مردم معرفی شده اند که همه با جمله استفهامیه: وَمَنْ أَظْلَمُ يَا فَمَنْ

أُظْلِمَ: «چه کسی ستمکارتر است» شروع شده است. (۱)

گر چه بسیاری از این آیات درباره شرک و بت پرستی و انکار آیات الهی سخن می گوید، یعنی ناظر به اصل توحید است، ولی بعضی از آنها نیز درباره مسائل دیگر می باشد مانند: وَ مَنْ أُظْلِمَ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ: «چه کسی ستمکارتر است از آنهایی که مانع ذکر نام خدا در مساجد شوند»؟ (۲)

و در مورد دیگر می خوانیم: وَ مَنْ أُظْلِمَ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ: «چه کسی ستمکارتر است از آنها که کتمان شهادت می کنند»؟ (۳)

در اینجا این سؤال پیش می آید: چگونه ممکن است هر یک از این طوائف ستمکارترین مردم باشند؟ در صورتی که «ظالم ترین» تنها بر یک طائفه از آنها صدق می کند. در پاسخ می توان گفت: همه این امور در حقیقت از یک جا ریشه می گیرد و آن مسأله شرک و کفر و عناد است؛ زیرا منع مردم از ذکر خدا در مساجد و سعی و کوشش در ویران ساختن آنها نشانه کفر و شرک است.

همچنین کتمان شهادت که ظاهراً منظور از آن کتمان شهادت بر حقایقی است که موجب سرگردانی مردم در وادی کفر می شود از چهره های گوناگون شرک و انکار خداوند یگانه است.

در آیه بعد، پیرامون سرنوشت مشرکان در رستاخیز بحث می شود، تا روشن گردد: آنها با اتکاء به مخلوقات ضعیفی همچون بت ها نه آرامشی برای خود در این جهان فراهم ساختند و نه در جهان دیگر و می گوید:

۱ - بقره، آیات ۱۱۴ و ۱۴۰ - انعام، آیات ۲۱، ۹۳، ۱۴۴ و ۱۵۷ - اعراف، آیه ۳۷ - یونس، آیه ۱۷ - هود، آیه ۱۸ - کهف، آیات ۱۵ و ۵۷ - عنکبوت، آیه ۶۸ - سجده، آیه ۲۲ - زمر، آیه ۳۲ - صف، آیه ۷.

۲ - بقره، آیه ۱۱۴.

۳ - بقره، آیه ۱۴۰.

«آن روز که همه اینها را یک جا مبعوث می کنیم سپس به مشرکان می گوئیم: معبودهای ساختگی شما که آنها را شریک خدا می پنداشتید کجا هستند؟» (وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا اَيْنَ شُرَكَائُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ).

چرا به یاری شما نمی شتابند؟ چرا هیچ گونه اثری از قدرت نمائی آنها در این عرصه وحشتناک دیده نمی شود؟

پس از آن، در آیه سوم به این بحث توجه می دهد: مگر بنا نبود آنها در مشکلات، شما را یاری کنند؟ و شما به این امید به آنها پناه می بردید؟ پس چرا کمترین اثری از آنها دیده نمی شود؟ آنها در بهت، حیرت و وحشت عجیبی فرو می روند و «پاسخی در برابر این سؤال ندارند جز این که: سوگند یاد کنند: به خدا قسم ما هیچ گاه مشرک نبودیم» به گمان این که: در آنجا نیز می توان حقائق را انکار کرد (ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ).

در این که «فتنه» در آیه فوق، به چه معنی است، میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را به معنی پوزش و معذرت.

بعضی به معنی پاسخ.

و بعضی به معنی شرک گرفته اند. (۱) - (۲)

۱ - در صورتی که به معنی معذرت و پاسخ بوده باشد آیه احتیاج به تقدیر ندارد ولی در صورتی که به معنی شرک باشد باید کلمه «نتیجه» را نیز در تقدیر گرفت یعنی «نتیجه شرک آنها این شد که سوگند یاد کنند مشرک نبودند».

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۲۶، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «جوامع الجامع»، جلد ۱، صفحه ۵۵۹، انتشارات جامعه مدرسین قم، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق - «المیزان»، جلد ۷، صفحه ۴۹، انتشارات جامعه مدرسین قم - «جامع البیان»، جلد ۷، صفحه ۲۱۹ به بعد، ذیل آیه مورد بحث، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که: منظور از «فتنه و افتنان» همان دلباختگی به چیزی است، یعنی نتیجه دلباختگی آنها به شرک و بت پرستی که پرده ای بر روی اندیشه و خرد آنها افکنده، این شده است: در قیامت که پرده ها کنار می رود، متوجه خطای بزرگ خود بشوند، و از اعمال خود بیزاری جویند و به کلی انکار کنند.

و اصل «فتنه» در لغت چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: آن است که طلا را در آتش بیفکنند و زیر فشار حرارت قرار دهند، تا باطن آن آشکار گردد و معلوم شود خالص است یا ناخالص؟

این معنی را در آیه فوق می توان به عنوان یک تفسیر دیگر پذیرفت؛ زیرا آنها هنگامی که در روز رستاخیز در فشار سخت و وحشت های آن روز فرو می روند بیدار می شوند و به خطای خود واقف می گردند و برای نجات خود اعمال گذشته را انکار می کنند.

در آخرین آیه مورد بحث برای این که مردم از سرنوشت رسوای این افراد عبرت گیرند می فرماید: «درست توجه کن! ببین! اینها کارشان به کجا می رسد که به کلی از روش و مسلک خویش بیزاری جسته و آن را انکار می کنند و حتی به خودشان نیز دروغ می گویند» (انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ).

و تمام تکیه گاه هائی که برای خود انتخاب کرده بودند و آنها را شریک خدا می پنداشتند همه را از دست می دهند و دستشان به جائی نمی رسد، می فرماید: «و آنچه را به دروغ شریک خدا می دانستند از دست می دهند» (وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ).

نکته ها:

۱ - منظور از انْظُرُ: «نگاه کن» مسلماً نگاه کردن با دیده عقل است نه دیده حسّ؛ زیرا صحنه های قیامت در دنیا قابل مشاهده نیست.

۲ - این که می گوید: آنها بر خودشان دروغ بستند، یا به معنی این است که آنها در دنیا خود را فریب دادند و از راه حق بیرون رفتند.
و یا این که: در جهان دیگر که سوگند یاد می کنند: ما مشرک نبوده ایم در حقیقت به خودشان دروغ می بندند؛ زیرا مسلماً آنها مشرک بودند.

۳ - در اینجا سؤالی باقی می ماند و آن این که: از آیه فوق استفاده می شود: مشرکان، سابقه شرک خود را در روز قیامت انکار می کنند، و حال آن که وضع روز قیامت و مشاهده حسّی حقائق طوری است که هیچ کس به خود اجازه نمی دهد سخنی بر خلاف حق بگوید.
درست مثل این که: در روز روشن هیچ دروغگوئی را نمی بینیم که در برابر آفتاب بایستد و بگوید: هوا تاریک است.

به علاوه از بعضی از آیات دیگر چنین استفاده می شود که آنها روز قیامت صریحاً به شرک خود اعتراف می کنند و «هیچ حقیقتی را کتمان نمی نمایند»
(وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا). (۱)

در پاسخ این سؤال، دو جواب می توان گفت:

نخست این که: در روز قیامت مراحل وجود دارد، در مراحل نخستین مشرکان خیال می کنند می توانند با دروغ گفتن از کیفرهای دردناک الهی رهائی

یابند لذا طبق عادت دیرینه خویش متوسل به دروغ می شوند.

ولی در مراحل بعد که می فهمند روزنه ای برای فرار از این طریق وجود ندارد، به اعمال خود اعتراف می نمایند.

گویا در روز رستاخیز پرده ها تدریجاً از مقابل چشم انسان کنار می رود، در آغاز، که مشرکان هنوز به دقت پرونده های خود را بررسی نکرده اند متوسل به دروغ می شوند.

اما در مراحل بعد که پرده ها بالاتر می رود، و همه چیز را حاضر می بینند، چاره ای جز اعتراف ندارند، درست مانند افراد مجرمی که در آغاز بازجوئی همه چیز، حتی آشنائی با دوستان خود را انکار می کنند.

اما هنگامی که اسناد و مدارک زنده جرم به آنها ارائه داده می شود، می بینند مطلب به حدی روشن است که جای انکار نیست.

لذا اعتراف می کنند و همه چیز را می گویند. این پاسخ در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است. (۱)

دیگر این که: آیه فوق در مورد کسانی است که واقعاً خود را مشرک نمی دیدند همانند مسیحیان که قائل به خدایان سه گانه اند و در عین حال خود را موحد می پندارند.

یا کسانی که دم از توحید می زدند، ولی عمل آنها بوی شرک می داد؛ زیرا دستورات پیامبران را زیر پا گذاشته بودند و به غیر خدا تکیه داشتند، و ولایت اولیای الهی را انکار می کردند، و در عین حال خود را موحد می پنداشتند، اینها در

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۰۸، و جلد ۴، صفحه ۳۹۲، و جلد ۵، صفحه ۴۱۴، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحات ۱۱۸ و ۳۱۴، و جلد ۹۰، صفحات ۱۰۰ و ۱۳۳ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۳۵۸، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - «احتجاج طبرسی»، جلد ۱، صفحه ۳۶۰، دار النعمان، تحقیق: السید محمد باقر الخراسان - «توحید صدوق»، صفحه ۲۶۱، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۳۹۸ هـ ق.

روز قیامت قسم یاد می کنند که ما موحد بوده ایم، ولی به زودی به آنها می فهمانند که آنها در باطن جزء مشرکان بودند، این پاسخ نیز در روایات متعددی از علی (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. (۱)

و هر دو پاسخ قابل قبول است.

* * *

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۰۸، و جلد ۴، صفحه ۳۹۲، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۹۰، صفحه ۱۰۰ - «احتجاج طبرسی»، جلد ۱، صفحه ۳۶۰، دار النعمان، تحقیق: السید محمد باقر الخرسان - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۱۳، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - تفسیر «الأصفی»، جلد ۱، صفحه ۳۱۴، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق.

۲۵ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ
 وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ
 يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
 ۲۶ وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَتَأَوَّنَ عَنْهُ وَ إِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ
 مَا يَشْعُرُونَ

ترجمه:

۲۵ - پاره ای از آنها به (سخنان) تو، گوش فرا می دهند؛ ولی بر دل های آنان پرده ها افکنده
 ایم تا آن را نفهمند؛ و در گوش آنها، سنگینی قرار داده ایم. و (آنها به قدری لجوجند که) اگر
 تمام نشانه های حق را ببینند، ایمان نمی آورند؛ تا آنجا که وقتی به سراغ تو می آیند که با تو
 پرخاشگری کنند، کافران می گویند: «اینها فقط افسانه های پیشینیان است!»
 ۲۶ - آنها دیگران را از آن باز می دارند؛ و خود نیز از آن دوری می کنند؛ آنها جز خود را
 هلاک نمی کنند؛ ولی نمی فهمند!

تفسیر:

نفوذ ناپذیران

در این آیه، به وضع روانی بعضی از مشرکان اشاره شده که در برابر شنیدن حقایق، کمترین
 انعطاف از خود نشان نمی دهند - سهل است - به دشمنی با آن نیز برمی خیزند و با وصله
 های تهمت، خود و دیگران را از آن دور نگاه می دارند، آیه

نخست درباره اینها چنین می فرماید: «بعضی از آنان به سوی تو گوش می دهند ولی بر دل های آنها پرده هائی افکنده ایم تا آن را درک نکنند و در گوش های آنها سنگینی ایجاد کرده ایم تا آن را نشنوند!» (و مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَ قُرْءًا). (۱)

در حقیقت تعصب های کورکورانه جاهلی، و فرو رفتن در منافع مادی، و پیروی از هوا و هوس ها، آن چنان بر عقل و هوش آنها چیره شده که گویا در زیر سرپوش و پرده ای قرار گرفته است، نه حقیقتی را می شنوند و نه درک صحیح از مسائل دارند. شاید کراراً گفته ایم: اگر این گونه مسائل به خدا نسبت داده می شود در حقیقت اشاره به قانون «علیت» و خاصیت «عمل» است، یعنی ادامه در کج روی و اصرار در لجاجت و بدبینی، اثرش این است که روح و روان آدمی را به شکل خود در می آورند و آن را همانند آئینه کج و معوجی می کنند که قیافه همه چیز را کج و معوج نشان می دهد. تجربه، این حقیقت را ثابت کرده است که افراد بدکار و گناهکار در آغاز از کار خود احساس ناراحتی می کنند.

اما تدریجاً به آن خو گرفته و شاید روزی فرا رسد که اعمال زشت خود را واجب و لازم بشمرند.

و به تعبیر دیگر: این یکی از مجازات های اصرار و پافشاری در گناه و مخالفت با حق است که دامان گناهکاران لجوج را می گیرد.

لذا می فرماید: کار اینها به جایی رسیده است که: «اگر تمام آیات و نشانه های

۱ - «أَكِنَّةً» جمع «کنان» (بر وزن کتاب) به معنی پرده و یا هر چیزی که مستور سازد می باشد و «وَقُرْءًا» به معنی سنگینی گوش است.

خدا را ببینند باز ایمان نمی آورند» (وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا).
 و از این بالاتر، هنگامی که به نزد تو بیایند به جای این که: گوش جان را به سخنان تو متوجه سازند، و حداقل به صورت یک جستجوگر، به احتمال یافتن حقیقتی پیرامون آن ببینند، با روح و فکر منفی در برابر تو ظاهر می شوند، «تا آنجا که هر وقت به نزد تو می آیند، هدفی جز مجادله و پرخاشگری و خرده گیری ندارند» (حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُكَ يُجَادِلُونَكَ).
 آنها با شنیدن سخنان تو که از سرچشمه وحی تراوش کرده و بر زبان حقگوی تو جاری شده است متوسل به ضربه تهمت شده، «می گویند: اینها چیزی جز افسانه ها و داستان های ساختگی پیشینیان نیست!» (يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ).

در آیه بعد، می گوید آنها به این مقدار نیز قناعت نمی کنند و علاوه بر این که خود گمراهند پیوسته تلاش می کنند: افراد حق طلب را با سمپاشی های گوناگون از پیمودن این مسیر باز دارند، لذا «آنها را از نزدیک شدن به پیامبر نهی می کنند» (وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ).
 «و خودشان نیز از او فاصله می گیرند» (وَ يَنْتَوْنَ عَنْهُ). (۱)
 بی خبر از این که: هر کس با حق در افتد، تیشه بر ریشه خود زده، و سرانجام طبق سنت ثابت آفرینش، چهره حق از پشت ابرها نمایان می گردد و با جاذبه ای که دارد پیروز خواهد شد و باطل همانند کف های بی ارزش روی آب نابود می گردد، بنابراین، «تلاش و فعالیت آنها به شکست خودشان منتهی خواهد شد و جز خود را هلاک نمی کنند، ولی قدرت بر درک این حقیقت را ندارند» (وَإِنْ

۱ - «يَنْتَوْنَ» از ماده «نأى» (بر وزن سعى) به معنی دوری جستن است.

يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ).

نکته:

تهمت بزرگ بر ابوطالب، مؤمن قریش

از آنچه در تفسیر آیه فوق، گفته شد، به خوبی روشن می شود: این آیه بحث های مربوط به مشرکان لجوج و دشمنان سرسخت پیامبر را تعقیب می کند و ضمیر «هُم» طبق قواعد ادبی به کسانی بر می گردد که در آیه، مورد بحث قرار گرفته اند، یعنی کافران متعصبی که از هیچ گونه آزار به پیامبر و ایجاد مانع در راه دعوت او مضایقه نداشتند.

ولی با نهایت تأسف دیده می شود که: بعضی از مفسران اهل تسنن بر خلاف تمام قواعد ادبی آیه دوم را از آیه قبل بریده و آن را درباره «ابوطالب» پدر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) دانسته اند!

آنها آیه را چنین معنی می کنند: «جمعی هستند، از پیامبر اسلام دفاع می کنند ولی در عین حال از او فاصله می گیرند!» (وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ). (۱)

و پاره دیگری از آیات قرآن را که در جای خود به آن اشاره خواهد شد، مانند آیه ۱۱۴ «توبه» و ۵۶ «قصص» نیز گواه بر مدعای خود قرار می دهند.

ولی تمام علمای شیعه و بعضی از بزرگان اهل تسنن، مانند: «ابن ابی الحدید» شارح «نهج البلاغه» و «قسطلانی» در «ارشاد الساری» و «زینی دحلان» در حاشیه «سیره حلبی» ابوطالب را از مؤمنان به اسلام می دانند.

۱ - «مستدرک حاکم»، جلد ۲، صفحه ۳۱۵، دار المعرفه بیروت، ۱۴۰۶ هـ ق - «جامع البیان»، جلد ۷، صفحات ۲۲۸ و ۲۲۹، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۶، صفحات ۴۰۵ و ۴۰۶، مؤسسه تاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۳۲، دار المعرفه بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق - «در المثنور»، جلد ۳، صفحه ۸، دار المعرفه، مطبعة الفتح جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «فتح القدير»، جلد ۲، صفحات ۱۰۸ و ۱۱۰، عالم الکتب.

در منابع اصیل اسلام نیز، شواهد فراوانی برای این موضوع می یابیم که با بررسی آنها در تعجب و حیرت عمیق فرو می رویم که: چرا «ابوطالب» از طرف جمعی این چنین مورد بی مهری و اتهام قرار گرفته است؟! کسی که با تمام وجود خود، از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) دفاع می کرد، و بارها خود و فرزند خویش را در مواقع خطر، همچون سپر در برابر وجود پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) قرار داد چگونه ممکن است مورد چنین اتهامی واقع شود؟! اینجا است که محققان باریک بین چنین حدس زده اند که موج مخالفت بر ضد «ابوطالب» یک موج سیاسی است که از مخالفت «شجره خبیثه بنی امیه» با موقعیت علی (علیه السلام) سرچشمه گرفته است.

زیرا: این تنها «ابوطالب» نیست که به خاطر نزدیکی با علی (علیه السلام) این چنین مورد تهاجم قرار گرفته، بلکه می بینیم هر کس در تاریخ اسلام به نحوی از انحاء، ارتباط نزدیک با امیر مومنان علی (علیه السلام) داشته از این حملات ناجوانمردانه بر کنار نمانده است. در حقیقت «ابوطالب» گناهی نداشت جز این که: پدر علی بن ابیطالب پیشوای بزرگ اسلام بود!

در اینجا فشرده ای از دلایل گوناگونی که به روشنی، گواهی بر ایمان «ابوطالب» می دهد فهرستوار می آوریم و شرح بیشتر را به کتاب هائی که در این زمینه نوشته شده، موکول می کنیم:

۱ - «ابوطالب» قبل از بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به خوبی می دانست که فرزند برادرش به مقام نبوت خواهد رسید؛ زیرا مورخان نوشته اند: در سفری که «ابوطالب» با کاروان قریش به شام رفت، برادرزاده دوازده ساله خود محمد (صلی الله علیه وآله) را نیز با خویش همراه برد.

در این سفر، علاوه بر کرامات گوناگونی که از او دید، همین که کاروان با راهبی به نام «بحیرا» که سالیان درازی در صومعه مشغول عبادت بود و آگاهی از کتب عهدین داشت و کاروان های تجارتی در مسیر خود به زیارت او می رفتند برخورد کرد، در بین کاروانیان، محمد(صلی الله علیه وآله) که آن روز دوازده سال پیش نداشت نظر راهب را به خود جلب کرد. بحیرا پس از اندکی خیره شدن و نگاه های عمیقانه و پر معنی به او گفت: این کودک به کدام یک از شما تعلق دارد؟

جمعیت به «ابوطالب» اشاره کردند و اظهار داشت برادرزاده من است. بحیرا گفت: این طفل آینده درخشانی دارد، این همان پیامبری است که کتاب های آسمانی از رسالت و نبوتش خبر داده اند، و من تمام خصوصیات او را در کتب خوانده ام! (۱) «ابوطالب» پیش از این برخورد و برخوردهای دیگر از قرائن دیگر نیز به نبوت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و معنویت او پی برده بود. طبق نقل دانشمند اهل تسنن، شهرستانی (صاحب ملل و نحل) و دیگران در یکی از سال ها آسمان «مکه» برکتش را از اهلش باز داشت و خشکسالی سختی به مردم روی آورد، «ابوطالب» دستور داد تا برادرزاده اش محمد(صلی الله علیه وآله) را که کودکی شیرخوار بود حاضر ساختند، پس از آن که کودک را در حالی که در قنداقه ای پیچیده شده بود به او دادند در برابر «کعبه» ایستاد و با تضرع خاصی سه مرتبه، طفل شیرخوار را به طرف بالا انداخت و هر مرتبه می گفت:

۱ - تلخیص از «سیره ابن هشام»، جلد ۱، صفحه ۱۱۶، مکتبه محمد علی صبیح و اولاده، ۱۳۸۳ هـ ق - «الاصابه فی تمیز الصحابه»، جلد ۱، صفحه ۴۷۵، دار الکتب العلمیه بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «البدایه و النهایه» ابن کثیر، جلد ۲، صفحه ۳۴۵، دار احیاء التراث العربی بیروت، طبع اول، ۱۴۰۸ هـ ق - «السیره النبویه» ابن کثیر، جلد ۱، صفحه ۲۴۳، دار المعرفه بیروت، طبع اول، ۱۳۹۶ هـ ق.

«پروردگارا! به حق این کودک باران پر برکتی بر ما نازل فرما!» چیزی نگذشت که توده ای ابر از کنار افق پدیدار گشت و آسمان «مکه» را فرا گرفت، سیلاب آن چنان جاری شد که بیم آن می رفت مسجد الحرام ویران شود. شهرستانی سپس می نویسد: همین جریان که دلالت بر آگاهی «ابوطالب» از رسالت و نبوت برادرزاده اش از آغاز کودکی دارد، ایمان وی را به پیامبر می رساند و اشعار ذیل را بعدها «ابوطالب» به همین مناسبت سروده است:

وَ أَيْضُ يُسْتَسْقَى الْعَمَامُ بِوَجْهِهِمْ مَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ:

«او روشن چهره ای است که ابرها به خاطر او می بارند، او پناهگاه یتیمان و حافظ بیوه زنان است.»

يَلُودُ بِهِ الْهَالِكُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ *** فَهُمْ عِنْدَهُ فِي نِعْمَةٍ وَ فَوَاضِلِ:

«هلاک شوندگان از بنی هاشم به او پناه می برند، و به وسیله او از نعمت ها و احسان ها بهره می گیرند.»

وَ مِيزَانُ عَدْلٍ لَا يَخِيْسُ شَعِيرَةً *** وَ وَزَانُ صِدْقٍ وَزْنُهُ غَيْرَ هَائِلِ:

«او میزان عدالتی است که یک جو تخلف نمی کند، و وزن کننده درستکاری است که توزین او بیم اشتباه ندارد.» (۱)

جریان توجه قریش هنگام خشکسالی به «ابوطالب» و سوگند دادن «ابوطالب» خدا را به حق او علاوه بر «شهرستانی» بسیاری از مورخان بزرگ نقل کرده اند، «علامه امینی» در «الغدیر» آن را از کتاب «شرح بخاری»،

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۳۵، صفحه ۱۶۶ (با اندکی تفاوت) - «توحید صدوق»، صفحه ۱۵۹، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ هـ ق (با اندکی تفاوت) - «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۱۴، صفحه ۷۹، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ هـ ق - «مناقب اهل بیت»، صفحه ۵۳، مطبعة المنشورات الاسلامیه، ۱۴۱۴ هـ ق.

«المَوَاهِبُ اللَّدِّيَّةُ»، «الْخَصَائِصُ الْكُبْرَى»، «شَرْحُ بَهْجَةِ الْمُحَافِلِ»، «سیره حلبی»، «سیره نبوی» و «طلبة الطالب» نقل کرده است. (۱)

۲ - به علاوه در کتب معروف اسلامی اشعاری از «ابوطالب» در اختیار ما است که مجموعه آنها در دیوانی به نام دیوان «ابوطالب» گردآوری شده است که تعدادی از آنها را در ذیل می آوریم:

وَاللَّهِ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ حَتَّى أَوْسَدَ فِي التُّرَابِ دَفِينًا:

«ای برادرزاده! تا ابوطالب در میان خاک نخواییده و لحد را بستر نساخته هرگز دشمنان به تو دست نخواهند یافت».

فَأَصْدَعِ بِأَمْرِكَ مَا عَلَيْكَ غَضَاضَةً *** وَأُبَشِّرْ بِذَاكَ وَقَرَّ مِنْكَ عُيُونًا:

«بنابراین از هیچ چیز مترس! و مأموریت خود را ابلاغ کن! بشارت ده! و چشم ها را روشن ساز!»

وَدَعَوْتَنِي وَعَلِمْتُ أَنَّكَ نَاصِحِي *** وَلَقَدْ دَعَوْتُ وَكُنْتُ ثُمَّ أَمِينًا:

«مرا به مکتب خود دعوت کردی و خوب می دانم که هدفت تنها پند دادن و بیدار ساختن من بوده است، تو در دعوت خود امین و درستکاری».

وَلَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ دِينَ مُحَمَّدٍ *** مِنْ خَيْرِ أَدْيَانِ الْبَرِيَّةِ دِينًا:

«من هم این را دریافتم که مکتب و دین محمد (صلی الله علیه وآله) بهترین دین و مکتب ها است!» (۲)

و نیز گفته است:

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا نَبِيًّا كَمُوسَى خُطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ:

۱ - «الغدیر»، جلد ۷، صفحه ۳۴۵، دار الکتب العربی بیروت، طبع سوم، ۱۳۸۷ هـ ق.

۲ - «بحار الأنوار»، جلد ۳۵، صفحات ۸۷ و ۱۴۷ - «سعد السعود»، صفحه ۱۳۳، انتشارات دار الذخائر قم - «الطرائف»، جلد ۱، صفحه ۳۰۱، چاپخانه خیام قم، ۱۴۰۰ هـ ق - «العمدة»، صفحه ۴۱۵، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ هـ ق - «مناقب»، جلد ۱، صفحه ۵۸، مؤسسه انتشارات علامه قم، ۱۳۷۹ هـ ق - «الغدیر»، جلد ۷، صفحات ۳۳۴ و ۳۵۱، دار الکتب العربی بیروت، طبع سوم، ۱۳۸۷ هـ ق (همه با تفاوت).

«ای قریش! آیا نمی دانید که ما محمد را همانند موسی پیامبر و رسول خدا می دانیم و نام و نشان او در کتب آسمانی قید گردیده است؟! (و ما آن را یافته ایم).
 وَإِنَّ عَلَيْهِ فِي الْعِبَادِ مَحَبَّةً * * * وَلَا حَيْفَ فِي مَنْ خَصَّهُ اللَّهُ فِي الْحُبِّ.
 «بندگان خدا علاقه ویژه ای به وی دارند و نسبت به کسی که خدا او را به محبت خود اختصاص داده است این علاقه بی مورد نیست». (۱)
 «ابن ابی‌الحدید» پس از نقل قسمت زیادی از اشعار «ابوطالب» (که ابن شهر آشوب در متشابهات القرآن آنها را سه هزار بیت می داند) می گوید:
 از مطالعه مجموع این اشعار برای ما هیچ گونه تردیدی نخواهد ماند که «ابوطالب» به مکتب برادرزاده اش ایمان داشته است.

۳ - احادیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز نقل شده که گواهی آن حضرت به ایمان عمومی فداکارش «ابوطالب» را روشن می سازد از جمله طبق نقل نویسنده کتاب «ابوطالب مؤمن قریش»: چون «ابوطالب» درگذشت، پیامبر (صلی الله علیه وآله) پس از تشییع جنازه او ضمن سوگواری که در مصیبت از دست دادن عمویش می کرد، می گفت:
 وَ أُمَّتَاهُ! وَ أَبَا طَالِبَةَ! وَ حُزْنَاهُ عَلَیْكَ! كَيْفَ أَسْأَلُو عَلَیْكَ يَا مَنْ رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا، وَ أَجَبْتَنِي كَبِيرًا، وَ كُنْتُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةِ الْعَيْنِ مِنَ الْحَدَقَةِ وَ الرُّوحِ مِنَ الْجَسَدِ:
 «وای پدرم! وای ابوطالب! چقدر از مرگ تو غمگینم؟ چگونه مصیبت تو را

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۳۵، صفحات ۱۴۱ و ۱۵۹ - «الغدیر»، جلد ۷، صفحه ۳۳۲، دار الکتب العربی بیروت، طبع سوم، ۱۳۸۷ هـ ق - «شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید»، جلد ۱۴، صفحه ۷۲، دار احیاء الکتب العربیة - «ایمان ابی الطالب للمفید»، صفحه ۳۳، دار المفید بیروت، طبع دوم، ۱۴۱۴ هـ ق - «السیرة النبویة» ابن کثیر، جلد ۲، صفحه ۴۹، دار المعرفة بیروت، طبع اول، ۱۳۹۶ هـ ق.

فراموش کنم، ای کسی که در کودکی مرا پرورش دادی، و در بزرگی دعوت مرا اجابت نمودی، و من در نزد تو همچون چشم در حدقه و روح در بدن بودم». (۱)

و نیز پیوسته اظهار می داشت: ما نالتِ مَنِّي قُرَيْشٌ شَيْئاً أَكْرَهَهُ حَتَّى ماتَ أَبُو طَالِبٍ: «قریش هیچ گاه نتوانست مکروهی بر من وارد کند مگر زمانی که ابوطالب از جهان رفت». (۲)

۴ - از طرفی مسلم است که: سال ها قبل از مرگ «ابوطالب» پیامبر (صلی الله علیه وآله) مأمور شد هیچ گونه رابطه دوستانه با مشرکان نداشته باشد، با این حال این همه اظهار علاقه و مهر به «ابوطالب» نشان می دهد که: پیامبر او را معتقد به مکتب توحید می دانسته است و گر نه چگونه ممکن بود، دیگران را از دوستی با مشرکان نهی کند و خود با «ابوطالب» تا سر حد عشق، مهر ورزد؟!

۵ - در احادیثی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است نیز مدارک فراوانی بر ایمان و اخلاص «ابوطالب» دیده می شود که نقل آنها در اینجا به طول می انجامد.

این احادیث، آمیخته با استدلالات منطقی و عقلی است مانند روایتی که از امام چهارم (علیه السلام) نقل گردیده است که حضرت پس از این که در پاسخ سؤالی اظهار می دارد «ابوطالب» مؤمن بود می فرماید:

إِنَّ هُنَا قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّهُ كَافِرٌ.

سپس فرمود: وا عَجَبًا كُلَّ الْعَجَبِ أَيْطَعُونَ عَلَيَّ أَبِي طَالِبٍ أَوْ عَلَيَّ رَسُولِ

۱ - «شیخ الاطاح»، به نقل از «ابوطالب مؤمن قریش».

۲ - «الغدیر»، جلد ۷، صفحه ۳۷۶، دار الکتب العربی بیروت، طبع سوم، ۱۳۸۷ هـ ق - «تاریخ مدینه دمشق»، جلد ۶۶، صفحه ۳۳۸، دار الفکر، طبع ۱۴۱۵ هـ ق، تحقیق: علی شیری - «تاریخ طبری»، جلد ۲، صفحه ۸۰، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات - «سیره ابن هشام»، جلد ۲، صفحه ۲۸۳، مکتبه محمد علی صبیح و اولاده، ۱۳۸۳ هـ ق.

اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَقَدْ نَهَاَهُ اللَّهُ أَنْ تَقِرَّ مُؤْمِنَةٌ مَعَ كَافِرٍ غَيْرَ آيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ وَلَا يَشْكُ أَحَدٌ أَنْ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ السَّابِقَاتِ فَإِنَّهَا لَمْ تَزَلْ تَحْتَ أَبِي طَالِبٍ حَتَّى مَاتَ أَبُو طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ:

«راستی در شگفتم که: چرا برخی می پندارند که ابوطالب کافر بوده است! آیا نمی دانند که با این عقیده بر پیامبر و ابوطالب طعنه می زنند؟ مگر نه این است که: در چندین آیه از آیات قرآن، از این موضوع منع شده است که زن بعد از اسلام آوردن در قید زوجیت کافر نماند، و این مسلم است که فاطمه بنت اسد از پیشگامان در اسلام است و تا پایان عمر ابوطالب همسرش بود.» (۱)

۶ - از همه اینها گذشته اگر در هر چیز تردید کنیم، در این حقیقت هیچ کس نمی تواند تردید کند که «ابوطالب» از حامیان درجه اول اسلام و پیامبر بود، حمایت او از پیامبر و اسلام به حدی بود که هرگز نمی توان آن را با علائق و پیوندهای خویشاوندی و تعصبات قبیله ای تفسیر کرد.

نمونه زنده آن داستان «شعب ابوطالب» است، همه مورخان نوشته اند: «هنگامی که قریش، پیامبر و مسلمان ها را در یک محاصره اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شدید قرار دادند و روابط خود را با آنها قطع کردند، «ابوطالب» یگانه حامی و مدافع حضرت، سه سال از همه کارهای خود دست کشید، و «بنی هاشم» را به دره ای که در میان کوه های «مکه» قرار داشت و به «شعب ابوطالب» معروف شد برد، و آنجا سکنی گزید.

فداکاری را به جایی رسانید که اضافه بر ساختن برج های مخصوصی به خاطر جلوگیری از حمله قریش، هر شب پیامبر (صلى الله عليه وآله) را از خوابگاه خود بلند

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۳۵، صفحه ۱۱۵ - «شرح الاخبار»، جلد ۳، صفحه ۲۲۱، انتشارات

جامعه مدرسین قم - «الغدیر»، جلد ۷، صفحه ۳۸۹، دار الکتب العربی بیروت، طبع سوم،

۱۳۸۷ هـ ق - «ایمان ابی طالب للفخار»، صفحه ۱۲۳، انتشارات سید الشهداء قم، ۱۴۱۰ هـ ق.

می کرد و جایگاه دیگری برای استراحت او تهیه می نمود و فرزند دلبندش علی (علیه السلام) را به جای او می خوابانید و هنگامی که علی (علیه السلام) می گفت: پدر جان من با این وضع بالاخره کشته خواهم شد، پاسخ می دهد: عزیزم! بردباری را از دست مده! هر زنده ای به سوی مرگ رهسپار است، من تو را فدای فرزند «عبدالله» نمودم. جالب توجه این که: علی (علیه السلام) در جواب پدر می گوید: پدر جان! این کلام من نه به خاطر این بود که: از کشته شدن در راه محمد (صلی الله علیه وآله) هراسی دارم، بلکه به خاطر این بود که می خواستم بدانی چگونه در برابر تو، مطیع و آماده برای یاری احمدم». (۱)

ما معتقدیم هر کس تعصب را کنار گذاشته و بی طرفانه سطور طلائی تاریخ را درباره «ابوطالب» مطالعه کند، با «ابن ابی الحدید» شارح «نهج البلاغه» هم صدا شده، می گوید:

وَ كَوْلًا أَبُو طَالِبٍ وَ ابْنُهُمَا مَثَلُ الدِّينِ شَخْصًا وَ قَامًا
فَذَاكَ بِمَكَّةَ أَوَى وَ حَامِي *** وَ هَذَا يَثْرِبَ جَسَّ الْحَمَامَا:

«هر گاه ابوطالب و فرزند برومندش نبودند، هرگز دین و مکتب اسلام به جای نمی ماند و قد راست نمی کرد، ابوطالب در مکه به یاری پیامبر شتافت و علی (علیه السلام) در یثرب (مدینه) در راه حمایت از اسلام در گرداب مرگ فرو رفت!» (۲)

-
- ۱ - «الغدیر»، جلد ۷، صفحات ۳۵۷ و ۳۶۳، دار الکتب العربی بیروت، طبع سوم، ۱۳۸۷ هـ ق
- «بحار الانوار»، جلد ۳۵، صفحات ۹۲ و ۹۳، و جلد ۳۶، صفحات ۴۵ و ۴۶ - «احتجاج طبرسی»، جلد ۱، صفحه ۳۴۶، دار النعمان، ۲ جلدی - «مناقب آل ابی طالب» ابن شهر آشوب، جلد ۱، صفحات ۵۷، ۵۸ و ۵۹، مطبعه محمد کاظم الحیدری نجف، ۱۳۷۶ هـ ق - «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۱۴، صفحه ۶۴، دار احیاء الکتب العربیه، ۲۰ جلدی - «حیاء امیر المؤمنین (علیه السلام) عن لسانه»، جلد ۱، صفحات ۱۱۷ و ۱۱۸، انتشارات جامعه مدرسین قم، طبع اول، ۱۴۱۷ هـ ق.
- ۲ - «الغدیر»، جلد ۷، صفحه ۳۳۰، دار الکتب العربی بیروت، طبع سوم، ۱۳۸۷ هـ ق - «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۱۴، صفحه ۸۴، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ هـ ق - «احتجاج طبرسی»، جلد ۱، صفحه ۳۵۰، دار النعمان، ۲ جلدی - «مستدرک سفینه البحار»، جلد ۶، صفحه ۵۶۲، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۹ هـ ق.

۲۷ وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
 ۲۸ بَلْ بَدَأ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

ترجمه:

۲۷ - کاش (حال آنها را) هنگامی که در برابر آتش (دوزخ) ایستاده اند، ببینی! می گویند: «ای کاش (بار دیگر) باز گردانده می شدیم، و آیات پروردگاران را تکذیب نمی کردیم، و از مؤمنان می بودیم».

۲۸ - بلکه اعمالی را که قبلاً پنهان می کردند، در برابر آنها آشکار شده. و اگر باز گردانده شوند، به همان اعمالی که از آن نهی شده بودند باز می گردند؛ و آنها دروغگویانند.

تفسیر:

بیداری زودگذر و بی اثر!

در دو آیه گذشته، به قسمتی از اعمال لجوجانه مشرکان اشاره شده، و در این دو آیه، صحنه ای از نتایج اعمال آنها مجسم گردیده است تا بدانند چه سرنوشت شومی در پیش دارند و بیدار شوند، یا لااقل وضع آنها عبرتی برای دیگران گردد!
 نخست می گوید: «اگر حال آنها را به هنگامی که در روز رستاخیز در برابر

آتش دوزخ قرار گرفته اند ببینی تصدیق خواهی کرد که به چه عاقبت دردناکی گرفتار شده اند» (وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ). (۱)

آنها در آن حالت چنان منقلب می شوند که: «فریاد بر می کشند ای کاش برای نجات از این سرنوشت شوم، و جبران کارهای زشت گذشته، بار دیگر به دنیا باز می گشتیم، و در آنجا آیات پروردگار خود را تکذیب نمی کردیم و در صف مؤمنان قرار می گرفتیم» (فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ). (۲)

در آیه بعد، اضافه می کند: این آرزوی دروغینی بیش نیست، بلکه به خاطر آن است که در آن جهان «آنچه را از عقائد و نیات و اعمال شوم خویش مخفی می داشتند، همه برای آنها آشکار گردیده و موقتاً بیدار شده اند» (بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ). ولی این بیداری، بیداری پایدار و پا بر جا نیست، و به خاطر شرائط و

۱ - بنابراین، «لو» به معنی شرط است و جزای آن به خاطر وضوح حذف شده است.

۲ - نکته مهمی که در آیه باید به آن توجه داشت این است که: طبق قرائت مشهوری که در درست داریم، «نُرَدُّ» به «رفع» و «لَا نُكَذِّبُ» و «نَكُونُ» به «نصب» خوانده شده است، در حالی که ظاهراً معطوف بر یکدیگر هستند و باید همه یکسان باشند.

بهترین توجیه این است که گفته شود: «نُرَدُّ» جزء «تَمَنَّى» است و «لَا نُكَذِّبُ» در حقیقت جواب آن است و «و» در اینجا به منزله «فاء» است و می دانیم که جواب تمنی هنگامی که بعد از «فاء» قرار گیرد منصوب می گردد.

مفسران مانند: فخر رازی، و مرحوم طبرسی و ابوالفتوح رازی در این زمینه وجوه دیگری نیز گفته اند. ولی آنچه در بالا گفته شد از همه روشن تر است، بنابراین، آیه شبیه آیه ۵۸ سوره «زمر»: «لَوْ أَن لِي كَرَّةٌ فَأَكُونُ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» می باشد.

و برخی معتقدند: «واو» در «وَلَا نُكَذِّبُ» معیه است، بنابراین، معنی آیه چنین می شود: یا لیتنا لنا رَدُّ وَ إِنْتِفَاءً تَكْذِيبٌ وَ الْكُونُ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ: «کاش ما بازگشتی داشتیم با عدم تکذیب و با بودن با مؤمنان». (اعراب القرآن، جلد ۳، صفحه ۹۰).

اوضاع خاصی پدید آمده است، لذا «اگر به فرض محال بار دیگر به این جهان برگردند به سراغ همان کارهایی می روند که از آن نهی شده بودند» (وَ لَوْ رُدُّوْا لَعَادُوْا لِمَا نُهِيَ عَنْهُ). بنابراین «آنها در آرزو و ادعای خویش صادق نیستند و دروغ می گویند» (وَ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُوْنَ).

نکته ها:

۱ - ظاهر «بدا لَهُمْ»

از ظاهر جمله: «بدا لَهُمْ»: «برای آنها آشکار شد» چنین استفاده می شود که: آنها یک سلسله از حقائق را نه تنها از مردم بلکه از خود نیز مخفی می کردند که در عرصه قیامت بر آنها آشکار می شود، و این جای تعجب نیست که انسان حقیقتی را حتی از خودش کتمان کند و بر وجدان و فطرت خویش سرپوش بگذارد، تا به آرامش کاذبی دست یابد. مسأله فریب وجدان، و مخفی کردن حقائق از خویش، از مسائل قابل ملاحظه ای است که در بحث های مربوط به فعالیت وجدان مورد دقت قرار گرفته است. مثلاً بسیاری از افراد هوسران را می بینیم که به زیان شدید اعمال هوس آلود خود متوجه شده اند، اما برای این که با خیال راحت اعمال خویش را ادامه دهند سعی می کنند به نوعی این آگاهی را در خود مستور دارند. ولی بسیاری از مفسران، بدون توجه به تعبیر «لَهُمْ»، آیه را طوری تفسیر کرده اند که منطبق بر اعمالی می شود که از مردم مخفی می داشتند (دقت کنید).

۲ - آیا در انشاء، صدق و کذب است

ممکن است گفته شود: آرزو کردن، چیزی نیست که دروغ و راست در آن باشد، و به اصطلاح از قبیل «انشاء» است و در انشاء صدق و کذب وجود ندارد.

ولی این سخن درست نیست؛ زیرا بسیاری از انشاءها یک مفهوم خبری به همراه دارد که صدق و کذب در آن راه می یابد، مثلاً گاه می شود کسی می گوید: «آرزو می کنم: خداوند به من مال فراوانی دهد و به شما کمک کنم».

البته این یک آرزو است، ولی مفهوم آن این است که اگر خداوند چنین مالی به من بدهد من به تو کمک خواهم کرد و این یک مفهوم خبری است که ممکن است دروغ بوده باشد، لذا طرف مقابل که از بخل و تنگ نظری او آگاه است، می گوید: دروغ می گوئی اگر هم به تو بدهد، هرگز چنین نخواهی کرد (این موضوع در بسیاری از جمله های انشائی دیده می شود).

۳ - دلیل این که با بازگشت به دنیا تغییری حاصل نمی شود

این که در آیه می خوانیم: اگر آنها به دنیا برگردند باز همان کارها را تکرار می کنند، به خاطر این است که: بسیاری از مردم هنگامی که با چشم خود نتایج اعمال خویش را ببینند، یعنی به مرحله شهود برسند، موقتاً ناراحت و پشیمان شده و آرزو می کنند که بتوانند اعمال خویش را به نوعی جبران نمایند.

اما این ندامت ها که مربوط به همان حال شهود و مشاهده نتیجه عمل است ندامت های ناپایداری می باشد که برای همه کس به هنگام رو به رو شدن با مجازات های عینی پیدا می شود، ولی هنگامی که مشاهدات عینی کنار رفت این خاصیت نیز زائل می شود، و وضع سابق تکرار می گردد.

همانند بت پرستانی که به هنگام گرفتار شدن در طوفان های سخت دریا و قرار گرفتن در آستانه مرگ و نابودی، همه چیز را جز خدا فراموش می کردند، اما به محض این که طوفان فرو می نشست و به ساحل امن و امان می رسیدند همه چیز به جای خود برمی گشت! (۱)

۴ - باید توجه داشت: حالات فوق، مخصوص جمعی از بت پرستان است که در آیات قبل به آنها اشاره شده است، نه همه آنها، لذا پیامبر (صلی الله علیه وآله) مأمور بود به سایرین پند و اندرز بدهد و آنها را بیدار و هدایت کند.

- ۲۹ وَ قَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ
 ۳۰ وَ كَوْتَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ
 وَ رَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ
 ۳۱ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً
 قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ
 ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ
 ۳۲ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ
 أَفَلَا تَعْقِلُونَ

ترجمه:

- ۲۹ - آنها گفتند: «چیزی جز این زندگی دنیای ما نیست؛ و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد!»
 ۳۰ - اگر آنها را به هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان ایستاده اند، ببینی! (به آنها) می گوید:
 «آیا این حق نیست؟! می گویند: «آری، قسم به پروردگاران حق است!» می گوید: «پس
 مجازات را بچشید به سزای آنچه انکار می کردید!»
 ۳۱ - آنها که لقای پروردگار را تکذیب کردند، مسلماً زیان دیدند؛ تا هنگامی که ناگهان قیامت
 به سراغشان بیاید؛ می گویند: «ای افسوس بر ما که درباره آن، کوتاهی کردیم!» و آنها (بار
 سنگین) گناهانشان را بر دوش می کشند؛ چه بد باری بر دوش خواهند داشت!
 ۳۲ - زندگی دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی نیست! و سرای آخرت، برای آنها که
 پرهیزگارند، بهتر است! آیا نمی اندیشید!؟

تفسیر:

زندگی دنیا بازی و سرگرمی است

در تفسیر آیه اول دو احتمال وجود دارد:

یکی این که: دنباله سخنان مشرکان لجوج و سخت باشد که به هنگام مشاهده صحنه های رستاخیز آرزو می کنند بار دیگر به دنیا باز گردند و جبران کنند، ولی قرآن می گوید: اگر اینها باز گردند نه تنها به فکر جبران نخواهند بود و به کارهای خود ادامه خواهند داد، که اساساً رستاخیز و قیامت را هم انکار خواهند کرد، و با نهایت تعجب «خواهند گفت: زندگی تنها همین زندگی دنیاست و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد!» (وَ قَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ). (۱)

احتمال دیگر این که: آیه، بحث جداگانه ای را درباره جمعی از مشرکان که معاد را به کلی انکار می کردند، بازگو می کند؛ زیرا در میان مشرکان عرب جمعی بودند که: عقیده به معاد نداشتند، در حالی که بعضی دیگر به نوعی از معاد ایمان داشتند.

در آیه بعد، قرآن به سرنوشت آنها در روز رستاخیز اشاره کرده، می گوید: «اگر آنها را در آن هنگام که در پیشگاه پروردگارشان ایستاده اند مشاهده کنی که به آنها گفته می شود: آیا این حق نیست؟» (وَ لَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ). خواهی دید که «در پاسخ خواهند گفت: آری، سوگند به پروردگار ما، این حق است!» (قَالُوا بَلَى وَ رَبَّنَا).

۱ - طبق این احتمال «وَ قَالُوا» عطف بر «عَادُوا» است و این احتمال را نویسنده «المنار» اختیار کرده است.

بار دیگر «به آنها گفته می شود: پس بچشید مجازات را به خاطر این که: آن را انکار می کردید و کفر می ورزیدید!» (قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ). مسلماناً منظور از «وقوف در برابر پروردگار» این نیست که: خداوند مکانی دارد، بلکه به معنی ایستادن در برابر صحنه های مجازات او است - آن طور که بعضی از مفسران گفته اند - . و یا کنایه از حضور در دادگاه الهی است، آن طور که انسان به هنگام نماز می گوید: من در برابر خداوند ایستاده ام.

در آیه سوم، به خسران و زیان منکران معاد و رستاخیز اشاره کرده، می فرماید: «آنها که ملاقات پروردگار را انکار کردند مسلماناً گرفتار زیان شدند» (قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ). منظور از ملاقات پروردگار، همان طور که قبلاً اشاره شد، یا ملاقات معنوی و ایمان شهودی است، (شهود باطنی).

و یا ملاقات صحنه های رستاخیز و پاداش و جزای او است.

پس از آن می گوید: این انکار برای همیشه ادامه نخواهد یافت، و تا زمانی خواهد بود که: «ناگهان رستاخیز بر پا شود، و آنها در برابر این صحنه های وحشتناک قرار گیرند و نتایج اعمال خود را با چشم خود ببینند، در این موقع، فریاد آنها بلند می شود: ای وای بر ما! چقدر درباره چنین روزی کوتاهی کردیم؟! (حَتَّى إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا).

منظور از «ساعه» روز قیامت است و «بغتة» به معنی این است که: به طور ناگهانی و جهش آسا که هیچ کس جز خدا وقت آن را نمی داند واقع می شود، و علت انتخاب این نام (ساعه) برای روز قیامت:

* * *

سپس برای بیان موقعیت زندگی دنیا در برابر زندگی آخرت، چنین می گوید: «زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست» (وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ). بنابراین، آنها که تنها به دنیا دل بسته اند و جز آن را نمی جویند و نمی طلبند در واقع کودکان هوسبازی هستند که یک عمر به بازی و سرگرمی پرداخته و از همه چیز بی خبر مانده اند! تشبیه زندگی دنیا به بازی و سرگرمی از این نظر است که: بازی ها و سرگرمی ها معمولاً کارهای توخالی و بی اساسی هستند که از متن زندگی حقیقی دورند، نه آنها که در بازی پیروز می شوند پیروز شده اند و نه آنها که شکست می خورند شکست یافته اند؛ زیرا پس از پایان بازی همه چیز به جای خود باز می گردد!

بسیار دیده می شود: کودکان دور هم می نشینند و بازی را شروع می کنند یکی را «امیر» و دیگری را «وزیر»، یکی را «دزد» و دیگری را «قافله» اما ساعتی نمی گذرد که نه خبری از «امیر» است و نه از «وزیر»، نه از «دزد» و نه از «قافله».

و یا در نمایشنامه هائی که به منظور سرگرمی انجام می شود، صحنه هائی از جنگ یا عشق یا عداوت مجسم می گردند، اما پس از ساعتی خبری از هیچ کدام نیست.

دنیا به نمایشنامه ای می ماند که بازیگران آن، مردم این جهانند، که گاه این بازی کودکانه حتی عاقلان و فهمیده های ما را به خود مشغول می دارد، اما چه زود پایان این سرگرمی و نمایش اعلام می گردد.

«لَعِبٌ» (بر وزن کَرَج) در اصل از ماده «لُعَاب» (بر وزن غُبَار) به معنی آب

دهان است که از لب‌ها سرازیر گردد، و این که بازی را «لعب» می‌گویند، به خاطر آن است که همانند ریزش لعاب از دهان است که بدون هدف انجام می‌گیرد.

سرانجام زندگانی سرای دیگر را با آن مقایسه کرده، می‌فرماید: «سرای آخرت برای افراد با تقوا بهتر است، آیا اندیشه و تعقل نمی‌کنید؟» (وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ). زیرا حیاتی است جاویدان و فناپذیر در جهانی وسیع تر و سطحی بسیار بالاتر.

در عالمی که سر و کار آن با حقیقت است، نه مجاز، و با واقعیت است نه خیال، در جهانی که نعمت‌هایش با درد و رنج آمیخته نیست، و سراسر نعمت خالص است بی درد و رنج.

از آنجا که درک این واقعیات، با توجه به مظاهر فریبنده دنیا، برای غیر اندیشمندان ممکن نیست، لذا روی سخن در پایان آیه به چنین افراد شده است.

در حدیثی از «هشام بن حکم» از امام «موسی بن جعفر» (علیه السلام) چنین نقل شده: «ای هشام! خداوند عاقلان را اندرز داده و نسبت به آخرت علاقمند ساخته، گفته است: زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست، و سرای آخرت برای افراد با تقوا بهتر است، آیا فکر و عقل خود را به کار نمی‌اندازید؟» (۱)

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که هدف از این آیات، مبارزه با وابستگی و دلبستگی به مظاهر جهان ماده و فراموش کردن مقصد نهائی آن است، و گرنه آنها که دنیا را وسیله ای برای سعادت قرار داده اند، در حقیقت جستجوگران آخرتند نه دنیا.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۱۱، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۴، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۱، صفحه ۱۳۴، و جلد ۷۵، صفحه ۲۹۷ - «میزان الحکمه»، جلد ۴، صفحه ۳۵۹۲، دار الحدیث، طبع اول - «تحف العقول»، صفحه ۳۸۴، انتشارات جامعه مدرسین قم، طبع دوم، ۱۴۰۴ هـ ق.

۳۳ قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَكَذِبُونَكَ وَلَكِنَّ
الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ

۳۴ وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّى
أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ

ترجمه:

۳۳ - ما می دانیم که گفتار آنها، تو را غمگین می کند؛ ولی (غم مخور! و بدان که) آنها تو را تکذیب نمی کنند؛ بلکه ظالمان، آیات خدا را انکار می نمایند.

۳۴ - پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند؛ و در برابر تکذیب ها، صبر و استقامت کردند؛ و (در این راه)، آزار دیدند، تا هنگامی که یاری ما به آنها رسید. و هیچ چیز نمی تواند سنن خدا را تغییر دهد؛ و اخبار پیامبران به تو رسیده است.

تفسیر:

مصلحان و مشکلات راه

شک نیست که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در گفتگوهای منطقی و مبارزات فکری که با مشرکان لجوج و سرسخت داشت، گاهی از شدت لجاجت آنها و عدم تأثیر سخن در روح آنان، و گاهی از نسبت های ناروایی که به او می دادند غمگین و اندوهناک می شد، خداوند بارها در قرآن مجید پیامبرش را در این مواقع دلداری می داد، تا با دلگرمی و استقامت بیشتر، برنامه خویش را تعقیب کند.

از جمله در نخستین آیه فوق می فرماید: «ما می دانیم که سخنان آنها تو را

محزون و اندوهگین می کند» (قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ).

ولی بدان که «آنها تو را تکذیب نمی کنند و در حقیقت آیات ما را انکار می کنند و بنابراین طرف آنها در حقیقت ما هستیم نه تو» (فَأِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ).

نظیر این سخن در گفتگوهای رائج میان ما نیز دیده می شود که: گاهی شخص «برتر» به هنگام ناراحت شدن نماینده اش، به او می گوید:

غمگین مباش طرف آنها در واقع منم و اگر مشکلی ایجاد شود، برای من است نه برای تو، و به این وسیله مایه تسلی خاطر او را فراهم می سازد.

در تفسیر آیه فوق، مفسران احتمالات دیگری نیز داده اند، ولی ظاهر آیه همان است که در بالا گفتیم.

این احتمال نیز از جهتی قابل ملاحظه است که: منظور از آیه، این است که: «مخالفان تو در حقیقت به صدق و راستی تو معتقدند، و در حقانیت دعوتت شک ندارند، اگر چه ترس از به خطر افتادن منافعشان مانع از تسلیم در مقابل حق می شود و یا تعصب و لجابت اجازه قبول به آنها نمی دهد».

از تواریخ اسلامی نیز استفاده می شود که: حتی مخالفان سرسخت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باطن، به صدق و راستی او در دعوتش معتقد بودند، از جمله این که نقل کرده اند: روزی «ابوجهل» با پیامبر (صلی الله علیه و آله) ملاقات کرد و با او مصافحه نمود کسی به او اعتراض کرد: چرا با این مرد مصافحه می کنی؟

گفت: به خدا سوگند می دانم او پیامبر است و لکن ما زمانی تابع «عبد مناف» بوده ایم! (یعنی پذیرفتن دعوت او سبب می شود که ما تابع قبیله آنان شویم). (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۴۲، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۸۶، جلد ۱۸، صفحه ۱۵۸، و جلد ۶۸، صفحه ۶۳ - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۱۶، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «در المنثور»، جلد ۳، ۲

صفحه ۹، دار المعرفه، مطبعة الفتح جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «فتح القدير»، جلد ۲، صفحه ۱۱۳، عالم الکتب.

و نیز نقل شده: شبی «ابوجهل»، «ابوسفیان» و «اخنس بن شریق» که از سران سرسخت مشرکان بودند هر کدام به طور مخفیانه که هیچ کس متوجه نشود، و حتی این سه نفر از حال یکدیگر هم با خبر نبودند، برای شنیدن سخنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) در گوشه ای خزیده تا صبح تلاوت آیات قرآن حضرت را می شنیدند، هنگامی که سپیده صبح دمید، پراکنده شدند. اما در راه بازگشت به هم رسیدند و هر کدام عذر خود را برای دیگری شرح می داد، سپس عهد کردند: این کار را تکرار نکنند؛ زیرا قبول داشتند اگر جوانان قریش از آن آگاه گردند، سبب گرایش آنها به محمد(صلی الله علیه وآله) خواهد شد.

شب دیگر، هر کدام به گمان این که رفقاییش آن شب نخواهد آمد برای شنیدن آیات قرآن به نزدیکی خانه پیامبر(صلی الله علیه وآله) و یا مجمعی که مسلمانان داشتند آمد، اما هنگام صبح باز سر آنان بر یکدیگر فاش شد، و به سرزنش یکدیگر پرداختند و مجدداً عهد و پیمان بستند که این آخرین بار بوده باشد.

ولی اتفاقاً این کار در شب سوم باز تکرار شد، صبح «اخنس بن شریق» عصای خود را برداشت و به سراغ «ابوسفیان» آمده، به او گفت:

صریحاً با من بگو: عقیده تو درباره سخنانی که از محمد شنیدی چیست؟

گفت: به خدا سوگند! من چیزهایی شنیدم که آنها را به خوبی درک کردم، و مقصود و مضمون آن را می فهمم، اما آیتی نیز شنیدم که معنی و مقصود آن را نفهمیدم.

اخنس گفت: من نیز به خدا سوگند چنین احساس می کنم، سپس برخاست و به سراغ «ابوجهل» آمد و همین سؤال را از او کرد که رأی تو درباره سخنانی که

از محمد شنیدی چیست؟

او در جواب گفت: چه می خواهی بشنوم؟ حقیقت این است که ما و فرزندان «عبد مناف» در به چنگ آوردن ریاست با هم رقابت داریم، آنها مردم را اطعام کردند، ما نیز برای این که عقب نمانیم اطعام کردیم، آنها مرکب بخشیدند ما نیز مرکب بخشیدیم، آنها بخشش های دیگر داشتند ما نیز داشتیم و به این ترتیب دوش به دوش یکدیگر پیش می رفتیم. اکنون آنها می گویند: ما پیامبری داریم که وحی آسمانی بر او نازل می شود، اما ما اکنون چگونه می توانیم در این موضوع با آنها رقابت کنیم؟! وَاللَّهِ لَا نُؤْمِنُ بِهِ أَبَدًا وَلَا نُصَدِّقُهُ: «به خدا سوگند! هرگز نه به او ایمان نخواهیم آورد و نه او را تصدیق خواهیم نمود».

اخنس برخاست و مجلس او را ترک گفت. (۱)

در روایت دیگری می خوانیم: روزی «اخنس بن شریق» با «ابوجهل» رو به رو شد، در حالی که هیچ کس دیگر در آنجا نبود، به او گفت:

راستش را بگو! محمد صادق است یا کاذب؟ هیچ کس از قریش در اینجا غیر از من و تو نیست که سخنان ما را بشنود.

«ابوجهل» گفت: وای بر تو و الله به عقیده من او راست می گوید و هرگز دروغ نگفته است. ولی اگر بنا شود خاندان محمد همه مناصب را به چنگ آورند: پرچم حج، آب دادن به حجاج، پرده داری کعبه، و مقام نبوت، برای بقیه قریش چه باقی می ماند؟! (۲)

۱ - «المیزان»، جلد ۱۳، صفحه ۱۲۵، انتشارات جامعه مدرسین قم - «سیره ابن هشام»، جلد ۱، صفحه ۲۰۷، مکتبه محمد علی صبیح و اولاده، ۱۳۸۳ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۳۴، و جلد ۳، صفحه ۴۷، دار المعرفه بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق - «در المثور»، جلد ۴، صفحه ۱۸۷، دار المعرفه، مطبعة الفتح جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۸۶ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۴۲، ذیل آیه مورد بحث، ۲ مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «جامع البیان»، جلد ۷، صفحه ۲۴۰، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۳۴، دار المعرفه بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق - «زاد المسیر»، جلد ۳، صفحه ۲۱، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق.

از این روایات و مانند آنها استفاده می شود که: بسیاری از دشمنان سرسخت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باطن به صدق گفتار او معترف بودند. اما رقابت های قبیلگی و مانند آن، به آنها اجازه نمی داد، و یا شهادت آن را نداشتند که رسماً ایمان آورند.

البته این را نیز می دانیم که: این گونه اعتقاد باطنی مادام که با روح تسلیم آمیخته نشود، کمترین اثری نخواهد داشت، و انسان را در سلک مؤمنان راستین قرار نمی دهد.

در آیه بعد، برای تکمیل این دلداری، به وضع انبیای پیشین اشاره کرده می گوید: این موضوع منحصر به تو نبوده است «رسولان پیش از تو را نیز تکذیب کردند» (وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ).

«اما آنها در برابر تکذیب ها و آزارها استقامت ورزیدند تا نصرت و یاری ما به سراغشان آمد و سرانجام پیروز شدند» (فَصَبِّرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا).

«و این یک سنت الهی است که هیچ چیز نمی تواند آن را دگرگون کند» (وَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ).

بنابراین، تو هم در برابر تکذیب ها، آزارها و حملات دشمنان لجوج و سرسخت، روح صبر و استقامت را از دست مده! و بدان! طبق همین سنت، امدادهای الهی و الطاف بی کران پروردگار به سراغ تو خواهد آمد، و سرانجام بر تمام آنها پیروز خواهی شد «و اخباری که از پیامبران پیشین به تو رسیده است که

چگونه در برابر مخالفت ها و شدائد استقامت کردند، و پیروز شدند، گواه روشنی برای تو است» (وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيٍّ الْمُرْسَلِينَ).
 در حقیقت آیه فوق، به یک اصل کلی اشاره می کند و آن این که: همیشه رهبران صالح اجتماع که برای هدایت توده های مردم به وسیله ارائه مکتب و طرح های سازنده با افکار منحط و خرافات و سنن غلط جامعه به مقابله بر می خاستند با مخالفت سرسختانه جمعی سودجو و زورگو که با پر و بال گرفتن مکتب جدید، منافعشان به خطر می افتاد، رو به رو می شدند.
 آنها برای پیشرفت مقاصد شوم خود از هیچ کاری ابا نداشتند، و از تمام حربه ها: حربه تکذیب، تهمت، محاصره اجتماعی، آزار و شکنجه، قتل و غارت و هر وسیله دیگر استفاده می کردند.
 اما حقیقت با جاذبه و کشش و عمقی که دارد، سرانجام - طبق یک سنت الهی - کار خود را خواهد کرد، و این خارها از سر راه برچیده خواهند شد، ولی شک نیست که شرط اساسی این پیروزی، بردباری، مقاومت و استقامت است.
 قابل توجه این که: در آیه فوق، از «سنن»، تعبیر به «کلمات الله» شده است؛ زیرا «کلم» در اصل به معنی تأثیری است که با چشم یا گوش درک می شود و به معنی تأثیری که با چشم درک می شود نیز آمده است و «کلام» به معنی تأثیراتی است که با گوش درک می شود. (۱) سپس توسعه پیدا کرده است، و علاوه بر الفاظ به معانی نیز «کلمه» گفته می شود، و حتی به «عقیده»، «مکتب» و «روش و سنت» نیز اطلاق می گردد.

* * *

۳۵ وَ إِنْ كَانَ كَبْرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقاً فِي
 الْأَرْضِ أَوْ سُلْماً فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ
 عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ
 ۳۶ إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ
 يُرْجَعُونَ

ترجمه:

۳۵ - و اگر اعراض کردن آنها بر تو سنگین است، چنانچه بتوانی نقبی در زمین بزنی، یا نردبانی به آسمان بگذاری (و اعماق زمین و آسمان ها را جستجو کنی، چنین کن) تا آیه (و نشانه دیگری) برای آنها بیاوری! اما اگر خدا بخواهد، آنها را (به اجبار) بر هدایت جمع خواهد کرد. (ولی هدایت اجباری، چه سودی دارد؟) پس هرگز از جاهلان مباش!

۳۶ - تنها کسانی (دعوت تو را) می پذیرند که گوش شنوا دارند؛ اما مردگان (ایمان نمی آورند؛ و) خدا آنها را (در قیامت) بر می انگیزد؛ سپس به سوی او، باز گردانده می شود.

تفسیر:

مردگان زنده نما

این دو آیه، دنباله دلداری و تسلی دادن به پیامبر است که در آیات قبل گذشت.

از آنجا که فکر و روح پیامبر (صلی الله علیه وآله) از گمراهی و لجاجت مشرکان زیاد ناراحت و پریشان بود، و علاقه داشت با هر وسیله ای که شده است آنها را به صف مؤمنان بکشاند، خداوند می فرماید: «اگر اعراض و روگردانی آنها زیاد بر تو سخت و سنگین است، چنانچه بتوانی اعماق زمین را بشکافی و در آن نقبی بزنی و جستجو کنی و یا نردبانی به آسمان بگذاری و اطراف آسمان ها را نیز جستجو کنی که آیه و نشانه دیگری برای آنها بیاوری چنین کن!» (ولی بدان آنان به قدری لجوجند که باز ایمان نخواهند آورد) (وَإِنْ كَانَ كَبَرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ). (۱)

«نَفَقَ» در اصل به معنی «نقب، و راه های زیرزمینی» است، و اگر به انسان دورو «منافق» گفته می شود، نیز به تناسب این است که علاوه بر راه و روش ظاهری، راه و روش مخفیانه ای نیز برای خود دارد و «سُلَّم» به معنی نردبان است.

خداوند با این جمله به پیامبر خود می فهماند که: هیچ گونه نقصی در تعلیمات، دعوت و تلاش و کوشش تو نیست، نقص از ناحیه آنها است، آنها تصمیم گرفته اند حق را نپذیرند، لذا هیچ گونه کوششی اثر نمی بخشد، نگران نباش!

ولی برای این که کسی توهم نکند: خداوند قادر نیست آنها را وادار به تسلیم کند، بلافاصله می فرماید: «اگر خدا می خواست می توانست همه آنها را بر هدایت مجتمع کند، یعنی وادار به تسلیم در برابر دعوت تو و اعتراف به حق و ایمان کند» (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى).

۱ - در حقیقت جمله «إِنْ اسْتَطَعْتَ...» جمله شرطیه است و جزای آن محذوف می باشد و تقدیر آن چنین است: «إِنْ اسْتَطَعْتَ... فَأَفْعَلُ وَ لَكِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ».

ولی روشن است: چنین ایمان اجباری بیهوده است، آفرینش بشر برای تکامل، بر اساس اختیار و آزادی اراده می باشد، تنها در صورت آزادی اراده است که ارزش «مؤمن» از «کافر»، «نیکان» از «بدان»، «درستکاران» از «خائنان» و «راستگویان» از «دروغگویان» شناخته می شود، و گر نه در ایمان و تقوای اجباری هیچ گونه تفاوتی میان خوب و بد نخواهد بود، و این مفاهیم در زمینه اجبار ارزش خود را به کلی از دست می دهند.

سپس می فرماید: «اینها را برای این گفتیم که تو از جاهلان نباشی!»
 (فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ) یعنی: بی تابی مکن! و صبر و استقامت را از دست مده! و بیش از اندازه خود را به خاطر کفر و شرک آنها ناراحت مکن! و بدان راه همین است که تو می پیمائی!

شک نیست که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این حقایق با خبر بود، اما خداوند اینها را به عنوان یادآوری و دلداری برای پیامبرش بازگو می کند، درست مانند این است که: ما به کسی که فرزندش را از دست داده می گوئیم:

«غم منخور! دنیا دار فنا است، همه از دنیا خواهند رفت، و علاوه تو نیز هنوز جوان هستی و فرزندان دیگری خواهی داشت، بنابراین زیاد بی تابی مکن!»
 مسلماً فانی بودن دار دنیا، یا جوان بودن طرف، مطلبی نیست که بر او مخفی باشد تنها به عنوان یادآوری به او گفته می شود.

با این که: آیه فوق یکی از دلایل نفی جبر است بعضی از مفسران مانند «فخر رازی» آن را از دلایل «مسلک جبر» گرفته! و روی کلمه «وَلَوْ شَاءَ...» تکیه کرده، می گوید: از این آیه معلوم می شود خداوند نمی خواهد کفار ایمان بیاورند!
 غافل از این که «مشیت و اراده» در آیه فوق مشیت و اراده اجباری است، یعنی خداوند نمی خواهد مردم به زور و اجبار ایمان بیاورند، بلکه می خواهد با

اراده و میل خودشان ایمان بیاورند، بنابراین، آیه گواه روشنی بر نفی عقیده جبریون است.

در آیه بعد، برای تکمیل این موضوع و دلداری بیشتر به پیامبر (صلی الله علیه وآله) می گوید: «تنها کسانی دعوت تو را اجابت می کنند و می پذیرند که می شنوند» (إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ).

«اما آنها که عملاً در صف مردگانند ایمان نمی آورند، تا زمانی که خداوند آنها را در روز قیامت برانگیزاند و به سوی او بازگشت کنند» (وَأَلْمَوْتِ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ). (۱) آن روز است که با مشاهده صحنه های رستاخیز، ایمان می آورند، ولی ایمانشان هم سودی ندارد؛ زیرا همه کس با مشاهده آن صحنه عظیم ایمان می آورد، نوعی ایمان اضطراری. شاید نیاز به شرح نداشته باشد که منظور از «موتی» (مردگان) در آیه بالا، مردگان جسمانی نیست، بلکه مردگان معنوی است؛ چرا که دو نوع حیات و مرگ داریم: حیات و مرگ مادی، حیات و مرگ معنوی.

همچنین شنوائی و بینائی نیز دو گونه است: مادی و معنوی، به همین دلیل بسیار می شود در مورد کسانی که چشم و گوش دارند و یا زنده و سالمند، اما حقایق را درک نمی کنند می گوئیم: آنها کور و کُرد و یا اصلاً مرده اند؛ زیرا واکنشی را که باید یک انسان شنوا و بینا، یا یک انسان زنده، در برابر حقایق از خود نشان دهد، نمی دهند.

۱ - از نظر ترکیب «الْمَوْتِ» مبتدا و «يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ» خبر است، و این که می گوید: مردگان را مبعوث می کند مفهومی این است که: اینها هیچ تغییری در حالاتشان پیدا نمی شود جز این که: در قیامت مبعوث شوند و حقایق را ببینند.

در قرآن مجید این گونه تعبیرات فراوان دیده می شود، و شیرینی و جاذبه خاصی دارد، بلکه قرآن به حیات مادی و بیولوژیکی که نشانه آن تنها «خور و خواب و نفس کشیدن» است چندان اهمیت نمی دهد، همواره روی حیات و زندگی معنوی و انسانی که آمیخته با تکلیف و مسئولیت و احساس و درد و بیداری و آگاهی است تکیه می کند.

ذکر این نکته نیز لازم است که: نابینائی و ناشنوائی و مرگ معنوی از خود انسان ها سرچشمه می گیرد، آنها هستند که بر اثر ادامه گناه، و اصرار و لجاجت در آن، به این مرحله می رسند؛ زیرا همان طور که اگر انسانی مدت ها چشم خود را ببندد تدریجاً بینائی و دید خود را از دست خواهد داد و شاید روزی به کلی نابینا شود، اشخاصی که چشم جان خود را در برابر حقایق ببندند تدریجاً قدرت دید معنوی خود را از دست خواهند داد!

۳۷ وَ قَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً
وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

ترجمه:

۳۷ - و گفتند: «چرا نشانه (و معجزه ای) از طرف پروردگارش بر او نازل نمی شود؟! بگو: خداوند، قادر است که نشانه ای نازل کند؛ ولی بیشتر آنها نمی دانند!

تفسیر:

بهانه معجزه

در این آیه به یکی از بهانه جوئی های مشرکان اشاره شده است. در بعضی از روایات آمده: جمعی از رؤسای قریش هنگامی که از معارضه و مقابله با قرآن عاجز ماندند، به پیامبر (صلی الله علیه وآله) گفتند: اینها فایده ندارد اگر راست می گوئی معجزاتی همانند عصای موسی، و ناقه صالح، برای ما بیاور. (۱)
قرآن در این باره می فرماید: «آنها گفتند: چرا آیه و معجزه ای از طرف پروردگار بر این پیامبر نازل نشده است؟! (وَ قَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ).
روشن است: آنها این پیشنهاد را از روی حقیقت جوئی نمی کردند؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه وآله) به اندازه کافی برای آنها معجزه آورده بود، و اگر چیزی جز قرآن با آن محتویات عالی در دست او نبود، قرآنی که در چندین آیه آنها را رسماً دعوت به مقابله کرده، و به اصطلاح تحدی نموده و آنها در برابر آن عاجز مانده اند، برای

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۴۶، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات

بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۸۷

اثبات نبوت او کافی بود.

اما این بوالهوسان بهانه جو از یکسو می خواستند قرآن را تحقیر کنند؛ و از سوی دیگر از قبول دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) سر باز زنند، لذا پی در پی درخواست معجزه تازه می کردند، و مسلماً اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) تسلیم خواسته های آنها می شد با جمله «هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ» همه را انکار می کردند، همان طور که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود.

لذا قرآن در پاسخ آنها می فرماید: به آنها بگو: «خداوند قادر است آیه و معجزه ای (که شما پیشنهاد می کنید) بر پیامبر خود نازل کند» (قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً). ولی این کار یک اشکال دارد که غالب شما از آن بی خبرید و آن این است که: اگر به این گونه تقاضاها که از سر لجاجت می کنید، ترتیب اثر داده شود، سپس ایمان نیاورید همگی گرفتار مجازات الهی شده، نابود خواهید گشت؛ چرا که این نهایت بی حرمتی نسبت به ساحت مقدس پروردگار، فرستاده او و آیات و معجزات او است، لذا در پایان آیه می فرماید: «ولی اکثر آنها نمی دانند» (وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

نکته:

بازنویسی یک ایراد کهنه

به طوری که از تفسیر «مجمع البیان» استفاده می شود از قرن ها پیش بعضی از مخالفان اسلام این آیه را دستاویز کرده، و به آن استدلال نموده اند که: پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) هیچ معجزه ای نداشته است؛ زیرا هنگامی که از او تقاضای اعجاز می کنند، او تنها با گفتن این که: خداوند توانائی بر چنین چیزی دارد و اکثر شما

نمی دانید قناعت می کند. (۱)

اتفاقاً بعضی از نویسندگان اخیر دنباله این افسانه کهن را گرفته و در نوشته خود این ایراد را بار دیگر زنده کرده اند.

پاسخ:

اولاً - آنها که چنین ایرادی می کنند گویا آیات قبل و بعد را درست مورد بررسی قرار نداده اند که سخن از افراد لجوجی به میان آمده که به هیچ وجه حاضر به تسلیم در برابر حق نبودند، و اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برابر خواسته های آنها تسلیم نشده، نیز به همین دلیل بوده است.

و گرنه در کجای قرآن داریم که افراد حق جو و حق طلب از پیامبر تقاضای معجزه کرده باشند، و او خواسته آنها را رد کرده باشد. در آیه ۱۱۱ همین سوره «انعام» درباره این گونه افراد می خوانیم: «وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا...» (و اگر ما فرشتگان را بر آنها نازل می کردیم، و مردگان با آنها سخن می گفتند، و همه چیز را در برابر آنها جمع می نمودیم هرگز ایمان نمی آوردند...).

ثانیاً - به طوری که از روایات اسلامی استفاده می شود، این پیشنهاد از طرف جمعی از رؤسای قریش بود، و آنها به خاطر تحقیر و نادیده گرفتن قرآن چنین پیشنهادی را مطرح کرده بودند، و مسلم است پیامبر در برابر پیشنهادهایی که از چنین انگیزه هائی سرچشمه بگیرد، تسلیم نخواهد شد.

ثالثاً - کسانی که این ایراد را می کنند گویا سایر آیات قرآن را از نظر دور داشته اند که چگونه خود قرآن به عنوان یک معجزه جاویدان صریحاً معرفی شده و بارها از مخالفان دعوت به مقابله گردیده، و ضعف و ناتوانی آنها را آشکار

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۴۷، ذیل آیه، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ.ق.

ساخته است.

و نیز آیه اول سوره «اسراء» را فراموش کرده اند که صریحاً می گوید: خداوند در یک شب پیامبرش را از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد.

رابعاً - این باورکردنی نیست که قرآن مملو از معجزات و خارق عادات انبیاء و پیامبران بوده باشد و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بگوید: من خاتم پیامبرانم و برتر از همه آنها، و آئین من بالاترین آئین است، اما در برابر خواسته حق جوینان کمترین معجزه ای از خود نشان ندهد. آیا در این صورت در نظر افراد بی طرف و حقیقت طلب نقطه ابهام مهمی در دعوت او پیدا نمی شد؟!*

اگر او معجزه ای نمی داشت، می بایست مطلقاً سخنی از معجزات انبیای دیگر نگوید تا بتواند برنامه خویش را توجیه نماید و راه های اعتراض را بر خود ببندد.

این که او با دست و دل باز مرتباً از اعجاز دیگران سخن می گوید و خارق عادات موسی بن عمران و عیسی بن مریم و ابراهیم و صالح و نوح (علیهم السلام) را بر می شمرد، دلیل روشنی است که او از نظر معجزات خود، کاملاً مطمئن بوده است.

لذا در تواریخ اسلامی و روایات معتبر و «نهج البلاغه» خارق عادات مختلفی از پیامبر نقل شده است که مجموع آنها در سر حدّ تواتر است.

۳۸ وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أُمَّتًا لَكُمْ مَا
فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ

ترجمه:

۳۸ - هیچ جنبنده ای در زمین، و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند، نیست مگر این که امت هائی همانند شما هستند. ما هیچ چیز را در این کتاب، فروگذار نکردیم؛ سپس همگی به سوی پروردگارشان محشور می گردند.

تفسیر:

رستاخیز انواع جانداران

از آنجا که این آیه بخش های وسیعی را به دنبال دارد، نخست باید لغات آیه و بعد تفسیر اجمالی آن را ذکر کرده، سپس به سایر بخش ها بپردازیم:

«دَابَّةٌ» از ماده «دبب» به معنی «آهسته راه رفتن و قدم های کوتاه برداشتن» است، و معمولاً به همه جنبندگان روی زمین گفته می شود. (۱)

و اگر می بینیم به شخص سخن چین «دَبَّابٌ» گفته می شود و در حدیث وارد شده: لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ دَبَّابٌ؛ «هیچ گاه سخن چین داخل بهشت نمی شود» (۲) نیز از همین نظر است که او آهسته میان دو نفر رفت و آمد می کند تا آنها را نسبت

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۴۷، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «النهاية في غريب الحديث»، جلد ۲، صفحه ۹۶، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم،

۱۳۶۴ هـ ش - «لسان العرب»، جلد ۱، صفحات ۳۷۱ و ۳۷۳، نشر ادب الحوزة، طبع اول، ۱۴۰۵ هـ ق -

«تاج العروس»، جلد ۱، صفحه ۲۴۳، المكتبة الحياء بیروت.

به هم بدبین سازد.

«طائر» به هر گونه پرنده ای گفته می شود، متنها چون در پاره ای از موارد به امور معنوی که دارای پیشرفت و جهش هستند این کلمه اطلاق می شود در آیه مورد بحث، برای این که نظر فقط روی «پرنندگان» متمرکز شود، جمله: *يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ* یعنی «با دو بال خود پرواز می کند» به آن افزوده شده.

«أُمَّم» جمع «امت» و امت، به معنی جمعیتی است که دارای قدر مشترکی هستند، مثلاً: دین واحد یا زبان واحد، یا صفات و کارهای واحدی دارند.

«يُحْشِرُونَ» از ماده «حشر» به معنی «جمع» است، ولی معمولاً در قرآن به اجتماع در روز قیامت گفته می شود، مخصوصاً هنگامی که به ضمیمه «إِلَى رَبِّهِمْ» بوده باشد.

آیه فوق، به دنبال آیات گذشته که درباره مشرکان بحث می کرد و آنها را با سرنوشتی که در قیامت دارند متوجه می ساخت، سخن از «حشر» و رستاخیز عمومی تمام موجودات زنده، و تمام انواع حیوانات به میان آورده، نخست می گوید: «هیچ جنبنده ای در زمین، و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند نیست مگر این که امت هائی همانند شما هستند» (وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ

لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّمٌ أُمَّتُكُمْ).

و به این ترتیب، هر یک از انواع حیوانات و پرنندگان برای خود امتی هستند همانند انسان ها، اما در این که: این همانندی و «شباهت» در چه جهت است؟ در میان مفسران گفتگو است: بعضی شباهت آنها با انسان ها را از ناحیه اسرار شگفت انگیز خلقت آنها دانسته اند؛ زیرا هر دو نشانه هائی از عظمت آفریدگار و خالق را با خود همراه دارند.

و بعضی از جهت نیازمندی های مختلف زندگی یا وسائلی که احتیاجات گوناگون خود را با آن برطرف می سازند، می دانند.

در حالی که جمعی دیگر معتقدند: منظور شباهت آنها با انسان از نظر درک و فهم و شعور است، یعنی آنها نیز در عالم خود دارای علم و شعور و ادراک هستند، خدا را می شناسند و به اندازه توانائی خود، او را تسبیح و تقدیس می گویند، اگر چه فکر آنها در سطحی پائین تر از فکر و فهم انسان ها است، و ذیل این آیه - چنان که خواهد آمد - نظر آخر را تقویت می کند. آنگاه در جمله بعد می گوید: «ما در کتاب هیچ چیز را فروگذار نکردیم» (ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ).

ممکن است منظور از «کتاب»، قرآن بوده باشد که همه چیز (یعنی تمام اموری که مربوط به تربیت و هدایت و تکامل انسان است) در آن وجود دارد، منتها گاهی به صورت کلی، مانند دعوت به هر گونه علم و دانش، و گاهی به جزئیات هم پرداخته شده است مانند بسیاری از احکام اسلامی و مسائل اخلاقی.

احتمال دیگر این که: منظور از «کتاب»، «عالم هستی» است؛ زیرا عالم آفرینش، مانند کتاب بزرگی است که همه چیز در آن آمده است و چیزی در آن فروگذار نشده. هیچ مانعی ندارد که هر دو تفسیر، با هم در آیه منظور باشد؛ زیرا نه در قرآن چیزی از مسائل تربیتی فروگذار شده، و نه در عالم آفرینش نقصان و کم و کسری وجود دارد. و در پایان آیه می گوید: «تمام آنها به سوی خدا در رستاخیز محشور می گردند» (ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ).

ظاهر این است که: ضمیر «هم» در این جمله به انواع و اصناف جنبندگان و پرندگان برمی گردد، و به این ترتیب، قرآن برای آنها نیز قائل به رستاخیز شده است. بیشتر مفسران نیز این مطلب را پذیرفته اند که: تمام انواع جانداران دارای رستاخیز و جزاء و کیفرند، تنها بعضی منکر این موضوع شده، و این آیه و آیات دیگر را طور دیگر توجیه کرده اند، مثلاً گفته اند: منظور از «حشر الی الله» همان بازگشت به پایان زندگی و مرگ است. (۱) ولی همان طور که اشاره کردیم، ظاهر این تعبیر در قرآن مجید همان رستاخیز و برانگیخته شدن در قیامت است.

روی این جهت، آیه به مشرکان اخطار می کند: خداوندی که تمام اصناف حیوانات را آفریده، و نیازمندی های آنها را تأمین کرده، و مراقب تمام افعال آنها است و برای همه رستاخیزی قرار داده، چگونه ممکن است برای شما حشر و رستاخیزی قرار ندهد؟! و به گفته بعضی از مشرکان چیزی جز زندگی دنیا و حیات و مرگ در کار نباشد؟! *

نکته ها:

۱ - آیا رستاخیز برای حیوانات هم وجود دارد؟
شک نیست که نخستین شرط حساب و جزا مسأله عقل و شعور و به دنبال آن تکلیف و مسئولیت است، طرفداران این عقیده می گویند: مدارکی در دست است که نشان می دهد حیوانات نیز به اندازه خود دارای درک و فهمند، از جمله:
زندگی بسیاری از حیوانات آمیخته با نظام جالب و شگفت انگیزی است که

۱ - این احتمال را نویسنده «المنار» از «ابن عباس» نقل کرده است.

روشنگر سطح عالی فهم و شعور آنها است.

کیست که درباره مورچگان و زنبور عسل و تمدن عجیب آنها و نظام شگفت انگیز لانه و کندو، سخنانی نشنیده باشد، و بر درک و شعور تحسین آمیز آنها آفرین نگفته باشد؟ گر چه بعضی میل دارند همه اینها را یک نوع الهام غریزی بدانند، اما هیچ دلیلی بر این موضوع در دست نیست که اعمال آنها به صورت ناآگاه (غریزی و بدون تعقل) انجام می شود. چه مانعی دارد که این اعمال همان طور که ظواهرشان نشان می دهد ناشی از عقل و درک باشد؟

بسیار می شود حیوانات بدون تجربه قبلی در برابر حوادث پیش بینی نشده دست به ابتکار می زنند، مثلاً گوسفندی که در عمرش گرگ را ندیده، برای نخستین بار که آن را می بیند به خوبی خطرناک بودن این دشمن را تشخیص داده و به هر وسیله که بتواند برای دفاع از خود و نجات از خطر متوسل می شود.

علاقه ای که بسیاری از حیوانات تدریجاً به صاحب خود پیدا می کنند، شاهد دیگری برای این موضوع است.

بسیاری از سگ های درنده و خطرناک نسبت به صاحبان خود و حتی فرزندان کوچک آنان مانند یک خدمتگزار مهربان رفتار می کنند.

داستان های زیادی از وفای حیوانات و این که آنها چگونه خدمات انسانی را جبران می کنند در کتاب ها و در میان مردم شایع است که همه آنها را نمی توان افسانه دانست.

مسلم است آنها را به آسانی نمی توان ناشی از غریزه دانست؛ زیرا غریزه معمولاً سرچشمه کارهای یکنواخت و مستمر است، اما اعمالی که در شرایط

خاصی که قابل پیش بینی نبوده، به عنوان عکس العمل انجام می‌گردد به فهم و شعور شبیه تر است تا به غریزه.

هم امروز، بسیاری از حیوانات را برای مقاصد قابل توجهی تربیت می‌کنند، سگ‌های پلیس برای گرفتن جنایتکاران، کبوترها برای رساندن نامه‌ها، و بعضی از حیوانات برای خرید جنس از مغازه‌ها، و حیوانات شکاری برای شکار کردن، آموزش می‌بینند، و وظائف سنگین خود را با دقت عجیبی انجام می‌دهند، (امروز حتی برای بعضی از حیوانات رسماً مدرسه افتتاح کرده اند!).

از همه اینها گذشته، در آیات متعددی از قرآن، مطالبی دیده می‌شود که دلیل قابل ملاحظه‌ای برای فهم و شعور بعضی از حیوانات محسوب می‌شود.

داستان فرار کردن مورچگان از برابر لشکر سلیمان (علیه السلام)، و داستان آمدن هدهد به منطقه «سبا و یمن» و آوردن خبرهای هیجان‌انگیز برای سلیمان شاهد این مدعا است.

در روایات اسلامی نیز احادیث متعددی در زمینه رستخیز حیوانات دیده می‌شود، از جمله: از «ابوذر» نقل شده: ما خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودیم، در پیش روی ما دو بز به یکدیگر شاخ زدند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: می‌دانید چرا اینها به یکدیگر شاخ زدند؟

حاضران عرض کردند: نه.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ولی خدا می‌داند چرا؟ و به زودی در میان آنها داوری خواهد کرد. (۱)

- ۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۵۰، ذیل آیه، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «مستدرک»، جلد ۱۸، صفحه ۲۶۲، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۲۵۶ - «جامع البیان»، جلد ۷، صفحه ۲۴۸، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۳۶، دار المعرفه بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق - «نورالتقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۱۵، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

و در روایتی از طرق اهل تسنن از پیامبر نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: **إِنَّ اللَّهَ يَحْشُرُ هَذِهِ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَقْتَصُّ مِنْ بَعْضِهَا لِبَعْضٍ حَتَّى يَقْتَصَّ لِلْجَمَاءِ مِنَ الْقُرْنَاءِ:**
 «خداوند تمام این جنبندهگان را روز قیامت برمی انگیزاند و قصاص بعضی را از بعضی می گیرد، حتی قصاص حیوانی که شاخ نداشته و دیگری بی جهت به او شاخ زده است را از او خواهد گرفت.» (۱)

در آیه ۵ سوره «تکویر» نیز می خوانیم: **وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ:** «هنگامی که وحوش محشور می شوند».

اگر معنی این آیه را حشر در قیامت بگیریم (نه حشر و جمع به هنگام پایان این دنیا) یکی دیگر از دلایل نقلی بحث فوق خواهد بود.

۲ - اگر آنها رستاخیز دارند تکلیف هم دارند؟

سؤال مهمی که در اینجا پیش می آید و تا آن حل نشود تفسیر آیه فوق روشن نخواهد شد، این است:

آیا می توانیم قبول کنیم حیوانات تکالیفی دارند با این که یکی از شرائط مسلم تکلیف عقل است، و به همین جهت کودک و یا شخص دیوانه از دایره تکلیف بیرونند؟
 آیا حیوانات دارای چنان عقلی هستند که مورد تکلیف واقع شوند؟
 و آیا می توان باور کرد که یک حیوان بیش از یک کودک نابالغ و حتی بیش از دیوانگان درک داشته باشد؟

و اگر قبول کنیم که آنها چنان عقل و درکی ندارند، چگونه ممکن است

۱ - تفسیر «المنار»، ذیل آیه مورد بحث.

تکلیف متوجه آنها شود؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: تکلیف مراحل دارد و هر مرحله، ادراک و عقلی متناسب خود می خواهد.

تکالیف فراوانی که در قوانین اسلامی برای یک انسان وجود دارد به قدری است که بدون داشتن یک سطح عالی از عقل و درک انجام آنها ممکن نیست و ما هرگز نمی توانیم چنان تکالیفی را برای حیوانات بپذیریم؛ زیرا شرط آن، در آنها حاصل نیست. اما مرحله ساده و پائین تری از تکلیف تصور می شود که مختصر فهم و شعور برای آن کافی است.

ما نمی توانیم چنان فهم و شعور و چنان تکالیفی را به طور کلی درباره حیوانات انکار کنیم. حتی درباره کودکان و دیوانگانی که پاره ای از مسائل را می فهمند انکار همه تکالیف مشکل است، مثلاً اگر نوجوانان ۱۴ ساله را که به حد بلوغ نرسیده ولی کاملاً مطالب را خوانده و فهمیده اند در نظر بگیریم، اگر آنها عمداً مرتکب قتل نفس شوند، در حالی که تمام زیان های این عمل را می دانند آیا می توان گفت هیچ گناهی از آنها سر نزده است؟! قوانین کیفری دنیا نیز افراد غیر بالغ را در برابر پاره ای از گناهان مجازات می کند، اگر چه مجازات های آنها مسلماً خفیف تر است.

بنابراین، بلوغ و عقل کامل، شرط تکلیف در مرحله عالی و کامل است، در مراحل پائین تر، یعنی در مورد پاره ای از گناهانی که قبح و زشتی آن برای افراد پائین تر نیز کاملاً قابل درک است بلوغ و عقل کامل را نمی توان شرط دانست.

با توجه به تفاوت مراتب تکلیف، و تفاوت مراتب عقل، اشکال بالا در

مورد حیوانات نیز حل می شود.

۳- آیا این آیه دلیل بر تناسخ است؟

عجیب این که: بعضی از طرفداران عقیده خرافی «تناسخ» به این آیه برای مسلک خود استدلال کرده، گفته اند: آیه می گوید: حیوانات امت هائی همانند شما هستند، در حالی که می دانیم آنها ذاتاً، همانند ما نیستند، بنابراین باید بگوئیم: ممکن است روح انسان ها پس از جدا شدن از بدن، در کالبد حیوانات قرار بگیرند و به این وسیله کیفر بعضی از اعمال سوء خود را ببینند! ولی علاوه بر این که: عقیده به تناسخ بر خلاف قانون تکامل، و بر خلاف منطق عقل می باشد، و لازمه آن انکار معاد است (چنان که مشروحاً در جای خود گفته ایم) (۱) آیه بالا به هیچ وجه دلالتی بر این مسلک ندارد؛ زیرا همان طور که گفتیم، مجتمعات حیوانی از جهاتی، همانند مجتمعات انسانی هستند، و این شباهت جنبه فعلی دارد، نه بالقوه؛ زیرا آنها نیز سهمی از درک و شعور دارند، و سهمی از مسئولیت، و سهمی از رستخیز، و از این جهات شباهتی به انسان ها دارند.

اشتباه نشود، تکلیف و مسئولیت انواع جانداران در یک مرحله خاص، مفهومی این نیست که آنها دارای رهبر و پیشوائی برای خود هستند و شریعت و مذهبی دارند آن چنان که از بعضی صوفیه نقل شده است.

بلکه رهبر آنها در این گونه موارد تنها درک و شعور باطنی آنها است، یعنی مسائل معینی را درک می کنند و به اندازه شعور خود در برابر آن مسئول هستند.

۱- به کتاب «عود ارواح» مراجعه فرمائید.

۳۹ وَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا صُمًّا وَ بُكْمًا فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأُ اللَّهُ يُضِلَّهُ
وَ مَنْ يَشَأُ يُجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

ترجمه:

۳۹ - آنها که آیات ما را تکذیب کردند، کرها و لال هائی هستند که در تاریکی ها قرار دارند. هر کس را خدا بخواهد (و مستحق باشد)، گمراه می کند؛ و هر کس را بخواهد (و شایسته بدانند)، بر راه راست قرار خواهد داد.

تفسیر:

کَر و لال ها!

بار دیگر قرآن به بحث از منکران لجوج می پردازد، و آثار تکذیب الهی در روح و جانشان را بیان می کند، می گوید: «آنها که آیات ما را تکذیب کردند کر و لال هستند، و در ظلمت و تاریکی قرار گرفته اند» (وَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا صُمًّا وَ بُكْمًا فِي الظُّلُمَاتِ).
نه گوش شنوایی دارند که حقایق را بشنوند، و نه زبان حق گوئی که اگر حقیقتی را درک کردند برای دگران بازگو کنند. و چون ظلمت خودخواهی و خودپرستی و لجاجت و جهل گرداگرد آنها را فرا گرفته، نمی توانند چهره حقایق را ببینند و به این ترتیب از این سه نعمت بزرگ (شنیدن و دیدن و گفتن) که انسان را با دنیای خارج مربوط می سازد محرومند.
بعضی از مفسران معتقدند: منظور از افراد کَر، مقلدینی هستند که بدون چون و چرا از رهبران گمراهی تبعیت می کنند و گوش خود را بسته اند که صدای

رهبران الهی را نشنوند.

و منظور از افراد گنگ، همان رهبران گمراه هستند که حقایق را به خوبی درک می کنند، اما برای حفظ موقعیت و منافع مادی خویش، مهر سکوت بر لب زده اند و هر دو دسته در ظلمت جهل و خودپرستی گرفتارند. (۱)

و به دنبال آن می فرماید: «خداوند هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر کس را بخواهد بر جاده مستقیم قرار می دهد» (مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَ مَنْ يَشَأِ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ). سابقاً گفته ایم: نسبت دادن هدایت و ضلالت به مشیت و اراده خدا، موضوعی است که آیات دیگر قرآن آن را به خوبی تفسیر می کنند، در یک جا می خوانیم: يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ: «خداوند ستمگران را گمراه می کند». (۲)

در جای دیگر: وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ: «تنها فاسقان را گمراه می کند». (۳) و در جای دیگر: وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا: «کسانی که در راه ما مجاهده کنند آنها را به راه های مستقیم خود هدایت خواهیم کرد». (۴)

از این آیات، و آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که هدایت ها و ضلالت هائی که در این موارد به اراده خدا نسبت داده شده است، در حقیقت پاداش و کیفرهائی است که در مقابل انجام اعمال نیک و بد، به بندگان می دهد.

به تعبیر روشن تر: گاهی اعمال فوق العاده زشتی از انسان سر می زند که بر اثر آن تاریکی وحشتناکی روح او را احاطه خواهد کرد.

چشمان حقیقت بین از او گرفته می شود، گوش او صدای حق را نمی شنود، و زبان او از گفتن حق باز می ماند.

۱ - «المیزان»، جلد ۷، صفحه ۸۴، انتشارات جامعه مدرسین قم.

۲ - ابراهیم، آیه ۲۷.

۳ - بقره، آیه ۲۶.

۴ - عنکبوت، آیه ۶۹.

اما به عکس گاهی چنان کارهای نیک فراوان از او سر می زند که یک دنیا نور و روشنائی به روح او می پاشد، دید و درک او وسیع تر، فکر او پرفروغ تر و زبان او در گفتنِ حق، گویاتر می شود، این است معنی هدایت و ضلالت که به اراده خدا نسبت داده می شود.

۴۰ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَنْتُمْ السَّاعَةُ أَعْبَرَ اللَّهُ تَدْعُونَ

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

۴۱ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُهُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَ تَنْسَوْنَ

مَا تَشْرِكُونَ

ترجمه:

۴۰ - بگو: «به من خبر دهید اگر عذاب پروردگار به سراغ شما آید، یا رستاخیز بر پا شود، آیا (برای حل مشکلات خود)، غیر خدا را می خوانید، اگر راست می گوئید؟!»
 ۴۱ - (نه) بلکه تنها او را می خوانید! و او اگر بخواهد، مشکلی را که به خاطر آن او را خوانده اید، بر طرف می سازد؛ و آنچه را (امروز) همتای خدا قرار می دهید، فراموش خواهید کرد.

تفسیر:

توحید فطری

قرآن در این آیات روی سخن را به مشرکان کرده و از راه دیگری برای توحید و یگانه پرستی، در برابر آنها، استدلال می کند، به این طریق که لحظات فوق العاده سخت و دردناک زندگی را به خاطر آنها می آورد، و از وجدان آنها استمداد می جوید که در این گونه لحظات که همه چیز را به دست فراموشی می سپارند آیا پناهگاهی جز خدا برای خودشان فکر می کنند؟! می

فرماید:

«ای پیامبر! به آنها بگو: اگر عذاب دردناک خداوند به سراغ شما بیاید و یا

قیامت با آن همه هول و هیجان و حوادث وحشتناک بر پا شود، راست بگوئید: آیا غیر از خدا را برای برطرف ساختن شدائد خود می خوانید؟ (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمْ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ). (۱)

روح معنی این آیه، نه تنها برای مشرکان، برای همه کس به هنگام بروز شدائد و حوادث سخت، قابل درک است.

ممکن است در حال عادی و در حوادث کوچک انسان به غیر خدا متوسل گردد، اما هنگامی که حادثه فوق العاده شدید باشد، انسان همه چیز را فراموش می کند، ولی در همین حال، در اعماق دل خود یک نوع امیدواری به نجات که از منبع قدرت مرموز و نامشخصی سرچشمه می گیرد احساس می کند، این همان توجه به خدا و حقیقت توحید است.

حتی مشرکان و بت پرستان در چنین لحظاتی سخنی از بت ها به میان نمی آورند و همه را به دست فراموشی می سپرند.

در آیه بعد پاسخ را از ضمیر آنها استخراج کرده، می فرماید: «بلکه تنها او را می خوانید، او هم اگر بخواهد مشکل شما را بر طرف می کند، و شریک هائی که برای خدا درست کرده بودید همه را فراموش می کنید» (بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُهُ)

۱ - به طوری که علمای ادب عربی، تصریح کرده اند «ک» در «أَرَأَيْتُمْ» و «کُم» در «أَرَأَيْتُمْ» نه اسم است و نه ضمیر، بلکه حرف خطاب است که در حقیقت برای تأکید می آید، و در این گونه موارد، فعل همیشه به صورت مفرد ذکر می شود، و مفرد و تشبیه بودن آن به وسیله تغییرات در همین حرف خطاب ظاهر می شود.

لذا در «أَرَأَيْتُمْ» با این که مخاطب جمع است فعل «رَأَيْتُمْ»، مفرد آورده شده، و جمع بودن آن به وسیله «کُم» که حرف خطاب است مشخص گردیده.

جمعی معتقدند: این جمله روی هم رفته از نظر معنی مساوی با جمله «أَخْبِرْنِي» یا «أَخْبِرُونِي» است.

ولی حق این است که: جمله معنی استفهامی خود را کاملاً حفظ می کند و «أَخْبِرُونِي» لازمه معنی آن است نه خود معنی آن (دقت کنید).

ما تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَ تَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ).

در این آیه به سه نکته توجه داده شده:

نخست این که: پاسخ درونی آنها چیست؟

دیگر این که: نجات و عدم نجات آنها به خواست خدا است.

و سوم این که: تمام بت ها و عقائد خرافی و مبعودها را در آن لحظه فراموش می کنند.

نکته ها:

۱ - استدلال بر اصل وجود و یگانگی خدا

استدلالی که در دو آیه فوق دیده می شود همان استدلال به توحید فطری است که در دو بحث می توان از آن استفاده کرد:

یکی در اصل اثبات وجود خدا.

و دیگری در اثبات یگانگی او، لذا در روایات اسلامی، و همچنین در سخنان دانشمندان، هم در برابر منکران خدا و هم در برابر مشرکان با آن استدلال شده است.

۲ - مگر مشرکان قیامت را قبول داشتند؟

قابل توجه این که: در استدلال بالا سخن از قیام ساعه (روز رستاخیز) به میان آمده، در حالی که ممکن است گفته شود، آنها چنان روزی را اصلاً قبول نداشتند، بنابراین چگونه ممکن است در برابر آنها چنین استدلالی شود؟

ولی باید توجه داشت:

اولاً - همه آنها منکر قیامت نبودند، بلکه جمعی از آنها به نوعی از رستاخیز

اعتقاد داشتند.

ثانیاً - ممکن است منظور از «ساعه» همان ساعت مرگ یا ساعت حوادث وحشتناکی باشد که انسان را در آستانه مرگ قرار می دهد.

ثالثاً - ممکن است این تعبیر، کنایه از حوادث هولناک بوده باشد؛ زیرا آیات قرآن مکرراً می گوید: شروع رستاخیز با یک سلسله حوادث فوق العاده هولناک همراه است: زلزله ها، طوفان ها، صاعقه ها و مانند آن در آن هنگام به وقوع می پیوندند.

۳ - آیا حوادث رستاخیز قابل تغییر است؟

با این که می دانیم: روز رستاخیز و حوادث قبل از آن از مسائل حتمی است و به هیچ وجه قابل تغییر نیست، چگونه در آیه فوق می گوید: اگر خدا بخواهد آن را برطرف خواهد ساخت؟

آیا فقط منظور بیان قدرت پروردگار است؟ و یا معنی دیگری منظور بوده است؟ در پاسخ این سؤال باید گفت: منظور این نیست که خداوند اصل قیام ساعت و روز رستاخیز را با دعا از بین ببرد، بلکه منظور این است مشرکان - و حتی غیر مشرکان - هنگامی که در آستانه قیامت قرار گیرند از حوادث و مشکلات آن و کیفرهای سختی که در پیش دارند، وحشت می کنند و از خدا می خواهند این وضع را بر آنان آسان گرداند و آنها را از خطرات برهانند.

در حقیقت دعا برای نجات خویش از حوادث دردناک است، نه دعا برای از بین رفتن رستاخیز.

- ۴۲ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ
لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ
- ۴۳ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَ لَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ
الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
- ۴۴ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا
فَرَحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ
- ۴۵ فَقَطِّعْ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ترجمه:

- ۴۲ - ما به سوی امت هائی که پیش از تو بودند، (پیامبرانی) فرستادیم؛ (و هنگامی که با این پیامبران به مخالفت برخاستند)، آنها را با شدت و رنج و ناراحتی مواجه ساختیم؛ شاید تسلیم گردند.
- ۴۳ - چرا هنگامی که مجازات ما به آنان رسید، (خضوع نکردند و) تسلیم نشدند؟! بلکه دل های آنها قساوت پیدا کرد؛ و شیطان هر کاری را که می کردند، در نظرشان زینت داد.
- ۴۴ - هنگامی که آنچه را به آنها یادآوری شده بود فراموش کردند، درهای همه چیز (از نعمت ها) را به روی آنها گشودیم؛ تا (کاملاً) خوشحال شدند (و دل به آن بستند)؛ ناگهان آنها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم)؛ در این هنگام، همگی مأیوس شدند؛ (و درهای امید به روی آنها بسته شد).
- ۴۵ - و (به این ترتیب) دنباله (زندگی) جمعیتی که ستم کرده بودند، قطع شد. و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است.

تفسیر:

سرانجام زندگی اندر زناپذیران

در این آیات نیز، گفتگو با گمراهان و مشرکان ادامه می یابد و قرآن از راه دیگر برای بیدار ساختن آنها موضوع را تعقیب می کند، یعنی دست آنها را گرفته و به قرون و زمان های گذشته برده، چگونگی حالات امت های گمراه، ستمگر و مشرک را شرح می دهد که چگونه تمام عوامل تربیت و بیداری در مورد آنها به کار گرفته شد، اما جمعی از آنها به هیچ یک از اینها توجه نکردند و سرانجام چنان عاقبت شومی دامانشان را گرفت که عبرتی برای آیندگان شدند.

نخست می فرماید: «ما پیامبرانی به سوی امت هائی که پیش از تو بودند فرستادیم و چون اعتنا نکردند آنها را به منظور بیداری و تربیت با مشکلات و حوادث سخت: با فقر، خشکسالی و قحطی، با بیماری و درد و رنج و بأساء و ضراء (۱) مواجه ساختیم شاید متوجه شوند و به سوی خدا باز گردند» (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَالَهُمْ يَتَضَرَّعُونَ).

در آیه بعد می گوید: «چرا آنها از این عوامل دردناک و بیدارکننده پند و اندرز نگرفتند و بیدار نشدند و به سوی خدا باز نگشتند» (فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا).

۱ - «بأساء» در اصل، به معنی شدت و رنج است و به معنی جنگ نیز به کار می رود، همچنین در قحطی، خشکسالی و فقر و مانند اینها.

ولی «ضراء» به معنی ناراحتی روحی است مانند: غم و اندوه و جهل و نادانی و یا ناراحتی هائی که از بیماری و از دست دادن مقام و مال و ثروت پیدا می شود.

شاید تفاوت میان این دو، در حقیقت از اینجا باشد که «بأساء» بیشتر جنبه خارجی دارد و «ضراء» جنبه روحی، یعنی ناراحتی های روحی را «ضراء» گویند و بنابراین «بأساء» یکی از عوامل ایجاد «ضراء» خواهد بود (دقت کنید).

پس از آن به عوامل عدم بیداری آنها اشاره کرده و آن را دو چیز می داند، نخست این که: «بر اثر زیادی گناه و لجاجت در شرک، قلب های آنها تیره و سخت و روح آنها انعطاف ناپذیر شده بود» (وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ).
 دیگر این که: «شیطان (با استفاده از روح هواپرستی آنها) اعمالشان را در نظرشان زینت داده بود، هر عمل زشتی را انجام می دادند زیبا، و هر کار خلافی را صواب می پنداشتند» (وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

* * *

آنگاه در آیه بعد اضافه می کند: هنگامی که سختگیری ها و گوش مالی ها در آنها مؤثر نیفتاد، از راه لطف و محبت وارد شدیم یعنی «هنگامی که درس های نخست را فراموش کردند، درس دوم را برای آنها آغاز کردیم و درهای انواع نعمت ها را بر آنها گشودیم، شاید بیدار شوند و به آفریننده و بخشنده آن نعمت ها توجه کنند، و راه راست را باز یابند» (فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ).
 ولی این همه نعمت در واقع خاصیت دوجانبه داشت، هم ابراز محبتی برای بیداری بود و هم مقدمه ای برای عذاب دردناک در صورتی که بیدار نشوند؛ زیرا می دانیم: هنگامی که انسان در ناز و نعمت فرو رود، و ناگهان آن همه نعمت از او گرفته شود، سخت برای او دردناک خواهد بود، به خلاف این که تدریجاً از او گرفته شود که زیاد در او مؤثر نخواهد گشت.
 لذا می فرماید: «آن قدر به آنها نعمت دادیم تا کاملاً خوشحال شدند اما بیدار نشدند، لذا ناگاه آنها را گرفتیم و مجازات کردیم، و تمام درهای امید به روی آنها بسته شد» (حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ). (۱)

۱ - «مُبْلِسُونَ» در اصل، از ماده «ابلاس» به معنی غم و اندوهی است که به خاطر شدت

حوادث ناگوار ۲

به انسان دست می دهد و نام «ابلیس» نیز از همین جا گرفته شده است، و تعبیر فوق نشان دهنده شدت غم و اندوهی است که گناهکاران را فرا می گیرد.

* * *

سرانجام در آخرین آیه به نتیجه نهائی وضع مشرکان اشاره کرده، می فرماید: «و به این ترتیب جمعیت ستمکاران ریشه کن شدند و نسل دیگری از آنها به پا نخواست» (فَقَطَّعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا).

«دابر» در اصل، به معنی دنباله و آخر چیزی است. و از آنجا که خداوند در به کار گرفتن عوامل تربیت در مورد آنها هیچ گونه کوتاهی نکرده در پایان آیه می فرماید: «ستایش و حمد مخصوص خداوندی است که پروردگار و مربی همه جهانیان است» (وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

* * *

نکته ها:

۱ - بیداری های زودگذر و دوام دار

گاهی تصوّر می شود: میان این آیات، و آیات گذشته منافاتی وجود دارد؛ زیرا در آیات گذشته، تصریح شده بود که مشرکان به هنگام هجوم مشکلات متوجه خدا می شوند، و غیر او را فراموش می کنند، ولی در این آیات می گوید: حتی به هنگام هجوم مشکلات نیز بیدار نمی گردند.

توجه به یک نکته، این منافات ظاهری را برطرف می سازد و آن این که: بیداری های موقت و زودگذر به هنگام بروز شدائد، بیداری محسوب نمی گردند؛ زیرا به زودی به حالت نخستین باز می گردد.

در آیات گذشته چون منظور بیان توحید فطری بود، برای اثبات آن، همان بیداری ها و توجه های زودگذر و فراموش کردن غیر خدا ولو در لحظه حادثه،

کافی بود.

اما در این آیات، سخن از هدایت یافتن و از بیراهه به راه برگشتن است، مسلماً بیداری زودگذر و موقت اثری در آن ندارد.

گاهی تصوّر می شود: تفاوت میان آن دو، در این است که آیات گذشته مربوط به مشرکان معاصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، ولی آیات مورد بحث، مربوط به اقوام پیشین است بنابراین با هم منافاتی ندارد. (۱) اما بسیار بعید به نظر می رسد که: مشرکان لجوج معاصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بهتر از گمراهان پیشین باشند، بنابراین، راه حل همان است که در پیش گفتیم.

* * *

۲ - تشویق یا استدراج؟

در آیات فوق می خوانیم: هنگامی که بروز شدائد اثر تربیتی نداشت، خداوند درهای نعمت را به روی چنین گناهکارانی می گشاید.

آیا این کار، به خاطر تشویق بعد از تنبیه است.

یا مقدمه ای است برای دردناک بودن مجازات؟ یعنی به اصطلاح این گونه نعمت ها، نعمت استدراجی است که تدریجاً بنده متمرّد را در ناز و نعمت و خوشحالی و سرور، و یک نوع غفلت فرو می برد، سپس یک باره همه چیز را از آنها می گیرد.

پاره ای از قرائن در آیه وجود دارد که احتمال دوم را تقویت می کند.

ولی مانعی ندارد که هر دو منظور باشد، یعنی نخست تشویق برای بیداری، و اگر مؤثر نشد مقدمه ای است برای گرفتن نعمت و عذاب دردناک.

در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده: إِذَا رَأَيْتَ اللَّهَ يُعْطِي الْعَبْدَ مِنْ

۱ - «فخر رازی» در تفسیر خود به این تفاوت اشاره کرده است (جلد ۱۲، صفحه ۲۲۴).

الدُّنْيَا عَلَى مَعَاصِيهِ مَا يُجِبُّ فَإِنَّمَا هُوَ اسْتِدْرَاجٌ ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَلَمَّا نَسُوا...:

«هنگامی که ببینی خداوند در برابر گناهان نعمت می بخشد، بدان که مقدمه مجازات است سپس آیه فوق را تلاوت فرمود». (۱)

در حدیثی از علی (علیه السلام) چنین نقل شده: يَا ابْنَ آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَةً وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرَهُ:

«ای فرزند آدم! هنگامی که ببینی خداوند پی در پی نعمت ها را به تو می بخشد، در حالی که تو گناه می کنی، از مجازات او بترس! که این مقدمه مجازات است». (۲)

در کتاب «تلخیص الاقوال» از امام حسن عسکری (علیه السلام) چنین نقل شده: «قنبر» غلام امیر مؤمنان (علیه السلام) را پیش «حجاج» بردند.

حجاج پرسید: تو چه کار برای علی ابن ابیطالب (علیه السلام) می کردی؟
گفت: وسائل وضوی او را فراهم می ساختم!

پرسید: هنگامی که از وضو فارغ می شد چه می گفت؟

گفت: این آیه را می خواند: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» و تا آخر آیه را تلاوت کرد.

حجاج گفت: گمان می کنم این آیه را بر ما تطبیق می کرد.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۵۵، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات

بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۱۸، ذیل آیه، مؤسسه

اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۶۴، صفحه ۱۹۸ (همه با تفاوت) -

تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۳۷، دار المعرفه بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق - «درر المشور»، جلد ۳،

صفحه ۱۲، دار المعرفه، مطبعة الفتح جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

۲ - «نهج البلاغه»، حکمت ۲۵ - «بحار الانوار»، جلد ۶۴، صفحه ۱۹۹ و جلد ۷۰، صفحه ۳۸۳ -

«شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۱۸، صفحه ۱۳۶، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی،

۱۴۰۴ هـ ق - «غرر الحکم»، صفحه ۲۷۸، انتشارات دفتر تبلیغات، ۱۳۶۶ هـ ش - «نور الثقلین»،

جلد ۱، صفحه ۷۱۸، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

قنبر با شجاعت گفت: آری! (۱)

۳ - فلسفه بلاها

در این آیات می خوانیم: منظور از بسیاری از حوادث رنج آور، ایجاد حالت توجه و بیداری است، و این یکی از فلسفه های «آفات و بلاها» است که در بحث توحید از آن سخن گفته ایم، (۲) ولی شایان توجه این که: این موضوع را:

اولاً - با کلمه «لَعَلَّ» (شاید) ذکر می کند، به خاطر این که: وجود بلاها به تنهایی برای بیداری کافی نیست، بلکه زمینه ای است برای دل هائی که آمادگی دارند (در سابق نیز گفته ایم «لَعَلَّ» در کلام خدا معمولاً در مواردی استعمال می شود، که پای شرایط دیگری نیز در میان باشد).
دیگر این که: در اینجا کلمه «تَضَرَّعُ» به کار برده شده، که در اصل به معنی ورود شیر به پستان و خضوع و تسلیم آن در برابر دوشنده است، سپس به معنی تسلیم آمیخته با تواضع و خضوع آمده است!

یعنی این حوادث دردناک را به خاطر آن ایجاد می کردیم، که آنها از مرکب غرور و سرکشی و خودخواهی فرود آیند، و در برابر حق تسلیم شوند.

۴ - ستایش پایان آیه

جالب این که: خداوند با جمله «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» آیه را پایان می دهد، و این نشانه آن است که قطع ریشه ظلم و فساد و نابود شدن نسلی که

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۱۸، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق -

«مستدرک»،

جلد ۱، صفحه ۳۲۲، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۶۴، صفحه ۱۹۹، و جلد ۷۷، صفحه

- ۳۱۵

تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۳۵۹، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق.

۲ - در این باره به کتاب «آفریدگار جهان» و کتاب «در جستجوی خدا» مراجعه شود.

بتواند این کار را ادامه دهد، به قدری اهمیت دارد که جای حمد، شکر و سپاس است. در حدیثی از «فضیل بن عیاض» از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ أَحَبَّ بَقَاءَ الظَّالِمِينَ فَقَدْ أَحَبَّ أَنْ يُعْصَى اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَمِدَ نَفْسَهُ عَلَى هَلَاكِ الظَّالِمَةِ فَقَالَ: فَقَطِّعْ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ:

«هر کس بقای ستمگران را دوست دارد، مفهوش این است که دوست می دارد معصیت خدا شود (موضوع ظلم به اندازه ای مهم است که) خداوند تبارک و تعالی در برابر نابود ساختن ظالمان خود را حمد و ستایش کرده و فرموده: دنباله قوم ستمگر بریده شد، ستایش و سپاس مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است.» (۱)

۱ - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۱۰۸، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۲۵۸، آل البیت - «مستدرک»، جلد ۱۳، صفحه ۱۲۸، آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۶۷، صفحه ۳۰۴ و جلد ۷۲، صفحه ۳۷۰ و جلد ۹۷، صفحه ۷۳ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۵۶، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «نورالثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۱۹، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

- ۴۶ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ
إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ أَنْظِرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ
- ۴۷ قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ
الظَّالِمُونَ
- ۴۸ وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ
- ۴۹ وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

ترجمه:

- ۴۶ - بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند، گوش و چشم هایتان را بگیرد، و بر دل های شما
مهر نهد (که چیزی را نفهمید)، چه کسی جز خداست که آنها را به شما بدهد؟ بین چگونه
آیات را به گونه های مختلف برای آنها شرح می دهیم، سپس آنها روی می گردانند!»
- ۴۷ - بگو: «به من خبر دهید اگر عذاب خدا به طور ناگهانی (و پنهانی) یا آشکارا به سراغ شما
بیاید، آیا جز جمعیت ستمکار هلاک می شوند؟!»
- ۴۸ - ما پیامبران را، جز (به عنوان) بشارت دهنده و بیم دهنده، نمی فرستیم؛ آنها که ایمان
بیاورند و (خویشتن را) اصلاح کنند، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند.
- ۴۹ - و آنها که آیات ما را تکذیب کردند، عذاب (پروردگار) به خاطر نافرمانی ها به آنان می
رسد.

تفسیر:

بخشنده نعمت ها را بشناسید

روی سخن در این آیات همچنان با مشرکان است، اما با بیان دیگری برای بیدار ساختن آنها استدلال شده، و روی غریزه دفع ضرر تکیه کرده است، نخست می فرماید: «اگر خداوند نعمت های گران بهایش را همچون گوش و چشم از شما بگیرد، و بر دل هایتان مهر بگذارد، به طوری که نتوانید میان خوب و بد و حق و باطل تمیز دهید، کدام معبود جز خدا می تواند این نعمت ها را به شما باز گرداند؟! (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ).

بر این اساس مشرکان نیز قبول داشتند که خالق و روزی دهنده خدا است، و بت ها را به عنوان شفاعت در پیشگاه خدا می پرستیدند، لذا قرآن می فرماید: شما به جای این که بت های بی ارزش و فاقد همه چیز را پرستش کنید، چرا مستقیماً به در خانه خدا نمی روید؟ خدائی که سرچشمه همه نیکی ها و برکات است.

علاوه بر اعتقادی که همه بت پرستان درباره خدا داشتند در اینجا عقل آنها نیز به داوری طلبیده می شود، که بت هائی که خود نه چشم، نه گوش، نه عقل و نه هوش دارند، چگونه می توانند این گونه نعمت ها را به دیگران ببخشند؟!

سپس می فرماید: «ببین چگونه آیات و دلایل را به گونه های مختلف برای آنها شرح می دهیم؟ ولی باز آنها از حق روی برمی گردانند» (انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِمَنْ نُوْهُمُ يَصْدِفُونَ). درباره معنی «ختم» و همچنین علت این که «سمع» در آیات قرآن معمولاً مفرد و «ابصار» به طور جمع می آید در جلد اول همین تفسیر، ذیل آیه ۷ سوره «بقره» بحث کردیم.

«نُصِرْفُ» از ماده «تصریف» به معنی «تغییر» است و در اینجا منظور بیان استدلالات گوناگون و در اشکال مختلف می باشد.

«يُصَدِّقُونَ» از ماده «صدف» (بر وزن هدف) به معنی جانب و ناحیه است، و چون به هنگام روی گردانیدن و اعراض، انسان متوجه جانب و ناحیه دیگری می شود، این کلمه در معنی اعراض به کار می رود، منتها چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: این ماده به معنی اعراض و روی گردانیدن شدید استعمال می شود.

در آیه بعد، به دنبال ذکر این سه نعمت بزرگ الهی (چشم و گوش و دل) که سرچشمه تمام نعمت های دنیا و آخرت است اشاره به امکان سلب همه نعمت ها به طور کلی کرده، می فرماید: «به آنها بگو: اگر عذاب خداوند ناگهانی، بدون مقدمه، و یا آشکارا و با مقدمه، به سراغ شما بیاید آیا جز ستمکاران نابود می شوند؟! (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ). (۱)»
«بَغْتَةً» به معنی «ناگهانی» و «جَهْرَةً» به معنی «آشکار» است.

طبق قاعده می بایست در مقابل «آشکار»، «پنهان» ذکر گردد، نه «ناگهانی»، ولی چون امور ناگهانی معمولاً مقدمات آنها مخفی و پنهان است - زیرا اگر پنهان نبود ناگهانی نمی شد - به این جهت ناگهانی آمده؛ چرا که در مفهوم کلمه «بَغْتَةً» مفهوم پنهانی نیز افتاده است. منظور این است، تنها کسی که قادر به انواع مجازات و گرفتن نعمت ها است

۱ - درباره معنی «أَرَأَيْتُمْ» و تجزیه و ترکیب آن ذیل آیه ۴۰ در همین سوره بحث کردیم، که بعضی آن را به معنی «أخبرونی» گرفته اند، ولی حق آن است که معنی استفهامی خود را کاملاً حفظ می کند.

خدا است، و بت‌ها هیچ نقشی در این میان ندارند. بنابراین، دلیلی ندارد که به آنها پناه برید، ولی از آنجا که خداوند، حکیم و رحیم است تنها ستمکاران را مجازات می‌کند.

ضمناً از این تعبیر، استفاده می‌شود: «ظلم» معنی وسیعی دارد که انواع شرک و گناهان را شامل می‌شود، بلکه در آیات قرآن شرک به عنوان «ظلم عظیم» معرفی شده است چنان که «لقمان» به فرزند خود می‌گفت: لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ:

«فرزندم! برای خدا شریک قائل مشو که شرک ظلم بزرگی است».(۱)

در سومین آیه مورد بحث، به وضع پیامبران الهی اشاره کرده، می‌فرماید: «نه تنها از بت‌های بی‌جان کاری ساخته نیست، انبیای بزرگ و رهبران الهی نیز کاری جز ابلاغ رسالت، بشارت و انداز، و تشویق و تهدید ندارند، و هر نعمتی هست به فرمان خدا و از ناحیه او است و آنها هم هر چه بخواهند از او می‌خواهند» (وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ).

احتمال دیگر در پیوند این آیه با آیات قبل، این است که: در آیات گذشته سخن از تشویق‌ها و تهدیدها در میان بود، در این آیه می‌گوید: این همان هدفی است که پیامبران به خاطر آن مبعوث شدند، کار آنها نیز بشارت و انداز بود.

سپس می‌افزاید: راه نجات منحصر در دو چیز است: «آنها که ایمان آورند و خویشان را اصلاح کنند (و عمل صالح انجام دهند) نه ترسی از مجازات‌های الهی دارند، و نه غم و اندوهی از اعمال گذشته خود» (فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

سپس در آخرین آیه توجه می دهد: اما «کسانی که آیات ما را تکذیب کنند در برابر این فسق و نافرمانی گرفتار مجازات الهی خواهند شد» (وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ).

قابل توجه این که: در مورد مجازات تکذیب کنندگان آیات خدا، تعبیر به «يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ» شده است، یعنی «عذاب پروردگار آنها را لمس می کند» گویا مجازات همه جا به دنبال آنها می گردد و سپس به بدترین وجهی آنها را فرا می گیرد.

ذکر این نکته نیز لازم است که: «فسق» معنی وسیعی دارد، و هر گونه نافرمانی و خروج از راه و رسم بندگی خدا - حتی کفر - را شامل می شود و منظور از آن در آیه فوق نیز همین معنی است.

بنابراین، محلی برای بحث هائی که «فخر رازی» و دیگر مفسران در اینجا درباره فسق کرده اند و آن را شامل گناهان نیز دانسته اند، و سپس به دفاع برخاسته اند، باقی نمی ماند.

۵۰ قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي
مَلَكٌ إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ
أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ

ترجمه:

۵۰ - بگو: «من نمی گویم خزائن خدا نزد من است. و من، (جز آنچه خدا به من بیاموزد،) از غیب آگاه نیستم! و به شما نمی گویم من فرشته ام. تنها از آنچه به من وحی می شود پیروی می کنم». بگو: «آیا نابینا و بینا مساویند؟! پس چرا نمی اندیشید»؟!

تفسیر:

آگاهی از غیب

آیه فوق، دنباله پاسخ گوئی به اعتراضات گوناگون کفار و مشرکان است و به سه قسمت از ایرادهای آنها در جمله های کوتاه، پاسخ داده شده است:
نخست این که: آنها به پیامبر(صلی الله علیه وآله) پیشنهاد معجزات عجیب و غریبی می کردند، و هر یک به میل خود پیشنهادی داشتند، حتی قانع به مشاهده معجزات مورد درخواست دیگران نیز نبوده اند.
گاهی خانه هائی از طلا.
گاهی نزول فرشتگان.

زمانی تبدیل سرزمین خشک و سوزان «مکه» به یک باغستان پر آب و میوه.
و گاهی موضوعات دیگر از پیامبر(صلی الله علیه وآله) تقاضا می کردند. چنان که در سوره «اسراء» ذیل آیه ۹۰ شرح آن خواهد آمد.

گویا آنها با این تقاضاهای عجیب و غریب یک نوع مقام الوهیت و مالکیت زمین و آسمان برای پیامبر(صلی الله علیه وآله) انتظار داشتند.

لذا پیامبر(صلی الله علیه وآله) مأمور می شود در پاسخ این افراد چنین اعلام دارد: «بگو: من هرگز ادعا نمی کنم که خزائن الهی به دست من است» (قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ). «خزائن» جمع «خزینة» به معنی منبع و مرکز هر چیزی است که برای حفظ آن و عدم دسترسی دیگران در آنجا جمع آوری شده و با توجه به آیه: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»: «خزائن هر چیزی در نزد ما است و ما جز به اندازه معلوم آن را نازل نمی کنیم»؛(۱)

روشن می شود که: «خزائن الله» منبع همه چیز را در بر می گیرد، و در حقیقت این منبع از ذات بی انتهای او که سرچشمه جمیع کمالات و قدرت ها است، می باشد.

پس از آن، در برابر افرادی که انتظار داشتند پیامبر(صلی الله علیه وآله) آنها را از تمام اسرار آینده و گذشته آگاه سازد، و حتی به آنها بگوید در آینده چه حوادثی مربوط به زندگی آنها روی می دهد، تا برای دفع ضرر و جلب منفعت به پا خیزند، می گوید: «من هرگز ادعا نمی کنم که از همه امور پنهانی و اسرار غیب آگاهم» (وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ).

همان طور که سابقاً نیز گفته ایم، کسی از همه چیز با خبر است، که در هر مکان و هر زمانی حاضر و ناظر باشد و او تنها ذات پاک خدا است.

اما غیر او که وجودش محدود به زمان و مکان معینی است طبعاً نمی تواند از همه چیز با خبر باشد، ولی هیچ مانعی ندارد که خداوند قسمتی از علم غیب را

که مصلحت می‌داند، و برای تکمیل رهبری رهبران الهی لازم است، در اختیار آنها بگذارد که البته این را علم غیب بالذات نمی‌گویند، بلکه علم غیب بالعرض و به تعبیر دیگر: یادگیری و تعلّم از دانای غیب است.

آیات متعددی از قرآن گواهی می‌دهد که: خداوند چنین علمی را نه تنها در اختیار پیامبران و پیشوایان الهی قرار داده، که گاهی در اختیار غیر آنها نیز قرار می‌داده است، از جمله در سوره «جن» آیات ۲۶ و ۲۷ می‌خوانیم: *عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ: «خداوند از تمام امور پنهانی آگاه است و هیچ کس را از علم غیب خود آگاه نمی‌کند * مگر رسولانی که مورد رضایت او هستند».*

اصولاً تکمیل مقام رهبری، آن هم یک رهبری جهانی و همگانی، نیاز به آگاهی بر بسیاری از مسائل که از نظر سایر مردم مکتوم است، دارد، و اگر خداوند این علم غیب را در اختیار فرستادگان و اولیائش نگذارد، مقام رهبری آنها تکمیل نخواهد شد (دقت کنید). این که جای خود دارد، گاهی یک موجود زنده برای ادامه حیات خود نیاز به دانستن گوشه‌ای از غیب دارد، و خداوند در اختیار آن می‌گذارد مثلاً شنیده ایم: بعضی از حشرات در تابستان، پیش بینی وضع هوای زمستان را می‌کنند، یعنی خداوند این غیب را به خصوص در اختیار آنها می‌گذارد؛ زیرا زندگی آنها بدون این مطلب چه بسا دستخوش فنا می‌گردد، شرح بیشتر این موضوع را به خواست خدا در تفسیر آیه ۲۶ سوره «جن» بیان خواهیم کرد. و در جمله سوم، به پاسخ ایراد کسانی می‌پردازد که انتظار داشتند خود پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرشته باشد، و یا فرشته‌ای همراه او باشد، و هیچ‌گونه عوارض بشری از خوردن غذا و راه رفتن در کوچه و بازار در او دیده نشود، می‌گوید: «و من

هرگز ادعا نمی‌کنم فرشته ام» (وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ). بلکه «تنها از دستورات و تعلیماتی پیروی می‌کنم که از طریق وحی از ناحیه پروردگار به من می‌رسد» (إِنِ اتَّبَعْتُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ). از این جمله، به خوبی استفاده می‌شود که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) هر چه داشت و هر چه کرد، از وحی آسمانی سرچشمه گرفته بود، و آن گونه که بعضی پنداشته اند عمل نمی‌کرد، نه به اجتهاد خود، نه به قیاس و نه به غیر آن، بلکه برنامه او در امور دینی تنها پیروی از وحی بود.

و در پایان آیه، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور داده می‌شود: «بگو: آیا افراد نابینا و بینا همانندند؟! و آنها که چشم خود و اندیشه و عقلشان بسته است، با کسانی که حقایق را به خوبی می‌بینند و درک می‌کنند برابرنند؟! آیا فکر نمی‌کنید؟! (قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ أَمْ فَلَا تَتَفَكَّرُونَ).

ذکر این جمله، بعد از جمله های سه گانه سابق ممکن است به خاطر این باشد که: در جمله های قبل پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «من نه خزائن الهی را دارم، و نه عالم به غیبم، و نه فرشته ام، تنها پیرو وحیم»، ولی این سخن نه به آن معنی است که: «من با شما بت پرستان لجوج همانندم، بلکه من انسانی هستم بینا، در حالی که شما همچون نابینایان هستید و این دو مساوی نیستند!»

احتمال دیگر در پیوند این جمله، با جمله های قبل این است که: دلایل توحید و همچنین حقانیت پیامبر آشکار است ولی چشم بینا می‌خواهد که آنها را ببیند و اگر شما قبول ندارید، نه به خاطر آن است که موضوع مبهم یا پیچیده است بلکه به جهت آن است که بینا نیستید آیا بینا و نابینا یکسانند؟! *

۵۱ وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ
وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

ترجمه:

۵۱ - و به وسیله آن (قرآن)، کسانی را که از روز حشر و رستاخیز می ترسند، بیم ده! (روزی که در آن)، یاور و سرپرست و شفاعت کننده ای جز او (خدا) ندارند؛ شاید پرهیزگاری پیشه کنند!

تفسیر:

انذار کسانی که آماده پذیرشند در پایان آیه گذشته فرمود: «نابینا و بینا یکسان نیستند»، و به دنبال آن در این آیه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد: «به وسیله قرآن کسانی را انذار و بیدار کن که از روز رستاخیز بیم دارند»، یعنی تا این اندازه چشم قلب آنها گشوده است که احتمال می دهند حساب و کتابی در کار باشد، و در پرتو این احتمال، و ترس از مسئولیت، آمادگی برای پذیرش یافته اند، می فرماید: «به وسیله وحی و قرآن کسانی را که از محشور شدن در حضور پروردگارشان بیم دارند انذار کن!»

(وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ).

شاید کراراً گفته ایم که: تنها وجود یک رهبر لایق و برنامه های جامع تربیتی برای هدایت افراد کافی نیست، بلکه یک نوع آمادگی در خود افراد نیز لازم است همان طور که نور آفتاب به تنهایی برای یافتن راه از چاه کفایت نمی کند بلکه چشم بینا هم لازم دارد، و نیز بذر مستعد و آماده مادام که زمین آماده و مستعدی

وجود نداشته باشد، بارور نمی گردد.

از آنچه گفتیم روشن شد: ضمیر «به» به قرآن بازگشت می کند، اگر چه قرآن در آیات قبل با صراحت ذکر نشده، ولی از قرائن روشن می شود.

همچنین منظور از یَخَافُونَ: «می ترسند» همان احتمال زیان و ضرر است که هر عاقلی به هنگام قرار گرفتن در برابر دعوت انبیاء و رهبران الهی، در فکرش پیدا می شود که شاید گفتار آنها حق باشد، و مخالفت با آن موجب زیان و خسران گردد، پس چه بهتر که در دعوت آنها مطالعه کنم و دلائل آنها را ببینم.

این یکی از نخستین شرط های هدایت است و همان است که علمای عقائد آن را به عنوان لزوم «دفع ضرر محتمل»، دلیل وجوب مطالعه در دعوت مدّعی نبوت و لزوم مطالعه درباره شناسائی خدا قرار داده اند.

سپس می گوید: این گونه افراد بیداردل از آن روز می ترسند که «جز خدا سرپرست، پناهگاه و شفاعت کننده ای ندارند» (لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ).^(۱)

اری این گونه افراد را انذار کن! و به سوی حق دعوت بنما! زیرا امید تقوا و پرهیزگاری درباره آنها هست، «شاید پرهیزگاری پیش گیرند» (لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ).

البته نفی «شفاعت» و «ولایت» غیر خدا در این آیه، هیچ گونه منافاتی با شفاعت و ولایت مردان خدا ندارد؛ زیرا همان طور که قبلاً اشاره کردیم، منظور نفی شفاعت و ولایت بالذات است، یعنی این دو مقام ذاتاً مخصوص خدا است، و اگر غیر او مقام ولایت و شفاعتی دارد به اذن و اجازه و فرمان او است، همان طور که قرآن صریحاً می گوید: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ: «کیست که در پیشگاه او جز به فرمان او شفاعت کند»؟! (۱)

برای توضیح بیشتر در این زمینه و در زمینه بحث شفاعت به طور کلی، به جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۴۸ سوره «بقره» مراجعه فرمائید.

۵۲ وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ
 مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ
 فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ
 ۵۳ وَ كَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أ هَؤُلَاءِ مَنَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِّنْ
 بَيْنِنَا أ لَيْسَ اللّٰهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ

ترجمه:

۵۲ - و کسانی را که صبح و شام خدا را می خوانند، و جز ذات پاک او نظری ندارند، از خود دور مکن! نه چیزی از حساب آنها بر توست، و نه چیزی از حساب تو بر آنها! اگر آنها را طرد کنی، از ستمگران خواهی بود!

۵۳ - و این چنین بعضی از آنها را با بعض دیگر آزمودیم؛ تا بگویند: «آیا اینها هستند که خداوند از میان ما (برگزیده، و) بر آنها منت گذارده (و نعمت ایمان بخشیده) است؟! آیا خداوند شاکران را بهتر نمی شناسد؟!»

شأن نزول:

در شأن نزول آیات فوق روایات متعددی نقل شده که با هم شباهت زیاد دارند از جمله این که: در تفسیر «در المثنور» چنین نقل شده: جمعی از قریش از کنار مجلس پیامبر (صلی الله علیه و آله) گذشتند در حالی که «صهیب»، «عمار»، «بلال»، «خباب» و امثال آنها از مسلمانان کم بضاعت و کارگر، در خدمت پیامبر بودند. آنها از مشاهده این صحنه تعجب کردند (و از آنجا که شخصیت را در مال و

ثروت و مقام می دانستند، نتوانستند عظمت مقام روحی این مردان بزرگ، و نقش سازنده آنها را در ایجاد مجتمع بزرگ اسلامی و انسانی آینده درک کنند) گفتند:
ای محمد(صلی الله علیه وآله) آیا به همین افراد از میان جمعیت قناعت کرده ای؟!
اینها هستند که خداوند از میان ما انتخاب کرده؟!
ما پیرو اینها بوده باشیم؟!!

هر چه زودتر آنها را از طرف خود دور کن! شاید ما به تو نزدیک شویم و از تو پیروی کنیم.
آیات فوق نازل شد و این پیشنهاد را به شدت رد کرد. (۱)
بعضی از مفسران اهل تسنن مانند نویسنده «المنار» حدیثی شبیه به این حدیث نقل کرده و سپس اضافه می کند: «عمر بن خطاب» در آنجا حاضر بود، به پیامبر پیشنهاد کرد، چه مانعی دارد که پیشنهاد آنها را بپذیریم؟ و ببینیم اینها چه می کنند، آیات فوق پیشنهاد او را نیز رد کرد. (۲)

اشتباه نشود! ذکر شأن نزول برای بعضی از آیات این سوره، منافاتی با این ندارد که تمام سوره یک جا نازل شده باشد؛ زیرا همان طور که سابقاً اشاره کردیم ممکن است حوادث گوناگونی قبل از نزول سوره در فواصل مختلفی روی داده باشد و این سوره ناظر به آن حوادث بوده باشد.

۱ - «در المثنور»، جلد ۳، صفحه ۱۳، دار المعرفه، مطبعة الفتح جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۶۲، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۷، صفحه ۴۱، جلد ۲۲، صفحه ۳۲، و جلد ۷۱، صفحه ۱۸۳ - «نور الثقلین»، جلد ۱،

صفحه ۷۲۰، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «المیزان»، جلد ۷، صفحه ۱۰۹، انتشارات جامعه مدرسین قم.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۷، صفحه ۴۱ - «جامع البیان»، جلد ۷، صفحه ۲۶۵، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - «اسباب نزول الآیات»، صفحه ۱۴۶، مؤسسه الحلبی و شرکاه، قاهره، ۱۳۸۸ هـ ق - «زاد المسیر»، جلد ۳، صفحه ۳۲، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق - «المیزان»، جلد ۷، صفحه ۱۰۹، انتشارات جامعه مدرسین قم.

ذکر این نکته در اینجا لازم به نظر می رسد که: در پاره ای از روایات نقل شده، هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) پیشنهاد آنها را نپذیرفت، از او خواستند: میان اشراف قریش و فقرای یارانش تناوب قائل شود، یعنی روزی را برای اینها و روزی را برای آنها قرار دهد، تا با هم در یک جلسه نشینند، پیامبر این پیشنهاد را پذیرفت شاید وسیله ای برای ایمان آوردن آنها شود. آنها گفتند: باید این مطلب به عنوان یک قرارداد نوشته شود پیامبر(صلی الله علیه وآله) را مأمور نوشتن قرار داد کرد، ولی آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد. (۱)

ولی این روایت، علاوه بر این که با روح تعلیمات اسلام سازگار نیست و در هیچ مورد در مقابل این گونه تبعیض ها انعطافی نشان نداده، بلکه در همه جا سخن از وحدت جامعه اسلامی است، با آیه قبل که می فرمود: *إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَى: «من همواره پیرو وحی الهی هستم»* سازگار نیست، چگونه می توان باور کرد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) بدون انتظار وحی تسلیم چنین پیشنهادی شده باشد؟!
به علاوه، جمله *«وَلَا تَطْرُدِ»* که در آغاز آیه مورد بحث می خوانیم، نشان می دهد: آنها پیشنهاد طرد مطلق آن دسته از یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله) را داشته اند نه پیشنهاد تناوب؛ زیرا تناوب با طرد فرق بسیار دارد و این نشان می دهد که شأن نزول همان است که در آغاز آوردیم.

-
- ۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۳۳ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۶۲، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «نورالثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۲۱، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم،
۱۴۱۲ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۳۹، دار المعرفه بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق -
«مکاتیب الرسول» احمدی میانجی، جلد ۳، صفحه ۷۳۷، دار الحدیث، طبع اول، ۱۴۱۹ هـ ق.

تفسیر:

مبارزه با فکر طبقاتی

در نخستین آیه به یکی دیگر از بهانه جوئی های مشرکان اشاره شده و آن این که: آنها انتظار داشتند پیامبر امتیازاتی برای ثروتمندان نسبت به طبقه فقیر قائل شود، و معتقد بودند: نشستن در کنار یاران فقیر پیامبر(صلی الله علیه و آله) برای آنها عیب و نقص بزرگی است، بی خبر از این که: اسلام آمده تا به این گونه امتیازات پوچ و بی اساس پایان دهد. لذا آنها روی این پیشنهاد اصرار داشتند که پیامبر(صلی الله علیه و آله) این دسته را از خود براند، اما قرآن صریحاً و با ذکر دلایل زنده پیشنهاد آنها را نفی می کند، نخست می فرماید: «کسانی را که صبح و شام پروردگار خود را می خوانند و جز ذات پاک او نظری ندارند، هرگز از خود دور مکن!» (وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ). (۱) قابل توجه این که: در اینجا بدون نام یا عنوان اشخاص، تنها به ذکر این صفت قناعت شده است که: آنها صبح و شام - و به تعبیر دیگر همیشه - به یاد خدا هستند، و این عبادت و نیایش و توجه به پروردگار، نه به خاطر دیگری و نه از روی ریا است، بلکه تنها به خاطر ذات پاک او است، او را فقط به خاطر خودش می خواهند و می جویند، و هیچ امتیازی با این امتیاز برابری نمی کند.

از آیات مختلف قرآن، استفاده می شود که: مشرکان ثروتمند و خود خواه این نخستین و آخرین بار نبود که چنین پیشنهادی را به پیامبر(صلی الله علیه و آله) کردند، بلکه کراراً این ایراد را داشتند که: چرا پیامبر(صلی الله علیه و آله) جمعی از بینوایان را گرد خویش جمع

۱ - «وَجْه» در لغت به معنی صورت است و گاهی به معنی ذات به کار می رود، و منظور از آن در آیه فوق معنی دوم است، شرح بیشتر درباره این موضوع را در جلد دوم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۲۷۲ سوره «بقره» مطالعه فرمائید.

کرده است، و اصرار داشتند آنها را طرد کند.

در حقیقت آنها روی یک سنت دیرین غلط، امتیاز افراد را به ثروت آنها می دانستند، و معتقد بودند، باید طبقات اجتماع که بر اساس ثروت به وجود آمده همواره محفوظ بماند، و هر آئین و دعوتی بخواهد زندگی طبقاتی را بر هم زند، و این امتیازات را نادیده بگیرد، در نظر آنها مطرود و غیر قابل قبول است.

در حالات نوح پیامبر (علیه السلام) نیز می خوانیم که: اشراف زمان او به او می گفتند: وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّ الرَّأْيِ: «ما نمی بینیم کسانی از تو پیروی کرده باشند، جز جمعی از فرومایگان و افراد خام».(۱)

و این را دلیل بر بطلان رسالت او می دانستند.

یکی از نشانه های عظمت اسلام و قرآن و به طور کلی عظمت مکتب انبیاء این است که: با سرسختی هر چه بیشتر، در برابر این گونه پیشنهادها مقاومت کردند، و در جوامعی که اختلاف طبقاتی یک مسأله جاویدان شمرده می شد، به کوبیدن این امتیاز موهوم پرداختند، تا معلوم شود: افراد پاکدل، با ایمان و هوشمندی همچون سلمان، ابوذر، صهیب، خباب و بلال به خاطر نداشتن مال و ثروت کمترین نقصی ندارند، و ثروتمندان بی مغز و کوردل و خودخواه و متکبر به خاطر ثروتشان نمی توانند از امتیازات اجتماعی و معنوی برخوردار گردند. در جمله بعد می فرماید: دلیلی ندارد که این گونه اشخاص با ایمان را از خود دور سازی، برای این که: «نه حساب آنها بر تو است و نه حساب تو بر آنها» (مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ).

با این حال «اگر آنها را از خود برانی از ستمگران خواهی بود» (فَتَطْرُدْهُمْ

فَتَكُونُ مِنَ الظَّالِمِينَ).

در این که: منظور از «حساب» در اینجا چه حسابی است؟ در میان مفسران گفتگو است. بعضی احتمال داده اند: منظور از «حساب»، حساب روزی آنها است، یعنی اگر دست آنها از مال و ثروت تهی است باری بر دوش تو نمی گذارند؛ زیرا حساب روزی آنها با خدا است. همان گونه که تو نیز بار زندگی خود را بر دوش آنها نمی گذاری و حساب روزی تو با آنها نیست.

ولی با توجه به بیانی که خواهیم کرد، این احتمال بعید به نظر می رسد. بلکه ظاهر این است که: منظور از «حساب»، حساب اعمال است - همان طور که بسیاری از مفسران گفته اند -

اما این که چگونه خداوند می فرماید: حساب اعمال آنها بر تو نیست، در حالی که آنها عمل بدی نداشته اند - تا ذکر چنین جمله ای لازم باشد؟ -

این به خاطر آن است که: مشرکان یاران فقیر پیامبر(صلی الله علیه وآله) را به واسطه نداشتن مال و ثروت متهم به دوری از خدا می کردند که: اگر اعمال آنها در پیشگاه خدا مورد قبول بود؛ چرا آنها را از نظر زندگی، مرّفه قرار نداده است؟ به علاوه آنها را متهم می کردند که ایمانشان شاید به خاطر تأمین زندگی و رسیدن به آب و نان بوده است.

قرآن پاسخ می دهد: به فرض این که: آنها چنین بوده باشند، ولی حسابشان با خدا است، همین اندازه که ایمان آورده اند و در صف مسلمین قرار گرفته اند، به هیچ قیمتی نباید رانده شوند، و به این ترتیب، جلو بهانه جوئی های اشراف قریش را می گیرد.

شاهد این تفسیر، همان است که در داستان نوح پیغمبر (علیه السلام) که شبیه داستان اشراف قریش است آمده، در آنجا که قوم نوح به او می گویند: «أَتُؤْمِنُ لَكَ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْذَالُونَ: «ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که افراد بی سر و پا از تو پیروی کرده اند؟!»
 نوح (علیه السلام) در جواب می گوید: «وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ * وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ: «من چه اطلاعی از اعمال آنها دارم؟ * حساب اعمال آنها بر خدا است اگر می فهمیدید * و من نمی توانم آنها را که اظهار ایمان کرده اند از خود برانم» (۱).

نتیجه این که: وظیفه پیامبر آن است: هر فردی که اظهار ایمان کند را بدون هیچ گونه تفاوت و تبعیض، از هر قشر و طبقه ای که باشد، بپذیرد، چه رسد به افراد پاکدل و با ایمانی که جز خدا نمی جویند و تنها گناهشان این است که دستشان از مال و ثروت تهی است، و آلوده زندگی نکبت بار اشراف نیستند.

* * *

در آیه بعد، به ثروتمندان بی ایمان هشدار می دهد: این جریانات آزمایش هائی است برای آنها، و اگر از کوره این آزمایش ها نادرست بیرون آیند، باید عواقب دردناک آن را تحمل کنند، می فرماید: «این چنین بعضی از آنها را با بعض دیگر آزمودیم» (وَ كَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ). «فتنه» در اینجا به معنی آزمایش است، (۲) چه آزمایشی از این سنگین تر که اشراف و ثروتمندانی که سال ها عادت کرده اند: حساب خود را به کلی از طبقات پائین جدا کنند، نه در شادی با آنها شریک باشند، و نه در غم و رنج، و حتی

۱ - شعراء، آیات ۱۱۱ تا ۱۱۴.

۲ - برای توضیح بیشتر به جلد ۲ تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۹۳ سوره «بقره» مراجعه کنید.

قبرهایشان هم از یکدیگر فاصله داشته باشد، یک مرتبه تمام این آداب و رسوم را در هم بشکنند، و این زنجیرهای عظیم را از دست و پای خود بردارند و به آئینی بپیوندند که پیشگامان آن به اصطلاح از طبقه فقرا و پائین محسوب می شوند.

سپس اضافه می کند: کار این توانگران به جایی می رسد که: با نگاه تحقیر به مؤمنان راستین نگریسته، می گویند: «آیا اینها هستند که خداوند از میان ما برگزیده، و نعمت ایمان و اسلام به آنها ارزانی داشته است؟! (لَيَقُولُوا أَمْ هَؤُلَاءِ مَنْ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا). (۱)

آیا اینها قابل چنین حرف هائی هستند؟! بعد از آن به آنها پاسخ می گوید که: این افراد با ایمان مردمی هستند که شکر نعمت عمل و تشخیص را به جا آورده و آن را به کار بسته اند.

همچنین شکر نعمت دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به جا آورده و از او پذیرا شده اند. چه نعمتی از آن بزرگ تر و چه شکری از آن بالاتر!

به خاطر همین، خداوند، ایمان را در قلوب آنها راسخ گردانیده است «آیا خداوند شاکران را بهتر نمی شناسد؟! (أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ).

* * *

نکته:

یک امتیاز بزرگ اسلام

می دانیم در مسیحیت کنونی دایره اختیارات رؤسای مذهبی به طرز غیر منطقی توسعه یافته تا آنجا که آنها برای خود حق بخشیدن گناه قائل هستند، و به

۱ - همان طور که در ذیل آیه ۱۶۴ سوره «آل عمران» اشاره شد «مَنْت» در اصل، به معنی بخشیدن نعمت است، برای توضیح بیشتر به جلد ۳ تفسیر «نمونه»، ذیل همان آیه مراجعه فرمائید.

همین جهت، می توانند کسانی را با کوچک ترین چیزی طرد و تکفیر کنند، و یا بپذیرند. قرآن در آیه فوق و آیات دیگر، صریحاً یادآور می شود: نه تنها علمای مذهبی، حتی شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز حق طرد کسی را که اظهار ایمان می کند، - اما کاری که موجب خروج از اسلام بشود، انجام نداده - را ندارند. آمرزش گناه و حساب و کتاب بندگان تنها به دست خدا است، و هیچ کس جز او حق دخالت در چنین کاری را ندارد.

ولی اشتباه نشود! موضوع بحث در آیه «طرد مذهبی» است، نه «طرد حقوقی»، به این معنی که: اگر مثلاً مدرسه ای وقف بر محصلین خاصی بود، و کسی در آغاز، مشمول شرایط بود و بعداً فاقد شرایط شد، اخراج او از آن مدرسه هیچ مانعی ندارد.

همچنین اگر متولی مدرسه اختیاراتی به خاطر رعایت مصالح مدرسه داشت، هیچ مانعی ندارد که برای حفظ نظم و موقعیت آن، از آن اختیارات مشروع استفاده کند.

بنابراین، مطالبی که در تفسیر «المنار» در ذیل آیه بر خلاف این مطلب دیده می شود، ناشی از اشتباه طرد مذهبی با طرد حقوقی است.

* * *

۵۴ وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ
عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن
بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ
۵۵ وَ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ لِّيَسْتَعْبِنُوا سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ

ترجمه:

۵۴ - هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، به آنها بگو: «سلام بر شما! پروردگارتان، رحمت را بر خود فرض کرده؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند، سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید، (مشمول رحمت خدا می شود؛ چرا که) او آمرزنده مهربان است».

۵۵ - و این چنین آیات را برمی شمیریم، (تا حقیقت بر شما روشن شود،) و راه گناهکاران آشکار گردد.

تفسیر:

سلام بر مؤمنان!

بعضی معتقدند: آیه نخست درباره کسانی نازل شده که در آیات قبل، پیامبر(صلی الله علیه وآله) مأمور شد از طرد آنها خودداری کند، و آنها را از خود جدا نسازد. و بعضی معتقدند: درباره جمعی از گناهکاران بوده است که نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمدند و اظهار داشتند ما گناهان زیادی کرده ایم و پیامبر(صلی الله علیه وآله) سکوت کرد تا آیه فوق نازل شد.

اما شأن نزول آن هر چه باشد، شک نیست که مفهوم آیه یک معنی کلی و

وسیع است و همه را شامل می شود؛ زیرا نخست به صورت یک قانون کلی به پیامبر(صلی الله علیه و آله) دستور می دهد که تمام افراد با ایمان را هر چند گناهکار باشند، نه تنها طرد نکند، بلکه ببذیرد، چنین می فرماید:

«هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان آورده اند به سراغ تو بیایند، به آنها بگو: سلام بر شما!» (وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ).

این سلام ممکن است از ناحیه خدا و به وسیله پیامبر(صلی الله علیه و آله) بوده باشد، و یا مستقیماً از ناحیه خود پیامبر(صلی الله علیه و آله) و در هر حال دلیل بر پذیرا شدن، استقبال کردن و تفاهم و دوستی با آنها است.

در جمله دوم اضافه می کند: به آنها بگوید: «پروردگار شما رحمت را بر خود فرض کرده است» (كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ).

«کَتَبَ» که از ماده «کتابت» به معنی نوشتن است، در بسیاری از موارد کنایه از الزام، ایجاب و تعهد می باشد؛ زیرا یکی از آثار نوشتن، مسلم شدن و ثابت ماندن چیزی است.

و در جمله سوم که در حقیقت توضیح و تفسیر رحمت الهی است، با تعبیری محبت آمیز چنین می فرماید: «هر کس از شما کاری از روی جهالت انجام دهد، سپس توبه کند و اصلاح و جبران نماید، خداوند آمرزنده و مهربان است» (أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

همان طور که سابقاً گفته ایم: (۱) منظور از «جهالت» در این گونه موارد، همان غلبه و طغیان شهوت است که انسان نه از روی دشمنی و عداوت با حق، بلکه به خاطر غلبه هوا و هوس آن چنان می شود که فروغ عقل و کنترل شهوت را از دست می دهد، چنین کسی با این که: عالم به گناه و حرام است اما چون علمش تحت الشعاع هوا و هوس واقع شده، به آن «جهل» اطلاق گردیده، مسلماً چنین

۱ - تفسیر «نمونه»، جلد ۳، ذیل آیه ۱۷ سوره «نساء».

کسی در برابر گناه خود مسئول است، اما چون از روی عداوت و دشمنی نبوده، سعی و کوشش می کند اصلاح و جبران کند.

در حقیقت آیه فوق به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: هیچ فرد با ایمانی را از هر طبقه و نژاد و در هر شرائطی بوده باشد، نه تنها از خود نرانند، که آغوش خویش را یکسان به روی همه بگشایند، حتی اگر کسانی آلوده به گناهان زیاد باشند، آنها را نیز بپذیرد و اصلاح کند.

و در آیه بعد، برای تأکید مطلب می فرماید: «ما آیات، نشانه ها و دستورات خود را این چنین روشن و مشخص می کنیم، تا هم راه حق جویان و مطیعان آشکار گردد و هم راه گنه کاران لجوج و دشمنان حق» (وَ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) (۱). روشن است: منظور از مجرم، در آیه فوق هر گناهکاری نیست؛ زیرا پیامبر(صلی الله علیه وآله) در این آیه مأموریت پیدا می کند گناهکاران را در صورتی که به سوی او بیایند هر چند اعمال خلافی از روی نادانی انجام داده باشند، بپذیرد.

بنابراین، منظور از مجرم، همان گناهکاران لجوج و سرسختی هستند که با هیچ وسیله تسلیم حق نمی شوند.

یعنی بعد از این دعوت عمومی و همگانی به سوی حق - حتی دعوت از گناهکارانی که از کار خود پشیمانند - راه و رسم مجرمان لجوج و غیر قابل انعطاف کاملاً شناخته خواهد شد.

۱ - در حقیقت جمله «وَ لَتَسْتَبِينَ...» عطف بر جمله محذوفی است که به قرینه مقابله فهمیده می شود، یعنی: «وَ لَتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُؤْمِنِينَ الْمُطِيعِينَ وَ لَتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ: «تا راه ایمان آورندگان مطیع و راه گناهکاران هر دو آشکار گردد».

- ۵۶ قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا اتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ
- ۵۷ قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ
- ۵۸ قُلْ لَوْ أَنِّي لَأَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ

ترجمه:

۵۶ - بگو: «من از پرستش کسانی که غیر از خدا می خوانید، نهی شده ام!» بگو: «من از هوا و هوس های شما پیروی نمی کنم؛ اگر چنین کنم، گمراه شده ام؛ و از هدایت یافتگان نخواهم بود!»

۵۷ - بگو: «من دلیل روشنی از پروردگارم دارم؛ و شما آن را تکذیب کرده اید! آنچه شما درباره آن (از نزول عذاب الهی) عجله دارید، به دست من نیست! حکم و فرمان، تنها از آن خداست! حق را از باطل جدا می کند؛ و او بهترین جدا کننده (حق از باطل) است.»

۵۸ - بگو: «اگر آنچه درباره آن عجله دارید نزد من بود، (و به درخواست شما ترتیب اثر می دادم)، کار میان من و شما پایان گرفته بود؛ ولی خداوند ظالمان را بهتر می شناسد (و به موقع مجازات می کند).»

تفسیر:

اصرار بیجا

در این آیات، همچنان روی سخن به مشرکان و بت پرستان لجوج است - همان طور که بیشتر آیات این سوره نیز همین بحث را دنبال می کند - لحن این آیات، چنان است که گویا آنها از پیامبر(صلی الله علیه وآله) دعوت کرده بودند به آئینشان گرایش پیدا کند و پیامبر(صلی الله علیه وآله) مأمور می شود: صریحاً به آنها چنین اعلام دارد: «بگو: من از پرستش کسانی را که غیر از خدا می پرستید نهی شده ام» (قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ). (۱) جمله نُهِيتُ: «ممنوع شده ام» که به صورت فعل ماضی مجهول آورده شده، اشاره به این است که: ممنوع بودن پرستش بت ها چیز تازه ای نیست بلکه همواره چنین بوده و خواهد بود. آنگاه با جمله: «بگو: ای پیامبر! من پیروی از هوا و هوس های شما نمی کنم» (قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ)؛

پاسخ روشنی به پیشنهاد بی اساس آنها می دهد و آن این که: بت پرستی هیچ دلیل منطقی ندارد، و هرگز با حکم عقل و خرد، جور نمی آید؛ زیرا عقل به خوبی درک می کند که انسان از جماد، اشرف است.

چگونه ممکن است انسان در برابر مخلوق دیگری و حتی در برابر موجود پست تری سر تعظیم فرود آورد؟!!

علاوه بر این بت ها غالباً ساخته و پرداخته انسان بودند، چگونه ممکن است چیزی که مخلوق خود انسان است معبود او و حلال مشکلاتش گردد؟!!

۱ - به کار بردن کلمه «الَّذِينَ» که برای جمع مذکر عاقل است، در مورد بت ها به خاطر آن است که از دریچه فکر آنها با آنها سخن می گوید.

بنابراین سرچشمه بت پرستی چیزی جز تقلید کورکورانه و پیروی از خرافات و هواپرستی نیست.

و در آخرین جمله، برای تأکید بیشتر می گوید: من اگر چنین کاری کنم «مسلماً گمراه شده ام و از هدایت یافتگان نخواهم بود» (فَدَا ضَلَلْتُ إِذَا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ).

در آیه بعد، پاسخ دیگری به آنها می دهد و آن این که: «بگو: من بینة و دلیل روشنی از طرف پروردگارم دارم اگر چه شما آن را نپذیرفته و تکذیب کرده اید» (قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَ كَذَّبْتُمْ بِهِ).

«بَيِّنَةٌ» در اصل، به چیزی می گویند که میان دو شیء فاصله و جدائی می افکند به گونه ای که دیگر هیچ گونه اتصال و آمیزش با هم نداشته باشند، سپس به دلیل روشن و آشکار نیز گفته شده، از این نظر که حق و باطل را کاملاً از هم جدا می کند.

در اصطلاح فقهی اگر چه «بَيِّنَةٌ» به شهادت دو نفر عادل گفته می شود ولی معنی لغوی آن کاملاً وسیع است و شهادت دو عادل یکی از مصداق های آن می باشد.

و اگر به معجزات «بَيِّنَةٌ» گفته می شود، باز از همین نظر است که حق را از باطل جدا می کند و اگر به آیات و احکام الهی «بَيِّنَةٌ» گفته می شود باز به عنوان مصداق این معنی وسیع است. خلاصه، در این آیه نیز پیامبر (صلی الله علیه و آله) مأمور است روی این نکته تکیه کند که: مدرک من در مسأله خداپرستی و مبارزه با بت، کاملاً روشن و آشکار می باشد و انکار و تکذیب شما چیزی از اهمیت آن نمی کاهد.

پس از آن به یکی دیگر از بهانه جوئی های آنها اشاره می کند و آن این که: آنها می گفتند: اگر تو بر حق هستی، کیفرهایی که ما را به آن تهدید می کنی زودتر بیاور! پیامبر(صلی الله علیه وآله) در پاسخ آنها می گوید: «آنچه را که شما درباره آن عجله می کنید به دست من نیست» (ما عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ).

«تمام کارها و فرمان ها همه به دست خدا است» (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ).

آنگاه به عنوان تأکید می گوید: «او است که حق را از باطل جدا می کند و او بهترین جداکنندگان حق از باطل است» (يَقْضُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ).

بدیهی است: کسی می تواند به خوبی حق را از باطل جدا کند که علمش از همه بیشتر باشد، و شناخت حق و باطل برای او کاملاً روشن.

به علاوه، قدرت کافی برای اعمال علم و دانش خود نیز داشته باشد و این دو صفت (علم و قدرت) به طور نامحدود و بی پایان تنها برای ذات پاک خدا است، بنابراین او بهترین جداکنندگان حق از باطل است.

* * *

در سومین آیه این فراز، به پیامبر دستور می دهد: در برابر مطالبه عذاب و کیفر، از ناحیه این جمعیت لجوج و نادان، به آنها «بگو: اگر آنچه را که شما با عجله از من می طلبید در قبضه قدرت من بود و من به درخواست شما ترتیب اثر می دادم کار من و شما پایان گرفته بود» (قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَفُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ).

اما برای این که تصور نکنند مجازات آنها به دست فراموشی سپرده شده در پایان می گوید: «خداوند بهتر از همه کس ستمکاران و ظالمان را می شناسد و به موقع کیفر آنها را خواهد داد» (وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ).

* * *

نکته ها:

۱ - درخواست مجازات

از آیات قرآن استفاده می شود که بسیاری از اقوام گذشته همین درخواست را از پیامبران خود داشتند، که اگر راست می گوئی، پس چرا مجازاتی را که برای ما انتظار داری به سراغ ما نمی فرستی؟!

قوم نوح(علیه السلام) چنین درخواستی را از او کرده، «گفتند: ای نوح! چرا این همه با ما سخن می گوئی و مجادله می کنی؟! اگر راست می گوئی عذابی را که به عنوان تهدید می گوئی زودتر بیاور!» (قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ). (۱)

نظیر این تقاضا را قوم صالح نیز از او کردند. (۲)

همچنین قوم عاد، به پیامبرشان هود(علیه السلام) چنین پیشنهادی داشتند. (۳)
از سوره «اسراء» نیز استفاده می شود که این درخواست از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) مکرر شده، حتی گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم مگر زمانی که یکی از چند کار انجام دهی از جمله این که: «سنگ های آسمانی را قطعه قطعه بر سر ما بیفکنی!» (أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتِ عَلَيْنَا كَسَفًا). (۴)

این درخواست های نامعقول، یا به عنوان استهزاء و مسخره کردن صورت می گرفته؟

و یا به راستی به عنوان طلب اعجاز؟

در هر دو صورت کار احمقانه ای بود؛ زیرا در صورت دوم موجب نابودی آنها می شده و جائی برای استفاده از معجزه باقی نمی مانده و در صورت اول نیز

۱ - هود، آیه ۳۲.

۲ - اعراف، آیه ۷۷.

۳ - اعراف، آیه ۷۰.

۴ - اسراء، آیه ۹۲.

با دلایل و نشانه های روشنی که پیامبران با خود داشتند حداقل احتمال صدق آنها در نظر هر بیننده مجسم می شده است.
 چطور ممکن است با چنین احتمالی انسان تقاضای نابودی خودش را بکند، یا آن را به شوخی بگیرد؟!
 ولی تعصب و لجاجت بلای بزرگی است که جلو هر گونه فکر و منطق را می گیرد.

* * *

۲ - فرمان از آن خداست

جمله «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» معنی روشنی دارد و آن این که: هر گونه فرمان در عالم آفرینش و تکوین و در عالم احکام دینی و تشریح به دست خدا است، و بنابراین اگر پیامبر(صلی الله علیه و آله) مأموریتی پیدا می کند آن هم به فرمان او است.
 اگر حضرت مسیح مثلاً مرده ای را زنده می کند، آن هم به اذن او است، همچنین هر منصبی اعم از رهبری الهی و قضاوت و حکمیت به کسی سپرده شده است، آن هم از ناحیه پروردگار است.

اما متأسفانه جمله به این روشنی در طول تاریخ کراراً مورد سوء استفاده واقع شده است. گاهی «خوارج» برای ایراد به مسأله تعیین «حکمین» در جریان جنگ «صفین» که به پیشنهاد آنها و امثال آنها صورت گرفته بود به این جمله چسبیده و به گفته علی(علیه السلام) کلمه حقی را گرفته و در معنی باطلی به کار می بردند، و تدریجاً جمله «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» شعاری برای آنها شد.

آنها آن قدر نادان و ابله بودند که تصور می کردند: اگر کسی به فرمان خدا و به دستور اسلام در موضوعی حَکَمِیت پیدا کرد، با جمله «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»

مخالف است، با این که زیاد قرآن می خوانند، اما کمتر می فهمیدند؛ زیرا حتی قرآن در موضوع دادگاه خانوادگی اسلام تصریح به انتخاب حکم از طرف زن و مرد می کند، می فرماید: فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا: «یک داور از خانواده شوهر، و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند)».(۱)

و گاهی بعضی دیگر - همان طور که «فخر رازی» در تفسیر خود نقل می کند - این جمله را دلیلی بر مسلک جبر گرفته اند؛ زیرا وقتی قبول کنیم همه فرمان ها در جهان آفرینش به دست خدا است اختیاری برای کسی باقی نمی ماند.

در حالی که می دانیم آزادی اراده بندگان و اختیار آنها نیز به فرمان پروردگار است، این خدا است که می خواهد آنها مختار و در کار خود آزاد باشند تا در پرتو اختیار و آزادی، تکلیف و مسئولیت بر دوش آنها نهد و تربیت شوند.

۳ - منظور از «يَقْصُ» جمله «يَقْصُ» در لغت به معنی «قطع کردن» و بریدن چیزی است (۲) و این که در آیه فوق می خوانیم: يَقْصُ الْحَقُّ: «خداوند حق را می برد» یعنی کاملاً آن را از باطل جدا و تفکیک می نماید، بنابراین، جمله بعد: وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ: «او بهترین جداکنندگان است» تأکید برای این موضوع محسوب می شود.

باید توجه داشت جمله «يَقْصُ» از ماده «قَصَّه» به معنی بیان سرگذشت و داستان نیست آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته اند.

۱ - نساء، آیه ۳۵.

۲ - قاموس می گوید: قَصَّ الشَّعْرَ وَالظُّفْرَ قَطَعَ مِنْهُمَا بِالْمَقْصِ أَيِ الْمَقْرَاضِ: «چیدن مو و ناخن را با مقراض و قیچی، عرب «قَصَّ» می گوید و مقراض را «مَقْص» (به کسر میم و فتح قاف)».

- ۵۹ وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ
وَ مَا تَسْفُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةَ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ
وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
- ۶۰ وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ
فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ
تَعْمَلُونَ
- ۶۱ وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ
الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ
- ۶۲ ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ لَا لَهُ الْخُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ

ترجمه:

- ۵۹ - کلیدهای غیب، تنها نزد اوست؛ و جز او، کسی آنها را نمی داند. او آنچه را در خشکی و دریاست می داند؛ هیچ برگی (از درختی) نمی افتد، مگر این که از آن آگاه است؛ و نه هیچ دانه ای در تاریکی های زمین، و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد، جز این که در کتابی آشکار (در کتاب علم خدا) ثبت است.
- ۶۰ - او کسی است که (روح) شما را در شب (به هنگام خواب) می گیرد؛ و از آنچه در روز کرده اید، با خبر است؛ سپس در روز شما را (از خواب) برمی انگیزد؛ (و این وضع همچنان ادامه می یابد) تا سر آمد معینی فرا رسد؛ سپس بازگشت شما به سوی اوست؛ و سپس شما را از آنچه عمل می کردید، با خبر می سازد.

۶۱ - او بر بندگان خود تسلط کامل دارد؛ و مراقبانی بر شما می گمارد؛ تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد؛ (در این موقع)، فرستادگان ما جان او را می گیرند؛ و آنها کوتاهی نمی کنند.

۶۲ - سپس (تمام بندگان) به سوی خدا، که مولای حقیقی آنهاست، باز می گردند. بدانید که حکم و داوری، مخصوص اوست؛ و او، سریع ترین حسابگران است.

تفسیر:

اسرار غیب!

در آیات گذشته، سخن از علم و قدرت خدا و وسعت دایره حکم و فرمان او در میان بود، در این آیات، آنچه را در آیات قبل اجمالاً بیان شده، مشروحاً توضیح داده می شود.

نخست به موضوع علم خدا پرداخته، می گوید:

«خزانه های غیب (یا کلیدهای غیب) همه در نزد خدا است، و جز او کسی آنها را نمی داند»
(وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ).

«مَفَاتِحُ» جمع «مِفْتَاح» (بر وزن بهتر) به معنی «کلید» است، و نیز ممکن است جمع «مَفْتَح» (بر وزن دفتر) به معنی «خزینه» و مرکز نگاهداری چیزی بوده باشد.

در صورت اول، معنی آیه چنین می شود: تمام کلیدهای غیب به دست او است، و در صورت دوم تمام خزانه های غیب.

این احتمال نیز وجود دارد که: هر دو معنی در یک عبارت مراد باشد، و همان طور که در علم اصول اثبات کرده ایم، استعمال یک لفظ در چند معنی مشکلی ندارد.

و در هر صورت این دو لازم و ملزوم یکدیگرند؛ زیرا هر کجا خزانه ای است، کلیدی وجود دارد.

ولی بیشتر به نظر می رسد «مفتاح» به معنی کلیدها باشد، نه خزائن؛ زیرا هدف در اینجا بیان علم خدا است و آن با مسأله کلید که وسیله آگاهی از ذخائر مختلف است، متناسب تر می باشد، در دو مورد دیگر که کلمه «مفتاح» در قرآن به کار رفته، نیز منظور از آن کلید است. (۱) پس از آن برای توضیح و تأکید بیشتر می گوید: «آنچه در برّ و بحر است را خدا می داند» (وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ).

«برّ» به معنی مکان وسیع است، و معمولاً به خشکی ها گفته می شود، و «بحر» در اصل، نیز به معنی محل وسیعی است که آب زیاد در آن مجتمع باشد، و معمولاً به دریاها و گاهی به نهرهای عظیم نیز گفته می شود.

در هر حال، آگاهی خدا از آنچه در خشکی ها و دریاها است، به معنی احاطه علم او بر همه چیز است. و توجه به وسعت معنی جمله بالا (آنچه در خشکی ها و دریاها است) در حقیقت روشنگر گوشه ای از علم وسیع او است.

یعنی او، از جنبش میلیاردها موجود زنده، کوچک و بزرگ، در اعماق دریاها.

از لرزش برگ های درختان در تمام جنگل ها و کوه ها.

از تاریخیچه قطعی شکفتن هر غنچه و باز شدن گلبرگ ها.

از جریان امواج نسیم در بیابان ها و خمیدگی دره ها.

از شماره واقعی سلول های بدن هر انسان و گلبول های خون ها.

۱ - ... مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ ...: «... که حمل کلیدهای آن برای گروه زورمند مشکل بود...» (قصص، آیه ۷۶).

... أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدَّقِكُمْ...: «... یا خانه ای که کلیدش در اختیار شماست...» (نور، آیه ۶۱).

از حرکات مرموز تمام الکترون ها در دل اتم ها. و بالاخره، از تمام اندیشه هائی که از لابلائی پرده های مغز ما می گذرد، و تا اعماق روح ما نفوذ می کند...

آری از همه اینها به طور یکسان با خبر است.

باز در جمله بعد، برای تأکید احاطه علمی خداوند، اشاره به خصوص مواردی کرده، می فرماید: «هیچ برگی از درختی جدا نمی شود، مگر این که آن را می داند» (وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا).

یعنی تعداد این برگ ها و لحظه جدا شدنشان از شاخه ها و گردش آنها در وسط هوا و لحظه قرار گرفتنشان روی زمین، همه اینها در پیشگاه علم او روشن است.

«همچنین هیچ دانه ای در مخفیگاه زمین قرار نمی گیرد، مگر این که تمام خصوصیات آن را می داند» (وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ).

در حقیقت، دست روی دو نقطه حساس گذارده شده است، که برای هیچ انسانی هر چند میلیون ها سال از عمر او بگذرد، و دستگاه های صنعتی و تکامل حیرت انگیز پیدا کند، احاطه بر آن ممکن نیست.

چه کسی می داند بادها در هر شبانه روز در سرتاسر کره زمین چه بذرهائی را از گیاهان جدا کرده و به چه نقطه ای می پاشند؟! بذرهائی که ممکن است گاهی سالیان دراز در اعماق زمین مخفی بمانند، تا آب کافی برای رشد و نمو به دست آورند؟

چه کسی می داند که در هر ساعت به وسیله حشرات و یا به وسیله انسان ها چند دانه از چه نوع بذر و در کدام نقطه زمین افشانده می شوند؟! کدام مغز الکترونیکی می تواند، تعداد برگ هائی که در یک روز از شاخه

درختان جنگل ها جدا می شوند حساب کند؟ نگاه، به منظره یک جنگل مخصوصاً در فصل پائیز، و به ویژه به دنبال یک رگبار یا یک تند باد، و منظره بدیعی که سقوط پی در پی برگ ها پیدا می کند، به خوبی این حقیقت را ثابت می کند، که این گونه علوم هیچ گاه ممکن نیست در دسترس انسان قرار گیرد. در واقع سقوط برگ ها لحظه مرگ آنها است، و سقوط دانه ها در مخفیگاه زمین گام های نخستین حیات و زندگی آنها است. او است که از نظام این مرگ و زندگی با خبر است، حتی گام های مختلفی را که یک دانه به سوی زندگی کامل و شکوفا شدن برمی دارد در هر لحظه، و هر ساعت در پیشگاه علم او آشکار است.

بیان این موضوع یک اثر «فلسفی» دارد و یک اثر «تربیتی». اما اثر فلسفی آن این است: پندار کسانی که علم خدا را منحصر به کلیات می دانند، و معتقدند: خدا از جزئیات این جهان آگاهی ندارد را نفی می کند، و صریحاً می گوید: خدا از همه کلیات و جزئیات آگاهی کامل دارد. (۱)

و اما اثر تربیتی آن روشن است؛ زیرا ایمان به این علم وسیع پهناور به انسان می گوید: تمام اسرار وجود تو، اعمال و گفتار تو، نیت و افکار تو، همگی برای ذات پاک او آشکار است، با چنین ایمانی چگونه ممکن است انسان مراقب حال خویش نباشد، و اعمال و گفتار و نیت خود را کنترل نکند؟!

و در پایان آیه، می فرماید: «هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتاب مبین ثبت است» (وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ).

این جمله، با عبارتی کوتاه، وسعت بی انتهای علم خدا را به همه موجودات

۱ - برای توضیح بیشتر به کتاب «خدا را چگونه بشناسیم؟» مراجعه شود.

بیان می کند، و هیچ چیز از آن مستثنی نخواهد بود؛ زیرا منظور از «تر» و «خشک» معنی لغوی آن نیست بلکه این تعبیر، معمولاً کنایه از عمومیت می باشد.

در مورد «کتاب مبین» احتمالات مختلفی از ناحیه مفسران داده شده است، ولی بیشتر به نظر می رسد: منظور از «کتاب مبین»، همان مقام علم پروردگار است یعنی همه موجودات در علم بی پایان او ثبت می باشند، و تفسیر آن به «لوح محفوظ» نیز قابل تطبیق بر همین معنی است، چه این که: بعید نیست منظور از لوح محفوظ نیز همان صفحه علم خدا باشد.

این احتمال نیز در معنی «کتاب مبین» وجود دارد که منظور از آن عالم آفرینش و خلقت و سلسله علت و معلول ها است، که همه چیز در آن نوشته شده است.

در آیه بعد، بحث را به احاطه علم خداوند به اعمال انسان که هدف اصلی است، کشانیده و قدرت قاهره خدا را نیز مشخص می سازد، تا مردم از مجموع این بحث نتایج تربیتی لازم را بگیرند.

نخست می فرماید: «او کسی است که روح شما را در شب قبض می کند، و از آنچه در روز انجام می دهید و به دست می آورید آگاه است» (وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ).

«توفی» در لغت به معنی باز گرفتن است، و این که خواب را یک نوع باز گرفتن روح معرفی کرده، به خاطر آن است که خواب - همان طور که معروف است - برادر مرگ است. (۱)

۱ - «مستدرک»، جلد ۵، صفحه ۱۲۳، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۱۸۹، و جلد ۸۴، ۲ صفحه ۱۷۳ - تفسیر «صافی»، جلد ۳، صفحه ۲۳۷، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - تفسیر «الأصفی»، جلد ۲، صفحه ۷۱۱، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، طبع دوم، ۱۴۲۰ هـ ق.

مرگ، تعطیل کامل دستگاه مغز آدمی و قطع مطلق پیوند روح و جسم است، در حالی که خواب، تنها تعطیل بخشی از دستگاه مغز و ضعیف شدن این پیوند است، بنابراین خواب، مرحله کوچکی از مرگ حساب می شود. (۱)

«جَرَخْتُمْ» از ماده «جرح» و در اینجا به معنی «اکتساب» و به دست آوردن چیزی است. یعنی شما شب و روز در زیر چتر قدرت و علم خداوند قرار دارید، آن کس که از پرورش دانه های نباتات در دل خاک، و از سقوط و مرگ برگ ها در هر مکان و هر زمان آگاه است، از اعمال شما نیز آگاهی دارد.

سپس می گوید: این نظام خواب و بیداری تکرار می شود، شب می خوابید «روز شما را بیدار می کند و این وضع هم چنان ادامه دارد تا پایان زندگی شما فرا رسد» (ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى). (۲)

سرانجام، نتیجه نهائی بحث را چنین بیان می کند «سپس بازگشت همه به سوی خدا است و شما را از آنچه انجام داده اید آگاه می سازد» (ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

در سومین آیه، باز برای توضیح بیشتر روی احاطه علمی خداوند نسبت به اعمال بندگان، و نگاهداری دقیق حساب آنها برای روز رستاخیز چنین می گوید: «او تسلط کامل بر بندگان خود دارد و هم اوست که حافظان و مراقبانی بر شما می فرستد که حساب اعمالتان را دقیقاً نگاهداری کنند» (وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً).

۱ - در جلد دوم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۵۵ سوره «آل عمران» نیز در این باره بحث کرده ایم.

۲ - ضمیر «فِيهِ» به «نهار» بر می گردد، و «بعث» در اینجا به معنی برانگیختن از خواب و بیدار کردن است و منظور از «أَجَلٌ مُّسَمًّى» عمری است که برای هر کسی مقرر شده.

همان طور که سابقاً نیز اشاره کردیم «قاهریت» به معنی غلبه و تسلط کامل بر چیزی است به طوری که هیچ گونه توانائی مقاومت در طرف مقابل نباشد، و به عقیده بعضی، این کلمه معمولاً در جائی به کار برده می شود که طرف مقابل دارای عقل باشد، در حالی که لفظ غلبه، هیچ یک از این دو خصوصیت را ندارد، بلکه معنی آن کاملاً وسیع است.

«حَفْظَةٌ» جمع «حافظ» و در اینجا به معنی فرشتگانی است که مأمور نگاهداری حساب اعمال انسان ها هستند، همان طور که در سوره «انفطار»، آیات ۱۰ تا ۱۳ می خوانیم: **إِنَّ عَلَيْنَا لِحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ: «مراقبان و حافظانی بر شما گمارده شده * آنها نویسندگان بزرگواری هستند * که از هر کار شما آگاهند».**

بعضی از مفسران، معتقدند: آنها حافظ اعمال انسان نیستند، بلکه مأموریت آنها حفظ خود انسان از حوادث و بلاها تا رسیدن اجل معین می باشند، و جمله «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ» را که بعد از «حَفْظَةٌ» ذکر شده، قرینه آن می دانند، و آیه ۱۱ سوره «رعد» را نیز ممکن است، گواه بر این سخن گرفت. (۱)

ولی دقت در مجموع آیه مورد بحث، نشان می دهد: منظور از حفظ در اینجا همان حفظ اعمال است و در مورد فرشتگانی که مأمور حفظ انسان ها هستند، به خواست خدا در تفسیر سوره «رعد» بحث خواهیم کرد.

سپس می فرماید: «نگاهداری این حساب تا لحظه ای است که مرگ شما فرا رسد و در این هنگام فرستادگان ما که مأمور قبض ارواحند روح او را می گیرند» (حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا). (۲)

۱ - تفسیر «المیزان»، جلد ۷، صفحه ۱۳۱، انتشارات جامعه مدرسین قم.

۲ - درباره قبض ارواح و گرفتن جان آدمی به جلد ۴ تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۹۷ سوره «نساء» مراجعه فرمائید.

و در پایان اضافه می کند: «این فرشتگان به هیچ وجه در انجام مأموریت خود کوتاهی و قصور و تفریط ندارند» (وَهُمْ لَا يُفْرَطُونَ).

نه لحظه ای گرفتن روح را مقدم می دارند، و نه لحظه ای مؤخر.

این احتمال نیز وجود دارد که این صفت مربوط به فرشتگان حافظان حساب اعمال انسان ها بوده باشند، که آنها در حفظ و نگاهداری حساب اعمال کمترین کوتاهی و قصور ندارند و تکیه سخن در آیه مورد بحث نیز روی همین قسمت است.

در چهارمین و آخرین آیه، اشاره به آخرین مرحله کار انسان کرده، می فرماید: افراد بشر پس از طی دوران خود با این پرونده های تنظیم شده که همه چیز در آنها ثبت است، در روز رستاخیز «به سوی پروردگاری که مولای حقیقی آنها است بازگردانده می شوند» (ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ).

و در آن دادگاه، «دادرسی و حکم و قضاوت مخصوص ذات پاک خدا است» (أَلَا لَهُ الْحُكْمُ). و با آن همه اعمال و پرونده هائی که افراد بشر در طول تاریخ پرغوغای خود داشته اند «به سرعت به تمام حساب های آنها رسیدگی می کند» (وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ).

تا آنجا که در بعضی از روایات وارد شده: إِنَّهُ سُبْحَانَهُ يُحَاسِبُ جَمِيعَ عِبَادِهِ عَلَى مِقْدَارِ حَلْبٍ شَاءَ! «خداوند حساب تمام بندگان را در زمان کوتاهی به اندازه دوشیدن یک گوسفند رسیدگی می کند»! (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۳، صفحه ۳۱۳ (جلد ۴، صفحه ۷۵، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق)، ذیل آیه مورد بحث - «نورالتقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۲۴، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۲۵۴.

همان طور که در تفسیر آیه ۲۰۲ سوره «بقره» گفتیم، سرعت حساب بندگان به قدری است که حتی در یک لحظه همه حساب آنها را می تواند مشخص کند، حتی ذکر زمان دوشیدن یک گوسفند و روایت بالا برای نشان دادن کوتاهی زمان است.

لذا در روایت دیگری می خوانیم: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحَاسِبُ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ فِي مِقْدَارِ لَمْحِ الْبَصَرِ: «خداوند حساب همه بندگان را در یک لحظه می رسد!» (۱) و دلیل آن همان است که در تفسیر آیه فوق گذشت، و آن این که:

اعمال آدمی در وجود او و در موجودات اطراف او اثر می گذارد، یعنی درست همانند ماشین هائی است که مقدار حرکت و کارکرد خود را روی دستگاه هائی با نمره نشان می دهند! و به تعبیر روشن تر: اگر دستگاه هائی دقیقی باشد، می تواند در چشم انسان تعداد نگاه های خیانت آمیزی که کرده است، بخواند، و روی زبان انسان تعداد دروغ ها، تهمت ها، زخم زبان ها و سخنان نادرست را مطالعه کند.

خلاصه هر یک از اعضاء بدن انسان، علاوه بر روح او، دستگاه حساب و شمارشی در درون خود دارد که با یک لحظه بررسی حساب آن روشن می گردد.

و اگر در پاره ای از روایات می خوانیم: افراد پرمسئولیت و پر ثروت محاسباتشان در آن روز طولانی می شود، در حقیقت نه به خاطر آن است که معطل رسیدگی به اصل حساب شوند، بلکه آنها باید در برابر سؤالاتی که نسبت به اعمال آنها می شود، جوابگو باشند، یعنی سنگینی بار مسئولیت و لزوم جواب گوئی و اتمام حجت، زمان دادگاه آنها را طولانی می کند.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۲۹۸ (جلد ۲، صفحه ۵۱، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ.ق)، ذیل آیه ۲۰۲ سوره «بقره» - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۲۵۴ - «نورالثقلین»، جلد ۱، صفحه ۲۰۰، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ.ق.

* * *

نکته ها:

۱ - منظور از «ورقه و حبّه»

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است، «ورقه» به معنی جنین سقط شده و «حبّه» به معنی فرزند و «ظلمات الارض» به معنی رحم مادران و «رطب» به معنی آنچه از نطفه ها زنده می ماند، و «یابس» به معنی آنچه از بین می رود، تفسیر شده است. (۱) شک نیست این تفسیر با جمود روی معانی لغوی این کلمات تطبیق نمی کند؛ زیرا «ورقه» به معنی برگ و «حبّه» به معنی دانه، و «ظلمات الارض» به معنی تاریکی های زمین و «رطب» به معنی تر و «یابس» به معنی خشک است.

ولی ائمه اهل بیت (علیهم السلام) در حقیقت با این تفسیر خواسته اند، مسلمانان را متوجه کنند که: باید با یک دید وسیع و گسترده به آیات قرآن بنگرند، و در فهم معنی آنها تنها روی لفظ جمود نکنند، بلکه، به هنگامی که قرائن دلیل بر توسعه معنی هستند، به وسعت معنی بنگرند. روایت فوق، در حقیقت اشاره به این است که مفهوم آیه بالا منحصر به دانه های گیاهان نیست، بلکه حتی بذرهای نطفه های انسانی را نیز شامل می شود.

* * *

۲ - درس تربیتی

مجموع این آیات یک درس کامل تربیتی برای بندگان خدا است، آگاهی خداوند از کوچک ترین ذرات این جهان، احاطه علمی او بر همه چیز، قدرت و

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۵۲۸ (جلد ۲، صفحه ۴۲۵، بنیاد بعثت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ - ق)، ذیل آیه مورد بحث - «کافی»، جلد ۸، صفحات ۲۴۸ و ۲۴۹، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحات ۸۰، ۸۱، ۹۰ و ۹۱.

قهاریت او نسبت به بندگان، اطلاع او از تمام اعمال بشر، نگاهداری حساب اعمال به وسیله کاتبان دقیق، گرفتن جان او در لحظه معین، برانگیخته شدن او در رستاخیز و سپس رسیدگی دقیق و سریع به تمام کارهای این انسان.

کیست که ایمان به مجموع این مسائل داشته باشد، اما مراقب اعمال خویش نگردد؟! بی حساب ظلم و ستم کند، بی دلیل دروغ بگوید، و بی جهت به دیگران تجاوز کند؟! آیا این اعمال با ایمان و اعتقاد و توجه به اصول فوق هرگز جمع می شود؟!

۶۳ قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً
 لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ
 ۶۴ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ

ترجمه:

۶۳ - بگو: «چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا رهائی می بخشد؟! در حالی که او را با حالت تضرع (و آشکارا) و در پنهانی می خوانید؛ (و می گوئید): اگر از این (خطرات و ظلمت ها) ما را رهائی بخشد، از شکرگزاران خواهیم بود».

۶۴ - بگو: «خداوند شما را از اینها، و از هر مشکل و ناراحتی، نجات می دهد؛ باز هم شما برای او شریک قرار می دهید!»

تفسیر:

نوری که در تاریکی می درخشد

در این آیات بار دیگر قرآن دست مشرکان را گرفته و به درون فطرتشان می برد و در آن مخفیگاه اسرار آمیز، نور توحید و یکتاپرستی را به آنها نشان می دهد و به پیامبر چنین دستور می دهد: «به آنها بگو: چه کسی شما را از تاریکی های بر و بحر رهائی می بخشد؟! (قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ).

لازم به یادآوری است که ظلمت و تاریکی گاهی جنبه حسّی دارد و گاهی جنبه معنوی: ظلمت حسّی آن است که نور به کلی قطع شود یا آن چنان ضعیف شود که

انسان جائی را نبیند یا به زحمت ببیند.
 و ظلمت معنوی، همان مشکلات، گرفتاری ها و پریشانی هائی است که عاقبت آنها تاریک و ناپیدا است.
 جهل، ظلمت است.
 هرج و مرج اجتماعی و اقتصادی و نابسامانی های فکری، انحرافات و آلودگی های اخلاقی - که عواقب شوم آنها قابل پیش بینی نیست - و یا چیزی جز بدبختی و پریشانی نمی باشد، همگی ظلمتند.
 ظلمت و تاریکی ذاتاً هولناک و توهم انگیز است؛ زیرا حمله بسیاری از جانوران خطرناک، دزدان و جانیان در پرده تاریکی صورت می گیرد و هر کس خاطراتی در این زمینه دارد. لذا به هنگام گرفتار شدن در میان تاریکی، اوهام و خیالات، جان می گیرند، اشباح و هیولاهای وحشتناک از زوایای خیال بیرون می روند، و افراد عادی را در خوف و ترس فرو می برند.
 ظلمت و تاریکی شعبه ای از عدم است و انسان ذاتاً از عدم می گریزد و وحشت دارد، و به همین جهت معمولاً از تاریکی می ترسد.
 اگر این تاریکی، با حوادث وحشتناک واقعی آمیخته شود و مثلاً انسان در یک سفر دریائی «شب تاریک و بیم موج و گردابی هائل» محاصره شود وحشت آن به درجات بیش از مشکلاتی است که به هنگام روز پدید می آید؛ زیرا معمولاً راه های چاره در چنان شرائطی به روی انسان بسته می شود.
 همین طور اگر در شبی تاریک در میان بیابانی راه را گم کند و صدای وحشتناک حیوانات درنده که در دل شب طعمه ای برای خود می جویند از دور و نزدیک به گوش او رسد.

در چنین لحظاتی است که انسان همه چیز را به دست فراموشی می سپارد و جز خودش و نور تابناکی که در اعماق جانش می درخشد و او را به سوی مبدئی می خواند که تنها او است که می تواند چنان مشکلاتی را حل کند، از یاد می برد.

این گونه حالات دریچه هائی هستند به جهان توحید و خداشناسی.

لذا در جمله بعد می گوید: «در چنین حالی شما از لطف بی پایان او استمداد می کنید گاهی آشکارا و با تضرع و خضوع و گاهی پنهانی در درون دل و جان او را می خوانید» (تَدْعُوهُ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً).

در چنین حالی فوراً با آن مبدأ بزرگ عهد و پیمان می بندید که «اگر ما را از کام خطر برهاند به طور قطع از شاکران خواهیم بود» (لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ) شکر نعمت های او را انجام خواهیم داد و جز به او دل نخواهیم بست.

و در آیه بعد، به پرسش آیه نخست چنین پاسخ می دهد: ای پیامبر به آنها «بگو: خداوند شما را از این تاریکی ها و از هر گونه غم و اندوه دیگر نجات می دهد (و بارها نجات داده است) ولی پس از رهایی باز همان راه شرک و کفر را می پوئید» (قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ).

این پاسخ در حقیقت از درون جان آنها است و فطرتشان این ندا را می دهد، گر چه در اینجا پاسخ دهنده همان سؤال کننده است.

نکته ها:

۱ - چرا «تضرع» و «خفیة»

ذکر «تضرع» که به معنی دعای آشکار و «خفیة» که دعای پنهانی است شاید

به خاطر این باشد که: مشکلات با هم متفاوتند.
گاهی که به مرحله شدت نرسیده، انسان را به دعای پنهانی دعوت می کند.
گاهی که به مرحله شدید می رسد، آشکارا دست به دعا برمی دارد.
و گاهی ناله ها و فریادها سر می دهد، که شدت آن بیشتر شده.
منظور این است که خداوند هم مشکلات شدید و شدیدتر و هم مشکلات ضعیف شما را حل می کند.

* * *

۲ - چهار حالت روانی هنگام مشکلات

بعضی معتقدند: در آیه به چهار حالت روانی انسان که هر کدام یک نوع عکس العمل به هنگام بروز مشکلات است اشاره شده:

حالت «دعا و نیاز».

حالت «تضرع و خضوع».

حالت «اخلاص».

و حالت «التزام به شکرگزاری به هنگام نجات از مشکلات».

اما متأسفانه برای بسیاری از این افراد، این حالات پر ارزش همانند برقی زودگذر و تقریباً به شکل اضطراری در برابر شدائد و مشکلات پیدا می شود، و چون با آگاهی آمیخته نیست پس از برطرف شدن شدائد به خاموشی می گراید.

بنابراین، این حالات اگر چه زودگذر باشد، می تواند دلیلی برای افراد دور افتاده در زمینه خداشناسی گردد.

* * *

۳ - معنی و مفهوم «کَرَب»

«کَرَب» (بر وزن حرب) در اصل، به معنی زیر و رو کردن زمین و حفر آن

است، و نیز به معنی گره محکمی که در طناب دلو می زند آمده، سپس در غم و اندوه هائی که قلب انسان را زیر و رو می کند و همچون گرهی بر دل انسان می نشیند گفته شده است. بنابراین، ذکر کلمه «کَرَب» در آیه بالا که معنی وسیع و گسترده ای دارد و هر گونه مشکل مهمی را شامل می شود بعد از ذکر «ظلمات برّ و بحر» - که به قسمت خاصی از شدائد گفته می شود - از قبیل ذکر یک مفهوم عام بعد از بیان مفهوم خاص است (دقت کنید). در اینجا یادآوری حدیثی که در ذیل این آیه در بعضی از تفاسیر اسلامی آمده است، بی مناسبت نیست.

از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: خَيْرُ الدُّعَاءِ الْخَفِيُّ وَ خَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي: «بهترین دعا آن است که پنهانی (و از روی نهایت اخلاص) صورت گیرد، و بهترین روزی آن است که به قدر کافی بوده باشد» (نه ثروت اندوزی هائی که مایه محرومیت دیگران و بار سنگینی بر دوش انسان باشد). (۱)

و در ذیل همین حدیث می خوانیم: مَرَّ بِقَوْمٍ رَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ بِالدُّعَاءِ فَقَالَ إِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ الْأَصَمَّ وَلَا غَائِبًا وَ إِنَّمَا تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا:

«پیامبر از کنار جمعیتی گذشت که صدای خود را به دعا بلند کرده بودند، فرمود: شما شخص گری را نمی خوانید و نه شخصی را که از شما پنهان و دور باشد، بلکه شما کسی را می خوانید که هم شنوا و هم نزدیک است!» (۲)

۱ - «مجمع البیان» و «نور الثقلین» (جلد ۱، صفحه ۷۲۴، و جلد ۳، صفحه ۳۲۱، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق)، ذیل آیه مورد بحث - «ارشاد القلوب»، جلد ۱، صفحات ۷۴، ۹۳ و ۱۵۴، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۳ هـ ق - «مسند احمد»، جلد ۱، صفحات ۱۷۲، ۱۸۰ و ۱۸۷، دار صادر بیروت.

۲ - «مجمع البیان» و «نور الثقلین» (جلد ۱، صفحه ۷۲۴، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق)، ذیل آیه مورد بحث - «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۱۶۴، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۹۰،

صفحه ۳۴۳ - «مسند احمد»، جلد ۴، صفحات ۳۹۴، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۷ و ۴۱۸، دار صادر بیروت - «صحیح ۲ بخاری»، جلد ۴، صفحه ۷۵، و جلد ۶، صفحه ۱۶۲ و...، دار الفکر بیروت، از طبعه دار الطباعة العامرة باستانبول، ۱۴۰۱ هـ ق.

از این حدیث استفاده می شود که اگر دعا آهسته و آمیخته با توجه و اخلاص بیشتر باشد بهتر است.

۶۵ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ
 أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرُوا
 كَيْفَ نَصَرَفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ

ترجمه:

۶۵ - بگو: «او قادر است که از بالا یا از زیر پای شما، عذابی بر شما بفرستد؛ یا به صورت
 دسته های پراکنده شما را با هم بیامیزد؛ و طعم جنگ (و اختلاف) را به هر یک از شما به
 وسیله دیگری بچشانند». ببین چگونه آیات گوناگون را بازگو می کنیم! شاید بفهمند (و باز
 گردند)!

تفسیر:

عذاب های رنگارنگ

در آیات قبل، ضمن بیان توحید فطری در حقیقت یک نوع تشویق و اظهار محبت به بندگان
 شده بود که چگونه خداوند به هنگام شدائد و مشکلات آنها را در پناه خود می پذیرد، و به
 خواسته های آنها ترتیب اثر می دهد.

در این آیه، برای تکمیل طرق مختلف تربیتی، روی مسأله تهدید به عذاب و مجازات الهی
 تکیه شده، یعنی همان طور که خداوند ارحم الراحمین و پناه دهنده بی پناهان است، همچنین
 در برابر طغیانگران و سرکشان، قهار و منتقم نیز می باشد.

در این آیه، به پیامبر دستور داده شده است: مجرمان را به سه نوع مجازات تهدید کند:

عذاب هائی از طرف بالا.

عذاب هائی از طرف پائین.

و مجازات اختلاف کلمه و بروز جنگ و خون ریزی، لذا می فرماید:

«بگو: خداوند قادر است که مجازاتی از طرف بالا یا از طرف پائین بر شما بفرستد» (قُلْ هُوَ
الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ).

«و یا این که شما را به صورت دسته های پراکنده به یکدیگر مخلوط کند و طعم جنگ و خون
ریزی را به بعضی به وسیله بعضی دیگر بچشاند» (أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ
بَعْضٍ).

و در پایان آیه اضافه می کند: «بنگر که چگونه نشانه ها و دلایل مختلف را برای آنها بازگو می
کنیم شاید درک کنند و به سوی حق بازگردند» (أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ).

نکته ها:

۱ - منظور از «عذاب از طرف بالا و از طرف پائین» چیست؟

در این که منظور از «عذاب» از طرف «بالا» و «پائین» چیست؟ در میان مفسران گفتگو است،
ولی ظاهر این است که: این دو کلمه (فوق و تحت) معنی بسیار وسیعی دارند، هم طرف بالا و
پائین حسی را شامل می شوند.

یعنی هم مجازات هائی مانند صاعقه ها، رگبارهای خطرناک و طوفان ها از طرف بالا، و هم
زلزله ها و شکاف های ویرانگر زمینی و طغیان رودها و دریاها از طرف پائین، را در بر می
گیرد.

و نیز عذاب های دردناکی را که از طرف طبقه حکام و قشرهای بالای

اجتماع بر سر بعضی از ملت‌ها فرو می‌ریزد، و ناراحتی‌ها و شکنجه‌هایی که از طرف بعضی از کارگران و وظیفه‌شناس دامنگیر مردم می‌شود که گاهی کمتر از عذاب‌های دسته اول نیست، هر دو قسمت را شامل می‌گردد.

همچنین ممکن است سلاح‌های جنگی مخوف عصر ما که از هوا و زمین زندگانی بشر را به صورت وحشتناکی در هم می‌کوبد و در مدت کوتاهی آبادترین شهرها را از طریق بمباران‌های هوایی و حمله‌های زمینی و مین‌گذاری‌ها و زیر دریایی‌ها تبدیل به تل‌خاکستری می‌کند در مفهوم وسیع آیه داخل باشد.

* * *

۲ - اختلاف، عامل بدبختی ملت‌ها

«يَلْبِسُكُمْ» از ماده «لَبَسَ» (بر وزن حبس) به معنی اختلاط و به هم آمیختن است نه از ماده «لُبَسَ» (بر وزن قرص) به معنی لباس پوشیدن.

بنابراین، معنی جمله چنین می‌شود: او می‌تواند شما را به صورت گروه‌ها و دسته‌های مختلف به هم بیامیزد. (۱)

و این تعبیر، نشان می‌دهد که مسأله اختلاف کلمه و پراکندگی در میان جمعیت، به قدری خطرناک است که در ردیف عذاب‌های آسمانی، صاعقه‌ها و زلزله‌ها قرار گرفته است، و راستی چنین است، بلکه گاهی ویرانی‌های ناشی از اختلاف و پراکندگی به درجات بیشتر از ویرانی‌های ناشی از صاعقه‌ها و زلزله‌ها است.

کراراً دیده شده است کشورهای آباد، در سایه شوم نفاق و تفرقه به نابودی مطلق کشیده شده‌اند و این جمله هشدار است به همه مسلمانان جهان!

۱ - «شیعاً» جمع «شیعه» به معنی گروه است.

این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که: خداوند در برابر عذاب های آسمانی و زمینی دو عذاب دیگر را بیان کرده:

یکی اختلاف عقیده و فکر (که در حقیقت همانند مجازات های از طرف بالا است).
و دیگر اختلاف های در ناحیه عمل و روش های اجتماعی که منجر به جنگ و خونریزی می شود (که شبیه مجازات های از طرف پائین است).
بنابراین، به چهار نوع مجازات طبیعی، و دو نوع مجازات اجتماعی در آیه اشاره شده است.

۳ - سوء اعمال و مجازات

اشتباه نشود این که: آیه مورد بحث می گوید: خداوند تفرقه در میان شما بیفکند، نه به این معنی است که خداوند بی جهت مردم را گرفتار نفاق و اختلاف می کند.
بلکه این نتیجه اعمال سوء مردم، خودخواهی ها، خودپرستی ها و سودجویی های شخصی است که نتیجه آن به صورت نفاق و تفرقه بروز می کند، و نسبت دادن آن به خدا به خاطر آن است که او چنین اثری را در این اعمال زشت قرار داده است.

۴ - انحرافات جوامع اسلامی و سرنوشت شوم!

با توجه به این که: روی سخن در این آیات به مشرکان و بت پرستان است چنین نتیجه می گیریم: یک جامعه مشرک که از مسیر توحید و یکتاپرستی منحرف شده است هم گرفتار ظلم و ستم طبقات بالا، و هم وظیفه شناسی

طبقات پائین، هم اختلاف عقیده و هم کشمکش های خونین اجتماعی می شود. همان طور که جوامع مادی دنیای امروز که تنها در برابر بت صنعت و ثروت سجده می کنند گرفتار تمام این بلاهای بزرگ هستند و در میان آن دست و پا می زنند. ملت هائی نیز سراغ داریم که دم از توحید و خداپرستی می زنند، ولی عملاً مشرک و بت پرست می باشند، چنین ملت هائی نیز به همان سرنوشت مشرکان گرفتار خواهند شد. این که در بعضی از روایات می خوانیم: امام باقر(علیه السلام) فرمود:

كُلُّ هَذَا فِي أَهْلِ الْقِبْلَةِ: «همه این کیفرها در مسلمانان واقع می شود». (۱)

ممکن است اشاره به همین باشد، یعنی هر گاه مسلمانان از مسیر توحید انحراف یابند، خود خواهی و خودپرستی، جای اخوت اسلامی را بگیرد، منافع شخصی بر منافع عمومی مقدم گردد و هر کس به فکر خویشتن باشد و دستورات خداوند به دست فراموشی سپرده شود، آنها نیز گرفتار چنین سرنوشتی خواهند شد!

* * *

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۲۰۵ و جلد ۵۲، صفحه ۱۸۲ - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحه ۲۰۴، مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴ هـ ق - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۲۷، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «نورالثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۲۴، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «المیزان»، جلد ۷، صفحه ۱۴۹، انتشارت جامعه مدرسین قم.

۶۶ وَ كَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَ هُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ

۶۷ لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ

ترجمه:

۶۶ - قوم و جمعیت تو، آن (آیات الهی) را تکذیب و انکار کردند، در حالی که حق است! (به

آنها) بگو: «من مسئول (ایمان آوردن) شما نیستم!»

۶۷ - هر خبری قرار گاهی دارد، و به زودی خواهید دانست!

تفسیر:

آنچه بر تو نازل شده حق است

این دو آیه در حقیقت تکمیل بحثی است که در پیرامون دعوت به سوی خدا، معاد، حقایق اسلام و ترس از مجازات الهی در آیات پیشین گذشت.

نخست می فرماید: «قوم و جمعیت تو یعنی قریش و مردم مکه تعلیمات تو را تکذیب کردند

در حالی که همه حق است» (وَ كَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَ هُوَ الْحَقُّ)، (۱) و دلایل گوناگونی از طریق عقل و فطرت و حسن آنها را تأیید می کند.

بنابراین، تکذیب و انکار آنان از اهمیت این حقایق نمی کاهد، هر چند مخالفان و منکران، زیاد باشند.

سپس دستور می دهد: به آنها «بگو: وظیفه من تنها ابلاغ رسالت است، و من

۱ - ضمیر «به» را بعضی به قرآن برگردانیده اند و بعضی به خصوص عذاب که در آیه قبل بود.

ولی ظاهر این است که: به همه اینها و تمام تعلیمات پیامبر (صلی الله علیه و آله) که مورد

تکذیب و انکار دشمنان پیغمبر بود بر می گردد، و جمله آخر آیه نیز گواه بر این معنی است.

ضامن قبول شما نیستم» (قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ).
 از آیات متعددی که این تعبیر و مانند آن در آنها آمده است (مانند ۱۰۷ انعام، ۱۰۸ یونس، ۴۱ زمر، و ۶ شوری) استفاده می شود: منظور از «وکیل» در این موارد کسی است که مسئول هدایت عملی و ضامن دیگران بوده باشد.
 به این ترتیب، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آنها اعلام می کند: این شما هستید که باید تصمیم نهائی را در مورد قبول و یا ردّ حقیقت بگیرید، و هدایت را بپذیرید من تنها مأمور ابلاغ رسالت و دعوت الهی هستم.

* * *

در آیه بعد، با یک جمله کوتاه و پر معنی به آنها هشدار می دهد، و به دقت در انتخاب راه صحیح دعوت می کند، می گوید: «هر خبری که خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به شما داده سرانجام در این جهان یا جهان دیگر قرار گاهی دارد، و بالاخره در موعد مقرر انجام خواهد یافت، و به زودی با خبر خواهید شد» (لِكُلِّ نَبَاٍ مُّسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ). (۱)

* * *

۱ - «مُسْتَقَرٌّ» ممکن است، مصدر میمی باشد به معنی استقرار، و یا اسم زمان و مکان، به معنی محل استقرار.

در صورت اول خبر از اصل تحقق وعده های الهی می دهد، و در صورت دوم خبر از زمان و مکان این وعده ها است.

۶۸ وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى
يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ
الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
۶۹ وَ مَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ لَكِنْ ذِكْرِي لَعَلَّهُمْ
يَتَّقُونَ

ترجمه:

۶۸ - هر گاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزاء می کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری پردازند. و اگر شیطان از یاد تو ببرد، هرگز پس از یاد آمدن با این جمعیت ستمگر منشین!

۶۹ - و (اگر) افراد با تقوا (برای ارشاد و اندرز با آنها بنشینند)، چیزی از حساب (و گناه) آنها بر ایشان نیست؛ ولی (باید تنها) برای یادآوری آنها باشد، شاید (بشنوند و) تقوا پیشه کنند!

شان نزول:

در تفسیر «مجمع البیان» از امام باقر (علیه السلام) نقل شده: چون آیه نخست نازل گردید و مسلمانان از مجالست با کفار و استهزاءکنندگان آیات الهی، نهی شدند جمعی از مسلمانان گفتند: اگر بخواهیم در همه جا به این دستور عمل کنیم باید هرگز به «مسجد الحرام» نرویم و طواف خانه خدا را نکنیم (؛ زیرا آنها در گوشه و کنار مسجد پراکنده اند و به سخنان باطل پیرامون آیات الهی مشغولند و در هر

گوشه ای از مسجد الحرام ما مختصر توقفی کنیم ممکن است سخنان آنها به گوش ما برسد). در این موقع، آیه دوم نازل شد و به مسلمانان دستور داد: در این گونه مواقع آنها را نصیحت کنند و تا آنجا که در قدرت دارند به ارشاد و راهنمایی آنها بپردازند. (۱)

ذکر شأن نزول برای آیه فوق - همان طور که سابقاً نیز اشاره کردیم - با نازل شدن تمام سوره با هم منافات ندارد؛ زیرا ممکن است حوادث مختلفی در زندگی مسلمانان رخ دهد، سپس سوره ای یک جا نازل شود و هر چند آیه ای از آن ناظر به قسمتی از آن حوادث بوده باشد.

تفسیر:

دوری از مجالس اهل باطل

از آنجا که بحث های این سوره بیشتر ناظر به وضع مشرکان و بت پرستان است در این دو آیه، به یکی دیگر از مسائل مربوط به آنها اشاره می شود نخست به پیامبر (صلی الله علیه وآله) می گوید: «هنگامی که مخالفان لجوج و بی منطق را مشاهده کنی که آیات خدا را استهزاء می کنند، از آنها روی بگردان تا از این کار صرف نظر کرده به سخنان دیگر بپردازند» (وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ). (۲)

گر چه در این جمله روی سخن به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است ولی مسلماً این حکم

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۸۹ - «مستدرک»، جلد

۱۲، صفحات ۳۱۲ و ۳۱۳.

۲ - «خوض» همان طور که «راغب» در کتاب «مفردات» می گوید، در اصل به معنی وارد شدن در آب و راه رفتن (و شنا کردن) در آن است، ولی بعداً به ورود در سایر امور نیز گفته شده است، اما این کلمه در قرآن مجید بیشتر به وارد شدن در مطالب باطل و بی اساس اطلاق گردیده.

اختصاصی به او ندارد، و تمام مؤمنان را شامل می شود. فلسفه این حکم نیز روشن است؛ زیرا اگر مسلمانان در مجالس آنها شرکت می کردند، آنها برای انتقام گرفتن و ناراحت ساختن ایشان به سخنان باطل و ناروای خود ادامه می دادند. اما هنگامی که با بی اعتنائی از کنار آنها بگذرند، طبعاً سکوت خواهند کرد و به مسائل دیگر خواهند پرداخت؛ زیرا تمام هدف آنها ناراحت ساختن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمین بود.

سپس اضافه می کند: این موضوع به اندازه ای اهمیت دارد که «اگر شیطان تو را به فراموشی افکند و با این گونه اشخاص سهواً همشین شدی به مجرد این که: متوجه موضوع گشتی فوراً از آن مجلس برخیز و با این ستمکاران منشین» (وَ إِمَّا يُنَسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ). (۱)

در آیه بعد، یک مورد را استثناء کرده، می فرماید: «اگر افراد با تقوا برای نهی از منکر در جلسات آنها شرکت کنند، و به امید پرهیزکاری و بازگشت آنها از گناه، آنان را متذکر سازند، مانعی ندارد و گناهان آنها را بر چنین اشخاصی نخواهند نوشت؛ زیرا در هر حال قصد آنها خدمت و انجام وظیفه بوده است» (وَ مَا عَلَی الذِّینَ یَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَیْءٍ وَ لَکِنْ ذِکْرِی لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ).

برای این آیه تفسیر دیگری نیز ذکر شده ولی آنچه گفتیم با ظاهر آیه و همچنین با شأن نزول آن سازگارتر است.

ضمناً باید توجه داشت: تنها کسانی می توانند از این استثناء استفاده کنند که

۱ - شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که منظور از: لا تَقْعُدْ: «نشین» این نیست که تنها نشستن با چنین اشخاصی ممنوع است، بلکه هدف شرکت در جمع آنها است، خواه به صورت جلوس باشد یا قیام و یا در حال راه رفتن.

طبق تعبیر آیه، دارای مقام تقوا و پرهیزگاری باشند و نه تنها تحت تأثیر آنها واقع نشوند، که بتوانند آنها را تحت تأثیر خود قرار دهند.

در ذیل آیه ۱۴۰ سوره «نساء» نیز مضمونی شبیه آیه فوق داشتیم و مطالب دیگری در این زمینه بیان شد. (۱)

نکته ها:

۱ - مگر ممکن است شیطان بر پیامبر مسلط گردد؟

در اینجا این سؤال پیش می آید:

مگر ممکن است شیطان بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) مسلط گردد و باعث فراموشی او شود، و به تعبیر دیگر آیا با وجود مقام عصمت و مصونیت از خطا - حتی در موضوعات - ممکن است پیامبر گرفتار اشتباه و فراموشی شود؟!

در پاسخ این سؤال می توان گفت: روی سخن در آیه گر چه به پیامبر است اما در حقیقت منظور پیروان او هستند که اگر گرفتار فراموشکاری شدند و در جلسات آمیخته به گناه کفار شرکت کردند به محض این که متوجه شوند باید از آنجا برخیزند و بیرون روند.

نظیر این بحث در گفتگوهای روزانه ما و در ادبیات زبان های مختلف دیده می شود که انسان روی سخن را به کسی می کند اما هدفش این است که دیگران بشنوند، مطابق ضرب المثل معروف عرب که می گوید: *إِيَّاكَ أُغْنِي وَ اسْمَعِي يَا جَارَةٌ*: «خطابم با تو است ولی همسایه اش تو بشنو!» (۲)

۱ - جلد چهارم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۴۰ سوره «نساء».

۲ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۶۳۱، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۲۸۰ و جلد ۹، صفحه ۲۲۲ و... - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۱۰، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ - ق - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحه ۱۶، و جلد ۲، صفحات ۱۸، ۱۴۷ و ۱۷۱، مؤسسه دارالکتاب قم، ۱۴۰۴ هـ ق و بسیاری از کتب دیگر.

بعضی از مفسران مانند «طبرسی» در «مجمع البیان» و «ابوالفتوح» در تفسیر معروف خود، پاسخ دیگری داده اند که حاصلش این است:

سهو و فراموشی در احکام و در مقام رسالت از طرف خداوند در مورد انبیاء جایز نیست و اما در موضوعات، در صورتی که موجب گمراهی مردم نشود، مانعی ندارد. (۱)

ولی این پاسخ با آنچه در میان متکلمین ما مشهور است که انبیاء و ائمه (علیهم السلام) علاوه بر احکام، در موضوعات عادی نیز معصوم و مصون از اشتباه هستند سازش ندارد.

۲ - دلیل عدم جواز تقیه

بعضی از دانشمندان اهل تسنن این آیه را دلیلی بر عدم جواز تقیه بر رهبران دینی گرفته اند؛ زیرا آیه صریحاً می فرماید: در برابر دشمنان تقیه نکن و حتی اگر در مجلس آنها باشی از مجلس آنها برخیز.

پاسخ این ایراد روشن است؛ زیرا شیعه هرگز نمی فرماید در همه جا باید تقیه کرد بلکه تقیه در پاره ای از موارد قطعاً حرام است، و وجوب آن منحصر به مواردی است که تقیه و ترک اظهار حق، منافی داشته باشد که از اظهار آن بیشتر باشد، و یا موجب دفع ضرر و خطر کلی گردد.

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۷۰ وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ ذَكَرُوا
 بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ
 وَ إِنْ تَعَدَّلَ كُلٌّ عَدْلًا لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا
 لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

ترجمه:

۷۰ - و رها کن کسانی را که آئین خود را به بازی و سرگرمی گرفتند، و زندگی دنیا، آنها را مغرور ساخته؛ و با این (قرآن)، به آنها یادآوری نما، تا گرفتار (عواقب شوم) اعمال خود نشوند! (و در قیامت) جز خدا، نه یآوری دارند، و نه شفاعت کننده ای! و (چنین کسی) هر گونه عوضی بپردازد، از او پذیرفته نخواهد شد، آنها کسانی هستند که گرفتار اعمالی شده اند که خود انجام داده اند؛ نوشابه ای از آب سوزان برای آنهاست؛ و عذاب دردناکی، به خاطر این که کفر می‌ورزیدند (و آیات الهی را انکار می کردند).

تفسیر:

آنها که دین خود را به بازی گرفته اند

این آیه، در حقیقت بحث آیه قبل را تکمیل می کند و به پیامبر(صلی الله علیه و آله) چنین دستور می دهد: «از کسانی که دین و آئین خود را به شوخی گرفته اند، یک مشت بازی و سرگرمی را به حساب دین می گذارند و زندگی دنیا و امکانات مادی آنها را مغرور ساخته، اعراض کن و آنها را به حال خود واگذار» (وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا).

بدیهی است: دستور به ترک این گونه اشخاص هیچ گونه منافاتی با مسأله جهاد ندارد؛ زیرا جهاد دارای شرائطی است، و بی اعتنائی به کفار دارای شرائط و ظروف دیگر، و هر کدام از این دو در جای خود باید انجام گیرد.

گاهی لازم است با بی اعتنائی مخالفان را کوبید.

و گاهی با مبارزه و جهاد و کشیدن اسلحه.

و این که بعضی تصور کرده اند آیات جهاد، آیه فوق را نسخ کرده، کاملاً بی اساس است.

این در صورتی است که «دین» را به معنی آئین شرک و بت پرستی بدانیم، ولی اگر مراد آئین حق باشد که آنها با تکالیف خود به صورت بازی و سرگرمی برخورد می کنند که اشکالِ بالا بی مورد خواهد بود.

بر اساس نظر اول، آیه فوق در حقیقت، اشاره به این است که آئین آنها از نظر محتوا پوچ و

واهی است و نام دین را بر یک مشت اعمالی که به کارهای کودکان و سرگرمی های

بزرگسالان شبیه تر است گذارده اند، این چنین افراد قابل بحث و گفتگو نیستند و لذا دستور

می دهد از آنها روی بگردان و به آنها و مذهب توخالیشان اعتنا مکن!

از آنچه گفتیم معلوم شد: منظور از «دِیْنَهُمْ» همان آئین شرک و بت پرستی است که آنها داشتند.

و این احتمال که منظور از آن «دین حق» باشد، و اضافه دین به آنها به خاطر فطری بودن دین

بوده باشد بسیار بعید به نظر می رسد.

احتمال دیگری در تفسیر آیه وجود دارد و آن این که: قرآن اشاره به جمعی از کفار می کند که

حتی نسبت به آئین خود به عنوان یک بازی و سرگرمی می نگرستند و هرگز به عنوان یک

مطلب جدی روی آن فکر نمی کردند، یعنی

در بی ایمانی نیز بی ایمان بودند و به مبانی مذهب بی اساسشان نیز وفادار نبودند. در هر حال آیه اختصاصی به کفار ندارد، بلکه شامل حال همه کسانی می شود که مقدسات و احکام الهی را بازیچه نیل به هدف های مادی و شخصی قرار می دهند، دین را آلت دنیا و حکم خدا را بازیچه اغراض شخصی می سازند.

پس از آن به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد: «به آنها در برابر این اعمال هشدار دهد، روزی فرا می رسد که هر کس تسلیم اعمال خویش است و راهی برای فرار از چنگال آن ندارد» (وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ). (۱) و می افزاید: «در آن روز جز خدا نه حامی و یاور دارد و نه شفاعت کننده ای» (لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ).

کار آنها در آن روز به قدری سخت و دردناک است و چنان در زنجیر اعمال خود گرفتارند که: «هر گونه غرامت و جریمه آن را (فرضاً داشته باشند و) بپردازند که خود را از مجازات نجات دهند از آنها پذیرفته نخواهد شد» (وَإِنْ تَعَدِلْ كُلُّكُمْ لَأَيُّوْحَدٌ مِنْهَا). (۲) چرا که «آنها گرفتار اعمال خویش شده اند» (أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا). نه راه جبران در آن روز باز است و نه زمان، زمان توبه است، به همین دلیل راه نجاتی برای آنها تصور نمی شود.

۱ - «تُبْسَلَ» در اصل، از ماده «بَسَلَ» (بر وزن نسل) به معنی نگاهداری و منع کردن از چیزی با قهر و غلبه است و به همین جهت به وادار کردن کسی به تسلیم «إِيسَال» گفته می شود. و نیز به همین مناسبت به مجازات و یا گروگان گرفتن نیز اطلاق می گردد، و «جَيْشٌ بِاسِلٌ» به معنی «لشکر شجاع» نیز به همین تناسب است؛ زیرا دیگران را با قهر و غلبه وادار به تسلیم می کند، در آیه فوق نیز، به معنی تسلیم شخص و گرفتاری او در چنگال اعمال بد خویش آمده است.

۲ - «عَدِلْ» در اینجا به معنی «معادل» و چیزی است که به عنوان جبران کار خلاف داده می شود، تا طرف آزاد گردد، در حقیقت معنی آن شبیه «غرامت و جریمه و فدیّه» است.

سپس به گوشه ای از مجازات های دردناک آنها اشاره کرده، می فرماید: «نوشابه ای دارند از آب داغ و سوزان به همراه عذاب دردناک در برابر پشت پازدنشان به حق و حقیقت» (لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ).

آنها را از درون به وسیله آب سوزان می سوزاند، و از برون به وسیله آتش! نکته ای که باید به آن توجه داشت این است که: جمله *أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا*: «آنها گرفتار اعمال خویش هستند» در حقیقت به منزله دلیل و علت عدم قبول غرامت، و عدم وجود ولی و شفیع برای آنها است.

یعنی، مجازات آنها بر اثر یک عامل خارجی نیست که بتوان آن را به نوعی دفع کرد، بلکه از درون ذات، صفات و اعمال خود آنها سرچشمه می گیرد، آنها اسیر کارهای زشت خویشند، به همین دلیل رهایی برای آنها ممکن نیست؛ زیرا جدائی از اعمال و آثار اعمال، همچون جدائی از خویشتن است.

اما باید توجه داشت که این شدت و سختی و عدم وجود راه بازگشت و شفاعت، مخصوص کسانی است که اصرار بر کفر داشته و به آن ادامه دهند، همان طور که از جمله «بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ» استفاده می شود (زیرا فعل مضارع برای بیان استمرار چیزی است).

۷۱ قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا
 بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانًا
 لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ اثْبَتْنَا قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ
 وَ أَمْرُنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ
 ۷۲ وَ أَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّقُوا وَ هُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

ترجمه:

۷۱ - بگو: «آیا غیر از خدا، چیزی را بخوانیم (و عبادت کنیم) که نه سودی به حال ما دارد، نه
 زیانی؛ و (به این ترتیب)، به عقب باز گردیم بعد از آن که خداوند ما را هدایت کرده است؟! همانند
 کسی که بر اثر وسوسه های شیطان، در روی زمین راه را گم کرده، و سرگردان مانده
 است؛ در حالی که یارانی هم دارد که او را به هدایت دعوت می کنند (و می گویند): به سوی
 ما بیا!» بگو: «تنها هدایت خداوند، هدایت است؛ و ما دستور داریم که تسلیم پروردگار عالمیان
 باشیم.»

۷۲ - (و نیز به ما فرمان داده شده به) این که: نماز را بر پا دارید! و از او بپرهیزید! و تنها
 اوست که به سویش محشور خواهید شد.»

تفسیر:

هدایت تنها هدایت خدا است

این آیه در برابر اصراری که مشرکان برای دعوت مسلمانان به کفر و بت پرستی داشتند، به
 پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: با یک دلیل دندان شکن به آنها

پاسخ گوید و به صورت یک استفهام انکاری از آنها بپرسد: «آیا شما می گوئید ما چیزی را بخوانیم و شریک خدا قرار دهیم که نه سودی به حال ما دارد - که به خاطر سودش به سوی او برویم - و نه زیانی دارد که از زیان او بترسیم»؟! (قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا). این جمله در حقیقت اشاره به آن است که معمولاً کارهای انسان از یکی از دو سرچشمه ناشی می شود:

یا به خاطر جلب منفعت است، اعم از این که منفعت معنوی یا مادی باشد. و یا به خاطر دفع ضرر است، اعم از این که ضرر معنوی یا مادی باشد. بنابراین، چگونه شخص عاقل کاری انجام می دهد که هیچ یک از این دو عامل در آن وجود نداشته باشد؟

پس از آن به استدلال دیگری در برابر مشرکان دست زده، می گوید: «اگر ما چنین کنیم مفهومش آن است که به سوی بت پرستی بازگردیم و پس از هدایت الهی در راه شرک گام نهمیم، بازگشت به عقب کرده ایم» (وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ). (۱) و این بر خلاف قانون تکامل است که قانون عمومی عالم حیات می باشد. آنگاه با یک مثال، مطلب را روشن تر می سازد و می گوید: بازگشت از توحید به شرک همانند آن است که کسی بر اثر وسوسه های شیطان (یا غول های بیابانی، به پندار عرب جاهلیت که تصور می کردند در راه ها کمین کرده اند و مسافران را به بیراهه ها می کشانند!) راه مقصد را گم کرده و حیران و سرگردان در بیابان مانده است» (كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ).

۱ - «أَعْقَاب» جمع «عَقِب» (بر وزن خَشِن) به معنی پاشنه پا است و بازگشت به روی پاشنه پا به معنی عقب گرد و کنایه از انحراف و بازگشت از هدف است و همان چیزی است که امروز از آن به «ارتجاع» تعبیر می کنند.

«در حالی که یارانی دارد که او را به سوی هدایت و شاهراه دعوت می کنند و فریاد می زنند به سوی ما بیا» (لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ ائْتِنَا). (۱)
ولی آن چنان حیران و سرگردان است که گوئی سخنان آنان را نمی شنود و یا قادر بر تصمیم گرفتن نیست.

و در پایان آیه، به پیامبر دستور می دهد: با صراحت بگویند: «هدایت تنها هدایت خدا است و ما مأموریت داریم که فقط در برابر پروردگار عالمیان تسلیم شویم» (قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَ أَمْرُنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ).

این جمله، در حقیقت دلیل دیگری بر نفی مذهب مشرکان است؛ زیرا تنها در برابر کسی باید تسلیم شد که مالک، آفریدگار و مربی جهان هستی است، نه بت ها که هیچ نقشی در ایجاد و اراده این جهان ندارند.

در اینجا سؤالی پیش می آید: مگر پیامبر(صلی الله علیه و آله) قبل از بعثت پیرو مذهب مشرکان بوده است که می گویند: تُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا: «آیا به حال سابق باز گردیم؟! در حالی که می دانیم او هیچ گاه در برابر بت سجده نکرد و در هیچ تاریخی چنین چیزی ننوشته اند، اصولاً مقام عصمت چنین اجازه ای را نمی دهد.

در پاسخ باید توجه داشت: این جمله در حقیقت از زبان مسلمین است، نه از زبان شخص پیامبر(صلی الله علیه و آله)، لذا با صیغه و ضمائر جمع ادا شده است.

در آیه بعد، دنباله دعوت الهی را چنین شرح می دهد که: گذشته از توحید به ما دستور داده شده: «نماز را بر پا دارید و تقوا را پیشه کنید» (وَ أَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ

۱ - «اسْتَهْوَتْهُ» از ماده «هوی» است، و این جمله به معنی وادار کردن کسی به پیروی از هوا و هوس است و «حیران» در لغت به معنی رفت و آمد است و معمولاً کنایه از سرگردانی می باشد، چون افراد به سرگردانی مقداری راه می روند، سپس باز می گردند.
بنابراین، آیه فوق افرادی را که از ایمان به سوی شرک باز گردند به هواپرستان سرگردان تشبیه کرده که برنامه های زنده خود را از شیطان الهام می گیرند.

تَقْوَةً).

و سرانجام با توجه به مسأله معاد و این که حشر و بازگشت شما به سوی خدا است این بحث را چنین پایان می دهد: «و او کسی است که همه در پیشگاه او جمع می شوید» (وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ).

در حقیقت، در این چند جمله کوتاه، برنامه ای که پیامبر به سوی آن دعوت می کرده، و از حکم عقل و فرمان خدا سرچشمه می گرفته، به صورت یک برنامه چهار ماده ای که آغازش توحید، انجامش معاد، و مراحل متوسط آن محکم ساختن پیوندهای الهی و پرهیز از هر گونه گناه می باشد ارائه داده شده است.

۷۳ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ
قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةُ
وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ

ترجمه:

۷۳ - اوست که آسمان ها و زمین را به حق آفریده؛ و آن روز که (به هر چیز) می گوید: «موجود باش!» موجود می شود؛ سخن او، حق است؛ و در آن روز که در «صور» دمیده می شود، حکومت مخصوص اوست، از پنهان و آشکار با خبر است، و اوست حکیم و آگاه.

تفسیر:

آسمان ها و زمین به حق آفریده شده اند

این آیه، در حقیقت دلیلی است بر مطالب آیه قبل، و دلیلی است بر لزوم تسلیم در برابر پروردگار، و پیروی از رهبری او، لذا نخست می فرماید: «او خدائی است که آسمان ها و زمین را به حق آفریده است» (وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ). تنها چنین کسی که مبدأ عالم هستی است، شایسته رهبری می باشد و باید تنها در برابر فرمان او تسلیم بود؛ زیرا همه چیز را برای هدف صحیحی آفریده است. منظور از «حق» در جمله بالا، همان هدف و نتیجه و مصالح و حکمت ها است، یعنی هر چیزی را برای خاطر هدف و نتیجه و مصلحتی آفریده. در حقیقت، این جمله شبیه مطلبی است که در سوره «ص»، آیه ۲۷ آمده

آنجا که می فرماید: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا: «ما آسمان و زمین و آنچه در میان آنها است را بیهوده و بی هدف نیافریدیم».

پس از آن می فرماید: نه تنها مبدأ عالم هستی او است، که رستاخیز و قیامت نیز به فرمان او صورت می گیرد «و آن روز که فرمان می دهد رستاخیز بر پا شود، فوراً بر پا خواهد شد» (وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ). (۱)

بعضی احتمال داده اند: منظور از این جمله همان آغاز آفرینش و مبدأ جهان هستی باشد که همه چیز به فرمان او ایجاد شده است.

ولی با توجه به این که «يَقُولُ» فعل مضارع است، و این که: قبل از این جمله، اشاره به اصل آفرینش شده، و همچنین با توجه به جمله های بعد، می توان گفت: این جمله مربوط به رستاخیز و فرمان الهی درباره آن است.

همان طور که در جلد اول، ذیل آیه ۱۱۷ سوره «بقره» گفتیم، منظور از جمله «كُنْ فَيَكُونُ» این نیست که: خداوند یک فرمان لفظی به عنوان «موجود باش!» صادر می کند، بلکه منظور این است: هر گاه اراده او به آفرینش چیزی تعلق گیرد، بدون نیاز به هیچ عامل دیگری، اراده اش جامه عمل به خود می پوشد.

اگر اراده کرده است یک دفعه موجود شود، یک دفعه موجود خواهد شد، و اگر اراده کرده است تدریجاً موجود گردد، برنامه تدریجی آن شروع خواهد شد. بعد از آن اضافه می کند: «گفتار خداوند حق است» (قَوْلُهُ الْحَقُّ).

یعنی همان طور که آغاز آفرینش بر اساس هدف و نتیجه و مصلحت بود، رستاخیز نیز همان گونه خواهد بود.

۱ - درباره این که یَوْم - که بر طبق قواعد ادبی ظرف است - متعلق به چیست در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را به جمله «خلق»؛

و بعضی به جمله «اذکروا» که محذوف است متعلق دانسته اند.

ولی بعید نیست متعلق به «یکون» بوده باشد و معنی جمله چنین خواهد بود: «يَكُونُ الْقِيَامَةُ يَوْمَ يَقُولُ اللَّهُ لَهُ كُنْ».

«و در آن روز که در صور دمیده می شود و قیامت بر پا می گردد، حکومت و مالکیت مخصوص ذات پاک او است» (وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ).
درست است که مالکیت و حکومت خداوند بر تمام عالم هستی، از آغاز جهان بوده و تا پایان جهان و در عالم قیامت ادامه خواهد داشت، و اختصاصی به روز رستاخیز ندارد.
ولی از آنجا که در این جهان یک سلسله عوامل و اسباب در پیشبرد هدف ها و انجام کارها مؤثر است، گاهی این عوامل و اسباب انسان را از خداوند که مسبب الاسباب است غافل می کند.

اما در آن روز که همه این اسباب از کار می افتند، مالکیت و حکومت او از هر زمان آشکارتر و روشن تر می گردد، درست نظیر آیه دیگری که می گوید: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ: «حکومت و مالکیت امروز (روز قیامت) برای کیست؟ تنها برای خداوند یگانه پیروز است». (۱)

درباره این که: منظور از «صور» که در آن دمیده می شود چیست؟ و چگونه «اسرافیل» در صور می دمَد تا جهانیان بمیرند و بار دیگر در صور می دمَد تا همگی زنده شوند و قیامت بر پا گردد، در ذیل آیه ۶۸ سوره «زمر» به خواست خدا مشروحاً بحث خواهیم کرد؛ زیرا تناسب بیشتری با آن آیه دارد.

و در پایان آیه، اشاره به سه صفت از صفات خدا کرده، می فرماید: «خداوند از پنهان و آشکار با خبر است» (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ).

«کارهای او همه از روی حکمت، و از همه چیز آگاه است» (وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ).

در آیات مربوط به رستاخیز، غالباً به این صفات خدا اشاره شده است که او

هم آگاه است و هم قادر و حکیم، یعنی به مقتضای علم و آگاهی اعمال بندگان را می داند و به مقتضای قدرت و حکمتش به هر کس جزای مناسب می دهد.

خلاصه این که: آیه به چند نکته اشاره دارد:

۱ - او به حق آسمان ها و زمین را خلق کرده است.

۲ - رستاخیز با فرمان او بر پا می شود.

۳ - سخن او در مورد بر پا شدن قیامت حق است.

۴ - به هنگام نفخ صور و رستاخیز، مالکیت او بر جهان آشکارتر می گردد.

۵ - او از آشکار و پنهان خبر دارد و حکیم آگاهی است.

ایمان به این مطالب انسان را در این جهان منظم و مرتب می کند، و او را برای ساختن سرائی آباد و آرام در آخرت آماده می سازد.

۷۴ وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَزْرَأُ تَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ
فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

ترجمه:

۷۴ - (به خاطر بیاورید) هنگامی را که ابراهیم به پدرش (عمویش) «آزر» گفت: «آیا بت هائی را معبودان خود انتخاب می کنی؟! من، تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می بینم».

تفسیر:

چرا بت را معبود خود قرار داده ای؟

از آنجا که این سوره جنبه مبارزه با شرک و بت پرستی دارد و روی سخن بیشتر در آن به بت پرستان است و برای بیدار ساختن آنها از طرق مختلف استفاده شده، در اینجا به گوشه ای از سرگذشت «ابراهیم» (علیه السلام) قهرمان بت شکن اشاره کرده و منطق نیرومند او را در کوبیدن بت ها ضمن چند آیه به خاطر آورده است.

قابل توجه این که: قرآن در بسیاری از بحث های توحیدی و مبارزه با بت روی این سرگذشت تکیه می کند؛ زیرا ابراهیم (علیه السلام) مورد احترام تمام اقوام مخصوصاً مشرکان عرب بود. نخست می فرماید: «ابراهیم، پدر (عموی) خود را مورد سرزنش قرار داد و به او چنین گفت: آیا این بت های بی ارزش و موجودات بی جان را خدایان و معبودان خود انتخاب کرده اید؟!»
(وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَزْرَأُ تَتَّخِذُ أَصْنَامًا

أَلِهَةً).

«بدون شک من، تو و جمعیت پیروان و هم مسلکان تو را در گمراهی آشکاری می بینم» (إِنِّي أُرَاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

چه گمراهی از این آشکارتر که انسان مخلوق خود را معبود خود قرار دهد؟! و موجود بی جان و بی شعوری را پناهگاه خود بیندارد و حل مشکلات خود را از آنها بخواهد؟! *

* * *

نکته:

آیا آزر پدر ابراهیم (علیه السلام) بود؟

نخستین سؤالی که در آغاز آیه جلب توجه می کند این است که: مگر آزر پدر ابراهیم بود؟ چگونه از پدری بت پرست پیامبری بت شکن به وجود می آید؟

برای روشن شدن بحث به مطالب ذیل توجه فرمائید:

کلمه «أب» در لغت عرب غالباً بر پدر اطلاق می شود و چنان که خواهیم دید گاهی بر جدّ مادری و عمو و همچنین، بر مربی، معلم و کسانی که برای تربیت انسان به نوعی زحمت کشیده اند نیز اطلاق می گردد.

ولی شک نیست که به هنگام اطلاق این کلمه، اگر قرینه ای در کار نباشد قبل از هر چیز «پدر» به نظر می آید.

اکنون این سؤال پیش می آید که: آیا به راستی آیه بالا می گوید: آن مرد بت پرست (آزر) پدر ابراهیم بوده است؟ و آیا یک فرد بت پرست و بت ساز می تواند پدر یک پیامبر اولوالعزم بوده باشد؟ و آیا وراثت در روحيات انسان اثر نامطلوبی در فرزند نخواهد گذارد؟
جمعی از مفسران سنی به سؤال اول پاسخ مثبت گفته و آزر را پدر واقعی

ابراهیم(علیه السلام) می دانند.

در حالی که تمام مفسران و دانشمندان شیعه معتقدند: آزر پدر ابراهیم(علیه السلام) نبود، بعضی او را پدر مادر، و بسیاری او را عموی ابراهیم دانسته اند.

قرائنی که نظر دانشمندان شیعه را تأیید می کند عبارتند از:

۱ - در هیچ یک از منابع تاریخی اسم پدر ابراهیم(علیه السلام)، «آزر» شمرده نشده است، بلکه همه «تارخ» نوشته اند، در کتب «عهدین» نیز همین نام آمده است.

جالب این که: افرادی که اصرار دارند پدر ابراهیم(علیه السلام) آزر بوده در اینجا به توجیهاتی دست زده اند که به هیچ وجه قابل قبول نیست از جمله این که:

اسم پدر ابراهیم(علیه السلام) تارخ، و لقبش آزر بوده! در حالی که این لقب نیز در منابع تاریخی ذکر نشده است.

و یا این که: آزر بتی بوده که پدر ابراهیم(علیه السلام) آن را پرستش می کرده است، در حالی که این احتمال با ظاهر آیه فوق که می گوید: پدرش آزر بود، به هیچ وجه سازگار نیست، مگر این که: جمله یا کلمه ای در تقدیر بگیریم که آن هم بر خلاف ظاهر است.

۲ - قرآن مجید می فرماید: مسلمانان حق ندارند برای مشرکان استغفار کنند اگر چه بستگان و نزدیکان آنها بوده باشند، سپس برای این که: کسی استغفار ابراهیم(علیه السلام) را درباره آزر دستاویز قرار ندهد، چنین می فرماید: وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَلَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ:

«استغفار ابراهیم برای پدرش (آزر) فقط به خاطر وعده ای بود که به او داده بود (آنجا که

گفت: سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي: یعنی: «به زودی برای تو استغفار خواهم کرد»(۱) به امید این که با

این وعده دلگرم شود و از بت پرستی برگردد) اما هنگامی

که او را در راه بت پرستی مصمم و لجوج دید دست از استغفار درباره او برداشت» (۱). از این آیه به خوبی استفاده می شود که ابراهیم (علیه السلام) بعد از مایوس شدن از آزر دیگر هیچ گاه برای او طلب آمرزش نکرد، و شایسته هم نبود چنین کند، و تمام قرائن نشان می دهد این جریان در دوران جوانی ابراهیم (علیه السلام) و زمانی بود که در شهر «بابل» می زیست و با بت پرستان مبارزه داشت.

ولی آیات دیگر قرآن، نشان می دهد که: ابراهیم (علیه السلام) در اواخر عمر خود و پس از پایان بنای کعبه، برای پدرش از خداوند طلب آمرزش کرد (البته در این آیات چنان که خواهد آمد از پدر تعبیر به «أب» نشده، بلکه تعبیر به «والد» که صریحاً مفهوم پدر را می رساند، شده است).

آنجا که می فرماید: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ * ... رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ:

«حمد و سپاس برای خدائی است که در پیری به من اسماعیل و اسحاق را بخشیده، پروردگار من دعا را اجابت می کند * ... پروردگارا! من و پدر و مادرم و مؤمنین را در روز رستاخیز بیامرز!» (۲)

از انضمام این آیه، به آیه سوره «توبه» که مسلمانان را از استغفار برای مشرکان بر حذر می دارد و ابراهیم را از انجام چنین کاری جز برای یک مدت محدود آن هم برای یک هدف مقدس، برکنار می شمرد، به خوبی استفاده می شود که: منظور از «أب» در آیه مورد بحث، پدر نیست، بلکه عمو یا پدر مادر و یا مانند آن است و به تعبیر دیگر: «والد» در بیان معنی پدر صراحت دارد، در

۱ - توبه، آیه ۱۱۴.

۲ - ابراهیم، آیات ۳۹ و ۴۱.

حالی که «أب» صراحت ندارد.

در آیات قرآن، کلمه «أب» نیز در مورد عمو به کار رفته است، مانند آیه ۱۳۳ سوره «بقره»: قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحاقَ إِلَهُاً واحِداً: «فرزندان یعقوب به او گفتند: ما خداوند تو و خداوند پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یگانه را می پرستیم».

و این را می دانیم که «اسماعیل» عموی یعقوب بود نه پدر او.

۳- از روایات مختلف اسلامی نیز می توان این موضوع را استفاده کرد؛ زیرا در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است: لَمْ يَزَلْ يَنْقُلُنِي اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ حَتَّى أُخْرَجَنِي فِي عَالَمِكُمْ هَذَا لَمْ يُدَسِّنِي بِدَنَسِ الْجَاهِلِيَّةِ:

«همواره خداوند مرا از صلب پدران پاک به رحم مادران پاک منتقل می ساخت، و هرگز مرا به آلودگی های دوران جاهلیت آلوده نساخت» (۱).

شک نیست که روشن ترین آلودگی دوران جاهلیت شرک و بت پرستی است، و کسانی که آن را منحصر به آلودگی زنا دانسته اند، هیچ دلیلی بر گفته خود ندارند، به خصوص این که قرآن می فرماید: إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ: «مشرکان آلوده و ناپاکند» (۲).

«طبری» که از دانشمندان اهل سنت است در تفسیر خود «جامع البیان» از

۱- این روایت را بسیاری از مفسران شیعه و اهل تسنن مانند: مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» و «نیشابوری» در تفسیر «غرائب القرآن» و «فخر رازی» در تفسیر «کبیر» و «آلوسی» در تفسیر «روح المعانی» نقل کرده اند - «بحار الانوار»، جلد ۱۵، صفحات ۱۲ و ۱۱۷، و جلد ۳۵، صفحه ۳۱ -

«اوائل المقالات»، صفحه ۴۶، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ هـ.ق.

۲- توبه، آیه ۲۸.

مفسر معروف «مجاهد» نقل می کند که: او صریحاً می گوید: آزر پدر ابراهیم نبود. (۱)
 «آلوسی» مفسر دیگر اهل تسنن، در تفسیر «روح المعانی» در ذیل همین آیه می گوید: «آنها که می گویند: اعتقاد به این که آزر پدر ابراهیم (علیه السلام) نبود، مخصوص شیعه است، از کم اطلاعی آنها است؛ زیرا بسیاری از دانشمندان معتقدند که آزر اسم عموی ابراهیم بود». (۲)
 «سیوطی» دانشمند معروف سنی در کتاب «مسالك الحنفاء» از «فخر رازی» در کتاب «اسرار التنزیل» نقل می کند که: پدر و مادر و اجداد پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) هیچ گاه مشرک نبودند و به حدیثی که در بالا از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل کردیم استدلال نموده است. سپس خود «سیوطی» اضافه می کند: ما می توانیم این حقیقت را با توجه به دو دسته از روایات اسلامی اثبات کنیم:

نخست روایاتی که می گوید: پدران و اجداد پیامبر (صلی الله علیه وآله) تا آدم هر کدام بهترین فرد زمان خود بوده اند، این احادیث را از «صحیح بخاری» و «دلائل النبوه» بیهقی و مانند آن نقل نموده اند.

و روایاتی که می فرماید: در هر عصر و زمانی افراد موحد و خداپرست وجود داشته اند، با ضمیمه کردن این دو دسته روایات ثابت می شود، اجداد پیامبر (صلی الله علیه وآله) از جمله (پدر ابراهیم) حتماً موحد بوده اند. (۳)

۱ - «جامع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱۵۸ (صفحه ۳۱۶، دار الفکر بیروت، طبع ۱۴۱۵ هـ.ق)، ذیل آیه مورد بحث - «در المنثور»، جلد ۳، صفحه ۲۳، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ.ق، و دیگر تفاسیر.

۲ - تفسیر «روح المعانی»، جلد ۷، صفحه ۱۶۹ (صفحه ۱۹۴، چاپی دیگر)، ذیل آیه مورد بحث.

۳ - «مسالك الحنفاء»، صفحه ۱۷ (بنا به نقل پاورقی «بحار الانوار»، جلد ۱۵، صفحه ۱۱۸ به بعد، طبع جدید، دار الکتب الاسلامیه).

با توجه به آنچه گفته شد، معلوم می شود: تفسیر فوق برای آیه مورد بحث، تفسیری است بر اساس قرائن روشنی از خود قرآن و روایات مختلف اسلامی نه تفسیر به رأی آن چنان که بعضی از متعصبین اهل سنت همانند نویسندگان «المنار» گفته است.

- ۷۵ وَ كَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُؤْتِقِينَ
- ۷۶ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ
- ۷۷ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ
- ۷۸ فَلَمَّا رَأَى السَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ
- ۷۹ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

ترجمه:

- ۷۵ - و این چنین، ملکوت آسمان ها و زمین (و حکومت مطلقه خداوند بر آنها) را به ابراهیم نشان دادیم؛ (تا به آن استدلال کند،) و اهل یقین گردد.
- ۷۶ - هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید، ستاره ای مشاهده کرد؛ گفت: «این خدای من است»؟ اما هنگامی که غروب کرد، گفت: «غروب کنندگان را دوست ندارم».
- ۷۷ - و هنگامی که ماه را دید که (سینه افق را) می شکافد، گفت: «این خدای من است»؟ اما هنگامی که (آن هم) غروب کرد، گفت: «اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، مسلماً از گروه گمراهان خواهم بود».

۷۸ - و هنگامی که خورشید را دید (که سینه افق را) می شکافت، گفت: «این خدای من است؟ این (که از همه) بزرگ تر است!» اما هنگامی که غروب کرد، گفت: «ای قوم! من از شریک هائی که شما (برای خدا) می سازید، بیزارم!

۷۹ - من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفریده؛ من در ایمان خود خالصم؛ و از مشرکان نیستم!»

تفسیر:

دلایل توحید در آسمان ها

در تعقیب نكوهشی که ابراهیم (علیه السلام) از بت ها داشت، و دعوتی که از «آزر» برای ترک بت پرستی نمود، در این آیات، خداوند به مبارزات منطقی ابراهیم (علیه السلام) با گروه های مختلف بت پرستان اشاره کرده، چگونگی پی بردن او به اصل توحید، از طریق استدلالات روشن عقلی را شرح می دهد.

می فرماید: همان طور که ابراهیم را از زیان های بت پرستی آگاه ساختیم «همچنین مالکیت مطلقه و تسلط پروردگار را بر تمام آسمان و زمین به او نشان دادیم» (وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ). (۱)

«مَلَكُوت» در اصل، از ریشه «مَلِك» (بر وزن حکم) به معنی «حکومت و مالکیت» است، و «و» و «ت» برای تأکید و مبالغه به آن اضافه شده.

بنابراین، منظور از آن در اینجا حکومت مطلقه خداوند بر سراسر عالم هستی است.

این آیه، گویا اجمالی از تفصیلی است که در آیات بعد، درباره مشاهده

۱ - بنابراین، در آیه حذف و تقدیری وجود دارد که از آیات قبل روشن می شود، و در حقیقت مضمون آیه چنین است: «كَمَا أَرَيْنَا إِبْرَاهِيمَ قُبْحَ مَا كَانَ عَلَيْهِ قَوْمُهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (دقت کنید).

وضع خورشید، ماه، ستارگان و پی بردن از غروب آنها به مخلوق بودنشان، آمده است. یعنی قرآن ابتدا اجمالی از مجموع آن قضایا را ذکر کرده، سپس به شرح آنها پرداخته است، و به این ترتیب، منظور از نشان دادن ملکوت آسمان و زمین به ابراهیم روشن می شود. و در پایان آیه می فرماید: «هدف ما این بود که ابراهیم اهل یقین گردد» (وَلْيَكُونَنَّ مِنَ الْمُوقِنِينَ).

شک نیست که ابراهیم (علیه السلام) یقین استدلالی و فطری به یگانگی خدا داشت اما با مطالعه اسرار آفرینش، این یقین به سر حد کمال رسید، همان طور که ایمان به معاد و رستاخیز داشت، ولی با مشاهده مرغان سر بریده ای که زنده شدند، ایمان او به مرحله «عین الیقین» رسید.

در آیات بعد، این موضوع را به طور مشروح بیان کرده و استدلال ابراهیم (علیه السلام) را از افول و غروب ستاره و خورشید، بر عدم الوهیت آنها روشن می سازد. نخست می گوید: «هنگامی که پرده تاریک شب جهان را در زیر پوشش خود قرار داد، ستاره ای در برابر دیدگان او خودنمایی کرد، ابراهیم صدا زد این خدای من است؟! اما به هنگامی که غروب کرد با قاطعیت تمام گفت: من هیچ گاه غروب کنندگان را دوست نمی دارم» (فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ) و آنها را شایسته عبودیت و ربوبیت نمی دانم.

در آیه بعد اضافه می کند: ابراهیم (علیه السلام) بار دیگر چشم بر صفحه آسمان

دوخت، این بار قرص سیمگون ماه با فروغ و درخشش دلپذیر خود بر صفحه آسمان ظاهر شده بود «پس هنگامی که ماه را دید صدا زد این است پروردگار من؟ اما سرانجام که ماه به سرنوشت همان ستاره گرفتار شد و چهره خود را در پرده افق کشید، ابراهیم (علیه السلام) جستجوگر گفت: اگر پروردگار من مرا به سوی خود رهنمون نشود، در صف گمراهان قرار خواهم گرفت!» (فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ).

* * *

سومین آیه وضعی را بازگو می کند که شب به پایان رسیده و پرده های تاریک خود را جمع کرده و از صحنه آسمان می گریخت، و خورشید از افق مشرق سر برآورده و نور زیبا و لطیف خود را همچون یک پارچه زربفت بر کوه و دشت و بیابان می گسترد، «همین که چشم حقیقت بین ابراهیم بر نور خیره کننده آن افتاد صدا زد خدای من این است؟! این که از همه بزرگ تر و پرفروغ تر است!، اما با غروب آفتاب و فرو رفتن قرص خورشید در دهان هیولای شب، ابراهیم آخرین سخن خویش را ادا کرده، گفت: ای جمعیت! من از همه این معبودهای ساختگی که شریک خدا قرار داده اید بیزارم» (فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ).

* * *

و در صدد برآمد آخرین ضربه خود را بر افکار بت پرستان وارد کند، گفت: ای مردم! اکنون که فهمیدم در ماورای این مخلوقات متغیر و محدود و اسیر چنگال قوانین طبیعت، خدائی است قادر و حاکم بر نظام کاینات «من روی خود را به سوی آن کسی می کنم که آسمان ها و زمین را آفرید و در این عقیده خود کمترین شرک راه نمی دهم، من موحد خالصم و از مشرکان نیستم» (إِنِّي وَجَّهْتُ

وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

* * *

نکته ها:

۱ - نظر مفسران در تفسیر آیات

در تفسیر این آیات و این که: چگونه ابراهیم (علیه السلام) موحد و یکتاپرست به ستاره آسمان اشاره کرده، می گوید: «این خدای من است»، مفسران گفتگو بسیار کرده اند و از میان همه تفاسیر، دو تفسیر قابل ملاحظه تر است که هر کدام از آن را بعضی از مفسران بزرگ اختیار کرده و در منابع حدیث نیز شواهدی بر آن وجود دارد:

نخست این که: ابراهیم (علیه السلام) شخصاً می خواست درباره خداشناسی بیندیشد و معبودی را که با فطرت پاک خویش، در اعماق جانش می یافت پیدا کند، او خدا را با نور فطرت و دلیل اجمالی عقل شناخته بود، و تمام تعبیراتش نشان می دهد که در وجود او هیچ گونه تردیدی نداشت.

اما در جستجوی مصداق حقیقی او بود، بلکه مصداق حقیقی او را نیز می دانست، اما می خواست از طریق استدلالات روشن تر عقلی به مرحله «حق الیقین» برسد و این جریان قبل از دوران نبوت و احتمالاً در آغاز بلوغ یا قبل از بلوغ بود.

در پاره ای از روایات و تواریخ، می خوانیم: این نخستین بار بود که ابراهیم (علیه السلام) چشمش به ستارگان آسمان افتاد، و صفحه نیلگون آسمان شب با چراغ های فروزنده و پر فروغش را می دید؛ زیرا مادرش او را از همان دوران طفولیت به خاطر ترس از دستگاه «نمرود» جبار، در درون غاری پرورش

می داد. (۱)

اما این بسیار بعید به نظر می رسد که انسانی سال ها درون غاری زندگی کند و حتی در یک شب تاریک نیز یک گام از آن بیرون نگذارد.

شاید تقویت این احتمال در نظر بعضی به خاطر جمله «رأی کَوکَباً» باشد که مفهومی این است: تا آن زمان ستاره ای را ندیده بود.

ولی این تعبیر به هیچ وجه چنین مفهومی را در بر ندارد، بلکه منظور این است: اگر چه تا آن زمان ستاره و ماه و خورشید را بسیار دیده بود ولی به عنوان یک محقق توحید این نخستین بار بود که به آنها نظر می دوخت و در ارتباط افول و غروب آنها، با نفی مقام خدائی از آنها اندیشه می کرد.

در حقیقت ابراهیم (علیه السلام) بارها آنها را دیده بود اما نه با این چشم! بنابراین، هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) می گوید: هذا رَبِّي: «این خدای من است» به عنوان یک خبر قطعی نیست، بلکه به عنوان یک فرض و احتمال، برای تفکر و اندیشیدن است، درست مثل این که: ما می خواهیم در علت حادثه ای پی جوئی کنیم تمام احتمالات و فرض ها را یک، یک مورد مطالعه قرار می دهیم و لوازم هر یک را بررسی می کنیم تا علت حقیقی را بیابیم، چنین چیزی نه کفر است و نه حتی دلالت بر نفی ایمان می کند، بلکه راهی است برای تحقیق بیشتر و شناسائی بهتر و رسیدن به مراحل بالاتر ایمان. همان طور که در جریان «معاد» نیز ابراهیم (علیه السلام) برای رسیدن به مرحله شهود و اطمینان ناشی از آن، در صدد تحقیق بیشتر برآمد.

در تفسیر «عیاشی» از «محمد بن مسلم» از امام باقر یا امام صادق (علیهما السلام) چنین

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحات ۷۸ و ۷۹، و جلد ۱۲، صفحه ۱۹.

نقل شده است: إِنَّمَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ طَالِبًا لِرَبِّهِ وَ لَمْ يَبْلُغْ كُفْرًا وَ إِنَّهُ مَن فَكَرَ مِنَ النَّاسِ فِي مِثْلِ ذَلِكَ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِهِ:

«ابراهیم این سخن را به عنوان تحقیق گفت و هرگز سخن او کفر نبود، و هر کس از مردم به عنوان تفکر و تحقیق این سخن را بگوید همانند ابراهیم خواهد بود» (۱).
در این زمینه دو روایت دیگر نیز در تفسیر «نور الثقلین» نقل شده است.
تفسیر دوم این است که:

ابراهیم (علیه السلام) این سخن را به هنگام گفتگو با ستاره پرستان و خورشیدپرستان بیان کرد، و احتمالاً بعد از مبارزات سرسختانه او در بابل با بت پرستان و خروج او از آن سرزمین به سوی «شام» بود که با این اقوام برخورد کرد.

ابراهیم (علیه السلام) که لجاجت اقوام نادان را در راه و رسم غلط خود در «بابل» آزموده بود، برای این که: نظر عبادت کنندگان خورشید و ماه و ستارگان را به سوی خود جلب کند. نخست با آنها هم صدا شد و به ستاره پرستان گفت: شما می گوئید این ستاره زهره پروردگار من است؟ بسیار خوب، یعنی باشد که سرانجام این عقیده را برای شما بازگو کنم، چیزی نگذشت که چهره پرفروغ ستاره در پشت پرده تاریک افق، پنهان گشت، اینجا بود که حربه محکم به دست ابراهیم (علیه السلام) افتاده، گفت: «من هرگز چنین معبودی را نمی توانم بپذیرم».

بنابراین، جمله «هذا رَبِّي»، مفهومش این است: «به اعتقاد شما این خدای

۱ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۳۶۴، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۳۸، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۸۷ - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۳۵، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «المیزان»، جلد ۷، صفحه ۲۱۰، انتشارات جامعه مدرسین قم.

من است».

و یا این که: آن را به عنوان استفهام گفت: «آیا این خدای من است»؟
در این زمینه نیز حدیثی در تفسیر «نورالثقلین» و سایر تفاسیر از «عیون اخبار الرضا(علیه السلام)» نقل شده است. (۱)

۲ - چگونگی استدلال ابراهیم بر توحید

اکنون این سؤال پیش می آید: ابراهیم(علیه السلام) چگونه از غروب آفتاب و ماه و ستارگان، بر نفی ربوبیت آنها استدلال کرد؟

پاسخ این است: این استدلال ممکن است از سه راه باشد:

الف - پروردگار و مربی موجودات (آن چنان که از کلمه «رب» استفاده می شود) باید همیشه ارتباط نزدیک با مخلوقات خود داشته باشد، لحظه ای نیز از آنها جدا نگردد، بنابراین، چگونه موجودی که غروب می کند و ساعت ها نور و برکت خود را برمی چیند و از بسیاری موجودات به کلی بیگانه می شود، می تواند پروردگار و رب آنها بوده باشد؟!
ب - موجودی که دارای غروب و طلوع است، اسیر چنگال قوانین طبیعت است، چیزی که خود محکوم این قوانین است چگونه می تواند حاکم بر آنها و مالک آنها بوده باشد؟
او خود مخلوق ضعیفی است و سر بر فرمان آنها و توانائی کمترین انحراف و تخلف از آنها را ندارد.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۷۹ - «عیون اخبار الرضا(علیه السلام)»، جلد ۲، صفحه ۱۷۵، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۰۴ هـ ق - «المیزان»، جلد ۷، صفحه ۲۰۵، انتشارات جامعه مدرسین قم - «نورالثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۳۵، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «نور البراهین»، جلد ۱، صفحه ۲۰۶، انتشارات جامعه مدرسین قم، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق.

ج - موجودی که دارای حرکت است، حتماً موجود حادثی خواهد بود؛ زیرا همان طور که مشروحاً در فلسفه اثبات شده است، حرکت همه جا دلیل بر حدوث است؛ زیرا حرکت، خود، یک نوع وجود حادث است و چیزی که در معرض حوادث است یعنی دارای حرکت است نمی تواند یک وجود ازلی و ابدی بوده باشد (دقت کنید).

۳ - منظور از «کَذَلِکَ» چیست؟

در نخستین آیه مورد بحث کلمه کَذَلِکَ: «این چنین...» جلب توجه می کند، و مفهوم آن این است: همان طور که زیان های بت پرستی را برای عقل و خرد ابراهیم(علیه السلام) روشن ساختیم، حکومت و مالکیت خدا را بر آسمان و زمین نیز به او نشان دادیم. بعضی از مفسران گفته اند: معنی آن این است: همان طور که آثار قدرت و حکومت خود را بر آسمان ها به تو نشان دادیم به ابراهیم(علیه السلام) نیز نشان دادیم تا به وسیله آنها با خدا آشنا تر شود.

۴ - توضیح واژه «جَنّ»

«جَنّ» از ماده «جَنّ» (بر وزن فنّ) به معنی پوشانیدن چیزی است و در آیه مورد بحث، معنی جمله این است: هنگامی که شب، چهره موجودات را از ابراهیم(علیه السلام) پوشانید... و این که: به دیوانه مجنون گفته می شود به خاطر این است که: گویا پرده ای بر عقل او کشیده شده است.

اطلاق جنّ بر موجود ناپیدا نیز به همین ملاحظه است.
جنین نیز به خاطر پوشیده بودن در درون رحم مادر است.

اطلاق جنت بر بهشت و بر باغ به خاطر آن است که زمینش زیر درختان پوشیده است. و قلب را جَنان (بر وزن زمان) می گویند، چون در میان سینه نهفته است و یا این که اسرار انسان را نهفته می دارد.

۵ - منظور از «کوکباً» کدام ستاره است؟

در این که: منظور از کوکباً (ستاره ای) کدام ستاره بود است؟ میان مفسران گفتگو است، ولی بیشتر مفسران ستاره «زهره» یا «مشری» را ذکر کرده اند، و از پاره ای از تواریخ استفاده می شود: این هر دو ستاره در زمان های قدیم مورد پرستش بوده، و جزو آلهه (خدایان) محسوب می شده اند.

ولی در حدیثی که از امام «علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) در «عیون الاخبار» نقل شده تصریح گردیده است: این ستاره، ستاره زهره بوده است. (۱)

در تفسیر «علی بن ابراهیم» نیز از امام صادق (علیه السلام) این موضوع، روایت شده است. (۲) بعضی از مفسران گفته اند: مردم «کلده» و «بابل» که ابراهیم (علیه السلام) در آنجا مبارزات خود را با بت پرستان شروع کرده، هر یک از سیارات را خالق یا ربّ النوع موجوداتی می شناختند، «مریخ» را ربّ النوع جنگ و «مشری» را ربّ النوع عدل و علم و «عطارد» را ربّ النوع وزیران... و «آفتاب» را پادشاه همه می دانستند! (۳) ***

۱ - «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)»، جلد ۲، صفحه ۱۷۵، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع اول، ۱۴۰۴ هـ.ق.

۲ - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحه ۲۰۷، مؤسسه دار الکتب قم، طبع سوم، ۱۴۰۴ هـ.ق.

۳ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۴، صفحه ۴۶۷ (پاورقی).

۶ - مراد از «بازغ»

«بازغ» از ماده «بزغ» (بر وزن نذر) در اصل، به معنی شکافتن و جاری ساختن خون است و لذا به جراحی کردن «بیطار» (دامپزشک) «بزغ» گفته می شود، اطلاق این کلمه بر طلوع آفتاب یا ماه، در حقیقت، آمیخته با یک نوع تشبیه زیبا است؛ زیرا آفتاب و ماه به هنگام طلوع خود، گویا پرده تاریکی را می شکافند.

علاوه بر این در کنار افق، سرخی کمرنگی که بی شباهت به رنگ خون نیست در اطراف خود ایجاد می کنند.

۷ - مراد از «فطر»

«فطر» از ماده «فطور» به معنی شکافتن است، و همان طور که ذیل آیه ۱۴ همین سوره نوشتیم، اطلاق این کلمه بر آفرینش آسمان و زمین، شاید به خاطر این است که طبق علم امروز، روز اول، جهان توده واحدی بوده و بعد از هم شکافته شده و کرات آسمانی یکی پس از دیگری به وجود آمده اند (برای توضیح بیشتر به تفسیر آیه مزبور مراجعه فرمائید).

۸ - منظور از «حَنِيف»

«حنیف» به معنی خالص است چنان که شرح آن در ذیل آیه ۶۷ سوره «آل عمران»، جلد دوم تفسیر «نمونه» بیان گردید.

۸۰ وَ حَاجَّةَ قَوْمِهِ قَالَ أَ تَحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ
مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا
أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ

۸۱ وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ
يُنزَلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

۸۲ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ
مُهْتَدُونَ

۸۳ وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ
إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ

ترجمه:

- ۸۰ - ولی قوم او (ابراهیم) با وی به گفتگو و ستیز پرداختند، گفت: «آیا درباره خدا با من گفتگو و ستیز می کنید؟! در حالی که خداوند، مرا هدایت کرده؛ و من از آنچه شما همتای (خدا) قرار می دهید، نمی ترسم مگر پروردگارم چیزی را بخواهد! وسعت آگاهی پروردگارم همه چیز را در بر می گیرد؛ آیا متذکر (و بیدار) نمی شوید؟!»
- ۸۱ - چگونه من از بت های شما بترسم؟! در حالی که شما از این نمی ترسید که برای خدا، همتائی قرار داده اید که هیچ گونه دلیلی درباره آن، بر شما نازل نکرده است! (راست بگوئید) کدام یک از این دو دسته (بت پرستان و خداپرستان)، شایسته تر به ایمنی (از مجازات) هستند اگر شما می دانید؟!»

۸۲ - (آری)، آنها که ایمان آوردند، و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند، ایمنی تنها از آن آنهاست؛ و آنها هدایت یافتگانند!

۸۳ - اینها دلایل ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم، درجات هر کس را بخواهیم (و شایسته بدانیم)، بالا می بریم؛ پروردگار تو، حکیم و داناست.

تفسیر:

بحث و گفتگوی ابراهیم(علیه السلام) با قوم خود

به دنبال بحثی که در آیات گذشته در زمینه استدلال های توحیدی ابراهیم(علیه السلام) گذشت در این آیات، اشاره به بحث و گفتگوی ابراهیم با قوم و جمعیت بت پرست شده است.

نخست می فرماید: «قوم ابراهیم با او به گفتگو و محاجّه پرداختند» (وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ).

ابراهیم(علیه السلام) در پاسخ آنها گفت: «چرا درباره خداوند یگانه با من گفتگو و مخالفت می کنید، در حالی که خداوند مرا در پرتو دلائل منطقی و روشن به راه توحید هدایت کرده است»؟ (قَالَ أَلْتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانِ).

از این آیه، به خوبی استفاده می شود که: بت پرستان قوم ابراهیم(علیه السلام) تلاش و کوشش داشتند به هر قیمتی که ممکن است او را از عقیده خود باز دارند، و به آئین بت پرستی بکشانند، ولی او با نهایت شهامت مقاومت کرد و با دلائل منطقی سخنان همه را پاسخ گفت. در این که: آنها به چه منطقی در برابر ابراهیم(علیه السلام) متوسل شدند، در این آیات صریحاً چیزی نیامده است.

ولی از پاسخ ابراهیم(علیه السلام) اجمالاً روشن می شود که آنها او را تهدید به کیفر و

خشم خدایان و بت‌ها کردند، و او را از مخالفت آنان بیم دادند؛ زیرا در دنباله آیه از زبان ابراهیم (علیه السلام) چنین می‌خوانیم: «من هرگز از بت‌های شما و چیزهایی که شریک خدا قرار داده‌اید نمی‌ترسم؛ زیرا آنها قدرتی ندارند که به کسی زیان برسانند» (وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ).

هیچ کس و هیچ چیز نمی‌تواند به من زیانی برساند «مگر این که خدا بخواهد» (إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا). (۱)

گویا ابراهیم (علیه السلام) می‌خواهد با این جمله یک پیشگیری احتمالی کند و بگوید: اگر در گیرودار این مبارزه‌ها فرضاً حادثه‌ای هم برای من پیش بیاید هیچ‌گونه ارتباطی به بت‌ها ندارد، بلکه مربوط به خواست پروردگار است؛ چرا که بت بی‌شعور و بی‌جان، مالک سود و زیان خود نیست، چه رسد به این که مالک سود و زیان دیگری باشد.

پس از آن می‌گوید: «علم و دانش پروردگار من آن‌چنان گسترده و وسیع است که همه چیز را در بر می‌گیرد» (وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا).

این جمله در حقیقت دلیلی برای جمله سابق است و آن این‌که: بت‌ها هرگز نمی‌توانند منشأ سود و زیانی باشند؛ زیرا هیچ‌گونه علم و آگاهی ندارند و نخستین شرط برای رسانیدن سود و زیان، علم و شعور و آگاهی است، تنها خدائی که علم و دانشش همه چیز را احاطه کرده است می‌تواند منشأ سود و زیان باشد، پس چرا از خشم غیر او بترسم؟

و سرانجام برای تحریک فکر و اندیشه، آنان را مخاطب ساخته می‌گوید: «آیا با این همه باز متذکر و بیدار نمی‌شوید؟» (أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ).

۱ - در حقیقت استثناء فوق شبیه استثناء منقطع است؛ زیرا قدرت بر سود و زیان از بت‌ها به کلی نفی شده و برای خداوند اثبات گردیده است، گرچه در معنی این جمله مفسران احتمالات دیگری نیز داده‌اند، اما آنچه در بالا گفتیم از همه صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

* * *

آیه بعد، منطق و استدلال دیگری را از ابراهیم (علیه السلام) بیان می کند که به جمعیت بت پرست می گوید: چگونه ممکن است من از بت ها بترسم و در برابر تهدیدهای شما وحشتی به خود راه دهم با این که هیچ گونه نشانه ای از عقل و شعور و قدرت در این بت ها نمی بینم، اما شما با این که به وجود خدا ایمان دارید و قدرت و علم او را می دانید، و هیچ گونه دستوری به شما درباره پرستش بت ها نازل نکرده است، با این همه از خشم او نمی ترسید من چگونه از خشم بت ها بترسم؟ می فرماید: «چگونه من از بت های شما بترسم در حالی که شما از این نمی ترسید که برای خدا شریک قرار داده اید که هیچ گونه دلیلی درباره آنها بر شما نازل نکرده است؟» (وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا). (۱)

زیرا می دانیم بت پرستان منکر وجود خداوندی که خالق آسمان ها و زمین است نبودند، بلکه بت ها را شریک در عبادت او می ساختند و آنها را شفیع بر درگاه او می پنداشتند. لذا در پایان می فرماید: «اکنون انصاف بدهید من باید احساس آرامش کنم یا شما؟! (فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ). در واقع منطق ابراهیم (علیه السلام) در اینجا یک منطق عقلی بر اساس این واقعیت است که: شما مرا تهدید به خشم بت ها می کنید در حالی که تأثیر وجودی آنها موهوم است، ولی شما از خشم خداوند بزرگ که من و شما هر دو او را

۱ - «سُلْطَان» به معنی برتری و پیروزی است و از آنجا که دلیل و برهان، باعث پیروزی می شود، گاهی به آن «سلطان» گفته می شود و در آیه فوق به همین معنی است یعنی هیچ گونه دلیلی بر اجازه پرستش بت ها وجود ندارد و این در حقیقت مطلبی بود که هیچ بت پرستی نمی توانست آن را انکار کند؛ زیرا چنین دستوری باید از طریق عقل یا وحی و نبوت اعلام شود و هیچ یک از این دو وجود ندارد.

پذیرفته ایم و باید پیرو دستور او باشیم و هیچ گونه دستوری از طرف او درباره پرستش بت ها نرسیده است، ترس و وحشتی ندارید.

یک موضوع قطعی را رها کرده اید و به یک موضوع موهوم چسبیده اید؟

در سومین آیه از زبان ابراهیم (علیه السلام) پاسخی به سؤالی که خودش در آیه قبل مطرح نمود نقل شده است (و این یک شیوه جالب در استدلالات علمی است که گاهی شخص استدلال کننده سؤالی از طرف مقابل می کند و خودش بلافاصله به پاسخ آن می پردازد اشاره به این که مطلب به قدری روشن است که همه کس باید پاسخ آن را بدانند).

می فرماید: «آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم و ستم نیامیختند امنیت برای آنها است، و هدایت مخصوص آنان» (الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ).

در روایتی که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده نیز تأکید گردیده است که این سخن دنباله گفتگوی ابراهیم (علیه السلام) با بت پرستان است. (۱)

بعضی از مفسران احتمال داده اند: این جمله بیان الهی بوده باشد نه گفتار ابراهیم (علیه السلام). (۲)

ولی احتمال اول، علاوه بر این که در روایت وارد شده، با وضع و ترتیب آیات بهتر تطبیق می کند.

- ۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۰۰، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۱۵۰ - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۳۶، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «نورالثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۳۹، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «فتح القدير»، جلد ۲، صفحه ۱۳۵، عالم الکتب.
- ۲ - «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۱۵۰ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۰۰، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق.

اما این احتمال که این جمله گفتار بت پرستان باشد که پس از شنیدن قول ابراهیم(علیه السلام) بیدار شده باشند، بسیار بعید به نظر می رسد.

در آخرین آیه، یک اشاره اجمالی به تمام بحث های گذشته که در زمینه توحید و مبارزه با شرک از ابراهیم(علیه السلام) نقل شد کرده، می فرماید: «اینها دلائلی بود که ما به ابراهیم در برابر قوم و جمعیتش دادیم» (وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ). درست است که این استدلالات، جنبه منطقی داشت، و ابراهیم(علیه السلام) به نیروی عقل و الهام فطرت به آنها رسیده بود، ولی چون این نیروی عقل و آن الهام فطرت همه از ناحیه خدا است، خداوند همه این استدلالات را از مواهب خویش می شمرد که در دل های آماده همچون دل ابراهیم(علیه السلام) منعکس می شود.

قابل توجه این که: «تِلْكَ» در لغت عرب، اسم اشاره برای بعید است، ولی گاهی اهمیت موضوع و بلند پایه بودن آن، سبب می شود که حتی یک موضوع نزدیک با اسم اشاره بعید ذکر شود، مانند آن را در آغاز سوره «بقره» می خوانیم: ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ: «این کتاب بزرگ شک و تردیدی در آن راه ندارد».

سپس برای تکمیل این بحث می فرماید: «درجات هر کس را بخواهیم بلند می کنیم» (نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ). (۱)

اما برای این که: اشتباهی پیش نیاید که گمان کنند خداوند در این ترفیع درجه تبعیضی قائل می شود، می فرماید: «پروردگار تو، حکیم و عالم است» (إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ). و درجاتی را که می دهد از روی آگاهی به شایستگی آنها و موافق موازین

۱ - درباره «درجه» و فرق آن با «درک» در جلد چهارم، ذیل آیه ۱۴۵ سوره «نساء» بحث کرده ایم.

حکمت است و تا کسی شایسته نباشد از آن برخوردار نخواهد شد.

نکته:

منظور از «ظلم» در اینجا چیست؟

معروف میان مفسران این است که: «ظلم» در اینجا به معنی «شرک» است و آنچه در سوره «لقمان»، آیه ۱۳ وارد شده: **إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ** «شرک ستم بزرگی است» شاهد بر این معنی گرفته اند.

در روایتی نیز از «ابن مسعود» نقل شده: هنگامی که این آیه (آیه مورد بحث) نازل شد بر مردم گران آمد، عرض کردند:

ای رسول خدا کیست که لاقبل به خود ستم نکرده باشد (بنابراین همه مشمول این آیه اند). پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «منظور آنچه شما فکر می کنید نیست آیا گفته بنده صالح خدا (لقمان) را نشنیده اید که می گوید: فرزندم برای خدا شریک قرار مده زیرا شرک، ظلم بزرگی است» (۱).

ولی از آنجا که آیات قرآن در بسیاری از موارد، دو یا چند معنی را در بر دارد که ممکن است یکی از دیگری گسترده تر و عمومی تر باشد، این احتمال در آیه نیز هست، که «امنیت»، اعم از امنیت از مجازات پروردگار و یا امنیت از حوادث دردناک اجتماعی باشد. یعنی جنگ ها، تجاوزها، مفاسد، جنایات، و حتی امنیت و آرامش روحی

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۹۹، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۱۵۰ - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۳۶، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - تفسیر «تبیان»، جلد ۴، صفحه ۱۹۰، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - «نورالتقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۳۹، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

تنها موقعی به دست می آید که در جوامع انسانی دو اصل حکومت کند، ایمان و عدالت اجتماعی.

اگر پایه های ایمان به خدا متزلزل گردد، و احساس مسئولیت در برابر پروردگار از میان برود، و عدالت اجتماعی جای خود را به ظلم و ستم بسپارد، امنیت در چنان جامعه ای وجود نخواهد داشت.

و به همین دلیل، با تمام تلاش و کوششی که جمعی از اندیشمندان جهان برای برچیدن بساط ناامنی های مختلف در دنیا می کنند، روز به روز فاصله مردم جهان از آرامش و امنیت واقعی بیشتر می گردد.

دلیل این وضع، همان است که در آیه فوق به آن اشاره شده: پایه های ایمان لرزان و ظلم، جای عدالت را گرفته است.

مخصوصاً تأثیر ایمان در آرامش و امنیت روحی، برای هیچ کس جای تردید نیست، همان طور که ناراحتی وجدان و سلب آرامش روانی به خاطر ارتکاب ظلم بر کسی پوشیده نمی باشد. در بعضی از روایات از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: «منظور از آیه فوق، این است: آنهایی که به دستور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در زمینه ولایت و رهبری امت اسلامی بعد از او، ایمان بیاورند، و آن را با ولایت و رهبری دیگران مخلوط نکنند امنیت از آن آنها است.» (۱) این تفسیر، در حقیقت ناظر به ملاک و روح مطلب در آیه شریفه است؛ زیرا در این آیه سخن از رهبری و ولایت خداوند و آمیخته نکردن آن با رهبری غیر او است.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۴۰، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «صراط المستقیم»، جلد ۱، صفحه ۲۸۸، المكتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة - «الشیعة فی احادیث الفریقین»، صفحه ۴۵۲، مطبعة امیر، طبع اول، ۱۴۱۶ هـ ق.

و از آنجا که رهبری امام علی (علیه السلام) به مقتضای «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (۱) پرتوی از رهبری خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) است و رهبری های تعیین نشده از طرف خداوند چنین نیست، آیه فوق با یک دید وسیع همه را شامل می شود. بنابراین، منظور از این حدیث، این نیست که: مفهوم آیه منحصرأ این باشد، بلکه این تفسیر پرتوی از مفهوم اصلی آیه است. و لذا در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: این آیه خوارج را که از ولایت ولی خدا بیرون رفتند و در ولایت و رهبری شیطان قرار گرفتند شامل می شود. (۲)

* * *

۱ - مائده، آیه ۵۵.

۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۵۳۸ - «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۱۵۳ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۳۶۷، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - «میزان الحکمه»، جلد ۲، صفحه ۱۷۷۳، دار الحدیث، طبع اول - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۳۶، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «المیزان»، جلد ۷، صفحه ۲۱۴، انتشارات جامعه مدرسین قم.

- ۸۴ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ
وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُليْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ
وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
- ۸۵ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلًّا مِمَّن صَالِحِينَ
- ۸۶ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا وَ كُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ
- ۸۷ وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

ترجمه:

- ۸۴ - و اسحاق و یعقوب را به او (ابراهیم) بخشیدیم؛ و هر دو را هدایت کردیم؛ و نوح را
(نیز) پیش از آن هدایت نمودیم؛ و از فرزندان او، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و
هارون را (هدایت کردیم)؛ این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم!
- ۸۵ - و (همچنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را؛ همه از صالحان بودند.
- ۸۶ - و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط را؛ و همه را بر جهانیان برتری دادیم.
- ۸۷ - و از پدران و فرزندان و برادران آنها (افرادی را برتری دادیم) و برگزیدیم و به راه راست،
هدایت نمودیم.

تفسیر:

موهبت فرزندان صالح

در این آیات به قسمتی از مواهبی که خداوند به ابراهیم (علیه السلام) داده است اشاره

شده، و آن موهبت فرزندان صالح و نسل لایق و برومند است که یکی از بزرگ ترین مواهب الهی محسوب می شود.

نخست می فرماید: «ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب (فرزند اسحاق) را بخشیدیم» (وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ).

اگر در اینجا به فرزند دیگر ابراهیم یعنی اسماعیل اشاره نشده، بلکه در لابلائی بحث آمده است، شاید به خاطر آن است که تولد «اسحاق» از مادر عقیمی همچون «ساره» آن هم در سن پیری، موضوع بسیار عجیب و موهبتی غیر متظره بود.

پس از آن برای بیان این که افتخار این دو تنها در جنبه پیغمبرزادگی نبود، بلکه شخصاً در پرتو فکر صحیح و عمل صالح، نور هدایت را در قلب خود جای داده بودند، می گوید: «هر یک از آنها را هدایت کردیم» (كُلًّا هَدَيْنَا).

و به دنبال آن برای این که تصور نشود، در دوران های قبل از ابراهیم (علیه السلام)، پرچمدارانی برای توحید نبودند، و این موضوع از زمان او شروع شده اضافه می کند: «نوح را نیز پیش از آن هدایت و رهبری کردیم» (وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ).

می دانیم نوح (علیه السلام) نخستین پیامبر اولوالعزم است که دارای آئین و شریعت بود، و سر سلسله پیامبران اولوالعزم.

در حقیقت با اشاره به موقعیت نوح (علیه السلام) که از اجداد ابراهیم (علیه السلام) است و موقعیت جمعی از پیامبران که از دودمان و فرزندان او هستند، موقعیت ممتاز ابراهیم (علیه السلام) را از نظر «وراثت و ریشه» و «ثمره» وجودی مشخص می سازد.

و در تعقیب آن، نام جمع کثیری از پیامبران را که از دودمان ابراهیم (علیه السلام) بودند ذکر می کند، می فرماید: «از دودمان ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون

هستند» (وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوْسُفَ

و مَوْسَى وَ هَارُونَ).

با توجه به این که ابراهیم(علیه السلام) خود از ذریه نوح(علیه السلام) است، طبعاً این پیامبران از ذریه او نیز به شمار می آیند.

سپس با این جمله که: «این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم» (وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) روشن می کند که مقام و موقعیت آنها در پرتو اعمال و کردار آنها بوده است.

در این که ضمیر مِنْ ذُرِّيَّتِهِ: «از دودمان او» به چه کسی بر می گردد؟ به ابراهیم یا نوح؟ در میان مفسران گفتگوی زیادی است.

ولی غالب مفسران آن را به ابراهیم(علیه السلام) باز گردانیده اند و ظاهراً نباید تردید داشت که مرجع ضمیر ابراهیم(علیه السلام) است؛ چرا که بحث آیه درباره مواهب خدا نسبت به ابراهیم(علیه السلام) می باشد، نه درباره نوح پیغمبر.

به علاوه از روایات متعددی که بعداً نقل خواهیم کرد، این موضوع نیز استفاده می شود.

تنها مطلبی که سبب شده، بعضی از مفسران ضمیر را به نوح(علیه السلام) باز گردانند ذکر نام «یونس» و «لوط» در آیات بعد است؛ زیرا مشهور در تواریخ آن است که «یونس» از فرزندان

ابراهیم(علیه السلام) نبوده، و «لوط» هم برادرزاده یا خواهرزاده ابراهیم(علیه السلام) است.

ولی در مورد «یونس»، مورخان اتفاق نظر ندارند.

بعضی او را از دودمان ابراهیم(علیه السلام) دانسته اند. (۱)

و بعضی او را از پیامبران بنی اسرائیل شمرده اند. (۱)

به علاوه مورخان معمولاً نسب را از طرف پدر حفظ می کنند، چه مانعی دارد که «یونس» (علیه السلام) همانند «عیسی» (علیه السلام) که نامش را نیز در آیات فوق می خوانیم از طرف مادر، به ابراهیم (علیه السلام) منتهی شود.

و اما لوط گر چه فرزند ابراهیم (علیه السلام) نبود ولی از خاندان و دودمان او بود و همان طور که در لغت عرب گاهی به عمو، «أب» گفته می شود، به برادرزاده یا خواهرزاده نیز «ذریه» و فرزند اطلاق می گردد.

و به این ترتیب، نمی توانیم دست از ظاهر آیات که درباره ابراهیم (علیه السلام) است برداریم و ضمیر را به نوح (علیه السلام) که در اینجا موضوع سخن نیست باز گردانیم.

از همه اینها گذشته، چنان که اشاره کردیم، ابراهیم (علیه السلام) خود از ذریه نوح (علیه السلام) است، بنابراین تمام ذریه های ابراهیم (علیه السلام)، ذریه های نوح (علیه السلام) نیز به شمار می روند.

* * *

و در آیه بعد، نام «زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را می برد و اضافه می کند همه اینها از صالحان بودند» (وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ).

یعنی مقامات آنها جنبه تشریفاتی و اجباری نداشت، بلکه در پرتو عمل صالح در پیشگاه خدا شخصیت و عظمت یافتند.

* * *

در سومین آیه نیز نام چهار نفر دیگر از پیامبران و رهبران الهی آمده، می فرماید: «و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و هر کدام را بر مردم عصر خود برتری بخشیدیم» (وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَيَّ

۱ - «دائرة المعارف فرید و جدی»، جلد ۱۰، صفحه ۱۰۵۵ (ذیل ماده یونس).

الْعَالَمِينَ).

در این که «الیسع» چگونه نامی است و اشاره به کدام یک از پیامبران است در میان مفسران و ادبای عرب گفتگو است:

بعضی آن را یک نام «عبری» می دانند که در اصل «یوشع» بوده، سپس الف و لام به آن داخل شده و «شین» تبدیل به «سین» گردیده است.

و بعضی معتقدند یک اسم عربی است که از «یسع» (فعل مضارع از ماده وسعت) گرفته شده است.

این احتمال را نیز داده اند که به همین صورت نام یکی از انبیای پیشین بوده است و در هر حال از پیامبرانی است که از نسل ابراهیم(علیه السلام) می باشند.

در آخرین آیه این بخش، یک اشاره کلی به پدران، فرزندان و برادران صالح پیامبران نامبرده که به طور تفصیل اسم آنها در اینجا نیامده است کرده، می فرماید: «از میان پدران آنها و فرزندان و برادرانشان، افرادی را فضیلت دادیم و برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم»
(وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

نکته ها:

۱ - فرزندان پیامبر

در آیات فوق، عیسی(علیه السلام) از فرزندان ابراهیم(علیه السلام) (و به احتمالی از فرزندان نوح(علیه السلام)) شمرده شده، با این که: می دانیم تنها از طرف مادر به آنها مربوط می شود، و این دلیل بر آن است که سلسله نسب از طرف پدر و مادر به طور یکسان پیش می رود و به همین دلیل، نوه های پسری و دختری هر دو ذریّه و

فرزندزاده انسان محسوب می شوند.

روی همین جهت، امامان اهل بیت (علیهم السلام) که همه از طرف دختر به پیامبر (صلی الله علیه وآله) می رسند، ابناء رسول الله: «فرزندان پیغمبر» خوانده می شوند. اگر چه در دوران جاهلیت که برای زن هیچ گونه اهمیتی قائل نبودند، تنها نسب را از طرف پدر می دانستند، ولی اسلام قلم بطلان بر این فکر جاهلی کشیده است. اما متأسفانه بعضی از نویسندگانی که علاقه درستی به ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نداشتند، کوشش می کردند این موضوع را انکار کنند و از گفتن ابن رسول الله به آنها خودداری نمایند، و سنن جاهلی را زنده کنند.

اتفاقاً این موضوع در زمان خود ائمه (علیهم السلام) مطرح بوده است، و آنها با همین آیه که دلیل دندان شکنی محسوب می شود، به آنها پاسخ می گفتند.

از جمله در کتاب «کافی» و در تفسیر «عیاشی» از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: خداوند متعال در قرآن مجید، نسب عیسی را که از طرف مادر به ابراهیم (علیه السلام) منتهی می شود، به عنوان ذریّه (فرزندزاده) بیان کرده، آنگاه آیه: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُُلَيْمَانَ» را تا آخر و آیه بعد را هم تا لفظ عیسی (علیه السلام) تلاوت کرد. (۱)

و نیز در تفسیر «عیاشی» از «ابو الاسود» روایت شده که می گوید: روزی «حجاج» کسی را به نزد «یحیی بن معمر» که از علاقمندان خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود فرستاده، به او گفت: من شنیده ام تو حسن و حسین را فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می دانی و در این باره به آیات قرآن استدلال می کنی؟

در حالی که من قرآن را از اول تا به آخر خوانده ام و به چنین آیه ای

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۶۵، صفحه ۹۱، و جلد ۹۳، صفحه ۲۴۳ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۳۶۷، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - «محاسن برقی»، جلد ۱، صفحه ۱۵۶، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ هـ ق - «کافی»، جلد ۷، صفحه ۹۰، و جلد ۸، صفحه ۳۱۷، دار الکتب الاسلامیه.

برنخوردم!

«یحیی بن معمر» در پاسخ او گفت: آیا در سوره «انعام» به این آیه برخوردی ای که می گوید:
 «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ... وَ يَحْيَى وَ عِيسَى»؟
 گفت: آری خوانده ام.

گفت: مگر نه اینست که در این آیات عیسی (علیه السلام) ذریه ابراهیم (علیه السلام) شمرده شده، با این که از طرف پدر به او نمی رسید؟! (۱)
 در «عیون الاخبار» در ضمن یک حدیث طولانی در زمینه گفتگوی امام موسی بن جعفر (علیه السلام) با هارون الرشید و موسی بن مهدی، چنین نقل می کند که او یعنی هارون به امام کاظم (علیه السلام) گفت:

چگونه شما می گوئید ما ذریه پیامبریم، در حالی که پیامبر، پسری نداشت و نسل از طریق پسر است نه دختر، و شما فرزندان دختر او هستید؟
 امام در پاسخ از او خواست که از این سؤال صرف نظر کند، ولی «هارون» اصرار کرده، گفت:
 به هیچ وجه صرف نظر نمی کنم؛ زیرا شما معتقدید به این که: همه چیز در قرآن مجید است و باید از قرآن آیه ای در این باره بیاورید.

امام فرمود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى».
 سپس سؤال کرد: ای هارون! پدر عیسی (علیه السلام) که بود؟
 گفت: عیسی پدر نداشت.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹۳، صفحه ۲۴۳ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۳۶۷، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - «در المنثور»، جلد ۳، صفحه ۲۸، دار المعرفه، مطبعه الفتح جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «المیزان»، جلد ۷، صفحه ۲۶۱، انتشارات جامعه مدرسین قم - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۶۰، دار المعرفه بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق.

فرمود: بنابراین اگر او ملحق به ذریه پیامبران است از طریق مریم (علیها السلام) می باشد، ما نیز ملحق به ذریه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از طریق مادرمان فاطمه (علیها السلام) هستیم. (۱) جالب توجه این که: بعضی از متعصبین اهل تسنن نیز، این موضوع را در تفسیر خود ذیل همین آیه آورده اند، از جمله «فخر رازی» در تفسیر «کبیر» خود می گوید: این آیه دلالت دارد بر این که حسن و حسین (علیهما السلام) از ذریه پیامبرند؛ زیرا خداوند عیسی (علیه السلام) را از ذریه ابراهیم (علیه السلام) شمرده است با این که: تنها از طریق مادر به او مربوط می شود. (۲) نویسنده «المنار» که در تعصب در بعضی از مباحث خاص مذهبی دست کمی از «فخر رازی» ندارد، بعد از نقل کلام «فخر رازی» می گوید:

در این باب حدیثی از «ابوبکر» در «صحیح بخاری» از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که به امام حسن (علیه السلام) اشاره کرده، گفت:

إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ. «این پسر من آقا است»، یعنی کلمه پسر بر امام حسن (علیه السلام) اطلاق کرد. (۳)

در حالی که در نزد عرب (جاهلی) لفظ ابن بر دخترزاده اطلاق نمی شد... سپس اضافه می کند: به همین جهت مردم اولاد فاطمه (علیها السلام) را اولاد رسول (صلی الله علیه وآله) و عترت و اهل بیت او می دانستند.

- ۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۴۳، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الأنوار»، جلد ۴۸، صفحه ۱۲۸، و جلد ۹۳، صفحه ۲۴۱ - «احتجاج طبرسی»، جلد ۲، صفحه ۳۹۱، نشر مرتضی مشهد، ۱۴۰۳ هـ ق - «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)»، جلد ۱، صفحه ۸۴، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ هـ ق - «المیزان»، جلد ۳، صفحه ۲۲۹، انتشارات جامعه مدرسین قم.
- ۲ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۱۳، صفحه ۶۶، دار الکتب العلمیه تهران، طبع دوم.
- ۳ - «صحیح بخاری»، جلد ۳، صفحات ۱۶۹ و ۱۷۰، و جلد ۴، صفحات ۱۸۴ و ۲۱۶، و جلد ۸، صفحه ۹۹.

دار الفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ ق.

در هر حال شک نیست که فرزندزاده‌ها از طرف دختر و پسر هر دو فرزند محسوب می‌شوند، و هیچ‌گونه تفاوتی در این زمینه نیست، و نه این که این موضوع از مختصات پیغمبر ما باشد.

مخالفت با این مسأله سرچشمه‌ای جز تعصب و یا افکار جاهلی ندارد، لذا در تمام احکام اسلامی از قبیل ازدواج و ارث و مانند آن هیچ‌گونه تفاوتی میان این دو نیست، تنها استثنائی که به موضوع خورده مسأله خمس است که روی عنوان سیادت است و به جهت خاصی که در کتاب خمس در فقه آمده این موضوع استثناء شده است.

* * *

۲ - چرا نام این پیامبران در سه گروه در سه آیه بیان شده است؟

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند: گروه اول، یعنی داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون (علیهم السلام)، این شش نفر، از پیامبرانی بودند که علاوه بر مقام نبوت و رسالت، دارای حکومت و زمامداری نیز بودند و شاید جمله «كَذَلِكَ نُجْزِي الْمُحْسِنِينَ» که بعد از ذکر نام اینها آمده است به خاطر نیکی‌های فراوانی بوده که در دوران حکومت خود بر مردم داشتند.

و اما گروه دوم یعنی زکریا و یحیی و عیسی و الیاس (علیهم السلام) از پیامبرانی بودند که در زهد و بی‌اعتنائی به دنیا - علاوه بر مقام نبوت و رسالت - نمونه بودند، و جمله «كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ» بعد از ذکر نام آنها می‌تواند اشاره به همین حقیقت بوده باشد.

و گروه سوم یعنی اسماعیل و الیسع و یونس و لوط (علیهم السلام) این امتیاز را داشتند که دست به مهاجرت دامنه‌داری زدند و برای تحکیم آئین خدا برنامه هجرت را عملی ساختند، و ذکر جمله «كُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ» - بنابراین

که اشاره به این چهار نفر باشد نه به تمام پیامبرانی که در این سه آیه گفته شده است - نیز می تواند اشاره به همین سیر آنها در جهان و در میان اقوام مختلف بوده باشد. (۱)

۳ - اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان

موضوع دیگری که از آیات فوق استفاده می شود همین مسأله است؛ زیرا خداوند برای معرفی مقام والای ابراهیم (علیه السلام) قهرمان بت شکن، شخصیت های بزرگ انسانی که از دودمان او در اعصار مختلف به وجود آمده اند را با شرح و تفصیل بیان می کند، به طوری که از میان ۲۵ نفر از پیامبران که نامشان در مجموع قرآن آمده است در این آیات نام ۱۶ نفر از فرزندان و بستگان ابراهیم (علیه السلام) و نام یک نفر از اجداد او آمده است، و این در حقیقت درس بزرگی برای عموم مسلمانان است که بدانند شخصیت فرزندان و دودمان آنها جزئی از شخصیت آنها محسوب می شود و مسائل تربیتی و انسانی مربوط به آنها فوق العاده اهمیت دارد.

۴ - پاسخ به یک ایراد

ممکن است کسانی از آیه اخیر که می گوید: «بعضی از پدران و فرزندان و برادران آنها را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم» این چنین استفاده کنند که پدران انبیاء همگی افراد با ایمانی نبوده اند و در میان آنها غیر موحد نیز وجود داشته است - آن چنان که بعضی از مفسران اهل تسنن در ذیل این آیه گفته اند - .

ولی با توجه به این که: منظور از «الْجَبَّتَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ» به قرینه تعبیری که

۱ - «المیزان»، جلد ۷، صفحه ۲۴۴، انتشارات جامعه مدرسین قم.

در همین سلسله آیات وجود دارد، مقام نبوت و رسالت است، مشکل حل می شود، یعنی مفهوم آیه چنین خواهد بود که «بعضی از آنها را به مقام نبوت برگزیدیم» و این منافاتی با موحد بودن سایرین ندارد.

در آیه ۹۰ همین سوره (چند آیه بعد از این آیه) نیز «هدایت»، به مقام نبوت اطلاق شده است. (۱)

۱ - از نظر ترکیبی «مِنْ آبَائِهِمْ» جار و مجروری است که متعلق آن یا جمله «فَضَّلْنَا» است که در آیه قبل ذکر شده و یا محذوف است و جمله بعد بر آن محذوف دلالت می کند و در اصل چنین بوده: «اجْتَبَيْنَا مِنْ آبَائِهِمْ»، ضمناً باید توجه داشت: «مِنْ» در آیه فوق ظاهراً تبعیضیه است.

- ۸۸ ذَلِكْ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ
عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
- ۸۹ أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ
فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ
- ۹۰ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَيُهْدَاهُمْ لِقَاتِهِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ
هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

ترجمه:

- ۸۸ - این، هدایت خداست؛ که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمایی می کند. و اگر آنها مشرک شوند، اعمال (نیکی) که انجام داده اند، نابود می گردد.
- ۸۹ - آنها کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوت به آنان دادیم؛ و اگر (به فرض) نسبت به آن کفر ورزند، (آئین حق زمین نمی ماند؛ زیرا) کسان دیگری را نگاهبان آن می سازیم که نسبت به آن، کافر نیستند.
- ۹۰ - آنها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن! (و) بگو: «در برابر این (رسالت و تبلیغ)، پاداشی از شما نمی طلبم! این (رسالت)، چیزی جز یک یادآوری برای جهانیان نیست!»

تفسیر:

سه امتیاز مهم

به دنبال ذکر نام گروه های مختلفی از پیامبران الهی در آیات گذشته، در اینجا

اشاره به خطوط کلی و اصلی زندگانی آنها شده، نخست می فرماید:

«این هدایت خدا است که به وسیله آن هر کس از بندگانش را بخواهد هدایت و رهبری می کند» (ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ).

یعنی گر چه آنها مردان صالحی بودند و با نیروی عقل و اندیشه و با تمام وجود خود در طریق هدایت گام بر می داشتند، ولی باز اگر توفیق الهی شامل حال آنها نمی شد، و دست پر مهر او، زیر بازوی آنها را نمی گرفت، امکان لغزش درباره همه آنها و هر کس، وجود داشته و دارد. آنگاه برای این که کسی تصور نکند آنها به اجبار در این راه گام گذاشتند و همچنین کسی تصور نکند خداوند نظر خاص، استثنائی و بی دلیل در مورد آنها داشته است، می فرماید:

«اگر فرضاً این پیامبران با آن همه مقام و موقعیتی که داشتند مشرک می شدند، تمام اعمالشان بر باد می رفت» (وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

یعنی آنها نیز مشمول همان قوانین الهی هستند که درباره دیگران اجرا می گردد، و تبعیضی در کار نیست.

در آیه بعد به سه امتیاز مهم که پایه همه امتیازات انبیاء بوده اشاره کرده، می فرماید: «اینها کسانی بودند که کتاب آسمانی به آنان داده ایم و هم مقام حکم و هم نبوت» (أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ).

البته منظور این نیست که: همه آنها دارای کتاب آسمانی بودند، بلکه چون سخن از مجموع آنها در میان است، کتاب به مجموع نسبت داده شده، درست مثل این است که، می گوئیم: در فلان کتاب دانشمندان و کتب آنها معرفی شده اند،

یعنی کتب آنهایی که کتابی تألیف کرده اند.

ضمناً در این که منظور از «حکم»، چیست؟ سه احتمال وجود دارد:

۱ - حکم، به معنی عقل، فهم و درک، یعنی علاوه بر این که کتاب آسمانی در اختیار آنها گذاشتیم قدرت درک و فهم آن را به آنها بخشیدیم؛ زیرا وجود کتاب بدون وجود درک و فهم قوی و کامل، اثری نخواهد داشت.

۲ - مقام داوری، یعنی آنها در پرتو قوانین آسمانی که از کتاب الهی استفاده می کردند، می توانستند در میان مردم قضاوت کنند و شرایط یک قاضی و دادرس عادل، همگی در آنها به طور کامل جمع بود.

۳ - حکومت و زمامداری؛ زیرا آنها علاوه بر مقام نبوت و رسالت، دارای مقام حکومت نیز بودند.

شاهد بر معانی فوق علاوه بر این که: معنی لغوی حکم با تمام این معانی تطبیق می کند، این است که در آیات مختلف قرآن نیز حکم در این معانی به کار رفته است. (۱) و هیچ مانعی ندارد که حکم در آیه فوق، در یک معنی جامع که همه مفاهیم سه گانه فوق را شامل شود، استعمال شده باشد؛ زیرا حکم در اصل - آن چنان که «راغب» در کتاب «مفردات» می گوید - به معنی منع و جلوگیری است، و از آنجا که عقل، جلو اشتباهات و خلافکاری ها را می گیرد، همچنین قضاوت صحیح، مانع از ظلم و ستم است، و حکومت عادل جلو حکومت های ناروای دیگران را می گیرد، در هر یک از این سه معنی استعمال می شود. البته همان گونه که اشاره کردیم، همه انبیاء دارای همه این مقامات نبودند،

۱ - در آیه ۱۲ سوره «لقمان» به معنی علم و فهم، در آیه ۲۲ سوره «ص» به معنی قضاوت، و در آیه ۲۶ سوره «کهف» به معنی «حکومت» آمده است.

ولی هنگامی که احکامی به جمعی اسناد داده می شود، لزومی ندارد که همه افراد آن جمع، دارای تمام آن احکام باشند، بلکه ممکن است بعضی از آنها فقط دارای بعضی از آن احکام باشند و لذا موضوع کتاب آسمانی که تنها برای عده ای از انبیای نامبرده وجود داشته، مشکلی برای ما در فهم آیه فوق ایجاد نمی کند.

سپس می فرماید: «اگر این جمعیت، یعنی مشرکان و اهل مکّه و مانند آنها، این حقایق را نپذیرند، دعوت تو بدون پاسخ نمی ماند؛ زیرا ما جمعیتی را مأموریت داده ایم که نه تنها آن را بپذیرند بلکه آن را محافظت و نگهبانی کنند، جمعیتی که در راه کفر گام بر نمی دارند و در برابر حق تسلیمند» (فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوًّا بِهَا بِكَافِرِينَ).

در تفسیر «المنار» و تفسیر «روح المعانی» از بعضی از مفسران نقل شده که منظور از این جمعیت، ایرانیان هستند، (۱) که به زودی اسلام را پذیرفتند و در پیشرفت آن با تمام قوا کوشیدند و دانشمندان آنها در فنون مختلف اسلامی کتاب های فراوان تألیف کردند. (۲)

در آخرین آیه، برنامه این پیامبران بزرگ را یک سرمشق عالی هدایت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) معرفی کرده، می فرماید: «اینها کسانی هستند که مشمول هدایت الهی شده اند، بنابراین، به هدایت آنها اقتدا کن» (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ

۱ - «المنار» و «روح المعانی»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - این احتمال در تفسیر آیه نیز هست که منظور از «هؤلاء» خود انبیاء باشند، یعنی اگر به فرض محال این انبیای بزرگ الهی از ادای رسالت سر باز می زدند، باز رسالت الهی به زمین نمی ماند و جمعی دیگر مأموریت رساندن آن را به جهانیان می یافتند.

نظیر این تعبیرات در قرآن دیده می شود، چنان که در جای دیگر می خوانیم: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» (زمر، آیه ۶۵).

اُقْتَدِهْ). (۱)

این آیه، بار دیگر تأکید می کند که: اصول دعوت همه پیامبران الهی یکی است، اگر چه از نظر ویژگی ها و خصوصیات، به تناسب نیازمندی های مختلف هر زمان تفاوت های قابل ملاحظه ای داشته اند، و آئین های بعدی کامل تر از آئین های قبلی بوده اند، کلاس های علمی و تربیتی، تا به آخرین آنها که برنامه نهائی است، یعنی اسلام، رسیده است. در این که: منظور از این هدایت که باید سرمشق پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) قرار گیرد چیست؟

بعضی از مفسران، احتمال داده اند همان صبر و پایداری در مقابل مشکلات است.

بعضی گفته اند: مقصود توحید و تبلیغ رسالت است.

ولی ظاهراً هدایت مفهوم وسیعی دارد که هم توحید و سایر اصول اعتقادی را شامل می شود، هم صبر و استقامت، و هم سایر اصول اخلاق و تعلیم و تربیت. از آنچه گفتیم روشن می شود: آیه فوق هیچ منافاتی با این ندارد که اسلام ناسخ ادیان و شرایع پیشین باشد؛ زیرا نسخ تنها شامل قسمتی از احکام می شود، نه اصول کلی دعوت آنها. پس از آن به پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین دستور داده می شود: «به مردم بگو: من هیچ گونه اجر و پاداشی در برابر رسالت خود از شما تقاضا نمی کنم، همان طور که

۱ - باید توجه داشت که «هـ» در «اُقْتَدِهْ» ضمیر نیست، بلکه «هـاء سکت» است که به هنگام وقف بر حرف متحرک، به کلام ملحق می شود، نظیر «همزه وصل» که برای عدم ابتدای به ساکن در آغاز کلام می آورند.

بنابراین، همان طور که «همزه وصل» به هنگام اتصال کلام ساقط می شود، «هـاء سکت» نیز باید ساقط شود، اما از آنجا که این هاء در رسم الخط قرآن ها نوشته شده است، برای رعایت ظاهر رسم الخط احتیاط را در این دانسته اند که در اینجا وقف شود تا هاء اظهار گردد؟

پیامبران پیشین چنین درخواستی نکردند، من هم از این سنت همیشگی پیامبران پیروی کرده و به آنها اقتدا می‌کنم» (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا).

نه تنها اقتداء به پیامبران و سنت جاویدان آنها ایجاب می‌کند، پاداشی مطالبه نکنم، بلکه از آنجا که این آئین پاک که برای شما آورده ام یک ودیعه الهی است که در اختیار شما قرار می‌دهم، در برابر رساندن ودیعه الهی به شما اجر و پاداش، مفهومی ندارد.

به علاوه «این قرآن، رسالت و هدایت جز یک بیدار باش و یادآوری به همه جهانیان چیز دیگری نیست» (إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ).

و چنین نعمت عمومی و همگانی، همانند نور آفتاب و امواج هوا و بارش باران است که جنبه عمومی و جهانی دارد، و هیچ گاه خرید و فروش نمی‌شود و کسی در برابر آن اجر و پاداشی نمی‌گیرد.

این هدایت و رسالت نیز جنبه خصوصی و اختصاصی ندارد که بتوان برای آن پاداش قائل شد. با توجه به آنچه در تفسیر این جمله گفته شد، پیوند آنها با یکدیگر و با آیات قبل کاملاً روشن می‌گردد.

ضمناً از جمله اخیر، به خوبی استفاده می‌شود که آئین اسلام جنبه قومی و منطقه‌ای ندارد؛ چرا که یک آئین جهانی و همگانی است.

۹۱ وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرًا مِنْ شَيْءٍ
 قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَ هُدًى لِلنَّاسِ
 تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَ تُخْفُونَ كَثِيرًا وَ عَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا
 أَنْتُمْ وَ لَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ

ترجمه:

۹۱ - آنها خدا را درست نشناختند که گفتند: «خدا هیچ چیز بر هیچ انسانی، نفرستاده است!»
 بگو: «چه کسی کتابی را که موسی آورد، نازل کرد؟! کتابی که برای مردم، نور و هدایت بود؛
 (اما شما) آن را به صورت پراکنده قرار می دهید؛ قسمتی را آشکار، و قسمتی را پنهان می
 دارید؛ و مطالبی به شما تعلیم داده شده که نه شما و نه پدرانتان، از آن با خبر نبودید!» بگو:
 «خدا!» سپس آنها را در گفتگوهای لجاجت آمیزشان رها کن، تا بازی کنند!

شان نزول:

از «ابن عباس» چنین نقل شده: جمعی از یهودیان گفتند: ای محمد! آیا راستی خداوند کتابی
 بر تو فرستاده است؟!
 پیامبر گفت: آری.

آنها گفتند: به خدا سوگند! خداوند هیچ کتابی از آسمان فرو نفرستاده است! (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۰۷، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات
 بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۸۹ - «المیزان»، جلد ۷، صفحه
 ۳۰۴، انتشارات جامعه مدرسین قم - «جامع البیان»، جلد ۷، صفحه ۳۴۸، دار الفکر بیروت،
 ۱۴۱۵ هـ ق - «درّ المثور»، جلد ۳، ۲ صفحه ۲۹، دار المعرفه، مطبعة الفتح جده، طبع اول،
 ۱۳۶۵ هـ ق - و تفاسیر «ابوالفتوح رازی» و «المنار»، ذیل آیه مورد بحث.

در شأن نزول این آیه، روایات دیگری نیز نقل شده، اما چنان که بعداً خواهیم دانست آنچه در بالا آوردیم از همه بهتر و مناسب تر است.

تفسیر:

خدانشناسان

در این که: این آیه درباره یهود است یا مشرکان، در میان مفسران گفتگو است، ولی از آنجا که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در «مکه» گفتگویی با یهود نداشته و آنچه بوده در «مدینه» بوده است و از طرفی سوره «انعام» که این آیه جزء آن است «مکی» است، بعضی معتقدند که این آیه استثنائاً در «مدینه» نازل شده است و به دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله) به تناسب خاصی در وسط این سوره مکی قرار گرفته و این موضوع در قرآن نمونه های فراوانی دارد. برای روشن شدن حقیقت مطلب، ابتدا باید تفسیر اجمالی آیه را بدانیم و بعد درباره این که: آیه از چه اشخاصی سخن می گوید و هدفش چیست؟ بحث کنیم.

نخست می گوید: «آنها خدا را آن چنان که شایسته است نشاخصتند؛ زیرا گفتند: خدا هیچ کتابی بر هیچ انسانی نازل نکرده است!» (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرًا مِنْ شَيْءٍ).

خداوند به پیامبرش دستور می دهد: در جواب آنها «بگو: چه کسی کتابی را که موسی آورد و نور و هدایت برای مردم بود نازل گردانید؟» (قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ).

و توضیح می دهد: «همان کتابی که آن را به صفحات پراکنده ای تبدیل کرده اید، بعضی از آن را که به سود شما است آشکار می کنید و بسیاری را که به زیان خود می دانید پنهان می دارید» (تَجْعَلُونَهَا قَرَاتِيسَ تُبَدُّوْنَهَا وَ تُخْفُونَ كَثِيْرًا).

و می افزاید: «و در این کتاب آسمانی مطالبی به شما تعلیم داده شد که نه شما و نه پدرانان از آن با خیر نبودید و بدون تعلیم الهی نمی توانستید با خیر شوید» (وَ عَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوْا اَنْتُمْ وَ لَا اَبَاؤُكُمْ).

و در پایان آیه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد: در برابر آنها چنین موضع بگیرد «بگو: فقط خدا، و آنها را در اباطیل و لجاجت و بازیگری خود رها ساز» (قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِيْ خَوْضِهِمْ يَلْعَبُوْنَ) زیرا آنها جمعیتی هستند که کتاب الهی و آیات او را به بازی گرفته اند. اکنون ملاحظه کنیم اگر این آیه در «مدینه» نازل شده باشد، و روی سخن به یهود باشد معنی آن چنین می شود: «جمعی از یهود، منکر نزول کتاب آسمانی بر تمام پیامبران بودند». آیا چنین چیزی ممکن است؟ که یهود، پیروان «تورات»، نزول کتاب آسمانی را انکار کنند؟ اگر تعجب نکنید آری، که با توجه به یک مطلب، نکته این موضوع روشن می شود؛ زیرا چنان که کتب «عهد جدید» (اناجیل) و «عهد قدیم» (تورات و کتاب های وابسته به آن) را به دقت بررسی کنیم خواهیم دید این کتاب ها هیچ کدام لحن آسمانی ندارد، یعنی جنبه خطاب خداوند به بشر در آنها نیست.

بلکه به خوبی از آنها استفاده می شود: اینها از زبان شاگردان و غیر شاگردان از پیروان آئین موسی (علیه السلام) و مسیح (علیه السلام) به شکل تاریخ و شرح زندگی نوشته شده است.

و ظاهراً یهود و مسیحیان کنونی نیز این مطلب را انکار نمی کنند؛ چرا که داستان مرگ موسی و عیسی (علیهما السلام) و حوادث زیادی مربوط به زمان های بعد از آن در این کتاب ها آمده است، نه به عنوان پیش بینی، بلکه به عنوان خبری از گذشته، آیا امکان دارد چنین کتابی بر موسی و عیسی (علیهما السلام) نازل شده باشد؟

منتها مسیحیان و یهودیان عقیده دارند: این کتاب ها چون به دست انسان هائی نوشته شده که از وحی آسمانی با خبر بودند، کتاب مقدس، قابل اعتماد و خالی از اشتباه محسوب می شود. با توجه به این نکته، روشن می شود: چرا آنها از لحن قرآن که به شکل خطاب خدا به پیامبر و بندگان است تعجب می کردند.

و در شأن نزول فوق نیز خواندیم که آنها با تعجب از آن حضرت پرسیدند: آیا خداوند کتاب آسمانی نازل کرده؟

و سپس این موضوع را به طور کلی انکار کردند که هیچ کتابی از ناحیه خدا بر هیچ انسانی حتی موسی (علیه السلام) نازل نشده است.

ولی خداوند در جواب آنها به این موضوع اشاره می کند که خود شما عقیده دارید الواح و مطالبی بر موسی (علیه السلام) نازل گردید.

یعنی اگر آنچه در دست شما است کتاب آسمانی نیست، لااقل قبول دارید که چنین چیزی از طرف خدا نازل شده است که قسمتی از آن را آشکار و قسمت زیادی را پنهان می دارید. و به این ترتیب، اشکالی باقی نمی ماند که: چگونه ممکن است یهود منکر نزول کتاب آسمانی شده باشند؟ (دقت کنید).

اما اگر آیه همانند سایر آیات این سوره درباره مشرکان باشد معنی آن چنین می شود:

آنها منکر هر گونه کتاب آسمانی شدند، تا دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را انکار کنند، ولی خداوند برای آنها استدلال می کند: چگونه ممکن است چنین ادعائی داشته باشند با این که خداوند «تورات» را بر موسی (علیه السلام) نازل کرد؟

مشرکان اگر چه آئین یهود را قبول نداشتند ولی انبیاء پیشین و ابراهیم (علیه السلام) و حتی موسی (علیه السلام) را احتمالاً به عنوان پیامبری برای منطقه و عصر خاصی قبول داشتند، و خود را پیرو آئین ابراهیم (علیه السلام) می دانستند.

لذا هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ظهور کرد، برای جستجوی علائم او به نزد اهل کتاب رفتند و از آنها خواستند در کتب خود بررسی کنند، آیا خبر از چنین پیامبری می دهد؟

اگر آنها این کتب را به هیچ وجه قبول نداشتند، چگونه ممکن بود، چنین درخواستی کنند؟ لذا بعد از سؤال از یهود، آنچه به سود آنها بود اظهار و آنچه به زیانشان بود مخفی می کردند (مانند نشانه های پیامبر که در کتب پیشین آمده بود).

و به این ترتیب، آیه قابل تطبیق بر گفتار مشرکان «مکه» نیز می تواند باشد، گر چه تفسیر اول با لحن آیه و شأن نزول، و ضمائری که در آیه است ظاهراً سازگارتر می باشد.

نکته ها:

۱ - «قراطیس» جمع «قرطاس» است و اصل آن به طوری که بعضی گفته اند: از یونانی گرفته شده و معنی آن - چنان که «راغب» در کتاب «مفردات» می گوید - «هر چیزی است که روی آن می نویسند».

بنابراین کاغذ معمولی و پوست حیوانات و درختان و مانند آن که در قدیم

الایام نامه ها و کتاب ها را روی آن می نوشتند، نیز شامل می شود، و منحصر به کاغذ معمولی نیست.

۲ - ممکن است سؤال شود: چرا در آیه از یهود مذمت شده که آنها وحی آسمانی را روی کاغذها و مانند آن نوشته بودند، این که مذمتی ندارد؟
در پاسخ باید گفت: مذمت از این نظر نیست، بلکه از این نظر است که آنها مطالب «تورات» را روی کاغذهای پراکنده و مانند آن نوشته بودند که آنچه را که به سود آنها بود به مردم دیگر نشان دهند و آنچه را که به زیانشان بود مخفی سازند.

۳ - جمله وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ: «خدا را آن چنان که شایسته است نشناختند و اوصاف او را درک نکردند» در حقیقت، اشاره به این نکته است که: هر کس خدا را درست بشناسد نمی تواند انکار کند که از طرف او رهبران و راهنمایان همراه با کتاب های آسمانی برای بشر فرستاده شده است؛ زیرا حکمت خدا ایجاب می کند:

اولاً - انسان را برای هدفی که آفریده شده است (هدف تکامل) در مسیر پر پیچ و خمی که در پیش دارد کمک کند، و گر نه نقض غرض کرده است، و این هدف بدون فرستادن وحی و کتاب آسمانی و تعلیمات صحیح و خالی از هر گونه خطا و اشتباه ممکن نیست تأمین گردد.
ثانیاً - چگونه ممکن است مقام رحمت عامه و خاصه خداوند اجازه دهد که انسان را در مسیر سعادت که با هزاران مانع رو به رو است و پرتگاه های فراوان بر سر راه او کمین کرده اند تنها بگذارد، و رهبرانی با تعلیمات جامع برای

دستگیری و راهنمایی آنها نفرستد. (بنابراین، هم حکمت او و هم رحمتش فرستادن کتب آسمانی را ایجاب می کند).

شک نیست که معرفت کنه ذات خدا و کنه صفات او برای هیچ کس ممکن نیست و آیه فوق هیچ گونه نظر به این مطلب ندارد.

بلکه می خواهد بگوید: آن مقدار معرفتی از خداوند و صفات او که برای انسان امکان پذیر است اگر حاصل شود تردیدی باقی نخواهد ماند که چنین پروردگاری بندگان خود را بدون سرپرست و کتاب آسمانی باقی نخواهد گذاشت.

۹۲ وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ لِّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ

ترجمه:

۹۲ - و این کتابی است که ما آن را نازل کردیم؛ کتابی است پر برکت، که آنچه را پیش از آن آمده، تصدیق می کند؛ و (آن را فرستادیم) تا (اهل) ام القری (مکه) و کسانی را که گرد آن هستند، بترسانی! (یقین بدان) آنها که به آخرت ایمان دارند، به آن ایمان می آورند؛ و بر نمازهای خویش، مراقبت می کنند!

تفسیر:

قرآن کتابی است مبارک

در تعقیب بحثی که درباره کتاب آسمانی یهود در آیه گذشته عنوان شد، در اینجا به قرآن که یک کتاب دیگر آسمانی است اشاره می شود، و در حقیقت ذکر «تورات» مقدمه ای است برای ذکر قرآن تا تعجب و وحشتی از نزول یک کتاب آسمانی، بر یک بشر، نکنند. نخست می فرماید: «این کتابی است که ما آن را نازل کردیم» (وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ). «کتابی است بسیار پربرکت؛ زیرا سرچشمه انواع خیرات، نیکی ها و پیروزی ها است» (مُبَارَكٌ).

به علاوه «همه کتبی را که پیش از آن نازل شده اند تصدیق می کند» (مُصَدِّقٌ

الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ).

منظور از این که: قرآن کتب مقدسه پیشین را تصدیق می کند آن است که تمام نشانه هائی که در آنها آمده است، بر آن تطبیق می نماید.

و به این ترتیب، دو نشانه بر حقانیت قرآن در دو جمله گذشته بیان گردیده:

یکی وجود نشانه هائی که در کتب پیشین از آن خبر داده شده.

و دیگر محتوای خود قرآن که هر گونه خیر و برکت و وسیله سعادت در آن آمده است.

بنابراین، هم از نظر محتوا و هم از نظر اسناد و مدارک تاریخی نشانه های حقانیت در آن آشکار است.

سپس، هدف نزول قرآن را چنین توضیح می دهد: آن را فرستادیم «تا

امّ القری (مکه) و تمام آنها که در گرد آن هستند را، انذار کنی و به مسئولیت ها و وظائفشان

آگاه سازی!» (وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا). (۱)

و از آنجا که «انذار» یعنی توجه دادن به مسئولیت ها و ترساندن از ترک وظائف، مهم ترین

برنامه قرآن، مخصوصاً در برابر اشخاص سرکش و طغیانگر است تنها به این قسمت اشاره شده است.

و در پایان آیه به دو وظیفه مهم اشاره می کند، یکی ایمان به آخرت و به قرآن و دیگری

مواظبت بر نماز، می فرماید:

«کسانی که به روز رستاخیز، حساب و پاداش اعمال ایمان دارند به این کتاب ایمان خواهند

آورد و مراقب نمازهای خود خواهند بود» (وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ

صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ).

۱ - در این که «لِتُنذِرَ» عطف بر چه جمله ای است میان مفسران گفتگو است، ولی بیشتر به

نظر می رسد: عطف به جمله محذوفی مانند: «لتبشّر» و امثال آن بوده باشد.

نکته ها:

۱ - اسلام یک آئین جهانی است

آیات مختلف قرآن به خوبی گواهی می دهد که اسلام یک آئین جهانی است، تعبیراتی مانند: لَنْ نُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ: «هدف من این است که همه شما و کسانی را که سخنم به آنها می رسد با قرآن انذار کنم». (۱)

و، إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ: «این قرآن وسیله تذکر جهانیان است». (۲)

و، قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً: «بگو: ای مردم! من رسول خدا به سوی همه شما هستم». (۳)

و امثال آن که در قرآن فراوان است گواه این حقیقت است و جالب این که: بسیاری از این آیات، در «مکه» یعنی در آن موقع که هنوز اسلام از محیط این شهر تجاوز نکرده بود، نازل گردیده است.

ولی با توجه به آیه مورد بحث این سؤال پیش می آید: چگونه هدف بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله) انذار و هدایت مردم «مکه» و کسانی که پیرامون آن هستند ذکر شده؟

آیا این با جهانی بودن اسلام منافات ندارد؟

اتفاقاً این ایراد از بعضی از «یهود» و بعضی دیگر از پیروان مذاهب دیگر نقل شده است و به گمان خود حربه محکمی در برابر جهانی بودن اسلام یافته اند که آن را در منطقه خاصی، (یعنی «مکه» و اطراف «مکه») محدود می سازد. (۴)

پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته کاملاً روشن می شود، که نه تنها این آیه با جهانی بودن اسلام منافات ندارد، که می توان گفت: یکی از دلایل جهانی بودن آن است:

۱ - انعام، آیه ۱۹.

۲ - انعام، آیه ۹۰.

۳ - اعراف، آیه ۱۵۸.

۴ - در تفسیر «المنار»، جلد ۷، صفحه ۶۲۱ و در تفسیر «فی ظلال القرآن»، جلد ۳، صفحه ۳۰۵، دار احیاء التراث العربی بیروت، طبع پنجم، ۱۳۸۶ هـ ق، از پاره ای از مستشرقین این ایراد نقل شده است.

الف - «قریه» در زبان قرآن، به معنی هر گونه آبادی است اعم از این که: شهر بزرگ باشد، یا کوچک و یا روستا، مثلاً در سوره «یوسف» از زبان برادران او و در مقابل پدر چنین می خوانیم: وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا: «از قریه ای که در آن بودیم سؤال کن». (۱)

می دانیم این سخن آنها پس از بازگشت از پایتخت مصر و ماجرای توقیف برادر آنها «بنیامین» از طرف دستگاه عزیز مصر بوده است.

همچنین می خوانیم: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ: «اگر مردمی که در آبادی های روی زمین زندگی می کنند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند برکات از آسمان و زمین بر آنها خواهیم گشود». (۲)

بدیهی است منظور در اینجا خصوص روستاها نیست، بلکه همه نقاط مسکونی جهان را شامل می شود.

از طرف دیگر، در روایات متعددی می خوانیم خشکی های زمین از زیر خانه «کعبه» گسترده شدند، که از آن به دحو الارض: «گسترش زمین» یاد شده است. (۳)

این را نیز می دانیم که در آغاز بر اثر باران های سیلابی، تمام کره زمین از آب پوشیده بود، آب ها تدریجاً فرو نشستند و در نقاط پست زمین قرار گرفتند و خشکی ها تدریجاً از زیر آب، سر بر آوردند، طبق روایات اسلامی نخستین نقطه ای که از زیر آب سر بر آورد، سرزمین «مکه» بود. (۴)

۱ - یوسف، آیه ۸۲.

۲ - اعراف، آیه ۹۶.

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۶۳، صفحه ۴۵۴ - «محاسن برقی»، جلد ۲، صفحه ۵۷۰، دار الکتب الاسلامیه (پاورقی) - «المیزان»، جلد ۳، صفحه ۳۵۶، انتشارات جامعه مدرسین قم - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۱۰، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ. ق.

۴ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۹، باب ۱۶: استحباب صوم یوم دحوی الارض، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۵۶، صفحه ۳۷۱، و جلد ۹۴، صفحه ۱۲۳، باب ۶۳: صوم یوم دحوی الارض - «مجمع البیان»، جلد ۱، صفحه ۳۸۸، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ. ق - «نورالتقلین»،

جلد ۲، صفحه ۵۴۹، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ. ق.

و اگر ارتفاع این سرزمین در حال حاضر، بلندترین ارتفاع زمین های دنیا نیست هیچ گونه منافاتی با این سخن ندارد؛ زیرا از آن روز صدها میلیون سال می گذرد و تاکنون وضع نقاط روی زمین به کلی دگرگون شده.

بعضی از کوه ها در اعماق اقیانوس ها قرار گرفته و بعضی از اعماق اقیانوس ها تبدیل به قله کوه شده است و این از مسلمات علم زمین شناسی و جغرافیای طبیعی است.

ب - کلمه «أم» - همان طور که سابق نیز گفتیم - به معنی اصل و اساس و ابتداء و آغاز هر چیزی است.

با توجه به آنچه گفته شد، روشن می شود: اگر به مکّه «أمّ القری» می گویند به خاطر این است که اصل و آغاز پیدایش تمام خشکی های روی زمین است و بنابراین وَ مَنْ حَوْلَهَا: «کسانی که پیرامون آن هستند» تمام مردم روی زمین را شامل می شود.

آیات گذشته پیرامون جهانی بودن اسلام نیز این تفسیر را تأیید می کند، همچنین نامه های فراوانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای زمامداران بزرگ دنیا مانند کسری و قیصر نوشت، و شرح آن در جلد دوم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۶۴ سوره «آل عمران» گذشت، گواه دیگری بر این موضوع می باشد.

۲ - ارتباط ایمان به قرآن و ایمان به آخرت

در آیه فوق می خوانیم: کسانی که ایمان به آخرت دارند، به قرآن ایمان می آورند، یعنی می دانند این جهان مقدمه ای است برای جهان دیگر، و همانند «مزرعه»، یا «دانشگاه» و یا «تجارتخانه» است، و در هر حال، بدون یک سلسله قوانین و برنامه و آئین نامه و فرستادن انبیاء، رسیدن به آن هدف عالی و آماده

شدن برای آن روز ممکن نیست.

به تعبیر دیگر، با این که: خداوند انسان را برای تکامل در این جهان فرستاده و منزلگاه اصلی او جهان دیگر است، اگر پیامبران و کتب آسمانی را برای او نفرستد نقض غرض کرده است. به این ترتیب، از ایمان به خدا و معاد، ایمان به نبوت انبیاء و کتب آسمانی نتیجه گرفته می شود (دقت کنید).

۳ - اهمیت نماز

در آیه فوق، از میان تمام دستورات دینی تنها به نماز اشاره شده است و همان طور که می دانیم نماز مظهر پیوند با خدا و ارتباط با او است، به همین دلیل، از همه عبادات برتر و بالاتر است، و به عقیده بعضی هنگام نزول این آیات، تنها فریضه اسلامی همین نماز بود. (۱)

۹۳ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَ مَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ

ترجمه:

۹۳ - چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی به خدا ببندد، یا بگوید: «بر من وحی فرستاده شده»، در حالی که به او وحی نشده است، و کسی که بگوید: «من نیز همانند آنچه خدا نازل کرده است، نازل می‌کنم»؟! و اگر ببینی هنگامی که (این) ظالمان در شدائد مرگ فرو رفته‌اند، و فرشتگان دست‌ها را گشوده، (به آنان می‌گویند): «جان خود را خارج سازید! امروز در برابر دروغ‌هایی که به خدا بستید و نسبت به آیات او تکبر ورزیدید، مجازات خوارکننده‌ای خواهید دید!» (خواهی دید که وضع آنها بسیار دردناک و اسفبار است).

شأن نزول:

در شأن نزول این آیه روایات متعددی در منابع حدیث و کتب تفسیر نقل شده از جمله این که: آیه در مورد شخصی به نام «عبدالله بن سعد» نازل گردید، که از کاتبان وحی بود، اما خیانت کرد و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) او را طرد نمود.

پس از آن، او ادعا کرد: من می توانم همانند آیات قرآن را بیاورم. (۱)
 جمعی از مفسران نیز گفته اند: آیه یا قسمتی از آن درباره «مسيلمه کذاب» که از مدعیان
 دروغین نبوت بود نازل گردیده است. (۲)
 ولی با توجه به این که: داستان «مسيلمه» در اواخر عمر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بود، و این
 سوره از سوره های مکی است، طرفداران این شأن نزول معتقدند: این آیه همانند چند آیه
 دیگر از این سوره در «مدینه» نازل و به دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله) در لابلای آیات این
 سوره قرار داده شده است.
 در هر حال، آیه همانند سایر آیات قرآن که در شرایط خاصی نازل شده مضمون و محتوای آن
 کلی و عمومی است و همه مدعیان نبوت و مانند آنها را شامل می شود.

تفسیر:

چه کسی ستمکارتر است!؟

به دنبال آیات گذشته که به گفتار یهود درباره نفی نزول کتاب آسمانی بر انسان ها اشاره
 داشت، در این آیه سخن از گناهکاران دیگری است که در نقطه مقابل آنها قرار دارند و ادعای
 نزول وحی آسمانی بر خود می کنند، در حالی که دروغ می گویند.
 این آیه در حقیقت به سه دسته از این گونه افراد اشاره می کند:
 در مورد دسته نخست می فرماید: «چه کسی ستمکارتر است از کسانی که بر

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۱۱، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات
 بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۳۴ - تفسیر «تبیان»، جلد ۴،
 صفحه ۲۰۲، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۷،
 صفحات ۳۹ و ۴۰، مؤسسه التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

خدا دروغ می‌بندند، آیه ای را تحریف و سخنی از سخنان خدا را تغییر می‌دهند؟ (وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا).

و نسبت به دسته دوم می‌گوید: اینها ستمکارترند یا «آنها که ادعا می‌کنند به من وحی نازل می‌شود در حالی که نه پیامبرند و نه وحی بر آنها نازل شده است»؟ (أَوْ قَالَ أَوْحَى إِلَيَّ وَ لَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ).

و به دسته سوم این گونه اشاره کرده: آنها که به عنوان انکار نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) یا به عنوان استهزاء می‌گویند: «ما هم به زودی همانند این آیات را نازل می‌کنیم در حالی که دروغ می‌گویند و کمترین قدرتی بر این کار ندارند» (وَ مَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ).

آری، همه اینها ستمگرند و کسی ستمکارتر از آنها نیست؛ زیرا راه حق را به روی بندگان خدا می‌بندند، آنها را در بیراهه سرگردان می‌سازند و با رهبری رهبران راستین مبارزه می‌کنند. هم خود گمراهند و هم دیگران را به گمراهی می‌کشانند، چه ظلمی از این بالاتر، افرادی که صلاحیت رهبری ندارند ادعای رهبری کنند، آن هم رهبری الهی و آسمانی! باید توجه داشت: گر چه آیه مربوط به مدعیان نبوت و وحی است، ولی روح آن همه کسانی را که به دروغ ادعای مقامی را می‌کنند که شایسته آن نیستند، شامل می‌شود. سپس مجازات دردناک این گونه افراد را چنین بیان می‌نماید: «اگر تو ای پیامبر! این ستمکاران را به هنگامی که در شدائد مرگ و جان دادن فرو رفته اند مشاهده کنی، در حالی که فرشتگان قبض ارواح دست گشوده اند به آنها می‌گویند: جان خود را خارج سازید، خواهی دید که وضع آنها بسیار دردناک و

اسفبار است) (وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ). (۱)

در این حال، فرشتگان عذاب به آنها می گویند: «امروز گرفتار مجازات خوارکننده ای خواهید شد به خاطر دو کار: نخست این که بر خدا دروغ بستید و دیگر این که در برابر آیات او سر تسلیم فرود نیاوردید» (الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ).

نکته ها:

۱ - مدعیان دروغین نبوت و رهبران قلابی، همان طور که می بینیم به عنوان بدترین ظالمان در آیه معرفی شده اند، اشاره به این که: در حقیقت ظلمی بالاتر از این نیست که فکر کسی را بدزدند، عقیده او را تخریب کنند، راه سعادت را بر او ببندند و او را مستعمره فکری خود سازند.

۲ - جمله «بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ» ممکن است به این معنی باشد که فرشتگان قبض ارواح با گشودن دست ها آماده قبض روح آنها می شوند و ممکن است به معنی دست گشودن برای شروع مجازات آنها بوده باشد.

۳ - أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ: «جان و روح خود را خارج سازید» در حقیقت یک نوع تحقیر از ناحیه فرشتگان قبض ارواح نسبت به این گونه ظالمان است و گر نه بیرون ساختن روح و جان، کار خود ظالمان نیست، بلکه کار آن فرشتگان

۱ - «غَمَرَاتٍ» جمع «غمره» (بر وزن ضربه) در اصل، به معنی از بین بردن آثار چیزی است و سپس به معنی آب فراوانی که تمام چهره چیزی را می پوشاند آمده است و نیز به شدائد و گرفتاری هائی که انسان را در کام خود می کشد گفته می شود.

است، همانند این که هنگام اعدام یک قاتل جانی به او می گویند: اکنون بمیر!
در هر صورت، این تحقیر گویا در برابر تحقیری است که نسبت به آیات خدا، پیامبران و
بندگان خدا کرده اند.

ضمناً این آیه گواه دیگری بر استقلال روح و جدائی آن از جسم است.
و نیز از این آیه استفاده می شود که مجازات این نمونه از گناهکاران از همان لحظه جان دادن
و مرگ آغاز می گردد.

۹۴ وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فَرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ
وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ
شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ

ترجمه:

۹۴ - و (روز قیامت به آنها گفته می شود:) همه شما تنها به سوی ما بازگشت نمودید، همان
گونه که روز اول شما را آفریدیم؛ و آنچه را به شما بخشیده بودیم، پشت سر گذاردید! و
شفیعیانی را که شریک در شفاعت خود می پنداشتید، با شما نمی بینیم! پیوندهای شما بریده
شده است؛ و تمام آنچه را تکیه گاه خود تصور می کردید، از شما دور و گم شده اند!

شأن نزول:

در تفسیر «مجمع البیان»، تفسیر «طبری» و تفسیر «ألوسی» چنین نقل شده: یکی از مشرکان به
نام «نضر بن حارث» گفت:
لات و عزی (دو بت بزرگ و معروف عرب) در قیامت از من شفاعت خواهند کرد، آیه فوق
نازل شد و به او و امثال او پاسخ گفت. (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۱۵، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات
بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «تبیان»، جلد ۴، صفحه ۲۰۸، مکتب الاعلام الاسلامی،
طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - «جامع البیان» ابن جریر طبری، جلد ۷، صفحه ۳۶۳، دار الفکر بیروت،
۱۴۱۵ هـ ق.

تفسیر:

گمشده ها

در آیه گذشته به قسمتی از حالات ظالمان در آستانه مرگ اشاره شد، در این آیه، گفتاری را که خداوند به هنگام مرگ یا به هنگام ورود در صحنه قیامت به آنها می فرماید، منعکس شده است.

در آغاز می فرماید: «امروز همه شما به صورت تنها به سوی ما آمدید، همان گونه که بار اول شما را آفریدیم» (وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ).

آری، پس از قبض روح، انسان تنها و بدون کس وارد میدان و دادگاه عدل الهی می شود.

آنگاه می افزاید: «و اموالی که به شما بخشیده بودیم و تکیه گاه شما در زندگی بود، همه را

پشت سر گذارید» (وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ). (۱)

بنابراین، مال و ثروتی که برای شما اهمیت داشت، و تکیه گاه شما بود را رها ساخته، با دست تهی می روید.

و ادامه می دهد: «بت هائی که آنها را شفیع خود می پنداشتید، و شریک در تعیین سرنوشت

خود تصور می کردید، هیچ کدام را با شما نمی بینیم» (وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ).

هیچ کدام از بت هائی را که شفیع خود می پنداشتید با شما نخواهند بود.

درست بنگرید «جمع شما به پراکندگی گرائید و تمام پیوندها از شما بریده شد» (لَقَدْ نَقَطَ بَيْنَكُمْ).

رابطه قبیله و عشیره و بستگانی که در مواقع لزوم از شما حمایت می کردند،

۱ - «خَوَّلْنَاكُمْ» از ماده «خَوَّلَ» (بر وزن عمل) در اصل، به معنی چیزی است که نیاز به

سرپرستی، تدبیر و اداره دارد و معمولاً به اموال و نعمت های گوناگونی که خداوند به انسان می بخشد، گفته می شود.

به کلی قطع خواهد گردید.

آری «تمام پندارها و تکیه گاه هائی که فکر می کردید، نابود گشتند و گم شدند» (وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ).

می دانیم: مشرکان و بت پرستان عرب، روی سه چیز تکیه داشتند: «قبیله و عشیره» ای که به آن وابسته بودند.

«اموال و ثروت هائی» که برای خود گرد آورده بودند.

و «بت هائی» که آنها را شریک خدا در تعیین سرنوشت انسان و شفیع در پیشگاه او می پنداشتند.

هر یک از سه جمله آیه، به یکی از این سه موضوع اشاره شده که: چگونه به هنگام مرگ، همه آنها با انسان وداع می گویند، و او را تک و تنها به خود وامی گذارند؟

نکته ها:

۱- از قرار گرفتن این آیه به دنبال آیه قبل که گفتگوی فرشتگان قبض ارواح را به هنگام مرگ بیان می کرد، و همچنین با توجه به جمله «اموال خود را پشت سر گذاشتید» چنین استفاده می شود که: این خطاب نیز به هنگام مرگ به آنها گفته می شود، ولی از طرف خداوند. اما از بعضی روایات استفاده می شود: این خطاب به هنگام ورود در صحنه رستاخیز خواهد بود (۱) و البته در هدف اصلی آیه چندان تفاوتی نخواهد داشت.

۱- «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۱۵، ذیل آیه، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۶۸ - «نور البراهین»، جلد ۲، صفحه ۶۵، انتشارات جامعه مدرسین، طبع اول، ۱۴۱۷ هـ ق - «مجمع البحرین»، جلد ۳، صفحه ۳۷۹، مکتب النشر الثقافه الاسلامیه، طبع دوم، ۱۴۰۸ هـ ق.

۲- این آیه گر چه درباره مشرکان عرب نازل شده، ولی مسلماً اختصاص به آنها نخواهد داشت.

در آن روز به طور کلی تمام پیوندها و علائق مادی و همه معبودهای خیالی و ساختگی و تمام تکیه گاه هائی که انسان در این جهان برای خود ساخته و آنها را یار و یاور روز بدبختی خود می پندارد، از او جدا می شوند، او می ماند و اعمالش، او می ماند و خدایش، و بقیه از میان خواهند رفت، و به تعبیر قرآن، گم می شوند، یعنی آن چنان حقیر و پست و ناشناس خواهند بود که به چشم نمی آیند!

۹۵ إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ
 مِنَ الْحَىِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ
 ۹۶ فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ
 تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

ترجمه:

۹۵ - خداوند، شکافنده دانه و هسته است؛ زنده را از مرده خارج می سازد، و مرده را از زنده بیرون می آورد؛ این است خدای شما! پس چگونه از حق منحرف می شوید؟!
 ۹۶ - او شکافنده صبح است؛ و شب را مایه آرامش، و خورشید و ماه را وسیله حساب قرار داده است؛ این، اندازه گیری خداوند توانای داناست!

تفسیر:

شکافنده صبح

بار دیگر روی سخن را به مشرکان کرده و دلائل توحید را در ضمن عبارات جالب و نمونه های زنده ای از اسرار کائنات و نظام آفرینش و شگفتی های خلقت، شرح می دهد.
 در آیه اول، به سه قسمت از این شگفتی ها که در زمین است اشاره شده و در آیه دوم به سه قسمت از پدیده های آسمانی.

نخست می فرماید: «خداوند شکافنده دانه و هسته است» (إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى).

«فَالِق» از ماده «فَلَق» (بر وزن فرق) به معنی شکافتن چیزی و جدا کردن بعضی از بعضی دیگر است. (۱) «حَبَّ» و «حَبَّة» به معنی دانه های خوراکی و غذایی است، مثل گندم و جو و آنچه که قابل درو کردن است. (۲)

ولی گاهی به دانه های دیگر گیاهان نیز گفته می شود.

«نوی» به معنی هسته است، و این که: بعضی گفته اند: مخصوص هسته خرما است، شاید به خاطر این بوده که عرب به واسطه شرائط خاص محیطش هنگامی که این کلمه را به کار می برد، فکرش متوجه هسته خرما می شد.

اکنون ببینیم چه نکته ای در این تعبیر نهفته شده است.

باید توجه داشت: مهم ترین لحظه، در حیات یک گیاه، همان لحظه شکافتن دانه و هسته است که همانند لحظه تولد یک طفل، زمان انتقال از یک عالم به عالم دیگر محسوب می شود، و مهم ترین تحول در زندگی او در این لحظه رخ می دهد.

جالب این که: دانه و هسته گیاهان، غالباً بسیار محکمند، یک نگاه به هسته خرما و میوه هائی مانند هلو و شفتالو و دانه های محکم بعضی از حبوبات نشان می دهد که: چگونه آن نطفه حیاتی که در حقیقت، نهال و درخت کوچکی است در دژی فوق العاده محکم محاصره شده است.

ولی دستگاه آفرینش آن چنان خاصیت تسلیم و نرمش به این دژ نفوذناپذیر، و آن چنان قدرت و نیرو به آن جوانه بسیار لطیف و ظریفی که در درون هسته و دانه پرورش می یابد، می دهد که بتواند دیواره آن را بشکافد و از میان آن قد برافرازد، به راستی این حادثه در جهان گیاهان، حادثه شگرفی است

که قرآن به عنوان یک نشانه توحید انگشت روی آن گذاشته است. سپس می فرماید: «موجود زنده را از مرده بیرون می فرستد، و موجودات مرده را از زنده» (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ). این جمله که نظیر آن در قرآن کراراً دیده می شود، در حقیقت اشاره به نظام مرگ و حیات و تبدیل یکی به دیگری است.

گاهی از مواد آلی بی جان انواع چهره های حیات و زندگی در دل اقیانوس ها، اعماق جنگل ها، صحراها و بیابان ها بیرون می فرستد و از ترکیب موادی که هر کدام به تنهایی سم کشنده ای هستند مواد حیات بخش می سازد.

و گاهی به عکس، با دگرگونی مختصری موجودات زنده نیرومند و پر قدرت را به موجود بی جانی تبدیل می کند.

مسئله حیات و زندگی موجودات زنده، اعم از گیاهی و حیوانی، از پیچیده ترین مسائلی است که هنوز علم و دانش بشر نتوانسته است پرده از روی اسرار آن بردارد و به مخفیگاه آن گام بگذارد که چگونه عناصر طبیعی و مواد آلی با یک جهش عظیم، تبدیل به یک موجود زنده می شوند.

ممکن است یک روز بشر بتواند با استفاده از ترکیبات مختلف طبیعی در تحت شرایط بسیار پیچیده ای موجود زنده ای به صورت مونتاژ کردن اجزای یک ماشین که از پیش ساخته شده است، بسازد.

ولی نه عجز و ناتوانی امروز بشر و نه توانائی احتمالی او در آینده بر این کار، هیچ یک نمی تواند از اهمیت موضوع حیات و حکایت نظام پیچیده آن از یک مبدأ عالم و قادر بکاهد.

لذا می بینیم قرآن برای اثبات وجود خدا بارها روی این مسئله تکیه کرده است، و پیامبران بزرگی همچون ابراهیم و موسی (علیهما السلام) در برابر گردنکشانی

همچون نمرود و فرعون، به وسیله پدیده حیات و حکایت آن از وجود مبدأ قادر و حکیم جهان استدلال می کردند.

ابراهیم(علیه السلام) به نمرود می گوید: رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ: «خدای من کسی است که حیات می بخشد و می میراند». (۱)

و موسی(علیه السلام) در برابر فرعون می گوید: وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى: «پروردگار من کسی است که از آسمان آبی فرو فرستاد و زوج هائی از انواع گیاهان به وجود آورد». (۲)

البته نباید فراموش کرد که: پیدایش موجودات زنده از مواد بی جان، تنها در آغاز پیدایش حیات در روی زمین نبوده، هم اکنون نیز با جذب آب و مواد دیگر به سلول های موجودات زنده در حقیقت، لباس حیات در اندام این موجودات بی جان پوشانیده می شود. بنابراین، قانونی که در علوم طبیعی امروز مسلّم است که می گوید: در شرایط امروز زمین، هیچ موجود بی جانی تبدیل به موجود جاندار نمی شود و هر کجا موجود زنده ای پیدا شود حتماً از تخم موجود زنده دیگری بوده است، هیچ گونه منافاتی با آنچه گفتیم ندارد (دقت کنید). از روایاتی که در تفسیر این آیه، یا آیات مشابه آن از امامان اهل بیت(علیهم السلام) به ما رسیده است استفاده می شود که منظور از حیات و مرگ در این آیه، تنها حیات و مرگ مادی نیست، بلکه حیات و مرگ معنوی را نیز در بر می گیرد. (۳)

۱ - بقره، آیه ۲۵۸.

۲ - طه، آیه ۵۳.

۳ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۵، باب طینة المؤمن و الکافر، دار الکتب الاسلامیة - تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۵۴۳ - «بحار الانوار»، جلد ۶۴، صفحه ۷۷، باب ۳: طینة المؤمن و خروج من الکافر، و صفحه ۸۸ - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۵۴، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «نورالثقلین»، جلد ۱، صفحات ۲۶۵ و ۷۶۴، و جلد ۴، صفحه ۳۹۳، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم،

۱۴۱۲ هـ ق - «المیزان»، جلد ۷، صفحه ۳۰۸، انتشارات جامعه مدرسین قم.

افراد با ایمانی را می بینیم که از پدرانی بی ایمان به وجود می آیند، و افراد شرور، آلوده و بی ایمانی را مشاهده می کنیم که از نسل افراد پاکند، و قانون وراثت را با اراده و اختیار خود نقض می کنند که این خود یکی دیگر از نشانه های عظمت آفریدگار است که چنین قدرت اراده ای به انسان بخشیده است.

نکته دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است این است: «يُخْرِجُ» که فعل مضارع است همانند «مخرج» که اسم فاعل است دلالت بر استمرار دارد، یعنی نظام پیدایش حیات از موجودات مرده، و پیدایش مردگان از موجودات زنده، یک نظام دائمی و عمومی در جهان آفرینش است.

و در پایان آیه به عنوان تأکید و تحکیم مطلب می فرماید: «این است خدای شما و این است آثار قدرت و علم بی پایان او، با این حال، چگونه از حق منحرف می شوید و شما را به راه باطل می کشانند؟» (ذَلِكُمْ اللَّهُ فَانْتَى تُؤْفَكُونَ).

در آیه دوم - همان طور که گفتیم - به سه نعمت از نعمت های جوئی و آسمانی اشاره شده است.

نخست می فرماید: «خداوند شکافنده صبح است» (فَالِقُ الْإِصْبَاحِ).

«فَلَقَ» (بر وزن خلق) در اصل، به معنی شکافتن است، و این که صبح را «فَلَقَ» می گویند نیز به همین مناسبت می باشد، «اصباح» و «صبح» هر دو به یک معنی است.

تعبیر بالا از تعبیرهای بسیار زیبایی است که در اینجا به کار رفته است؛ زیرا تاریکی شب به پرده ضخیمی تشبیه شده که روشنائی سپیده دم آن را چاک زده از هم می شکافد، و این موضوع هم درباره صبح صادق تطبیق می کند و هم صبح کاذب؛

زیرا کاذب به روشنائی کم رنگی گفته می شود که در آخر شب به صورت عمودی از مشرق در آسمان پاشیده می شود و همچون شکافی است که از طرف شرق به غرب در خیمه تاریک و سیاه شب پدید می آید.

و صبح صادق که بعد از آن طلوع می کند به شکل نوار سفید، درخشان و زیبایی است که در آغاز در پهنه افق مشرق آشکار می شود، گوئی چادر سیاه شب را از طرف پائین در امتداد شمال و جنوب شکافته و پیش می رود و تدریجاً بالا آمده و سراسر آسمان را فرا می گیرد. قرآن علاوه بر این که: کراراً روی نعمت نور و ظلمت و شب و روز تکیه کرده، در اینجا روی مسأله طلوع صبح تکیه می کند که یکی از نعمت های بزرگ پروردگار است؛ زیرا می دانیم این پدیده آسمانی نتیجه وجود جوّ زمین (یعنی قشر ضخیم هوا که دور تا دور این کره را پوشانیده) می باشد.

اگر اطراف کره زمین همانند کره ماه جوّی وجود نداشت، نه بین الطلوعین و فلق وجود داشت و نه سپیدی آغاز شب و شفق.

بلکه آفتاب همانند یک میهمان ناخوانده بدون هیچ مقدمه سر از افق مشرق بر می داشت، نور خیره کننده خود را در چشم هائی که به تاریکی شب عادت کرده بود فوراً می پاشید، و به هنگام غروب مانند یک مجرم فراری، یک مرتبه از نظرها پنهان می شد و در یک لحظه تاریکی و ظلمت وحشتناکی همه جا را فرا می گرفت.

اما وجود جوّ زمین و فاصله ای که در میان تاریکی شب، و روشنائی روز به هنگام طلوع و غروب آفتاب قرار دارد، انسان را تدریجاً برای پذیرا شدن هر یک از این دو پدیده متضاد آماده می سازد، و انتقال از نور به ظلمت و از ظلمت به نور، به صورت تدریجی و ملایم و کاملاً مطبوع و قابل تحمل انجام می گردد.

بسیار دیده ایم هنگام شب در یک اطاق پر نور که در یک لحظه چراغ خاموش می شود چه حالت ناراحت کننده ای به همه دست می دهد و اگر این خاموشی ساعتی طول بکشد، هنگامی که چراغ بدون مقدمه روشن می شود باز حالت ناراحتی تازه ای به همه دست می دهد.

نور خیره کننده چراغ چشم را می آزارد و برای دیدن اشیاء اطراف، دچار زحمت می شویم و اگر این موضوع تکرار شود، مسلماً برای چشم زیان بخش خواهد بود، شکافنده صبح این مشکل را به صورت بسیار عالی برای بشر حل کرده است. (۱)
ولی برای این که تصور نشود شکافتن صبح دلیل این است که تاریکی و ظلمت شب، چیز نامطلوب و یا مجازات و سلب نعمت است بلافاصله می فرماید: «خداوند شب را مایه آرامش قرار داد» (وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا).

این موضوع مسلم است که انسان در برابر نور و روشنائی تمایل به تلاش و کوشش دارد، جریان خون متوجه سطح بدن می شود، و تمام سلول ها آماده فعالیت می گردند، و به همین دلیل خواب در برابر نور، چندان آرام بخش نیست.

ولی هر قدر محیط تاریک بوده باشد، خواب عمیق تر و آرامبخش تر است؛ زیرا در تاریکی خون متوجه درون بدن می گردد و به طور کلی سلول ها در یک آرامی و استراحت فرو می روند، به همین دلیل در جهان طبیعت نه تنها حیوانات بلکه گیاهان نیز به هنگام تاریکی شب، به خواب فرو می روند و با نخستین اشعه صبحگاهان جنب و جوش و فعالیت را شروع می کنند.

به عکس دنیای ماشینی که شب را تا بعد از نیمه بیدار می مانند، و روز را تا

۱ - علمای هیئت می گویند: طلوع صبح، هنگامی شروع می شود که خورشید در سمت مشرق به ۱۸ درجه فاصله به افق برسد و هنگامی تاریکی شب همه جا را می پوشاند و شفق ناپدید می گردد که خورشید در سمت مغرب به همان ۱۸ درجه زیر افق برسد.

مدت زیادی بعد از طلوع آفتاب در خواب فرو می روند، و نشاط و سلامت خود را از دست می دهند.

در احادیثی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده، دستورهائی می خوانیم که همه با روح این مطلب سازگار است، از جمله در «نهج البلاغه» از علی (علیه السلام) نقل شده که: به یکی از دوستان خود دستور داد در آغاز شب هرگز به سیر خود ادامه مده؛ زیرا خداوند شب را برای آرامش قرار داده است و آن را وقت اقامت - نه کوچ کردن - قرار داده، در شب بدن خود را آرام بدار و استراحت کن. (۱)

در حدیثی که در «کافی» از امام باقر (علیه السلام) نقل شده می خوانیم: تَزَوَّجَ بِاللَّيْلِ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ سَكَنًا: «مراسم ازدواج را در شب قرار ده؛ زیرا شب مایه آرامش است»، همان طور که ازدواج و آمیزش صحیح جنسی نیز آرام بخش است. (۲)

و نیز در کتاب «کافی» می خوانیم: امام علی بن الحسین (علیه السلام) به خدمتکاران دستور می داد: هرگز به هنگام شب و قبل از طلوع فجر، حیوانات را ذبح نکنند و می فرمود: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا لِكُلِّ شَيْءٍ: «خداوند شب را برای همه چیز مایه آرامش قرار داده است». (۳)

سپس به سومین نعمت و نشانه عظمت خود اشاره کرده، می فرماید: «و خورشید و ماه را وسیله حساب در زندگی شما قرار داد» (وَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانًا).

۱ - «نهج البلاغه» بخش نامه ها، نامه ۱۲.

۲ - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۳۶۷، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۰، صفحه ۹۱، چاپ آل البیت - «عوالی الالائی»، جلد ۳، صفحه ۳۰۳، انتشارات سید الشهداء قم، ۱۴۰۵ هـ ق - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۴۱، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق -

«نورالثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۵۰، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

۳ - «کافی»، جلد ۶، صفحه ۲۳۶، دار الکتب الاسلامیه - «تهذیب»، جلد ۹، صفحه ۶۰، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۴، صفحه ۴۱، چاپ آل البیت.

«حُسبان» (بر وزن لقمان) مصدر، از ماده «حساب»، به معنی حساب کردن است، و در اینجا ممکن است منظور این بوده باشد که گردش منظم و سیر مرتب این دو کره آسمانی (البته منظور از حرکت آن، در نظر ما است که ناشی از حرکت زمین است) موجب می شود که شما بتوانید برنامه های مختلف زندگی خود را تحت نظام و حساب در آورید (همان طور که در تفسیر بالا ذکر کردیم).

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند: منظور از جمله بالا این است که خود این دو کره آسمان، تحت نظام و حساب و برنامه است.

بنابراین، در صورت اول اشاره به یکی از نعمت های خداوند است برای انسان ها، و در صورت دوم اشاره به یکی از نشانه های توحید و دلایل اثبات وجود خدا است. و ممکن است اشاره به هر دو معنی بوده باشد.

در هر صورت، این موضوع، بسیار جالب توجه است که میلیون ها سال کره زمین به دور خورشید، و ماه به دور زمین گردش می کند، و بر اثر آن قرص آفتاب در برابر برج های دوازده گانه فلکی در نظر ما زمینیان گردش می نماید، و قرص ماه با هلال منظم خود و تغییر تدریجی و نوسان مرتب ظاهر می شود، این گردش به قدری حساب شده است که حتی لحظه ای پس و پیش نمی شود.

اگر طول مسیر زمین را به دور خورشید در نظر بگیریم که در یک مدار بیضی شکل که شعاع متوسط آن ۱۵۰ میلیون کیلومتر است می گردد، با آن نیروی عظیم جاذبه آفتاب، و همچنین کره ماه که در هر ماه مسیر دایره مانند خود را با شعاع متوسط ۳۸۴ هزار کیلومتر طی می کند و نیروی عظیم جاذبه زمین دائماً آن را به سوی خود می کشد.

آنگاه متوجه خواهیم شد که چه تعادل دقیقی در میان نیروی جاذبه این

کرات از یکسو، و نیروی گریز از مرکز آنها از سوی دیگر، برقرار شده که در سیر منظم آنها لحظه ای وقفه یا کم و زیاد ایجاد نمی کند، و این ممکن نیست مگر در سایه یک علم و قدرت بی انتها که هم طرح آن را بریزد و هم آن را دقیقاً اجرا کند.

و لذا در پایان آیه می فرماید: «این اندازه گیری خداوندی است که هم توانا است و هم دانا» (ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ).

۹۷ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

ترجمه:

۹۷ - او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد، تا در تاریکی های خشکی و دریا، به وسیله آنها راه یابید! نشانه ها (ی خود) را برای کسانی که می دانند، (و اهل فکر و اندیشه اند) بیان داشتیم!

تفسیر:

ستارگان هدایت در تاریکی ها

در تعقیب آیه قبل که به نظام گردش آفتاب و ماه اشاره شده بود، در اینجا به یکی دیگر از نعمت های پروردگار اشاره کرده، می فرماید: «او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در پرتو آنها راه خود را در تاریکی صحرا و دریا، در شب های ظلمانی، بیابید» (وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ).

و در پایان آیه می فرماید: «نشانه ها و دلایل خود را برای افرادی که اهل فکر، فهم و اندیشه اند روشن ساختیم» (قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ).

انسان هزاران سال است که با ستارگان آسمان و نظام آنها آشنا است، گر چه، هر قدر علم و دانش انسان پیشتر رفته است به عمق این نظام واردتر شده، ولی در هر حال، همیشه کم و بیش به وضع آنها آشنا بوده، لذا برای جهت یابی در سفرهای دریائی و خشکی بهترین وسیله او، همین ستارگان بوده اند.

مخصوصاً در اقیانوس های وسیع که هیچ نشانه ای برای پیدا کردن راه مقصد در دست نیست، به خصوص در آن زمان که دستگاه قطب نما نیز اختراع نشده بود، وسیله مطمئنی جز ستارگان آسمان وجود نداشتند، همان ها بودند که میلیون ها بشر را از گمراهی و غرقاب نجات می دادند و به سر منزل مقصود می رسانیدند.

نگاه پی در پی به صفحه آسمان در چند شب متوالی، نشان می دهد که قرار گرفتن ستارگان در همه جای آسمان یکنواخت است گوئی ستارگان همانند دانه های مرواریدی هستند که روی یک پارچه سیاه دوخته شده اند، و این پارچه را در آغاز شب از سمت مشرق به سوی مغرب می کشند و همگی با آن در حرکتند و به دور محور زمین می گردند بدون این که فاصله آنها تغییر پیدا کند.

تنها استثنائی که به این قانون کلی می خورد این است که: تعدادی از ستارگان - که آنها را سیارات می نامند - حرکات مستقل و مخصوص به خود دارند، و مجموع آنها از ۸ ستاره تجاوز نمی کند که ۵ عدد آنها با چشم دیده می شوند (عطارد، زهره، زحل، مریخ و مشتری). ولی تنها با دوربین های نجومی می توان سه سیاره دیگر (اورانوس و نپتون و پلوتون) را مشاهده کرد، البته با توجه به این که زمین نیز یکی از سیاراتی است که به دور خورشید می گردد، مجموع عدد آنها به ۹ می رسد.

شاید انسان های قبل از تاریخ نیز با وضع «ثوابت» و «سیارات» آشنا بوده اند؛ زیرا برای انسان هیچ منظره ای جالب تر و دل انگیزتر از منظره آسمان در یک شب تاریک و پرستاره نیست، و به همین دلیل، بعید نیست آنها نیز برای پیدا کردن مسیر خود از ستارگان استفاده می کرده اند. از بعضی از روایات که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است استفاده

می شود: آیه فوق تفسیر دیگری نیز دارد، و آن این که: منظور از «نجوم»، رهبران الهی و هادیان راه سعادت، یعنی امامان هستند که مردم به وسیله آنها در تاریکی های زندگی از گمراهی نجات می یابند. (۱)

اما همان طور که بارها گفته ایم این گونه تفاسیر معنوی با تفسیر ظاهری و جسمانی آیه منافاتی ندارد، و ممکن است آیه ناظر به هر دو قسمت باشد.

۱ - «نورالتقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۵۰، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحه ۷۶ - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحه ۲۱۱، مؤسسه دارالکتاب قم، ۱۴۰۴ هـ ق - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۴۲، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق.

۹۸ وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا
الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ

۹۹ وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ
فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنَ طَلْعِهَا
قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ الزَّيْتُونِ وَ الرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ
مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِنِّي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ

ترجمه:

۹۸ - او کسی است که شما را از یک نفس آفرید! (و شما دو گروه هستید): بعضی پایدار (از
نظر ایمان یا خلقت کامل)، و بعضی ناپایدار؛ ما آیات خود را برای کسانی که می فهمند،

تشریح نمودیم!

۹۹ - او کسی است که از آسمان، آبی نازل کرد؛ و به وسیله آن، گیاهان گوناگون رویاندیم؛ و
از آن، ساقه ها و شاخه های سبز، خارج ساختیم؛ و از آنها دانه های متراکم، و از شکوفه نخل،
شکوفه هائی با رشته های باریک بیرون فرستادیم؛ و باغ هائی از انواع انگور و زیتون و انار،
(گاه) شبیه به یکدیگر، و (گاه) بی شباهت! هنگامی که میوه می دهد، به میوه آن و طرز
رسیدنش بنگرید که در آن، نشانه هائی برای افراد با ایمان است!

تفسیر:

باران، مادر نعمت ها

در این آیات نیز دلائل توحید و خداشناسی تعقیب شده است؛ زیرا قرآن برای این هدف: گاهی انسان را در آفاق و جهان های دوردست، سیر می دهد، و گاهی او را به سیر در درون وجود خویش دعوت می نماید و آیات و نشانه های پروردگار را در جسم و جان خودش برای او شرح می دهد، تا خدا را در همه جا و در همه چیز ببیند. نخست می فرماید: «او کسی است که شما را از یک انسان آفرید» (وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ).

یعنی شما با این همه چهره های گوناگون، ذوق ها و افکار متفاوت، و تنوع وسیع در تمام جنبه های وجودی، همه از یک فرد آفریده شده اید، و این نهایت عظمت خالق و آفریدگار را می رساند که چگونه از یک مبدأ این همه چهره های متفاوت آفریده است؟ قابل توجه این که: در این جمله، از «خلقت» انسان تعبیر به «انشاء» شده است. این کلمه چنان که از متون لغت استفاده می شود به معنی ایجاد و ابداع آمیخته با تربیت و پرورش است.

یعنی نه تنها خداوند شما را بدون هیچ سابقه آفرید، که تربیت و پرورش شما را نیز بر عهده گرفت، و مسلم است که اگر آفریننده، چیزی را بیافریند، سپس او را رها سازد، زیاد قدرت نمائی نکرده.

اما اگر همواره او را تحت حمایت خویش قرار دهد و لحظه ای از پرورش و

تربیت او غافل نگردد، عظمت و رحمت خود را کاملاً نشان داده است. ضمناً نباید از جمله فوق، این توهّم پیدا شود که: «حوا» مادر نخستین ما، از «آدم» آفریده شده است - آن چنان که در «تورات» در فصل دوم، شماره ۲۲ تا ۲۴ از سفر تکوین آمده است - بلکه چون «آدم و حوا» طبق روایات اسلامی، هر دو از یک خاک آفریده شده اند و هر دو یک جنس و یک نوع می باشند، کلمه نفس واحده به آنها گفته شده است، در آغاز سوره «نساء» در این باره بحث کرده ایم. (۱)

سپس می فرماید: «جمعی از افراد بشر مستقر هستند و جمعی مستودع» (فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ). «مُسْتَقَرٌّ» در اصل، از ماده «قَرَّ» (بر وزن حُرِّ) به معنی سرما است و از آنجا که سرمای شدید هوا، انسان و موجودات دیگر را خانه نشین می کند، این کلمه به معنی سکون و توقف و قرار گرفتن آمده است، و مستقر به معنی ثابت و پایدار می آید.

«مُسْتَوْدَعٌ» از ماده «وَدَّع» (بر وزن منع) به معنی ترک کردن است و از آنجا که امور ناپایدار محل خود را به زودی ترک می گویند، این کلمه به معنی ناپایدار نیز به کار می رود، و «ودیع» را از این نظر «ودیع» می گویند که باید محل خود را ترک گوید و به دست صاحب اصلی باز گردد.

از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه می گیریم: آیه فوق می گوید: بعضی از انسان ها پایدارند و بعضی ناپایدار.

در این که: منظور از این دو تعبیر، در اینجا چیست؟ در میان مفسران گفتگوی زیادی دیده می شود، ولی از میان آنها چند تفسیر که در عین حال

۱ - به جلد سوم تفسیر «نمونه»، ابتدای سوره «نساء» مراجعه فرمائید.

منافاتی با هم ندارند و می‌تواند همه به عنوان تفسیر آیه پذیرفته شود، نزدیک تر به نظر می‌رسند.

نخست این که: منظور از «مستقر» انسان هائی هستند که آفرینش آنها کامل شده و در «قرارگاه» رحم مادر، یا در روی زمین گام نهاده اند.

و «مستودع» اشاره به افرادی است که هنوز آفرینش آنها پایان نیافته و به صورت نطفه ای در صلب پدران هستند.

دیگر این که: «مستقر» اشاره به روح انسان می‌باشد که موضوعی پایدار و برقرار است.

و «مستودع» اشاره به جسم انسان است که ناپایدار و فانی است.

در بعضی از روایات یک تفسیر معنوی برای این دو تعبیر نیز، وارد شده که «مستقر» اشاره به انسان هائی است که دارای ایمان پایدارند و «مستودع» اشاره به آنها است که ایمانی ناپایدار دارند. (۱)

این احتمال نیز وجود دارد که: دو تعبیر فوق، اشاره به اجزای اولیه تشکیل دهنده نطفه انسان بوده باشد؛ زیرا چنان که می‌دانیم نطفه انسان از دو جزء یکی «اوول» (نطفه ماده) و دیگری «اسپرم» (نطفه نر) تشکیل شده است.

نطفه ماده در رحم تقریباً ثابت و مستقر است.

ولی نطفه های نر به صورت جانداران متحرک به سوی او با سرعت حرکت می‌کنند و نخستین فرد «اسپرم» که به «اوول» می‌رسد با او می‌آمیزد و بقیه را عقب می‌راند و نطفه اوئی انسان را تشکیل می‌دهد.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۵۰، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الأنوار»، جلد ۴۸، صفحه ۱۵۹، جلد ۴۹، صفحه ۲۶۳، جلد ۵۷، صفحه ۲۷۰، و جلد ۶۶، صفحات ۲۱۲، ۲۲۲ و ۲۲۳ - «میزان الحکمه»، جلد ۱، صفحه ۲۰۰، دار الحدیث، طبع اول - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحات ۳۷۱، ۳۷۲ و ۳۷۳، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق.

در پایان آیه، بار دیگر می فرماید: «ما نشانه های خود را برشمردیم تا آنها که دارای فهم و درکند، ببیندیشند» (قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ).
با مراجعه به لغت استفاده می شود که: «فقه» هر گونه علم و فهمی نیست، بلکه از معلومات حاضر، پی به معلومات غائب بردن است. (۱) بنابراین، توجه به آفرینش انسان با این همه چهره های متفاوت و قیافه های جسمی و روحی مختلف درخور این است که افراد نکته سنج در آن ببیندیشند و خدای خود را از آن بشناسند.

آیه دوم، آخرین آیه ای است که در این سلسله بحث ها ما را به شگفتی های جهان آفرینش، و شناسائی خداوند از طریق آن دعوت می کند.

در آغاز به یکی از مهم ترین و اساسی ترین نعمت های پروردگار که می توان آن را ریشه و مادر سایر نعمت ها دانست اشاره می کند و آن پیدایش، رشد و نمو گیاهان و درختان در پرتو آن است، می فرماید: «او کسی است که از آسمان، آبی (برای شما) فرستاد» (وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً).

این که می گوید: از طرف آسمان، یعنی از طرف بالا، به خاطر آن است که: آسمان در لغت عرب به هر چیزی گفته می شود که در طرف بالا قرار گرفته باشد، و به خاطر آن است که تمام منابع آب روی زمین اعم از چشمه ها، نهرها، قنات ها و چاه های عمیق به آب باران منتهی می گردد، لذا کمبود باران در همه آنها اثر می گذارد و اگر خشکسالی ادامه یابد، همگی خشک می شوند.

سپس به اثر بارز نزول باران اشاره کرده، می فرماید: «به واسطه آن روئیدنی ها را از همه نوع از زمین خارج ساختیم» (فَأَخْرَجْنَا بِهٖ نَبَاتٍ كُلِّ شَيْءٍ).

مفسران در تفسیر نَبَاتِ كُلِّ شَيْءٍ: «گیاهان هر چیز» دو احتمال ذکر کرده اند:

نخست این که: منظور از آن انواع و اصناف گیاهانی است که همه با یک آب آبیاری و از یک زمین و یک نوع خاک پرورش می یابند، و این از عجائب آفرینش است که چگونه این همه انواع گیاهان با آن خواص کاملاً متفاوت و گاهی متضاد و اشکال گوناگون و مختلف همه در یک زمین و با یک آب پرورش می یابند.

دیگر این که: منظور، گیاهان مورد نیاز هر چیزی است، یعنی هر یک از پرندگان، چهارپایان، حشرات و حیوانات دریا و صحرا بهره ای از این گیاهان دارند.

جالب این که: خداوند از یک زمین و یک آب، غذای مورد نیاز همه را تأمین کرده است و این یک شاهکار بزرگ است که فی المثل از یک ماده معین در آشپزخانه، هزاران نوع غذا برای انواع سلیقه ها و مزاج ها تهیه کنند.

جالب تر این که: نه تنها گیاهان صحرا و خشکی ها از برکت آب باران پرورش می یابند، که گیاهان بسیار کوچکی که در لابلای امواج آب دریاها می رویند و خوراک عمده ماهیان دریا است از پرتو نور آفتاب و دانه های باران رشد می کنند.

فراموش نمی کنم یکی از ساکنان جزایر خلیج فارس که از کمبود صید شکایت داشت در مورد بیان علت آن می گفت:

کمبود صید ماهی به خاطر خشکسالی است، او معتقد بود: اثر حیات بخش دانه های باران در دریا حتی بیش از خشکی ها است!

سپس به شرح این جمله پرداخته و موارد مهمی از گیاهان و درختان را که به وسیله آب باران پرورش می یابند، خاطر نشان می سازد، نخست می گوید:

«ما به وسیله آن، ساقه های سبز گیاهان و نباتات را از زمین خارج ساختیم، و از دانه کوچک و خشک، ساقه ای با طراوت و سرسبز که لطافت و زیبایی آن چشم را خیره می کند آفریدیم»
(فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا). (۱)

«و از آن ساقه سبز، دانه های روی هم چیده شده، (همانند خوشه گندم و ذرت) بیرون می آوریم» (نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا). (۲)

همچنین «به وسیله آن از درختان نخل خوشه سر بسته ای بیرون فرستادیم که پس از شکافته شدن رشته های باریک و زیبایی که دانه های خرما را بر دوش خود حمل می کنند و از سنگینی به طرف پائین متمایل می شوند خارج می گردد» (وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ). «طَلْع» به معنی خوشه سر بسته خرما است که در غلاف سبز رنگ زیبایی پیچیده شده و پس از شکافته شدن از وسط آن رشته های باریکی بیرون می آید و همان ها بعداً خوشه های خرما را تشکیل می دهند.

«قِنْوَان» جمع «قِنْو» (بر وزن صنف) اشاره به همین رشته های باریک و لطیف است. «دَانِيَةٌ» به معنی نزدیک است، و ممکن است اشاره به نزدیکی این رشته ها به یکدیگر بوده باشد، یا به متمایل شدن آنها به طرف پائین به خاطر سنگین بار شدن. و نیز «باغ هائی از انگور و زیتون و انار پرورش دادیم» (وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ

۱ - «خَضِر» به معنی «اخضر» یعنی سبز رنگ می باشد، بنابراین، تمام سبزی ها حتی جوانه های درختان را نیز شامل می شود.
ولی از آیه فوق چون در پشت سر آن اشاره به دانه های غذایی شده، استفاده می شود که منظور خصوص زراعت است.

۲ - «مُتَرَاكِب» از ماده «رکوب» به معنی سواری است، یعنی دانه هائی که بر سر یکدیگر سوار شده اند، و بیشتر از دانه های غذایی چنین هستند.

وَ الزَّيْتُونِ وَ الرُّمَّانِ).

سپس اشاره به یکی دیگر از شاهکارهای آفرینش در این درختان کرده، می فرماید: «هم با یکدیگر شباهت دارند و هم ندارند» (مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ).
 با توجه به آیه ۱۴۱ همین سوره که وصف متشابه و غیر متشابه را برای «زیتون و انار» ذکر کرده، می توان استفاده کرد که در آیه مورد بحث نیز وصف مزبور درباره همین دو درخت است.^(۱) این دو درخت از نظر شکل ظاهری و ساختمان شاخه ها و برگ ها شباهت زیادی با هم دارند، در حالی که از نظر میوه، طعم و خاصیت آن بسیار با هم متفاوتند، یکی دارای ماده چربی مؤثر و نیرومند، دیگری دارای ماده اسیدی و یا قندی است، که با یکدیگر کاملاً متفاوتند.
 به علاوه این دو درخت گاهی درست در یک زمین پرورش می یابند و از یک آب مشروب می شوند یعنی هم با یکدیگر تفاوت زیاد دارند و هم شباهت.
 این احتمال در تفسیر آیه نیز وجود دارد که عبارت فوق، اشاره به انواع و اصناف مختلف درختان و میوه ها است.
 بعضی از میوه ها و درختان با یکدیگر شبیهند.
 و بعضی دیگر با هم مختلفند، یعنی هر کدام از این دو، صفتی است برای یک دسته از درختان و میوه ها.
 اما طبق تفسیر اول، هر دو، صفت برای یک چیز بودند.
 آنگاه از میان تمام اعضای پیکر درخت، بحث را روی میوه برده می گوید:
 «نگاهی به ساختمان میوه آن به هنگامی که به ثمر می نشیند، و همچنین

۱ - «راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: «مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ» با «مُتَشَابِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ» تقریباً یک معنی دارد.

نگاهی به چگونگی رسیدن میوه ها بکنید که در اینها نشانه های روشنی از قدرت و حکمت خدا برای افرادی است که ایمان می آورند» (انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّا فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

با توجه به آنچه امروز در گیاه شناسی از چگونگی پیدایش میوه ها و رسیدن آنها می خوانیم، نکته این اهمیت خاص، که قرآن برای میوه قائل شده است روشن می شود؛ زیرا پیدایش میوه ها درست همانند تولد فرزند در جهان حیوانات است:

نطفه های نر با وسائل مخصوصی (وزش باد یا حشرات و مانند آنها) از کیسه های مخصوص جدا می شوند، و روی قسمت مادگی گیاه قرار می گیرند، پس از انجام عمل لقاح و ترکیب شدن با یکدیگر، نخستین تخم و بذر تشکیل می گردد، و در اطرافش انواع مواد غذایی آن را در بر می گیرند.

این مواد غذایی از نظر ساختمان بسیار متنوع و همچنین از نظر طعم و خواص غذایی و طبی فوق العاده متفاوتند.

گاهی یک میوه (مانند انار و انگور) دارای صدها دانه است که هر دانه ای از آنها خود جنین و بذر درختی محسوب می شود و ساختمانی بسیار پیچیده و تو در تو دارد.

شرح ساختمان همه میوه ها و مواد غذایی و داروئی آنها از حوصله این بحث خارج است، ولی بد نیست به عنوان نمونه اشاره ای به ساختمان میوه انار که قرآن در آیه فوق - مخصوصاً - به آن اشاره کرده است، بنمائیم:

اگر یک انار را بشکافیم و یک دانه کوچک آن را به دست گرفته و در مقابل آفتاب یا چراغ قرار دهیم، و درست در آن دقت کنیم می بینیم از قسمت های کوچک تری تشکیل شده که همانند بطری های بسیار کوچکی با محتوای

مخصوص آب انار در کنار هم چیده شده اند.

در یک دانه کوچک انار شاید صدها از این بطری های بسیار ریز قرار دارد، سپس اطراف آنها را با پوسته ای ظریف که همان پوسته شفاف یک دانه انار است گرفته.

بعد از آن برای این که این بسته بندی کامل تر و محکم تر و دورتر از خطر باشد تعدادی از دانه های انار را روی یک پایه با نظام مخصوصی چیده و پرده سفید رنگ نسبتاً ضخیمی اطراف آن پیچیده.

پس از آن پوسته ضخیم و محکمی که از دو طرف دارای لعاب خاصی است به روی همه آنها کشیده، تا هم از نفوذ هوا و میکروب ها جلوگیری کند، هم در مقابل ضربات، آنها را حفظ نماید، و هم تبخیر آب درون دانه ها را فوق العاده کم کند.

این بسته بندی ظریف، مخصوص دانه انار نیست، بلکه در میوه های دیگر مانند پرتقال و لیمو نیز دیده می شود، اما در انار و انگور بسیار ظریف تر و جالب تر است.

گویا بشر برای فرستادن مایعات از نقطه ای به نقطه دیگر از همین اصل استفاده کرده که نخست شیشه های کوچک را در یک کارتن کوچک چیده و میان آنها را از ماده نرمی پر می کند، سپس کارتن های کوچک تر را در یک کارتن بزرگ تر و مجموع آنها را به صورت یک بار بزرگ به مقصد حمل می کند!

طرز قرار گرفتن دانه های انار روی پایه های داخلی، و گرفتن سهم خود از آب و مواد غذایی از آنها از این هم عجیب تر و جالب تر است.

تازه اینها چیزهایی است که با چشم می بینیم و اگر ذرات این میوه ها را زیر میکروسکوپ ها بگذاریم، آنگاه جهانی پرغوغا با ساختمان های عجیب و

شگفت انگیز و فوق العاده حساب شده در مقابل چشم ما مجسم می شود. (۱)
 چگونه ممکن است کسی با چشم حقیقت بین به یک میوه نگاه کند و معتقد شود سازنده آن
 هیچ گونه علم و دانشی نداشته است؟!
 و این که می بینیم قرآن با جمله انظُرُوا: «نگاه کنید» دستور به دقت کردن در این قسمت از گیاه
 داده برای توجه به همین حقایق است.

این از یکسو، از سوی دیگر مراحل مختلفی را که یک میوه از هنگامی که نارس است تا
 موقعی که کاملاً رسیده می شود، می پیماید، بسیار قابل ملاحظه است؛ زیرا لابرآتواریهای
 درونی میوه دائماً مشغول کارند، و مرتباً ترکیب شیمیائی آن را تغییر می دهند، تا هنگامی که به
 آخرین مرحله برسد و وضع ساختمان شیمیائی آن تثبیت گردد.

هر یک از این مراحل خود نشانه ای از عظمت و قدرت آفریننده است.
 ولی باید توجه داشت که به تعبیر قرآن تنها افراد با ایمان یعنی افراد حق بین و جستجوگران
 حقیقت، این مسائل را می بینند و گرنه با چشم عناد و لجاج و یا با بی اعتنائی و سهل انگاری،
 ممکن نیست هیچ یک از این حقایق را ببینیم.

۱ - شاعری در این زمینه می گوید:

«مهندس لعل ساز، لعل تراشیده باز *** لعل تراشیده را پهلوی هم چیده باز»
 «پهلوی هم چیده را به نقره پیچیده باز *** به نقره پیچیده را به حقه پیچیده باز»
 «به حقه پیچیده را نام نهاده انار»

- ۱۰۰ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَہُ وَ تَعَالَى عَمَّا یَصِفُونَ
- ۱۰۱ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنَّى یَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَ خَلَقَ كُلَّ شَیْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيمٌ
- ۱۰۲ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَیْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ وَكِيلٌ
- ۱۰۳ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

ترجمه:

- ۱۰۰ - آنان برای خدا همتیانی از جنّ قرار دادند، در حالی که خداوند همه آنها را آفریده است؛ و برای خدا، به دروغ و از روی جهل، پسران و دخترانی ساختند؛ منزّه است خدا، و برتر است از آنچه توصیف می کنند!
- ۱۰۱ - او پدید آورنده آسمان ها و زمین است؛ چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد؟! حال آن که همسری نداشته، و همه چیز را آفریده؛ و او به همه چیز داناست.
- ۱۰۲ - (آری)، این است، پروردگار شما! هیچ معبودی جز او نیست؛ آفریدگار همه چیز است؛ او را بپرستید! و او نگهبان و مدبّر همه موجودات است.
- ۱۰۳ - چشم ها او را نمی بینند؛ ولی او همه چشم ها را می بیند؛ و او بخشنده (انواع نعمت ها، و با خبر از دقائق موجودات)، و آگاه است.

تفسیر:

خالق همه اشیاء او است

در این آیات به گوشه ای از عقاید نادرست و خرافات مشرکان و صاحبان مذاهب باطله و جواب منطقی آنها اشاره شده است.

نخست می فرماید: «آنها برای خداوند شریک هائی از جنّ قائل شدند» (وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنِّ).

در این که: آیا منظور از «جنّ» در اینجا معنی لغوی آن، یعنی موجودات ناپیدا و پوشیده از حسن انسان است؟

یا خصوص طایفه جنّ که قرآن کراراً درباره آنها سخن گفته - و به زودی به آن اشاره خواهیم کرد؟ - مفسران دو احتمال داده اند:

بنا بر احتمال اول، ممکن است آیه اشاره به کسانی باشد که فرشتگان و یا هر موجود ناپیدای دیگر را می پرستیدند.

ولی بنا بر احتمال دوم، آیه اشاره به کسانی می کند که طایفه جنّ را شریک های خداوند و یا همسران او می دانستند.

«کلبی» در کتاب «الاصنام» نقل می کند: یکی از طوایف عرب به نام

«بنوملیح» که شعبه ای از قبیله «خزاعه» بود، جنّ را می پرستیدند. (۱)

حتی گفته شده که پرستش و عبادت جنّ و عقیده به الوهیت آنها در میان مذاهب خرافی یونان قدیم و هند نیز وجود داشته است. (۲)

به طوری که از آیه ۱۵۸ سوره «صافات»: «وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا» «میان خداوند و جنّ خویشاوندی قائل شدند» استفاده می شود: در میان عرب

۱ - تفسیر «فی ظلال القرآن»، جلد ۳، صفحه ۳۲۶، دار احیاء التراث العربی بیروت، طبع پنجم، ۱۳۸۶ هـ ق (پاورقی) - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۴، صفحه ۳۰۹، مؤسسه تاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

۲ - تفسیر «المنار»، جلد ۸، صفحه ۶۴۸.

کسانی بودند که یک نوع رابطه خویشاوندی بین جنّ و خدا قائل بودند. و به طوری که بسیاری از مفسران نقل کرده اند: قریش معتقد بودند: خداوند با جنیان ازدواج کرده و فرشتگان ثمره این ازدواجند! (۱)

پس از اشاره به این عقیده خرافی، به این پندار خرافی پاسخ گفته، می فرماید: «با این که خداوند آنها را (یعنی جنّ را) آفریده است» (وَ خَلَقَهُمْ).

یعنی چگونه ممکن است مخلوق کسی، شریک او بوده باشد؛ زیرا شرکت، نشانه سنخیت و هم افق بودن است در حالی که مخلوق هرگز در افق خالق نخواهد بود.

خرافه دیگری که بت پرستان به آن اعتقاد داشتند، عبارت بود از این که: «آنها برای خدا پسران و دخترانی از روی نادانی قائل شدند» (وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بَغَيْرِ عِلْمٍ).

در حقیقت بهترین دلیل باطل بودن این گونه عقائد خرافی، همان است که از جمله «بَغَيْرِ عِلْمٍ» استفاده می شود، یعنی هیچ گونه دلیل و نشانه ای برای این موهومات در دست نداشتند.

جالب توجه این که: «خَرَقُوا» از ماده «خَرَقَ» (بر وزن غرق) گرفته شده که در اصل، به معنی پاره کردن چیزی است بدون رویه و حساب، درست نقطه مقابل «خلق» که ایجاد چیزی از روی حساب است.

این دو کلمه (خلق و خرق) گاهی در مطالب ساختگی و دروغین نیز به کار می رود، متنها دروغ هائی که حساب شده است و با مطالعه ساخته می شود.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۲۵، ذیل آیه مورد بحث، و جلد ۸، صفحه ۳۳۵، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «المیزان»، جلد ۷، صفحه ۲۹۰، انتشارات جامعه مدرسین قم - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحات ۹۰ و ۱۴۲، جلد ۵۶، صفحه ۱۶۱، و جلد ۶۰، صفحه ۲۸۹ - «البدایه و النهایه» ابن کثیر، جلد ۲، صفحه ۸۵، دار احیاء التراث العربی بیروت، طبع اول، ۱۴۰۸ هـ ق - «قصص الانبیاء» ابن کثیر، جلد ۲، صفحه ۴۰۳، دار الکتب الحدیثه، طبع اول، ۱۳۸۸ هـ ق.

اما به «خلق و اختلاق» و دروغ های بی حساب، و به اصطلاح شاخدار «خرق و اختراق» گفته می شود.

یعنی آنها این دروغ ها را بدون مطالعه جوانب مطلب و بدون در نظر گرفتن لوازم آن ساختند. اما این که: چه طوائفی برای خدا پسرانی قائل بودند؟ قرآن نام دو طایفه را در آیات دیگر برده است:

یکی مسیحیان که عقیده داشتند عیسی (علیه السلام) پسر خدا است.

و دیگر یهود که عَزَبِر (علیه السلام) را فرزند او می دانستند.

و آن چنان که از آیه ۳۰ سوره «توبه» اجمالاً استفاده می شود، و جمعی از محققان معاصر نیز با مطالعه ریشه های مشترک مسیحیت و بودائی - مخصوصاً در مسأله تثلیث - دریافته اند، اعتقاد به وجود فرزند پسر، برای خدا منحصر به مسیحیان و یهود نبوده، بلکه در میان مذاهب خرافی پیشین نیز وجود داشته است.

و همان گونه که در بالا نیز اشاره کردیم در تفاسیر و تواریخ آمده است: طایفه قریش معتقد

بودند فرشتگان، فرزندان هستند که از ازدواج خداوند با جن به وجود آمده اند!

ولی در پایان این آیه، قرآن قلم سرخ بر تمام این مطالب خرافی و پندارهای موهوم و بی

اساس کشیده و با جمله رسا و بیدارکننده ای، همه این باطیل را نفی کرده، می فرماید: «منزّه

است خداوند و برتر و بالاتر است از این اوصافی که برای او می گویند» (سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا

يَصِفُونَ).

در آیه بعد، به پاسخ این عقائد خرافی پرداخته، ابتدا می فرماید: «خداوند

کسی است که آسمان ها و زمین را ابداع و ایجاد کرد» (بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ). آیا هیچ کس دیگر چنین کاری را کرده؟ و یا قدرت بر آن را دارد تا شریک او در عبودیت شمرده شود؟ نه، همه مخلوقند، سر به فرمان او و نیازمند به ذات پاک او. به علاوه «چگونه ممکن است او فرزندی داشته باشد، در حالی که همسری ندارد» (أَنْتَى يَكُونُ لَهُ وُلْدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً).

اصولاً او چه نیازی به همسر دارد؟ وانگهی چه کسی ممکن است همسر او باشد؟ با این که: همه مخلوق او هستند، از همه گذشته، ذات مقدس او از عوارض جسمانی پاک و منزّه است و داشتن همسر و فرزند، یکی از عوارض روشن جسمانی و مادی است. قرآن در پایان این آیه، بار دیگر مقام خالقیت او را نسبت به همه چیز و همه کس و احاطه علمی او را نسبت به تمام آنها تأکید کرده، می فرماید: «او همه چیز را آفریده و به هر چیزی دانا است» (وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

در سومین آیه مورد بحث، پس از ذکر خالقیت به همه چیز و ابداع و ایجاد آسمان ها و زمین، و منزّه بودن او از عوارض جسم و جسمانی و همسر و فرزند و احاطه علمی او به هر کار و هر چیز، چنین نتیجه می گیرد:

«آری این خداوند، پروردگار شما است، هیچ معبودی جز او نیست، هیچ کس غیر او شایسته عبودیت نخواهد بود، آفریدگار همه چیز او است - بنابراین معبود هم تنها او می تواند باشد - پس او را بپرستید» (ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ).

و در پایان آیه برای این که هر گونه امیدی را از غیر خدا قطع کند و ریشه هر گونه شرک و به طور کلی تکیه به غیر خدا را بسوزاند می فرماید: «حافظ و نگهبان و مدبّر همه چیز او است» (وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ).

بنابراین، کلید حل مشکلات شما فقط در دست او است و هیچ کس غیر از او توانائی بر این کار را ندارد؛ زیرا غیر او همه نیازمندند و چشم بر احسان او دوخته اند، با این حال معنی ندارد کسی مشکلات خود را نزد دیگری ببرد و حل آن را از او بخواهد. قابل توجه این که: در اینجا گفته شده: «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»، نه «لِكُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»؛ چرا که تفاوت میان این دو آشکار است، چون ذکر کلمه «عَلَى» دلیل بر تسلط و نفوذ امر او است، در حالی که به کار بردن کلمه «لام» نشانه تبعیت می باشد.

به عبارت دیگر، تعبیر اول به معنی ولایت و حفظ است و تعبیر دوم به معنی نمایندگی.

در آخرین آیه مورد بحث، برای اثبات حاکمیت و نگاهبانی او نسبت به همه چیز و همچنین برای اثبات تفاوت او با همه موجودات می فرماید: «چشم ها او را نمی بینند، اما او همه چشم ها را ادراک می کند، او بخشنده انواع نعمت ها، با خبر از تمام ریزه کاری ها و آگاه از همه چیز است» (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ).
مصلح بندگان را می داند، از نیازهای آنها با خبر است و به مقتضای لطفش با آنها رفتار می کند.

در حقیقت کسی که می خواهد حافظ، مربی و پناهگاه همه چیز باشد، باید

این صفات را دارا باشد.

به علاوه، این جمله دلیل بر آن است که او با همه موجودات جهان تفاوت دارد؛ زیرا:

پاره ای از آنها هم می بینند و هم دیده می شوند مانند انسان ها.

پاره ای نه می بینند و نه دیده می شوند، مانند صفات درونی ما.

بعضی دیگر دیده می شوند اما کسی را نمی بینند مانند جمادات.

تنها کسی که دیده نمی شود اما همه چیز و همه کس را می بیند، ذات پاک او است.

نکته ها:

۱ - چشم ها، خدا را نمی بیند

دلایل عقلی گواهی می دهد که: خداوند هرگز با چشم دیده نخواهد شد؛ زیرا چشم تنها

اجسام یا صحیح تر بعضی از کیفیات آنها را می بیند و چیزی که جسم نیست و کیفیت جسم

هم نمی باشد، هرگز با چشم مشاهده نخواهد شد.

به تعبیر دیگر، اگر چیزی با چشم دیده شود، حتماً باید دارای مکان و جهت و ماده باشد، در

حالی که او برتر از همه اینها است، او وجودی است نامحدود و به همین دلیل بالاتر از جهان

ماده است؛ چرا که در جهان ماده همه چیز محدود است.

در بسیاری از آیات قرآن از جمله آیاتی که در مورد بنی اسرائیل و تقاضای رؤیت خداوند

سخن می گوید، با صراحت کامل، نفی امکان رؤیت از خداوند شده است، که شرح آن در

تفسیر آیه ۱۴۳ سوره «اعراف» به خواست خدا خواهد آمد.

عجیب این است که: بسیاری از اهل تسنن معتقدند: خداوند اگر در این جهان دیده نشود در عالم قیامت دیده می شود! و به نوشته تفسیر «المنار»: هَذَا مَذَاهِبُ أَهْلِ السُّنَّةِ وَالْعِلْمِ بِالْحَدِيثِ: «این عقیده اهل سنت و دانشمندان علم حدیث است.» (۱)

و عجیب تر این که: حتی محققان معاصر و به اصطلاح روشنفکران آنها نیز تمایل به این موضوع نشان می دهند، و حتی گاهی سرسختانه روی آن ایستادگی می کنند! در حالی که بطلان این عقیده به حدی روشن است که نیاز به بحث ندارد؛ زیرا دنیا و آخرت (با توجه به معاد جسمانی) هیچ تفاوتی در این مسأله نخواهد داشت. آیا خداوند که وجودی مافوق ماده است در قیامت تبدیل به یک وجود مادی می شود و از آن مقام نامحدود به محدودیت خواهد گرائید؟

آیا او در آن روز تبدیل به جسم و یا عوارض جسم می شود؟ و آیا دلائل عقلی بر عدم امکان رؤیت خدا هیچ گونه تفاوتی میان دنیا و آخرت می گذارد؟ با این که داوری عقل در این زمینه تغییرناپذیر است.

و این عذر، که بعضی از آنها آورده اند که: ممکن است در جهان دیگر انسان درک و دید دیگری پیدا کند، عذری است کاملاً غیر موجه؛ زیرا:

اگر منظور از این درک و دید، درک و دید فکری و عقلانی است، که در این جهان نیز وجود دارد، و ما با چشم دل و نیروی عقل، جمال خدا را مشاهده می کنیم.

و اگر منظور، چیزی است که با آن جسم را می توان دید، چنین چیزی در

مورد خداوند محال است خواه در این دنیا باشد، خواه در جهانی دیگر. بنابراین، گفتار مزبور که انسان در این جهان خدا را نمی بیند ولی مؤمنان در قیامت خدا را می بینند، یک سخن غیر منطقی و غیر قابل قبول است.

تنها چیزی که سبب شده آنها غالباً از این عقیده دفاع کنند، این است که: در پاره ای از احادیث که در کتب معروف آنها نقل شده امکان رؤیت خداوند در قیامت آمده است.

ولی آیا بهتر این نیست که باطل بودن این موضوع به حکم عقل را دلیل بر مجعول بودن آن روایات و بی اعتبار بودن کتاب هائی که این گونه روایات در آنها آمده است، بدانیم.

مگر این که: این روایات را به معنی مشاهده با چشم دل تفسیر کنیم.

آیا صحیح است از حکم خرد و عقل به خاطر چنین احادیثی چشم ببوشیم؟

و اگر در بعضی از آیات قرآن تعبیراتی وجود دارد که در ابتدای نظر مسأله رؤیت خداوند را می رساند مانند: **وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ**: «صورت هائی در آن روز پرتراوت است * و به سوی پروردگارش می نگرد». (۱)

و مانند: **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**: «دست خدا بالای دست آنها است». (۲)

اینها جنبه کنایه دارد؛ زیرا می دانیم هیچ گاه آیه ای از قرآن بر خلاف حکم و فرمان خرد نخواهد بود.

جالب این که: در روایات اهل بیت (علیهم السلام) شدیداً این عقیده خرافی نفی شده و با تعبیرات کوبنده ای از معتقدین آن انتقاد گردیده است از جمله این که: یکی از یاران معروف امام صادق (علیه السلام) به نام «هشام» می گوید: نزد امام صادق (علیه السلام) بودم که «معاویه بن وهب» - یکی دیگر از دوستان آن حضرت - وارد شده، گفت:

۱ - قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳.

۲ - فتح، آیه ۱۰.

ای فرزند پیامبر(صلی الله علیه وآله) چه می گوئی در مورد خبری که درباره رسول خدا(صلی الله علیه وآله) وارد شده که او خداوند را دید؟

به چه صورت دید؟!

و همچنین در خبر دیگری که از آن حضرت نقل شده: مؤمنان در بهشت پروردگار خود را می بینند، به چه شکل خواهند دید؟!

امام صادق(علیه السلام) تبسم (تلخی) کرده، فرمود: ای معاویه بن وهب! چقدر زشت است که انسان هفتاد، هشتاد سال عمر کند، در ملک خدا زندگی نماید و نعمت او را بخورد، اما او را درست نشناسد.

ای معاویه! پیامبر(صلی الله علیه وآله) هرگز خداوند را با این چشم مشاهده نکرد، مشاهده بر دو گونه است: مشاهده با چشم دل و مشاهده با چشم ظاهر.

هر کس مشاهده با چشم دل را بگوید درست گفته و هر کس مشاهده با چشم ظاهر را بگوید دروغ گفته و به خدا و آیات او کافر شده است؛ زیرا پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «هر کس خدا را شبیه خلق بداند کافر است».(۱)

و در روایت دیگری که در کتاب «توحید صدوق» از «اسماعیل بن فضل» نقل شده، می گوید: از امام صادق(علیه السلام) پرسیدم: آیا خدا در قیامت دیده می شود؟

فرمود: منزّه است خداوند از چنین چیزی و بسیار منزّه است... *إِنَّ الْأَبْصَارَ لَا تَدْرِكُ إِلَّا مَا لَهُ لَوْنٌ وَ كَيْفِيَّةٌ وَ اللَّهُ خَالِقُ الْأَلْوَانِ وَ الْكَيْفِيَّاتِ*:

«چشم ها جز چیزهایی را که رنگ و کیفیتی دارند نمی بینند، در حالی که خداوند آفریننده رنگ ها و کیفیت ها است».(۲)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحه ۵۴، و جلد ۳۶، صفحه ۴۰۶ - «مستدرک سفینه البحار»، جلد ۷، صفحه ۱۷۶، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۹ هـ ق - «المیزان»، جلد ۸، صفحه ۲۵۵، انتشارات جامعه مدرسین قم.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۵۳، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحات ۳۱ و ۵۴ - «روضه الواعظین»، جلد ۱، صفحه ۳۴، انتشارات رضی قم - «امالی شیخ صدوق»، صفحه ۴۱۰، انتشارات کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲ هـ ش - «میزان الحکمه»، جلد ۳، صفحات ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵، در الحدیث، طبع اول - «المیزان»، جلد ۷، صفحات ۳۱۰ و ۳۱۱، انتشارات جامعه مدرسین قم.

قابل توجه این که: در این حدیث مخصوصاً روی کلمه «لون» (رنگ) تکیه شده و امروز این مطلب بر ما روشن است که خود جسم هرگز دیده نمی شود، بلکه همواره رنگ آن دیده می شود، و اگر جسمی هیچ گونه رنگ نداشته باشد هرگز دیده نخواهد شد. در جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۴۶ سوره «بقره» نیز تحت عنوان «لقاء الله» بحثی در این زمینه کرده ایم.

۲ - خالقیت خداوند نسبت به همه چیز

بعضی از مفسران اهل تسنن که از نظر عقیده، تابع مذهب جبر هستند با آیه فوق که خالقیت خدا را نسبت به همه چیز بیان می کند برای مسلک جبر استدلال کرده اند، می گویند: اعمال و افعال ما نیز از اشیاء این جهان است؛ زیرا «شیء» به هر گونه موجودی گفته می شود، خواه مادی یا غیر مادی، خواه ذات یا صفات، بنابراین هنگامی که می گوئیم: خداوند آفریننده همه چیز است، باید بپذیریم که آفریننده افعال ما نیز هست و این جز جبر نخواهد بود. ولی طرفداران آزادی اراده و اختیار، پاسخ روشنی برای این گونه استدلال ها دارند و آن این که:

خالقیت خداوند حتی نسبت به افعال ما منافاتی با اختیار ما ندارد؛ زیرا افعال ما را هم می توان به ما نسبت داد و هم به خدا.

اگر به خدا نسبت دهیم به خاطر آن است که همه مقدمات آن را، او در اختیار

ما گذاشته است، او است که به ما قدرت و نیرو و اراده و اختیار داده است، بنابراین، چون همه مقدمات از او است می توان اعمال ما را به او نسبت داد و او را خالق آنها دانست. ولی از این نظر که تصمیم نهائی با ما است، مائیم که از قدرت و اختیار خداداد استفاده کرده و یکی از دو طرف فعل یا ترک را انتخاب می کنیم، از این جهت، افعال به ما نسبت داده می شود و ما در مقابل آنها مسئول هستیم.

و به تعبیر فلسفی، در اینجا دو خالق، و دو علت، در عرض یکدیگر نیستند بلکه در طول یکدیگرند.

وجود دو علت تامه در عرض هم معنی ندارد، اما اگر طولی باشند، هیچ مانعی نخواهد داشت. و از آنجا که افعال ما لازمه مقدماتی است که خدا به ما داده است، این لوازم را هم می توان به او نسبت داد و هم به کسی که افعال را انجام داده است.

این سخن، درست به آن می ماند که شخصی برای آزمون کارکنان خود آنها را در کار خویش آزاد بگذارد، و اختیار تمام به آنها بدهد و تمام مقدمات کار را فراهم سازد.

بدیهی است کارهائی که آنها انجام می دهند از یک نظر کار رئیس آنها محسوب می شود ولی این موضوع، آزادی و اختیار را از کارمندان سلب نمی کند، بلکه آنها در برابر کار خویش مسئولند.

درباره عقیده جبر و اختیار به خواست پروردگار مشروحاً در ذیل آیات مناسب بحث خواهد شد. (۱)

۱ - برای توضیح بیشتر به کتاب «خدا را چگونه بشناسیم؟»، فصل «جبر و اختیار» نیز می توانید مراجعه فرمائید.

* * *

۳ - بدیع، یعنی چه؟

همان طور که در بالا اشاره کردیم، کلمه «بدیع» به معنی به وجود آورنده چیزی بدون سابقه است، یعنی خداوند آسمان و زمین را بدون هیچ ماده و یا طرح و نقشه قبلی ایجاد کرده است. در اینجا بعضی ایراد می کنند: چگونه ممکن است چیزی از عدم به وجود آید، ما در ذیل آیه ۱۱۷ سوره «بقره» مشروحاً در پاسخ این ایراد بحث کرده ایم و خلاصه آن این است: این که می گوئیم: خداوند موجودات را از عدم به وجود آورده، مفهومی این نیست که «عدم» ماده تشکیل دهنده موجودات جهان است، مثل این که می گوئیم نجار، میز را از چوب ساخته است، چنین چیزی مسلماً محال است؛ زیرا «عدم» نمی تواند ماده «وجود» باشد. بلکه منظور این است: موجودات این جهان قبلاً نبوده اند، سپس به وجود آمده اند، این موضوع هیچ گونه اشکالی ندارد و مثال هائی برای آن در جلد اول زده ایم و در اینجا اضافه می کنیم:

ما در محیط ذهن و فکر خود می توانیم موجوداتی پدید آوریم که قبلاً به هیچ وجه در ذهن ما نبوده اند، شک نیست که این موجودات ذهنی برای خود یک نوع وجود و هستی دارند، اگر چه همانند وجود خارجی نیستند. ولی بالاخره در افق ذهن ما وجود دارند، اگر وجود چیزی بعد از عدم محال باشد، چه تفاوتی میان وجود ذهنی و وجود خارجی است. بنابراین، همان طور که ما در ذهن خود وجودهائی می آفرینیم که قبلاً نبوده است، خداوند هم در عالم خارج چنین کاری را می کند.

کمی دقت درباره این مثال و یا مثال هائی که در جلد اول زده ایم می تواند به روشنی این ایراد را پاسخ دهد.

۴ - لطیف، یعنی چه؟

در آیات فوق، یکی از اوصاف خداوند را «لطیف» ذکر کرده، و آن از ماده «لطف» است.

هنگامی که درباره اجسام به کار می رود، به معنی سبکی در مقابل سنگینی.

هنگامی که درباره حرکات (حرکت لطیفه) به کار می رود، به معنی یک حرکت کوچک و زودگذر.

و گاهی نیز در مورد موجودات و کارهای بسیار دقیق و باریک - که با حس قابل درک نیستند - به کار می رود.

و اگر خدا را به عنوان لطیف توصیف می کنیم نیز به همین معنی است، یعنی او خالق اشیای ناپیدا و دارای افعالی است که از محیط قدرت استماع بیرون است، بسیار باریک بین و فوق العاده دقیق می باشد.

حدیث جالبی در این زمینه از «فتح بن یزید جرجانی» از امام علی بن موسی الرضا(علیهما السلام) نقل شده که یک معجزه علمی محسوب می شود، حدیث چنین است: امام می فرماید: «این که می گوئیم: خداوند لطیف است به خاطر آن است که مخلوقات لطیف آفریده.

و به خاطر این است که از اشیاء لطیف و ظریف و ناپیدا آگاه است.

آیا آثار صنع او را در گیاهان لطیف و غیر لطیف نمی بینی؟

و همچنین در مخلوقات و حیوانات کوچک و حشرات ریز و چیزهائی که از آن هم کوچک

تر است، موجوداتی که به چشم هرگز نمی گنجد، و از بس

کوچکند و نر و ماده و تازه و کهنه آنها نیز شناخته نمی شود.
 هنگامی که این گونه موضوعات را مشاهده می کنیم...
 و آنچه در اقیانوس ها و درون پوست درختان و بیابان ها و صحراها وجود دارد به نظر می
 آوریم...
 و این که موجوداتی هستند که هرگز چشم ما آنها را نمی بیند، و با دست خود نیز نمی توانیم
 آنها را لمس کنیم.
 از همه اینها می فهمیم که آفریننده آنها، لطیف است». (۱)
 حدیث فوق، که اشاره به میکروب ها و حیوانات ذره بینی است و قرن ها قبل از تولد
 «پاستور» بیان شده، تفسیر لطیف را روشن می سازد.
 این احتمال نیز در تفسیر این کلمه وجود دارد که منظور از لطیف بودن خداوند آن است که
 ذات پاک او چنان است که هرگز با احساس کسی درک نمی شود.
 بنابراین، او لطیف است؛ زیرا هیچ کس از ذات او آگاه نیست، و خبیر است چون از همه چیز
 آگاه است.
 این معنی، نیز در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) به آن اشاره شده است (۲) و باید
 توجه داشت که: هیچ مانعی ندارد که هر دو معنی از این کلمه اراده شده باشد.

* * *

-
- ۱ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۱۸، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحات ۱۷۳
 و ۲۹۰ - «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)»، جلد ۲، صفحه ۱۱۷، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات
 بیروت، طبع اول، ۱۴۰۴ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۵۵، مؤسسه اسماعیلیان، طبع
 چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.
 ۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۵۴۸ (جلد ۲، صفحه ۴۶۴، بنیاد بعثت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ
 ق)، ذیل آیه مورد بحث - «کافی»، جلد ۱، صفحات ۱۰۰ و ۱۲۲، دار الکتب الاسلامیه - «بحار
 الانوار»، جلد ۳،
 صفحه ۳۰۸، و جلد ۴، صفحه ۱۷۸.

- ۱۰۴ قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا
وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ
- ۱۰۵ وَ كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَ لِيُقُولُوا دَرَسْتَ وَ لِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
- ۱۰۶ اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ
- ۱۰۷ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَ مَا أَنْتَ
عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ

ترجمه:

- ۱۰۴ - دلایل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمد؛ کسی که (حق را) ببیند، به سود خود اوست؛ و کسی که از دیدن آن چشم ببوشد، به زیان خودش می باشد؛ و من نگهبان شما نیستم (و شما را بر قبول ایمان مجبور نمی کنم).
- ۱۰۵ - و این چنین آیات (خود) را تشریح می کنیم؛ بگذار آنها بگویند: «تو درس خوانده ای (و آنها را از دیگری آموخته ای)»! می خواهیم آن را برای کسانی آماده درک حقایقند، روشن سازیم.
- ۱۰۶ - از آنچه که از سوی پروردگارت بر تو وحی شده، پیروی کن! هیچ معبودی جز او نیست! و از مشرکان، روی بگردان!
- ۱۰۷ - اگر خدا می خواست، (همه به اجبار ایمان می آوردند، و) هیچ یک مشرک نمی شدند؛ و ما تو را مسئول (اعمال) آنها قرار نداده ایم؛ و وظیفه نداری آنها را (به ایمان) مجبور سازی!

تفسیر:

وظیفه تو اجبار نیست

این آیات، در حقیقت یک نوع خلاصه و نتیجه گیری از آیات گذشته است. در آیه نخست می فرماید: «دلایل و نشانه های روشن در زمینه توحید، خداشناسی و نفی هر گونه شرک که مایه بصیرت و بینائی است برای شما آمد» (قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ). «بصائر» جمع «بصیره» از ماده «بصر» به معنی دیدن است، ولی معمولاً در بینش فکری و عقلانی به کار برده می شود.

و گاهی به تمام اموری که باعث درک و فهم مطلب است، اطلاق می گردد، و در آیه فوق به معنی دلیل و شاهد و گواه آمده است و مجموعه دلالتی را که در آیات گذشته در زمینه خداشناسی گفته شد در بر می گیرد، بلکه مجموع قرآن در آن داخل است.

سپس برای این که: روشن سازد این دلایل به قدر کافی حقیقت را آشکار می سازد و جنبه منطقی دارد، می فرماید: «آنهایی که به وسیله این دلایل چهره حقیقت را بنگرند به سود خود گام برداشته اند، و آنها که همچون نابینایان از مشاهده آن خود را محروم سازند به زیان خود عمل کرده اند» (فَمَنْ أُبْصِرَ فَلْيَنْفُسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا).

و در پایان آیه از زبان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) می گوید: «من نگاهبان و حافظ شما نیستم» (وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ).

در این که منظور از این جمله چیست؟ مفسران دو احتمال داده اند:

نخست این که: من حافظ اعمال، مراقب و مسئول کارهای شما نیستم، بلکه خداوند همه را نگاهداری می کند و پاداش و کیفر هر کس را خواهد داد، وظیفه

من تنها ابلاغ رسالت و تلاش و کوشش هر چه بیشتر در راه هدایت مردم است. دیگر این که: من مأمور و نگاهبان شما نیستم، که با جبر و زور شما را به ایمان دعوت کنم، بلکه تنها وظیفه من بیان منطقی حقایق است و تصمیم نهائی با خود شما است. و مانعی ندارد که هر دو معنی از این کلمه، اراده شود.

در آیه بعد، برای تأکید این موضوع که تصمیم نهائی در انتخاب راه حق و باطل با خود مردم است، می گوید: «این چنین ما آیات و دلایل را در شکل های گوناگون و قیافه های مختلف بیان می کنیم» (وَ كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ). (۱)

در نتیجه جمعی به مخالفت برخیزند و بدون مطالعه و هیچ گونه دلیل، بگویند: «این درس ها را از دیگران (از یهود و نصاری و کتاب های آنها) فرا گرفته ای» (وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ). (۲) و تا برای «جمع دیگری که آمادگی پذیرش حق را دارند، صاحب بصیرتند و عالم و آگاهند، به وسیله آن چهره حقیقت را تبیین نمائیم» (وَلِيُبَيِّنَ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ).
تهمت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) از نظر فراگیری تعلیماتش از یهود و نصاری، مطلبی است که بارها از طرف مشرکان عنوان شد و هنوز هم مخالفان لجوج آن را تعقیب می کنند:

۱ - «نُصَرِّفُ» از ماده «تصریف» به معنی دگرگون ساختن و به اشکال مختلف در آوردن است، اشاره به این که: آیات قرآن با لحن های متفاوت و با استفاده از تمام وسائل نفوذ روانی، برای کسانی که در سطوح مختلف از نظر فکر، عقیده و سایر جنبه های اجتماعی و روانی قرار دارند، نازل شده است.

۲ - لام «لِيَقُولُوا» به اصطلاح «لام عاقبت» است که برای بیان سرانجام و عاقبت چیزی آورده می شود، ولی هدف اصلی آن نبوده است و «دَرَسْتَ» از ماده «درس» به معنی فراگیری است و این تهمتی بود که مشرکان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می زدند.

در حالی که اصولاً در محیط جزیره عربستان، درس و مکتب و علمی نبود که پیامبر(صلی الله علیه وآله) آن را فرا گیرد. مسافرت های پیامبر(صلی الله علیه وآله) به خارج شبه جزیره به قدری کوتاه بود که جای این گونه احتمال ندارد. معلومات یهود و مسیحیان ساکن محیط حجاز نیز به قدری ناچیز و آمیخته با خرافات بود که اصلاً قابل مقایسه با قرآن و تعلیمات پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نبود. توضیح بیشتر درباره این موضوع را در ذیل آیه ۱۰۳ سوره «نحل» به خواست خدا خاطر نشان خواهیم ساخت.

* * *

در سومین آیه، وظیفه پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در برابر لجاجت ها، کینه توزی ها و تهمت های مخالفان، مشخص ساخته، می فرماید: «از آنچه از طرف پروردگار بر تو وحی می شود، پیروی کن، از فرمان خدائی که هیچ معبودی جز او نیست» (اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ). و نیز «وظیفه دیگر تو این است: از مشرکان، نسبت های ناروا و سخنان بی اساس آنها اعراض نما» (وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ). در حقیقت این آیه یک نوع دلداری و تقویت روحیه نسبت به پیامبر(صلی الله علیه وآله) است، که در برابر این گونه مخالفان در عزم راسخ و آهنینش کمترین سستی حاصل نشود. از آنچه گفتیم به خوبی روشن می شود جمله وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ: «از مشرکان روی بگردان و به آنها اعتنا نکن» هیچ گونه منافاتی با دستور دعوت آنها به سوی اسلام و یا جهاد در برابر آنان ندارد.

بلکه منظور این است: به سخنان بی اساس و تهمت های آنها، اعتنا نکند و در

راه خویش، ثابت قدم بماند.

در آخرین آیه مورد بحث، بار دیگر این حقیقت را تأکید می‌کند که خداوند نمی‌خواهد آنها را به اجبار وادار به ایمان سازد و «اگر می‌خواست همگی ایمان می‌آوردند و هیچ‌کس مشرک نمی‌شد» (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا). و نیز توجه می‌دهد: «ما تو را مسئول اعمال آنها قرار نداده ایم و برای اجبار آنها به ایمان، مبعوث نشده‌ای» (وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا). همان‌طور که «تو وظیفه نداری آنها را به اجبار به کار خیر دعوت کنی» (وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ).

تفاوت «حفیظ» و «وکیل» در این است که: «حفیظ» به کسی می‌گویند که از شخص یا چیزی مراقبت کرده و او را از زیان و ضرر حفظ می‌کند، اما «وکیل» به کسی می‌گویند که برای جلب منافع برای کسی تلاش و کوشش می‌نماید. شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که نفی این دو صفت (حفیظ و وکیل) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به معنی نفی اجبار بر دفع زیان یا جلب منفعت است. و گرنه پیامبر (صلی الله علیه و آله) از طریق تبلیغ و دعوت به کارهای خیر و ترک کارهای شرّ این دو وظیفه را در مورد آنها به صورت اختیاری انجام می‌دهد. لحن این آیات، از این نظر بسیار قابل ملاحظه است که ایمان به خدا و مبانی اسلام هیچ‌گونه جنبه تحمیلی نمی‌تواند داشته باشد، بلکه از طریق منطق، استدلال و نفوذ در فکر و روح افراد باید پیشروی کند؛ زیرا ایمان اجباری ارزشی ندارد. مهم این است که مردم حقایق را درک کنند و با اراده و اختیار خویش آن را بپذیرند.

قرآن بارها در آیات مختلف، روی این حقیقت تأکید کرده و بیگانگی اسلام را از اعمال خشونت باری همانند اعمال کلیسا در قرون وسطی (۱) و محکمه تفتیش عقائد و امثال آن اعلام می دارد. و به خواست خدا در آغاز سوره «برائت» علل سخت گیری اسلام در برابر مشرکان مورد بحث قرار می گیرد.

۱ - «قرون وسطی» به دوران یک هزار ساله ای گفته می شود که از قرن ششم میلادی شروع و به قرن پانزدهم پایان می یابد، این دوران یکی از تاریک ترین دوران هائی است که بر اروپا و مسیحیت گذشته است و جالب این که عصر طلایی اسلام درست در وسط قرون وسطی قرار دارد.

۱۰۸ وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ
كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ

ترجمه:

۱۰۸ - (به معبود) کسانی که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید، مبدا آنها (نیز) از روی (ظلم و) جهل، خدا را دشنام دهند. این چنین برای هر امتی عملشان را زینت دادیم. سپس بازگشت همه آنان به سوی پروردگارشان است؛ و آنها را از آنچه عمل می کردند، آگاه می سازد (و) پاداش و کیفر می دهد).

تفسیر:

دشنام دادن ممنوع

به دنبال بحثی که درباره منطقی بودن تعلیمات اسلام و لزوم دعوت از راه استدلال، نه از راه اجبار، در آیات قبل گذشت، در این آیه، تأکید می کند: «هیچ گاه بت ها و معبودهای مشرکان را دشنام ندهید؛ زیرا این عمل سبب می شود آنها نیز نسبت به ساحت قدس خداوند همین کار را از روی ظلم و ستم و جهل و نادانی انجام دهند» (وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ).

به طوری که از بعضی روایات استفاده می شود، جمعی از مؤمنان بر اثر ناراحتی شدید که از بت پرستی داشتند، گاهی بت های مشرکان را به باد ناسزا گرفته و به آنها دشنام می دادند.

قرآن صریحاً از این موضوع، نهی کرد و رعایت اصول ادب، عفت و نزاکت

در بیان را - حتی در برابر خرافاتی ترین و بدترین ادیان - لازم می شمارد. (۱)
 دلیل این موضوع، روشن است؛ زیرا با دشنام و ناسزا نمی توان کسی را از مسیر غلط باز داشت، بلکه به عکس، تعصب شدید آمیخته با جهالت که در این گونه افراد است، سبب می شود روی دنده لجاجت افتاده، در آئین باطل خود راسخ تر شوند.
 سهل است زبان به بدگوئی و توهین نسبت به ساحت قدس پروردگار بگشایند؛ چرا که هر گروه و ملتی نسبت به عقائد و اعمال خود، تعصب دارد که قرآن در جمله بعد به این معنی اشاره کرده، می گوید: «ما این چنین برای هر جمعیتی عملشان را زینت دادیم» (كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ).

و در پایان آیه می فرماید: «سرانجام بازگشت همه آنها به سوی خدا است، و به آنها خبر می دهد که چه اعمالی انجام داده اند» (ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

نکته ها:

۱ - تزیین اعمال

در آیه فوق، زینت دادن اعمال نیک و بد هر کس در نظرش را، به خدا نسبت داده شده، ممکن است این موضوع برای بعضی مایه تعجب گردد که مگر ممکن است خداوند عمل بد کسی را در نظرش زینت دهد؟!

پاسخ این سؤال را بارها گفته ایم که: این گونه تعبیرات، اشاره به خاصیت و

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۳۲، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحه ۱۵۸ - «جامع البیان»، جلد ۷، صفحه ۴۰۴، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۶۹، دار المعرفه بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق - «در المتشور»، جلد ۳، صفحه ۳۸، دار المعرفه، مطبعة الفتح جدة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

اثر عمل است، یعنی هنگامی که انسان کاری را به طور مکرر انجام دهد، کم کم قبح و زشتی آن در نظرش از بین می رود، و حتی به صورت جالبی جلوه گر می شود. و از آنجا که علت العلل، مسبب الاسباب و آفریدگار هر چیز، خدا است و همه تأثیرات به خدا منتهی می شود، این گونه آثار در زبان قرآن گاهی به او نسبت داده می شود (دقت کنید). به تعبیر روشن تر جمله «زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ» چنین معنی می دهد: آنها را گرفتار نتیجه سوء اعمالشان کردیم، تا آنجا که زشت در نظرشان زیبا جلوه کرد. و از اینجا روشن می شود این که: در بعضی از آیات قرآن زینت دادن عمل به شیطان نسبت داده شده نیز منافاتی با این موضوع ندارد؛ زیرا شیطان آنها را به انجام عمل زشت و سوسه می کند، آنها نیز در برابر و سوسه های شیطان تسلیم می شوند و سرانجام گرفتار عواقب شوم عمل خود می گردند. و به تعبیر علمی، سببیت از ناحیه خدا است اما ایجاد سبب، به وسیله این افراد و سوسه های شیطانی است (دقت کنید). (۱)

* * *

۲ - ترک دشنام در روایات

در روایات اسلامی نیز منطق قرآن درباره ترک دشنام به گمراهان و منحرفان، تعقیب شده، و پیشوایان بزرگ اسلام به مسلمانان دستور داده اند، همیشه روی منطق و استدلال تکیه کنند و به حربه بی حاصل دشنام نسبت به معتقدات مخالفان، متوسل نشوند، در «نهج البلاغه» می خوانیم: علی (علیه السلام) به

۱ - در آیات قرآن در ۸ مورد، زینت دادن اعمال زشت و بد به شیطان نسبت داده شده، ۱۰ مورد به صورت فعل مجهول (زُيِّنَ) آمده و در دو مورد به خداوند نسبت داده شده است، با توجه به آنچه در بالا گفته شد معنی هر سه، روشن می گردد.

جمعی از یارانش که پیروان معاویه را در ایام جنگ صفین دشنام می دادند می فرماید: *إِنِّي أُكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ وَ لَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ ذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانَ أَصُوبَ فِي الْقَوْلِ وَ أُبْلَغَ فِي الْعُذْرِ:*

«من خوش ندارم که شما فحاش باشید، اگر شما به جای دشنام، اعمال آنها را برشمرد و حالات آنها را متذکر شوید (و روی اعمالشان تجزیه و تحلیل نمائید) به حق و راستی نزدیک تر است و برای اتمام حجت بهتر» (۱).

۳- چگونه ممکن است بت پرستان نسبت به خدا بدگوئی کنند؟

گاهی ایراد می شود: چگونه ممکن است بت پرستان نسبت به خدا بدگوئی کنند در حالی که آنها غالباً اعتقاد به «الله» (خدا) داشتند و بت را شفیع بر درگاه او می دانستند؟ پاسخ این است: اگر ما در وضع عوام لجوج و متعصب دقت کنیم خواهیم دید، این موضوع چندان تعجب ندارد، این گونه افراد هنگامی که ناراحت شوند، سعی دارند طرف را به هر قیمتی که شده است ناراحت کنند، حتی اگر از طریق بدگوئی به معتقدات مشترک طرفین باشد.

«ألوسی» دانشمند معروف سنی، در تفسیر «روح المعانی» نقل می کند: بعضی از عوام جاهل هنگامی که مشاهده کرد بعضی از شیعیان، شیخین را سب می کند، ناراحت شد و شروع به اهانت به مقام علی (علیه السلام) کرد.

هنگامی که از او سؤال کردند: چرا به علی (علیه السلام) که مورد احترام تو است اهانت می کنی؟

گفت: من می خواستم شیعه ها را ناراحت کنم؛ زیرا هیچ چیز را

۱- «نهج البلاغه»، بخش خطبه ها، کلام ۲۰۶، صبحی صالح.

ناراحت کننده تر از این موضوع برای آنها ندیدم! و بعد او را به توبه از این عمل وادار ساختند. (۱)

۱۰۹ وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِيُؤْمِنُوا بِهَا قُلْ إِنَّمَا
الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ
۱۱۰ وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَ مَرَّةً وَ نَذَرُهُمْ
فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

ترجمه:

۱۰۹ - با نهایت اصرار، به خدا سوگند یاد کردند که اگر نشانه ای (معجزه ای) برای آنان بیاید،
حتماً به آن ایمان می آورند؛ بگو: «معجزات فقط از سوی خداست؛ و شما از کجا می دانید که
هرگاه معجزه ای بیاید (ایمان می آورند؟ خیر)، ایمان نمی آورند!»
۱۱۰ - و ما دل ها و چشم های آنها را واژگونه می سازیم؛ (آنها ایمان نمی آورند)، همان گونه
که در آغاز، به آن ایمان نیاوردند؛ و آنان را در حال سرکشی، به خود
وا می گذاریم تا سرگردان شوند!

شأن نزول:

جمعی از مفسران، در شأن نزول این آیه نقل کرده اند که: عده ای از قریش خدمت
پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسیده، گفتند:

تو برای موسی و عیسی(علیهما السلام)، خارق عادات و معجزات مهمی نقل می کنی، و
همچنین درباره انبیای دیگر، تو نیز امثال این کارها را برای ما انجام ده تا ما ایمان آوریم.
پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: مایلید چه کار برای شما کنم؟

گفتند: از خدا بخواه کوه صفا را تبدیل به طلا کند، و بعضی از مردگان پیشین ما زنده شوند و از آنها درباره حقانیت دعوت تو سؤال کنیم.

و نیز فرشتگان را به ما نشان بده که درباره تو گواهی دهند.

و یا خداوند و فرشتگان را دسته جمعی با خود بیاور!...

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: اگر بعضی از این کارها را انجام دهم ایمان می آورید؟

گفتند: به خدا سوگند چنین خواهیم کرد.

مسلمانان که اصرار مشرکان را در این زمینه دیدند از پیامبر(صلی الله علیه وآله) تقاضا کردند چنین کند، شاید ایمان بیاورند.

همین که پیامبر(صلی الله علیه وآله) آماده دعا کردن شد، که بعضی از این پیشنهادها را از خدا بخواهد (زیرا بعضی از آنها نامعقول و محال بود) پیک وحی خدا نازل شده، چنین پیام آورد:

اگر بخواهی، دعوت تو اجابت می شود، ولی در این صورت (چون از هر نظر اتمام حجت خواهد شد و موضوع جنبه حسنی و شهود به خود خواهد گرفت) اگر ایمان نیاورند همگی سخت کیفر می بینند (و نابود خواهند شد).

اما اگر به خواسته آنها ترتیب اثر داده نشود و آنها را به حال خود واگذاری ممکن است بعضی از آنها در آینده توبه کنند و راه حق را پیش گیرند.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) پذیرفت و آیات فوق نازل گردید.(۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۳۵، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۹۰ - «المیزان»، جلد ۷، صفحه ۳۲۴، انتشارات جامعه مدرسین قم - «جامع البیان»، جلد ۷، صفحه ۴۰۶، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۷، صفحه ۶۲، مؤسسه التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۷۰، دار المعرفه بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق.

تفسیر:

سوگند دروغ

در آیات گذشته دلایل منطقی متعددی در زمینه توحید، ذکر شد که برای اثبات یگانگی خدا و نفی شرک و بت پرستی کافی بود.

اما با این حال، جمعی از مشرکان لجوج متعصب، تسلیم نشدند و شروع به بهانه جوئی کردند، و از جمله خارق عادات عجیب و غریبی از پیامبر(صلی الله علیه وآله)خواستند که بعضی از آنها اساساً محال بود و به دروغ ادعا کردند که هدفشان آن است: این گونه معجزات را ببینند و ایمان بیاورند.

قرآن در آیه نخست وضع آنها را چنین نقل می کند: «با نهایت اصرار سوگند یاد کردند که اگر معجزه ای برای آنها بیاید ایمان خواهند آورد» (وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا). (۱)

اما قرآن در پاسخ آنها، دو حقیقت را بازگو می کند:

نخست به پیامبر(صلی الله علیه وآله) اعلام می کند به آنها بگوید این کار در اختیار من نیست که هر پیشنهادی آنها بکنند انجام می دهد، لذا می فرماید: «به آنها بگو: معجزات تنها از ناحیه خدا و به فرمان او است» (قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ).

سپس روی سخن را به مسلمانان ساده دلی که تحت تأثیر سوگندهای غلیظ و شدید مشرکان قرار گرفته بودند کرده، می فرماید: «شما نمی دانید که اینها دروغ می گویند و اگر این معجزات و نشانه های مورد درخواست آنها انجام شود باز ایمان نخواهند آورد» (وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ). (۲)

۱ - «جَهْد» به معنی کوشش و تلاش برای انجام هر کاری است و منظور در اینجا کوشش برای سوگندهای مؤکد است.

۲ - در این که «ما» در جمله فوق استفهامیه است یا نافییه و همچنین در چگونگی ترکیب جمله در میان مفسران گفتگو بسیار است:

بعضی «ما» را استفهام انکاری گرفته اند در حالی که اگر چنین باشد، معنی جمله چنین خواهد بود: ۲ «شما از کجا می دانید که اگر معجزه ای بیاید ایمان نمی آورند» یعنی ممکن است ایمان بیاورند و این درست بر خلاف مقصود آیه است.

لذا بعضی «ما» را به معنی نافییه گرفته اند (نزدیک تر به ذهن همین است) بنابراین معنی جمله چنین می شود: «شما نمی دانید که اگر این معجزات نیز انجام شود، آنها ایمان نخواهند آورد».

و در این صورت فاعل «يُشْعِرُ» کلمه «شیء» است که در تقدیر می باشد و «يُشْعِرُ» دارای دو مفعول است: «كُم» مفعول اول و «أَنَّهُمْ...» مفعول ثانی است (دقت کنید).

صحنه های مختلف برخورد پیامبر (صلی الله علیه وآله) با آنها نیز گواه این حقیقت است که این دسته در جستجوی حق نبودند بلکه هدفشان این بود: با بهانه جوئی ها مردم را سرگرم ساخته و بذر شک و تردید در دل ها بپاشند.

در آیه بعد، علت لجاجت آنها را چنین توضیح داده است که: آنها بر اثر اصرار در کج روی و تعصب های جاهلانه و عدم تسلیم در مقابل حق، درک و دید سالم را از دست داده اند، و گیج و گمراه در سرگردانی به سر می برند، و چنین می گوید: «ما دل ها و چشم های آنها را وارونه و دگرگون می نمائیم، آن چنان که در آغاز و ابتدای دعوت ایمان نیاوردند» (و نُقَلِّبُ أَقْدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَ مَرَّةً).

در اینجا نیز این کار به خدا نسبت داده شده است، نظیر چیزی که در آیات قبل گذشت، و این در حقیقت عکس العمل و نتیجه اعمال خود آنها است، و نسبت دادن آن به خدا به عنوان این است که او علت العلل و سرچشمه جهان هستی است، و هر خاصیتی در هر چیز است به اراده او است.

و به تعبیر دیگر خداوند در لجاجت و کج روی و تعصب های کورکورانه این اثر را آفریده است که تدریجاً درک و دید انسان را از کار می اندازد.

و در پایان آیه می فرماید: «ما آنها را در حال طغیان و سرکشی به حال خود

وا می گذاریم تا سرگردان شوند» (وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ). (۱)

خداوند همه ما را از گرفتار شدن در چنین سرگردانی که زائیده اعمال بی رویه خود ما است حفظ کند، و درک و دید کاملی به ما مرحمت نماید که چهره حقیقت را آن چنان که هست

بنگریم.

۱ - «يَعْمَهُونَ» از ماده «عَمَه» (بر وزن قدح) به معنی سرگردانی و تحیر است.

آغاز جزء ۸ قرآن مجید

از آیه ۱۱۱ سوره «انعام»

۱۱۱ وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ

ترجمه:

۱۱۱ - و (حتی) اگر فرشتگان را بر آنها نازل می کردیم، و مردگان با آنان سخن می گفتند، و همه چیز را در برابر آنها جمع می نمودیم، هرگز ایمان نمی آوردند؛ مگر آن که خدا بخواهد؛ ولی بیشتر آنها نمی دانند!

تفسیر:

چرا افراد لجوج به راه نمی آیند

این آیه، با آیات قبل مربوط است و همه یک حقیقت را تعقیب می کنند.

هدف این چند آیه این است که: روشن سازد جمعی از تقاضاکنندگان معجزات عجیب و

غریب، در تقاضاهای خود صادق نیستند و هدفشان پذیرش حق نمی باشد، لذا بعضی از

خواسته های آنها (مثل آمدن خدا در برابر آنان!) اصولاً محال است.

آنها به گمان خود می خواهند با مطرح ساختن این درخواست ها و معجزات عجیب و غریب،

افکار مؤمنان را متزلزل و نظر حق جویان را مشوب و به خود مشغول سازند.

قرآن در آیه فوق، با صراحت می فرماید: «اگر ما (آن طور که درخواست کرده بودند) فرشتگان

را بر آنها نازل می کردیم و مردگان با آنها سخن می گفتند و هر چه می خواستند در برابر آنها

گرد می آوردیم، باز ایمان نمی آوردند» (وَلَوْ

أُنْنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا. (۱)

سپس برای تأکید مطلب می فرماید: «تنها در یک صورت ممکن است ایمان بیاورند و آن این که خداوند با مشیت اجباری خود آنها را وادار به قبول ایمان کند» (إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) و بدیهی است که این گونه ایمان هیچ فایده تربیتی و اثر تکاملی نخواهد داشت.

و در پایان آیه اضافه می کند: «بیشتر آنها جاهل و بی خبرند» (وَ لَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ). در این که منظور از ضمیر «هُم» در این جمله چه اشخاصی هستند؟ در میان مفسران گفتگو است: ممکن است اشاره به مؤمنانی باشد که اصرار داشتند پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خواسته این دسته از کفار ترتیب اثر دهد و هر معجزه ای را پیشنهاد می کنند بیاورد. زیرا بیشتر این مؤمنان از این واقعیت بی خبر بودند و توجه نداشتند که آنها در تقاضای خود صادق نیستند، ولی خدا می دانست که این مدعیان دروغ می گویند، به همین دلیل به خواسته های آنها ترتیب اثر نداد.

اما برای این که دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدون معجزه نمی تواند باشد در موارد خاصی معجزات مختلفی بر دست او آشکار کرد.

این احتمال نیز وجود دارد که ضمیر «هُم» به «کفار درخواست کننده» بازگشت کند، یعنی بیشتر آنها از این واقعیت بی خبرند که خدا توانایی بر هر گونه

۱ - منظور از «حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ» این است که: همه چیز و همه خواسته های آنها انجام پذیرد؛ زیرا «حشر» در اصل، به معنی جمع و گردآوری است، و «قُبُلًا» به معنی رو به رو و مقابل است، این احتمال نیز هست که «قُبُلًا» جمع «قبیل» بوده باشد، یعنی گروه، گروه فرشتگان و مردگان و... در برابر آنها حاضر شوند.

کار خارق العاده ای دارد ولی گویا آنها قدرتش را محدود می دانند.
 لذا هر گاه پیامبر (صلی الله علیه وآله) معجزه ای نشان می داد آن را حمل بر سحر یا چشم
 بندی می کردند، چنان که در آیه دیگر می خوانیم: وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ
 يَغرُجُونَ * لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ: «اگر دری از آسمان به روی آنها
 می گشودیم و از آن بالا می رفتند * می گفتند: ما چشم بندی شده ایم و ما را سحر و جادو
 کرده اند!» (۱)

بنابراین، آنها جمعیتی نادان و لجوجند که نباید به آنان و سخنانشان اعتنا کرد.

* * *

۱۱۲ وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَّهُمْ وَمَا يُفْتَرُونَ

۱۱۳ وَ لَتَصْنَعِيَ إِلَيْهِ أَفْنَدَةً الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لَيَرْضَوْهُ وَ لَيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ

ترجمه:

۱۱۲ - این چنین در برابر هر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم؛ آنها به طور سرّی (و درگوشی) سخنان فریبنده و بی اساس (برای اغفال مردم) به یکدیگر می گفتند؛ و اگر پروردگارت می خواست، چنین نمی کردند؛ (و می توانست جلو آنها را بگیرد؛ بنابراین، آنها و تهمت هایشان را به حال خود واگذار!

۱۱۳ - نتیجه این خواهد شد که دل های منکران قیامت، به آنها متمایل گردد؛ و به آن راضی شوند؛ و هر گناهی که بخواهند، انجام دهند!

تفسیر:

وسوسه های شیطانی

در نخستین آیه مورد بحث، توضیح داده می شود که وجود این گونه دشمنان سرسخت و لجوج در برابر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که در آیات قبل به آن اشاره شد، منحصر به او نبوده، بلکه «این چنین در برابر تمام پیامبران، دشمنانی از شیاطین جن و انس قرار دادیم» (وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ

وَالْجِنِّ).

و کار آنها این بوده که «سخنان فریبنده ای برای اغفال یکدیگر به طور اسرارآمیز و احیاناً درگوشی به هم می گفتند» (يُوحَى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا). ولی اشتباه نشود «اگر خداوند می خواست می توانست به اجبار جلو همه آنها را بگیرد» (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ) تا هیچ شیطان و شیطان صفتی نتواند در راه پیامبران و دعوت آنها کوچک ترین سنگی بیندازد.

اما خداوند این کار را نکرد؛ زیرا می خواست مردم آزاد باشند تا میدانی برای آزمایش، تکامل و پرورش آنها وجود داشته باشد، در حالی که اجبار و سلب آزادی با این هدف نمی ساخت. به علاوه، وجود این گونه دشمنان سرسخت و لجوج (اگر چه اعمالشان به خواست و اراده خودشان بوده) نه تنها ضرری برای مؤمنان راستین ندارد، که به طور غیر مستقیم به تکامل آنها کمک می کند؛ چرا که همواره تکامل ها در تضادها است، و وجود یک دشمن نیرومند در بسیج نیروهای انسان و تقویت اراده ها مؤثر است.

لذا در پایان آیه به پیامبرش دستور می دهد: به هیچ وجه به این گونه شیطنت ها اعتنا نکند «و آنها و تهمت هایشان را به حال خود واگذارد» (فَدَرَّهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ).

در آیه بعد، نتیجه تلقینات و تبلیغات فریبنده شیاطین را چنین بازگو می کند: تا «سرانجام کار آنها این شود که افراد بی ایمان یعنی آنها که به روز رستاخیز عقیده ندارند به سخنان آنها گوش فرا دهند و دل هایشان به آن متمایل

گردد» (وَلِتَصْنَعِيَ إِلَيْهِ أَفْتِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ). (۱)
 «لِتَصْنَعِيَ» از ماده «صغو» (بر وزن سرو) به معنی تمایل پیدا کردن به چیزی است، ولی بیشتر به تمایلی گفته می شود که از طریق شنیدن و به وسیله گوش حاصل می گردد، و اگر کسی به سخن دیگری با نظر موافق گوش کند به آن «صغو» و «اصغاء» گفته می شود.
 سپس می فرماید: «سرانجام این تمایل، رضایت کامل به برنامه های شیطانی خواهد شد» (وَ لِيُرْضَوْهُ).

و پایان همه آنها «ارتکاب انواع گناهان و اعمال زشت و ناپسند خواهد بود» (وَ لِيَقْتَرُوا مَا هُمْ مُقْتَرُونَ).

نکته ها:

۱ - در آیه فوق خداوند وجود شیاطین انس و جن را در برابر انبیاء به خود نسبت می دهد و می گوید: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا: «ما این چنین قرار دادیم».
 در معنی این جمله در میان مفسران گفتگو است، ولی همان طور که در سابق نیز اشاره کردیم تمام اعمال انسان ها را از یک نظر می توان به خداوند نسبت داد؛ زیرا هر کسی هر چه دارد از او دارد، قدرتش از او است، همچنان که اختیار و آزادی اراده اش نیز از او می باشد.
 اما مفهوم این گونه تعبیرات هرگز، جبر و سلب اختیار نیست، که خداوند

۱ - در مورد ترکیب آیه و این که جمله «وَلِتَصْنَعِيَ» به چه چیز عطف شده، میان مفسران گفتگو است، آنچه بیشتر، با مفهوم آیه مناسب است، این است که: این جمله عطف بر «يُوحِي» بوده باشد و «لام» آن «لام عاقبت» است، یعنی سرانجام کار شیاطین این خواهد بود که سخنان فریبنده به یکدیگر می گویند و افراد بی ایمان به آن متمایل می شوند.
 و ممکن است عطف بر محل «غروراً» که مفعول لاجله است بوده باشد، یعنی «لِيَعْتَرُوا وَ لِتَصْنَعِيَ»؛ زیرا در مرحله اول انسان فریب می خورد و سپس تمایل پیدا می کند (دقت کنید).

عده ای را آن چنان آفریده که به دشمنی در برابر انبیاء برخیزند. زیرا اگر چنین بود می بایست آنها در عداوت و دشمنی خود هیچ گونه مسئولیتی نداشته باشند، بلکه کار آنها انجام یک رسالت محسوب شود، در حالی که می دانیم چنین نیست. البته انکار نمی توان کرد که وجود این گونه دشمنان هر چند به اختیار خودشان بوده باشد می تواند برای مؤمنان به طور غیر مستقیم اثر سازنده داشته باشد، و به تعبیر بهتر، مؤمنان راستین می توانند از وجود هر گونه دشمن اثر مثبت بگیرند و او را وسیله ای برای بالا بردن سطح آگاهی و آمادگی و مقاومت خود قرار دهند؛ زیرا وجود دشمن باعث بسیج نیروهای انسان است.

* * *

۲ - «شیاطین» جمع «شیطان» معنی وسیعی دارد و به معنی هر موجود سرکش و طغیانگر و موذی است، لذا در قرآن به انسان های پست، خبیث و طغیانگر نیز کلمه «شیطان» اطلاق شده است.

همان طور که در آیه فوق کلمه «شیطان» هم به شیطان های انسانی و هم به شیطان های غیر انسانی که از نظر ما پنهانند، اطلاق شده.

اما «ابلیس» اسم خاص برای شیطانی است که در برابر آدم (علیه السلام) قرار گرفت و در حقیقت رئیس همه شیاطین است! بنابراین «شیطان» اسم جنس و «ابلیس» اسم خاص (عَلَم) است. (۱)

* * *

۳ - «زخرف القول» به معنی سخنان فریبنده است که ظاهری جالب و

۱ - در این زمینه در جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۳۴ سوره «بقره» نیز بحثی داشتیم.

باطنی زشت و بد دارد و غرور به معنی اغفال کردن است.(۱)

۴ - تعبیر به «وحی» در آیه بالا اشاره لطیفی است به این حقیقت که آنها در گفتار و اعمال شیطانی خود نقشه های اسرارآمیز دارند که محرمانه به یکدیگر القاء می کنند، تا مردم از کار آنها آگاه نشوند، و طرح های آنها کاملاً پیاده شود؛ زیرا یکی از معانی «وحی» در لغت سخنان آهسته و درگوشی است.

۱ - باید توجه داشت: «زخرف» در اصل، به معنی «زینت» و همچنین به معنی طلا که وسیله زینت است آمده، سپس به سخنان فریبنده که ظاهری زیبا دارد نیز «زخرف» و «مزخرف» گفته شده است.

۱۱۴ أَلَمْ نَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ أَعْلَمُ بِحَدِّكَ مِنَ الْمُنْزِلِ أَلَمْ نَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ أَعْلَمُ بِحَدِّكَ مِنَ الْمُنْزِلِ
وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ
فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ
۱۱۵ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ

ترجمه:

۱۱۴ - (با این حال)، آیا غیر خدا را به داوری طلبیم؟! در حالی که اوست که این کتاب آسمانی را، که همه چیز در آن آمده، به سوی شما فرستاده است؛ و کسانی که به آنها کتاب آسمانی داده ایم می دانند این کتاب، به حق از طرف پروردگارت نازل شده؛ بنابراین از تردیدکنندگان مباش!
۱۱۵ - و کلام پروردگار تو، با صدق و عدل، به حدّ تمام رسید؛ هیچ کس نمی تواند کلمات او را دگرگون سازد؛ و او شنونده داناست.

تفسیر:

داوری جز خدا نمی پذیریم
این آیه، در حقیقت نتیجه آیات قبل است، که می فرماید: با این همه آیات روشنی که در زمینه توحید گذشت چه کسی را باید به داوری پذیرفت؟ «آیا غیر خدا را به داوری بپذیریم؟» (أَلَمْ نَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ أَعْلَمُ بِحَدِّكَ مِنَ الْمُنْزِلِ) (۱)

۱ - «حَكَمٌ» (بر وزن قلم) به معنی داور و قاضی و حاکم است و بعضی آن را با حاکم از نظر

معنی ۲

مساوی دانسته اند.

ولی جمعی از مفسران از جمله «شیخ طوسی» در «تبیان» معتقدند: «حَكَمٌ» به کسی گفته می شود که جز به حق داوری نمی کند، اما «حاکم» به هر دو اطلاق می شود. بعضی دیگر مانند نویسنده «المنار» معتقد است: «حَكَمٌ» کسی است که طرفین دعوا او را انتخاب کرده اند، در حالی که «حاکم» به هر گونه داور گفته می شود.

چگونه می توان جز خداوند را به حکم و داوری پذیرفت؟
 «در حالی که او است که این کتاب بزرگ آسمانی را - که تمام نیازمندی های تربیتی انسان در آن آمده - و میان حق و باطل، نور و ظلمت، کفر و ایمان، جدائی افکنده، نازل کرده است» (وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا).

سپس می گوید: نه تنها تو و مسلمانان می دانید که این کتاب از طرف خدا است، که «اهل کتاب (یهود و نصاری) - که نشانه های این کتاب آسمانی را در کتب خود دیده اند - می دانند که آن از سوی پروردگار تو به حق نازل شده است» (وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ).

بنابراین جای هیچ گونه شک و تردیدی در آن نیست «و تو ای پیامبر هرگز در آن تردید مکن» (فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ).

در اینجا این سؤال پیش می آید: مگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) تردیدی داشته است که چنین خطابی به او می شود؟

پاسخ این سؤال همان است که در موارد مشابه گفته ایم، که مخاطب در حقیقت مردم هستند، ولی برای تأکید و تحکیم مطلب، خداوند پیامبر خود را مخاطب می کند تا دیگران حساب خود را بدانند.

* * *

در آیه بعد، می فرماید: «کلام پروردگار تو با صدق و عدل تکمیل شد و هیچ کس قادر نیست کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده و دانا است» (وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

«كَلِمَةً» در لغت به معنی گفتار، و هر گونه جمله است و حتی به سخنان مفصل و طولانی نیز «کلمه» گفته می شود.

و اگر می بینیم گاهی به معنی «وعده» آمده است مانند: وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا:

«وعده پروردگارت درباره بنی اسرائیل در مقابل صبر و استقامتی که کردند انجام پذیرفت». (۱) نیز از همین نظر است؛ زیرا انسان به هنگام وعده دادن جمله ای می گوید که وعده را در بر دارد.

و نیز گاهی «کلمه» به معنی دین و آئین و حکم و دستور می آید که آنها نیز به همین ریشه باز می گردد.

در این که: منظور از «کلمه» در آیه فوق، «قرآن» است یا «دین و آئین خدا» یا «وعده پیروزی» که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) داده شده؟ احتمالات مختلفی داده اند، که در عین حال منافاتی با هم ندارند، و ممکن است آیه ناظر به همه آنها بوده باشد.

ولی از آن نظر که در آیات قبل سخن از «قرآن» در میان بوده با این معنی مناسب تر است. در حقیقت آیه می گوید: به هیچ وجه قرآن جای تردید و شک نیست؛ زیرا از هر نظر کامل و بی عیب است، تواریخ و اخبار آن، همه صدق و احکام و قوانین آن همه عدل است. و نیز ممکن است منظور از «کلمه» همان وعده ای باشد که در جمله بعد یعنی جمله لا مُبَدِّلُ لِكَلِمَاتِهِ: «هیچ کس نمی تواند تغییر و دگرگونی در کلمات خدا ایجاد کند» آمده است. زیرا نظیر این جمله در آیات دیگر قرآن دیده می شود، مانند: وَ تَمَّتْ كَلِمَتُهُ

رَبِّكَ لِأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ:

«در قیامت وعده پروردگار تو انجام خواهد گرفت و دوزخ از گناهکاران جن و انس پر خواهد شد.» (۱)

و یا در آیه دیگر می خوانیم: وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ: «و وعده ما از پیش درباره پیامبران این بود که آنها پیروز خواهند شد.» (۲)

در این گونه آیات، جمله بعد توضیح وعده ای است که در جمله قبل با ذکر «کلمه» به آن اشاره شده است.

بنابراین، تفسیر آیه چنین می شود: «و وعده ما با صدق و عدالت انجام گرفت که هیچ کس توانائی تبدیل دستورها و فرمان های پروردگار را ندارد.»

و همان طور که گفتیم، آیه می تواند اشاره به تمام این معانی باشد.

ذکر این موضوع نیز لازم است که اگر آیه اشاره به قرآن بوده باشد هیچ گونه منافاتی با این موضوع ندارد که در آن موقع همه قرآن نازل نشده بود؛ زیرا منظور از کامل بودن آیات قرآن این است که: هر چه نازل شده بود بدون عیب و نقص و از هر نظر کامل بود.

بعضی از مفسران به این آیه، استدلال بر عدم امکان راه یافتن تحریف در قرآن کرده اند؛ زیرا جمله «لَا مُبَدِّلٌ لِكَلِمَاتِهِ» اشاره به این است که هیچ کس نمی تواند تغییر و تبدیلی نه از نظر لفظ، نه از نظر اخبار و نه از نظر احکام در قرآن ایجاد کند، و همیشه این کتاب آسمانی که باید تا آخر دنیا راهنمای جهانیان باشد از دستبرد خائنان و تحریف کنندگان مصون و محفوظ خواهد بود.

۱ - هود، آیه ۱۱۹.

۲ - صافات، آیات ۱۷۱ و ۱۷۲.

۱۱۶ وَ إِن تُطِيعَ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِن يَتَّبِعُونَ
إِلَّا الظَّنَّ وَإِن هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ
۱۱۷ إِن رَّبِّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

ترجمه:

۱۱۶ - و اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می کنند؛ (زیرا) آنها تنها از گمان پیروی می نمایند، و تخمین و حدس (واهی) می زنند.
۱۱۷ - پروردگارت به کسانی که از راه او گمراه گشته اند، آگاه تر است؛ و همچنین به کسانی که هدایت یافته اند.

تفسیر:

تکیه بر معیار اکثریت

می دانیم آیات این سوره، در «مکه» نازل شد و در آن زمان مسلمانان شدیداً در اقلیت بودند، گاهی اقلیت آنها و اکثریت قاطع بت پرستان و مخالفان اسلام، ممکن بود این توهّم را برای بعضی ایجاد کند که:

اگر آئین آنها باطل و بی اساس است، چرا این همه پیرو دارند؟

و اگر ما بر حقیق، چرا این قدر کم هستیم؟!

در این آیه، برای دفع این توهّم - به دنبال ذکر حقایق قرآن در آیات قبل - پیامبر خود را مخاطب ساخته، می فرماید: «اگر از اکثر مردمی که در روی زمین هستند پیروی کنی تو را از راه حق گمراه و منحرف خواهند ساخت»! (وَ إِن

تَطْعُ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ).

پس از آن، دلیل این موضوع را بیان می کند که: علت آن این است: آنها بر اساس منطق و فکر صحیح کار نمی کنند، می فرماید: «راهنمای آنها یک مشت گمان های آلوده به هوا و هوس و یک مشت دروغ و فریب و تخمین است» (إِنْ يُتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ). (۱)

در آیه بعد، راه شناسائی حقایق جمعیت ها را نشان داده؛ زیرا مفهوم آیه قبل این است که اکثریت به تنهایی نمی تواند راه حق را نشان دهد نتیجه آن، این می شود، که راه حق را تنها باید از خداوند گرفت هر چند طرفداران راه حق در اقلیت بوده باشند.

لذا دلیل این موضوع را این گونه بیان می فرماید: «پروردگارت - که از همه چیز با خبر و آگاه است و در علم بی پایان او کمترین اشتباه راه ندارد - بهتر می داند چه کسی از راه او منحرف و گمراه گشته و او هدایت یافتگان را بهتر می شناسد» (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ). (۲)

در اینجا سؤالی پیش می آید: مگر دیگران راه هدایت و ضلالت را بدون راهنمایی خدا می شناسند که آیه می گوید: «خداوند از دیگران بهتر می شناسد و بهتر می داند؟!» پاسخ سؤال این است: بدون شک انسان به وسیله عقل خود، حقایقی را

۱ - «خَرْصُ» (بر وزن ترس) در اصل، به معنی «تخمین» است که نخست در مورد تخمین مقدار میوه بر درختان به هنگام اجاره باغ و امثال آن به کار رفته، سپس به هر گونه حدس و تخمین گفته شده است.

و از آنجا که «تخمین» گاهی مطابق واقع، و گاهی بر خلاف واقع می شود، این کلمه در معنی دروغ نیز استعمال شده است و در آیه فوق می تواند به هر دو معنی باشد.

۲ - معمولاً «افعل تفضیل» به وسیله «با» متعدی می شود، بنابراین، باید در اینجا گفته شود: «أَعْلَمُ بِمَنْ» ولی «با» محذوف شده و «مَنْ يَضِلُّ» به اصطلاح «منصوب به نزع خافض» است.

درک می کند، و راه هدایت و ضلالت را تا حدودی می فهمد ولی مسلماً فروغ چراغ عقل، و شعاعش محدود است، و ممکن است بسیاری از مطالب از دید عقل مخفی بماند. به علاوه، انسان در معلوماتش گرفتار اشتباه نیز می شود و به همین دلیل نیاز به رهبران و راهنمایان الهی دارد.

بنابراین، جمله «خداوند داناتر است» صحیح خواهد بود، هر چند علم انسان با علم خدا قابل مقایسه نیست.

نکته:

اکثریتِ عددی اهمیت ندارد

بر خلاف آنچه در نظر بعضی مسلم است که اکثریت های عددی همواره راه صحیح را می پیمایند، قرآن در آیات متعددی این موضوع را نفی کرده و برای اکثریتِ عددی اهمیتی قائل نیست.

در حقیقت مقیاس را اکثریتِ «کیفی» می داند، نه «کمی»، دلیل این موضوع روشن است؛ زیرا اگر چه در جوامع کنونی برای اداره اجتماع راهی جز تکیه کردن روی اکثریت ندیده اند. ولی نباید فراموش کرد که این موضوع - همان طور که گفتیم یک نوع اجبار و بن بست است - چرا که در جوامع مادی، برای اتخاذ تصمیم ها و تصویب قوانین، هیچ ضابطه ای که خالی از اشکال و ایراد باشد وجود ندارد، لذا بسیاری از دانشمندان با اعتراف به این حقیقت - که نظر اکثریت افراد اجتماع، بسیاری از اوقات اشتباه آمیز است - مجبور به پذیرش آن شده اند چون راه های دیگر، عیبش بیشتر است.

اما یک جامعه مؤمن به رسالت انبیاء برای خود هیچ گونه اجباری در پیروی نظر اکثریت برای تصویب قوانین نمی بیند؛ زیرا برنامه ها و قوانین انبیاء راستین خالی از هر گونه عیب، نقص و اشتباه است، و با آنچه اکثریت جایز الخطا تصویب می کند قابل مقایسه نیست.

یک نگاه، در چهره جهان کنونی و حکومت هائی که بر اساس اکثریت ها بنا شده و قوانین نادرست و آمیخته با هوس ها که گاهی از طرف اکثریت ها به تصویب می رسد نشان می دهد که: اکثریتِ عددیِ دردی را دوا نکرده است، بسیاری از جنگ ها را اکثریت ها تصویب کرده اند و بسیاری از مفاسد را آنها خواسته اند.

استعمارها، استثمارها، جنگ ها و خونریزی ها، آزاد شناختن مشروبات الکلی، قمار، سقط جنین، فحشاء و حتی پاره ای از اعمال شنیع که ذکر آن شرم آور است از طرف اکثریت نمایندگان بسیاری از کشورهای به اصطلاح پیشرفته که منعکس کننده نظریه اکثریت توده مردم آنها است گواه بر این حقیقت می باشد.

علاوه بر این آیا اکثریت اجتماعات راست می گویند؟

آیا اکثریت امین هستند؟

آیا اکثریت از تجاوز به حقوق دیگران - اگر بتوانند - خودداری می کنند؟

آیا اکثریت منافع خود و دیگران را به یک چشم می بینند؟

پاسخ این سؤالات ناگفته پیدا است، بنابراین، باید اعتراف کرد که تکیه کردن دنیای کنونی روی اکثریت، در حقیقت یک نوع اجبار و الزام محیط است، و استخوانی است که در گلوی اجتماعات گیر کرده.

آری، اگر مغزهای متفکر، مصلحان دلسوز جوامع بشری و اندیشمندان با

هدف - که همیشه در اقلیت هستند - تلاش و کوشش همه جانبه ای را برای روشن ساختن توده های مردم انجام دهند، و جوامع انسانی به اندازه کافی رشد فکری، اخلاقی و اجتماعی بیابند، مسلماً نظرات چنان اکثریتی بسیار به حقیقت نزدیک خواهد بود، ولی اکثریت غیر رشید، ناآگاه و یا فاسد و منحرف و گمراه چه مشکلی را می تواند از سر راه خود و دیگران بردارد؟ بنابراین، اکثریت، به تنهایی کافی نیست، بلکه اکثریت رهبری شده می تواند مشکلات جامعه خود را تا آنجا که در امکان بشر است حل کند.

و اگر قرآن در مورد اکثریت در آیات مختلف ایراد می کند، شک نیست که منظورش اکثریت غیر رشید و رهبری نشده است.

- ۱۱۸ فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ
 ۱۱۹ وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ
 عَلَيْهِمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَ إِنْ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ
 عِلْمٍ إِنْ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ
 ۱۲۰ وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ إِنْ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا
 كَانُوا يَفْتَرُونَ
 ۱۲۱ وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ
 لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ

ترجمه:

- ۱۱۸ - از (گوشت) آنچه نام خدا (هنگام سر بریدن) بر آن گفته شده، بخورید (و از غیر آن نخورید) اگر به آیات او ایمان دارید!
- ۱۱۹ - چرا از چیزها (گوشت‌ها)ئی که نام خدا بر آنها برده شده نمی خورید؟! در حالی که (خداوند) آنچه را بر شما حرام بوده، بیان کرده است! مگر این که ناچار باشید؛ (که در این صورت، خوردن از گوشت آن حیوانات جائز است)، و بسیاری از مردم، به خاطر هوا و هوس و بی دانشی، (دیگران را) گمراه می سازند؛ و پروردگارت، تجاوزکاران را بهتر می شناسد.
- ۱۲۰ - گناهان آشکار و پنهان را رها کنید! زیرا کسانی که گناه می کنند، به زودی در برابر آنچه مرتکب می شدند، مجازات خواهند شد.
- ۱۲۱ - و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده، نخورید که این کار گناه است؛ و شیاطین

به دوستان خود مطالبی مخفیانه القاء می کنند، تا با شما به مجادله برخیزند؛ اگر از آنها اطاعت کنید، شما هم مشرک خواهید بود!

تفسیر:

تمام آثار شرک باید برچیده شود

این آیات، در حقیقت یکی از نتایج بحث های گذشته در مورد توحید و شرک است، لذا آیه اول با «فاء» تفریع که معمولاً برای ذکر نتیجه است آمده. توضیح این که: در آیات گذشته با بیانات گوناگونی حقیقت توحید، اثبات و بطلان شرک و بت پرستی آشکار گردید. یکی از نتایج این بحث این است که مسلمانان باید از خوردن گوشت حیواناتی که به نام «بت ها» ذبح می شد خودداری کنند، و تنها از گوشت حیواناتی که به نام خدا ذبح می گردید استفاده نمایند. زیرا یکی از عبادت های مشرکان عرب این بود که برای بت ها قربانی می کردند و از گوشت آنها به عنوان تبرک می خوردند و این موضوع یک نوع بت پرستی بود. لذا در آیه نخست می فرماید: «بنابراین از چیزهایی بخورید که نام خدا بر آن برده شده است اگر به آیاتش ایمان دارید» (فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ). یعنی ایمان تنها ادعا و گفتار و عقیده نیست، بلکه باید در لابلای عمل نیز آشکار گردد، کسی که به خدای یکتا ایمان دارد تنها از این گوشت ها می خورد. البته امر کُلُوا: «بخورید» در اینجا به معنی وجوب خوردن از چنین گوشت هائی نیست، بلکه منظور از آن مباح بودن اینها و حرام بودن غیر آن است.

ضمناً روشن می شود تحریم گوشت هائی که نام خدا به هنگام ذبح آنها برده نشده، نه از نظر جنبه های بهداشتی است تا گفته شود چه اثری در بردن نام است، بلکه مربوط به جنبه های معنوی، اخلاقی و تحکیم پایه توحید و یگانه پرستی است.

در آیه بعد، همین موضوع به عبارت دیگری که توأم با استدلال بیشتری است آمده، می فرماید: «چرا از (گوشت) حیواناتی نمی خورید که نام خدا بر آنها گفته شده؟ در حالی که آنچه بر شما حرام است را خداوند شرح داده است» (وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ).

بار دیگر خاطر نشان می کنیم: توییح و تأکید به خاطر ترک خوردن گوشت های حلال نیست، بلکه هدف این است: تنها از این گوشت ها باید بخورید و از غیر آنها استفاده نکنید. و به تعبیر دیگر، نظر روی نقطه مقابل و مفهوم جمله است و لذا با جمله قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ: «خداوند آنچه را بر شما حرام است شرح داده» استدلال شده است.

در این که در چه سوره و کدام آیه این موضوع آمده است؟ و گوشت های حلال و حرام توضیح داده شده؟

ممکن است تصور شود منظور سوره «مائده» است و یا بعضی از آیات آینده همین سوره (آیه ۱۴۵) می باشد.

ولی با توجه به این که این سوره در «مکه» نازل شده و سوره «مائده» در «مدینه»، و آیات آینده این سوره نیز به هنگام نزول این آیات هنوز نازل نشده بوده است، روشن می شود هیچ یک از این دو احتمال صحیح نیست.

بلکه یا منظور آیه ۱۱۵ سوره «نحل» است که در آن صریحاً قسمتی از گوشت های حرام و مخصوصاً حیواناتی که برای غیر خدا ذبح شده اند آمده است.

و یا منظور، بیان حکم این گوشت ها به وسیله پیامبر (صلی الله علیه وآله) می باشد؛ زیرا او چیزی جز وحی الهی نمی گفت.

سپس یک مورد از حکم تحریم گوشت ها را استثناء نموده، می فرماید: «مگر در صورتی که مجبور شوید» (إِلَّا مَا اضْطُرُّرْتُمْ إِلَيْهِ).

خواه این اضطرار به خاطر گرفتاری در بیابان و گرسنگی شدید بوده باشد، و یا گرفتار شدن در چنگال مشرکان و اجبار کردن آنها به این موضوع.

آنگاه اضافه می کند: «بسیاری از مردم دیگران را از روی جهل و نادانی و هوا و هوس ها گمراه می سازند» (وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بَغَيْرِ عِلْمٍ).

گر چه هواپرستی غالباً با جهل و نادانی توأم است ولی در عین حال برای تأکید بیشتر آن دو را همراه آورده، می گوید: (بِأَهْوَائِهِمْ بَغَيْرِ عِلْمٍ).

ضمناً از این تعبیر به خوبی استفاده می شود: علم حقیقی هرگز با هوا پرستی و خیال بافی سازگار نیست، و آنجا که سازگار شود جهل است نه علم!

لازم به تذکر است که جمله بالا می تواند اشاره به همان پنداری باشد که در میان مشرکان عرب وجود داشت که برای خوردن گوشت های حیوانات مرده چنین استدلال می کردند: آیا ممکن است حیواناتی را که خودمان می کشیم حلال بدانیم؟ اما آنچه را خدای ما کشته است حرام بشمریم؟! است

بدیهی است این یک سفسطه و خیال واهی، بیش نبود؛ زیرا خداوند حیوان مرده را ذبح نکرده و سر نبریده تا با حیواناتی که ما سر بریده ایم مقایسه شود، و

به همین دلیل کانون انواع بیماری ها و گوشت آن فاسد است، لذا خداوند اجازه خوردن آن را نداده است.

در پایان آیه می فرماید: «پروردگار تو نسبت به آنها که تجاوزکارند آگاه تر است» (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ).

همان ها که با دلائل واهی نه تنها از راه حق منحرف می شوند، بلکه سعی دارند دیگران را نیز منحرف سازند.

و از آنجا که ممکن است بعضی این کار حرام را در پنهانی مرتکب شوند در تعقیب آن، در سومین آیه این بخش، به عنوان یک قانون کلی می فرماید: «گناه آشکار و پنهان را رها سازید» (وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ).

نقل شده: در زمان جاهلیت عده ای عقیده داشتند عمل منافی عفت (زنا) اگر در پنهانی باشد، عیبی ندارد، و اگر آشکارا باشد گناه است!

هم اکنون نیز عملاً عده ای این منطق جاهلی را پذیرفته و تنها از گناهان آشکار وحشت دارند، اما گناهان پنهانی را بدون احساس ناراحتی مرتکب می شوند!

آیه فوق نه تنها این منطق جاهلی را محکوم می سازد، بلکه مفهوم وسیعی دارد که علاوه بر آنچه گفته شد مفاهیم و تفسیرهای دیگری را که در زمینه گناه «ظاهر» و «باطن» شده است در بر می گیرد.

از جمله این که: منظور از گناهان ظاهر گناهانی است که با اعضای بدن انجام می گردد و گناه باطن آن است که با قلب و نیت و تصمیم صورت گیرد.

سپس به عنوان یادآوری و تهدید گناهکاران به سرنوشت شومی که در انتظار آنها است، چنین می گوید: «آنها که گناه را تحصیل می کنند، به زودی نتیجه

اعمال خود را خواهند دید» (إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ).
 تعبیر به «کسب گناه» (يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ) تعبیر جالبی است که نشان می دهد انسان ها در این
 جهان همچون سرمایه دارانی هستند که به یک بازار بزرگ گام می نهند، سرمایه آنها هوش،
 عقل، عمر، جوانی و نیروهای گوناگون خداداد است، بیچاره آنها که به جای تحصیل سعادت و
 «کسب» افتخار، شخصیت، تقوا و قرب به خدا، تحصیل گناه کنند.

تعبیر به سَيُجْزَوْنَ: «به زودی جزای خود را خواهند دید» ممکن است اشاره به این باشد که:
 قیامت هر چند در نظر بعضی دور است، ولی در حقیقت بسیار نزدیک می باشد، و این جهان
 به سرعت سپری می شود و رستاخیز فرا می رسد.

و یا اشاره به این باشد که: غالب افراد در همین زندگی دنیا نیز قسمتی از نتایج اعمال زشت
 خود را به صورت واکنش های فردی و اجتماعی خواهند دید.

در آیات قبل روی جنبه مثبت مسأله، یعنی خوردن از گوشت های حلال تکیه شده بود، ولی
 در این آیه - برای تأکید هر چه بیشتر - روی جنبه منفی و مفهوم آن تکیه نموده، می فرماید:
 «از گوشت هائی که نام خدا به هنگام ذبح بر آنها برده نشده است نخورید» (وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ
 يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ).

سپس با یک جمله کوتاه مجدداً این عمل را محکوم کرده می فرماید: «این کار فسق و گناه و
 خروج از راه و رسم بندگی و اطاعت فرمان خدا است» (وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ).

و برای این که: بعضی از مسلمانان ساده دل تحت تأثیر وسوسه های شیطانی مشرکان قرار
 نگیرند، اضافه می کند: «شیاطین مطالب وسوسه انگیزی به طور

مخفیانه به دوستان خود القاء می کنند، تا با شما به مجادله برخیزند» (وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ). ولی شما باید به هوش باشید که «اگر تسلیم و سوسه های آنها شوید شما هم در صف مشرکان قرار خواهید گرفت» (وَإِنْ أُطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ). این مجادله و سوسه شاید اشاره به همان منطقی باشد که مشرکان به یکدیگر القاء می کردند (و بعضی گفته اند: مشرکان عرب آن را از مجوسیان آموخته بودند) که: اگر ما گوشت حیوان مرده را می خوریم به خاطر آن است که خدا آن را کشته و از حیوانی که ما می کشیم بهتر است، یعنی نخوردن مردار یک نوع بی اعتنائی به کار خدا است! غافل از آن که آنچه به مرگ طبیعی می میرد، علاوه بر این که غالباً بیمار است، سر بریده نیست و خون های کثیف در لابلای گوشت های آن مانده، فاسد شده و گوشت را هم آلوده و فاسد می کنند، به همین دلیل خداوند دستور داده تنها از گوشت حیواناتی بخورند که با شرایط خاصی ذبح شده و خون آن بیرون ریخته است. ضمناً از این آیات استفاده می شود که: ذبیحه های غیر اسلامی حرام است؛ زیرا - علاوه بر جهات دیگر - آنها به هنگام ذبح مقید به بردن نام خدا بر آن نیستند. بنابراین، در مورد حیوانی که خود مرده هم آلودگی های خونی و گوشتی دارد، و غیر بهداشتی است و هم از جنبه معنوی بی بهره است. ولی در مورد ذبائحی که نام خدا بر آن برده نشده، حداقل از جنبه معنوی بی بهره و فاسد است.

* * *

۱۲۲ أَوْ مَنْ كَانَ مِثْلًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ
كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

۱۲۳ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا
وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

ترجمه:

۱۲۲ - آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم، و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمت ها باشد و از آن خارج نگردد؟! این گونه برای کافران، اعمال (زشتی) که انجام می دادند، تزئین شده (و زیبا جلوه کرده) است.
۱۲۳ - (نیز) این گونه در هر شهر و آبادی، بزرگان گنهکاری قرار دادیم؛ (و همه گونه قدرت در اختیارشان گذاردیم) و سرانجام کارشان این شد که به مکر (و فریب مردم) پرداختند؛ ولی تنها خودشان را فریب می دهند و نمی فهمند!

شأن نزول:

در شأن نزول آیه اول چنین نقل شده است:

«ابوجهل» که از دشمنان سرسخت اسلام و پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود، روزی سخت آن حضرت را آزار داد.

«حمزه» عموی شجاع پیامبر (صلی الله علیه وآله) که تا آن روز اسلام را نپذیرفته بود و

همچنان درباره آئین او مطالعه و اندیشه می کرد، در آن روز طبق معمول خود برای شکار به بیابان رفته بود.

هنگامی که از بیابان بازگشت، از جریان کار «ابوجهل» و برادرزاده خویش با خبر شده، سخت برآشفته و یکسر به سراغ «ابوجهل» رفت و چنان بر سر - یا بینی او - کوفت که خون جاری شد و با تمام نفوذی که «ابوجهل» در میان قوم و عشیره خود - و حتی در میان مردم «مکه» - داشت به ملاحظه شجاعت فوق العاده «حمزه» از نشان دادن عکس العمل خودداری کرد. سپس حمزه به سراغ پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده، اسلام را پذیرفت و از آن روز رسماً به عنوان یک افسر رشید اسلام، تا واپسین دم عمر، از این آئین آسمانی دفاع می کرد. آیه فوق درباره این حادثه نازل گردید و وضع ایمان «حمزه» و پافشاری «ابوجهل» در کفر و فساد را مشخص ساخت. (۱)

از بعضی روایات نیز استفاده می شود: آیه در مورد ایمان آوردن «عمار یاسر» و اصرار «ابوجهل» در کفر نازل گردیده است. (۲)

در هر حال، این آیه همانند آیات دیگر قرآن اختصاص به مورد نزول خود ندارد و دارای مفهوم وسیعی است که در مورد هر مؤمن راستین، و هر بی ایمان لجوج، صادق است.

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۵۱، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحه ۱۵۹ - «زاد المسیر»، جلد ۳، صفحه ۸۰، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق.

تفسیر:

ایمان و روشن بینی

ارتباط این آیات، با آیات قبل، از این نظر است که:

در آیات گذشته اشاره به دو دسته: مؤمن خالص و کافر لجوج که نه تنها ایمان نمی آورد، که برای گمراه ساختن دیگران نیز سخت می کوشد، شده بود.

در این آیات نیز با ذکر دو مثال جالب و روشن وضع این دو طایفه را مجسم کرده است.

نخست افرادی که در گمراهی بوده اند و سپس با پذیرش حق و ایمان، تغییر مسیر داده اند را تشبیه به مرده ای می کند که به اراده و فرمان خدا زنده شده اند، می فرماید: «آیا کسی که مرده بود سپس ما او را زنده کردیم، و نوری برای او قرار دادیم که با آن در بین مردم حرکت کند، همانند کسی است که در ظلمت ها باشد و از آن خارج نگردد»؟ (أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا).

کراراً در قرآن «مرگ» و «حیات» به معنی مرگ و حیات معنوی، و کفر و ایمان، آمده است و

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که ایمان یک عقیده خشک و خالی یا الفاظی تشریفاتی

نیست، بلکه به منزله روحی است که در کالبد بی جان افراد بی ایمان دمیده می شود و در تمام وجود آنها اثر می گذارد.

چشم آنها دید و روشنائی، گوش آنها قدرت شنوائی، زبان توان سخن گفتن و دست و پا

قدرت انجام هر گونه کار مثبت پیدا می کند.

ایمان افراد را دگرگون می سازد و در سراسر زندگی آنها اثر می گذارد و آثار حیات را در تمام

شئون آنها آشکار می نماید.

از جمله فَأَحْيَيْنَاهُ: «ما او را زنده کردیم» استفاده می شود که ایمان، گر چه

باید با کوشش از ناحیه خود انسان صورت گیرد، اما تا کششی از ناحیه خدا نباشد این کوشش ها به جایی نمی رسد!

در مورد «نور» در جمله: وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ: «ما برای چنین افراد نوری قرار دادیم که با آن در میان مردم راه بروند» گر چه مفسران احتمالاتی داده اند، اما ظاهراً منظور از آن، تنها قرآن و تعلیمات پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیست. بلکه علاوه بر این، ایمان به خدا، بینش و درک تازه ای به انسان می بخشد، روشن بینی خاصی به او می دهد، افق دید او را از زندگی محدود مادی و چهار دیوار عالم ماده فراتر برده و در عالمی فوق العاده وسیع قرار می دهد.

و از آنجا که ایمان او را به خودسازی دعوت می کند، پرده های خودخواهی، خودبینی، تعصب، لجاج و هوا و هوس را از مقابل چشم جاننش کنار می زند، و حقایقی را می بیند که هرگز قبل از آن قادر به درک آنها نبود. در پرتو این «نور» می تواند راه زندگی خود را در میان مردم پیدا کند، و از بسیاری اشتباهات که دیگران به خاطر آز و طمع، و به علت تفکر محدود مادی، و یا غلبه خودخواهی و هوا و هوس، گرفتار آن می شوند، مصون و محفوظ بماند. و این که در روایات اسلامی می خوانیم: الْمُؤْمِنُ يُنْظَرُ بِنُورِ اللَّهِ: «انسان با ایمان، با نور خدا نگاه می کند» (۱) اشاره به همین حقیقت است.

گر چه با این همه، باز نمی توان روشن بینی خاصی را که انسان با ایمان پیدا

- ۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۳۲۳، جلد ۳۲، صفحه ۲۳۸، جلد ۴۳، صفحه ۸، جلد ۶۴، صفحات ۷۳، ۷۴ و ۷۵، جلد ۶۵، صفحه ۳۵۵، جلد ۷۰، صفحه ۷۸، جلد ۷۲، صفحه ۲۰۱، جلد ۸۴، صفحه ۳۲، و جلد ۱۱۰، صفحه ۲ - «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)»، جلد ۱، صفحه ۶۷، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق - تفسیر «صافی»، جلد ۵، صفحه ۵۱، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۸۸ مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «جامع البیان»، جلد ۱۴، صفحه ۶۱، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۵۷۵، دار المعرفه بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق.

می کند با بیان و قلم توصیف کرد، بلکه باید طعم آن را چشید و وجودش را احساس نمود! جالب این که: چنین فرد زنده، فعال، نورانی و مؤثری را با افراد بی ایمان لجوج مقایسه کرده، «چنین کسی را همانند شخصی می شمارد که در امواج ظلمت ها و تاریکی ها فرو رفته و هرگز از آن خارج نمی گردد؟! (كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا). قابل توجه این که: نمی گوید: كَمَنْ فِي الظُّلُمَاتِ: «همانند کسی که در ظلمت ها است» بلکه می گوید: كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ: «همانند کسی که مثل او در ظلمات است».

بعضی گفته اند: هدف از این تعبیر این بوده که اثبات شود چنان افراد به قدری در تاریکی و بدبختی فرو رفته اند که وضع آنها ضرب المثلی شده است که همه افراد فهمیده از آن آگاهند. ولی ممکن است این تعبیر، اشاره به معنی لطیف تری باشد و آن این که: از هستی و وجود این گونه افراد در حقیقت چیزی جز یک شبح، یک قالب، یک مثال و یک مجسمه باقی نمانده است، هیکلی دارند بی روح و مغز و فکری از کار افتاده!

این نکته نیز لازم به یادآوری است که: راهنمای مؤمنان «نور» (با صیغه مفرد) و محیط کافران «ظلمات» (با صیغه جمع) ذکر شده؛ چرا که ایمان یک حقیقت بیش نیست، و رمز وحدت و یگانگی است و کفر و بی ایمانی سرچشمه پراکندگی، تفرقه و تشتت است.

و در پایان آیه به علت این سرنوشت شوم اشاره کرده، می فرماید: «این چنین اعمال کافران در نظرشان جلوه داده شده است» (كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا

كَانُوا يَعْمَلُونَ).

همان طور که سابقاً اشاره کردیم این خاصیت تکرار یک عمل زشت است که تدریجاً از قبح آن در نظر کاسته می شود و حتی به جایی می رسد که به عنوان یک کار خوب در نظر او جلوه می کند، و همچون زنجیری بر دست و پای او می افتد و اجازه خروج از این دام به او نمی دهد.

یک مطالعه ساده در حال تبهکاران، این حقیقت را به خوبی روشن می سازد.

و از آنجا که قهرمان این ماجرا در جهت منفی «ابوجهل» بود، و او از سردمداران مشرکان «مکه» و قریش محسوب می شد، در آیه دوم اشاره به وضع این رهبران گمراه و زعمای کفر و فساد کرده، می فرماید: «این چنین در هر شهر و آبادی بزرگان گنهکاری قرار دادیم که طریق گناه پیش گرفتند و سرانجام کارشان این شد که با مکر و فریب و نیرنگ، مردم را از راه منحرف ساختند» (وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُّجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا).

مکرر گفته ایم: نسبت این گونه افعال به خداوند به خاطر آن است که او مسبب الاسباب و سرچشمه تمام قدرت ها است و هر کس هر کاری انجام می دهد با استفاده از امکاناتی است که خداوند در اختیار او قرار داده اگر چه جمعی از آن حسن استفاده و بعضی سوء استفاده می کنند.

جمله لِيَمْكُرُوا: «تا مکر و نیرنگ به کار زنند» به معنی سرانجام و عاقبت کار آنها است نه هدف از خلقت آنان (۱) یعنی سرانجام نافرمانی و گناه فراوان این شد که رهن را از حق شدند و بندگان خدا را از راه منحرف ساختند.

۱ - به اصطلاح «لام» در اینجا لام عاقبت است که در قرآن نمونه های متعددی دارد.

زیرا «مکر» در اصل، به معنی تابیدن و پیچیدن و چاره اندیشیدن و منصرف ساختن دیگری است و به همین دلیل، به هر کار انحرافی که توأم با اخفاء و پنهانکاری باشد نیز گفته شده است و اختصاص به نقشه های زیان بخش که در فارسی امروز در آن استعمال می شود ندارد، بنابراین، هم در چاره اندیشی های بد به کار می رود و هم چاره اندیشی های خوب، و در آنجا که به خدا نسبت داده می شود، معنی دوم آن مراد است.

و در پایان آیه می فرماید: «أَنهَا جَزَءٌ بِخُودِشَانِ نِيرِنِگِ نَمِي زَنْدِ وَلِي نَمِي فَهْمَنْدِ وَ مَتَوْجِه نِيَسْتَنْدِ» (وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ).

چه نیرنگ و فریبی از این بالاتر که سرمایه های وجود خود اعم از فکر، هوش، ابتکار، عمر، وقت و مال خویش را در مسیری به کار می گیرند که نه تنها سودی به حال آنها ندارد، که پشتشان را از بار مسئولیت و گناه سنگین می سازد، در حالی که فکر می کنند به پیروزی هائی رسیده اند!

ضمناً از این آیه به خوبی استفاده می شود: مفسد و بدبختی هائی که دامن اجتماعات را می گیرد، از بزرگ ترها و سردمداران اقوام سرچشمه می گیرد و آنها هستند که با انواع حيله و نیرنگ ها راه خدا را دگرگون ساخته و چهره حق را بر مردم می پوشانند.

۱۲۴ وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ
اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ
اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ

ترجمه:

۱۲۴ - و هنگامی که آیه ای برای آنها بیاید، می گویند: «ما هرگز ایمان نمی آوریم، مگر این که همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شده، به ما هم داده شود!» خداوند آگاه تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد! به زودی کسانی که مرتکب گناه شدند، (و مردم را از راه حق منحرف ساختند)، در مقابل مکر (و فریب و نیرنگی) که می کردند، گرفتار حقارت در پیشگاه خدا، و عذاب شدید خواهند شد.

شأن نزول:

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» می نویسد: این آیه درباره «ولید بن مغیره» - که از سران معروف بت پرستان و به اصطلاح مغز متفکر آنها محسوب می شد - نازل گردیده است. او به پیامبر (صلی الله علیه وآله) می گفت: اگر نبوت راست باشد من به احراز این مقام از تو سزاوارترم؛ زیرا هم سنم از تو بیشتر است و هم مالم! (۱)
و بعضی گفته اند: درباره «ابوجهل» نازل شده است؛ زیرا او تصور می کرد:

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۵۵، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحه ۲۳۵ - «مناقب آل ابی طالب»، جلد ۱، صفحه ۴۷، مطبعة محمد کاظم الحیدری، ۱۳۷۶ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۷، صفحه ۸۰، مؤسسه التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق - «زاد المسیر»، جلد ۳، صفحه ۸۱، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق.

مسأله نبوت هم باید مرکز رقابت ها قرار گیرد. او می گفت: ما و قبیله «بنی عبد مناف» (طایفه پیامبر(صلی الله علیه وآله)) در همه چیز با هم رقابت داشتیم و همچون دو اسب مسابقه، دوش به دوش هم پیش می رفتیم، تا این که آنها ادعا کردند پیامبری از میان ما برخاسته که وحی به او می شود. ولی ممکن نیست ما به او ایمان بیاوریم مگر این که بر ما نیز وحی شود، همان طور که بر او وحی می شود!!(۱)

تفسیر:

انتخاب پیامبر به دست خدا است در این آیه، اشاره ای کوتاه و پر معنی به طرز تفکر و ادعاهای مضحک این سردمداران باطل و «أَكْبَرِ مُجْرِمِيهَا» که در آیه قبل آمده بود، کرده، می فرماید: «هنگامی که آیه ای از طرف خدا برای هدایت آنها فرستاده شد گفتند: ما هرگز ایمان نمی آوریم مگر این که به ما نیز همان مقامات و آیاتی که به فرستادگان خدا اعطا شده است داده شود» (وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ). آنها خیال می کردند احراز مقام رسالت و رهبری خلق، به سن و مال است و یا به رقابت های کودکانه قبایل، و خدا نیز موظف است رعایت این رقابت های مضحک و بی اساس را کرده و بر آن صحنه بگذارد، رقابت هائی که از نهایت انحطاط فکری و عدم درک مفهوم نبوت و رهبری خلق، سرچشمه می گیرد.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۵۵، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحه ۲۳۵ - «مناقب آل ابی طالب»، جلد ۱، صفحه ۴۷، مطبعه محمد کاظم الحیدری، ۱۳۷۶ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۷، صفحه ۸۰، مؤسسه التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق - «زاد المسیر»، جلد ۳، صفحه ۸۱، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق.

قرآن پاسخ روشنی به آنها می دهد و می فرماید: لازم نیست شما به خدا درس بدهید که چگونه پیامبران و رسولان خویش را اعزام دارد و از میان چه افرادی انتخاب کند! زیرا «خداوند از همه بهتر می داند رسالت خود را در کجا قرار دهد» (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ).

روشن است رسالت نه ارتباطی به سن و مال دارد و نه به موقعیت قبایل، بلکه شرط آن قبل از هر چیزی، آمادگی روحی، پاکی ضمیر، سجایای اصیل انسانی، فکر بلند و اندیشه قوی، و بالاخره تقوا و پرهیزگاری فوق العاده ای در مرحله عصمت است، و وجود این صفات مخصوصاً آمادگی برای مقام عصمت چیزی است که جز خدا نمی داند، و چقدر فرق است میان این شرایط و میان آنچه آنها فکر می کردند.

جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز، تمام صفات و برنامه های او، به جز وحی و تشریح را، دارد.

یعنی هم حافظ شرع و شریعت است، هم پاسدار مکتب و قوانین او، و هم رهبر معنوی و مادی مردم، لذا باید او هم دارای مقام عصمت و مصونیت از خطا و گناه باشد، تا بتواند رسالت خویش را به ثمر برساند و رهبری، مطاع، و سرمشقی، مورد اعتماد گردد. و به همین دلیل، انتخاب او نیز به دست خدا است و خدا می داند این مقام را در چه جایی قرار دهد، نه خلق خدا و نه از طریق انتخاب مردم و شورا.

و در پایان آیه، سرنوشتی را که در انتظار این گونه مجرمان و رهبران پر ادعای باطل است بیان کرده، می فرماید: «به زودی این گنهکاران به خاطر مکر و فریبی که برای گمراه ساختن مردم به کار زدند، گرفتار کوچکی و حقارت در پیشگاه خدا و عذاب شدید خواهند شد» (سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ

وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ. (۱)

این خودخواهان می خواستند با کارهای خلاف خود، موقعیت و بزرگی خویش را حفظ کنند ولی خدا آنها را آن چنان «تحقیر» خواهد کرد که دردناک ترین شکنجه های روحی را احساس کنند.

به علاوه، چون سر و صدای آنها در راه باطل زیاد و تلاش آنها «شدید» بود کیفر و عذاب آنها نیز «شدید» و پر سر و صدا خواهد بود.

۱ - «اجرام» از ماده «جرم» در اصل، به معنی قطع کردن است و از آنجا که افراد گنهکار پیوندها را قطع می کنند، و خود را از اطاعت فرمان خدا جدا می سازند، این کلمه به «گناه» نیز اطلاق شده است، و در آن اشاره لطیفی به این حقیقت است که هر انسانی در ذات خود پیوندی با حق، و پاکی و عدالت دارد، و آلودگی به گناه در واقع جدائی از این فطرت الهی است.

- ۱۲۵ فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ
يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأْتَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ
اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
- ۱۲۶ وَ هَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَكَّرُونَ
- ۱۲۷ لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

ترجمه:

- ۱۲۵ - آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای (پذیرش) اسلام، گشاده می سازد؛ و آن کس را که (به خاطر اعمال خلافش) بخواهد گمراه سازد، سینه اش را آن چنان تنگ می کند که گویا می خواهد به آسمان بالا برود؛ این گونه خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی آورند قرار می دهد!
- ۱۲۶ - و این راه مستقیم (و سنت جاویدان) پروردگار توست؛ ما آیات خود را برای کسانی که پند می گیرند، بیان کردیم!
- ۱۲۷ - برای آنها (در بهشت) خانه امن و امان نزد پروردگارشان خواهد بود؛ و او، ولی و یاور آنهاست به خاطر اعمال (نیکی) که انجام می دادند.

تفسیر:

امدادهای الهی

در تعقیب آیات گذشته، که در زمینه مؤمنان راستین، و کافران لجوج، بحث می کرد، در این آیات مواهب بزرگی را که در انتظار دسته اول، و بی توفیقی هائی

را که دامنگیر دسته دوم می شود، شرح می دهد.

نخست می فرماید: «هر کس را که خدا بخواهد هدایت کند سینه اش را برای پذیرش اسلام گشاده می سازد و آن کس را که بخواهد گمراه سازد سینه اش را آن چنان تنگ و محدود می کند که گویا می خواهد به آسمان بالا رود» (فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ).

کراراً گفته ایم: منظور از «هدایت» و «اضلال» الهی، فراهم ساختن یا از میان بردن مقدمات هدایت در مورد کسانی است که آمادگی و عدم آمادگی خود را برای پذیرش حق با اعمال و کردار خویش اثبات کرده اند.

آنان که پویندگان راه حقند و جویندگان و تشنگان زلال ایمان، خداوند چراغ های روشنی فرا راه آنها قرار می دهد، تا برای به دست آوردن این آب حیات در ظلمات گم نشوند. اما آنها که بی اعتنائی خود را نسبت به این حقایق ثابت کرده اند از این امدادهای الهی محروم و در مسیر خود با انبوهی از مشکلات رو به رو می گردند و توفیق هدایت از آنها سلب می شود.

بنابراین، نه دسته اول در پیمودن این مسیر مجبورند، و نه دسته دوم در کار خود، و هدایت و ضلالت الهی در واقع مکمل چیزی است که خودشان خواسته اند و انتخاب کرده اند. منظور از «صدر» (سینه) در اینجا روح و فکر است و این کنایه در بسیاری از موارد به کار می رود.

و منظور از «شرح» (گشاده ساختن) همان وسعت روح، بلندی فکر و گسترش افق عقل آدمی است؛ زیرا پذیرا شدن حق، احتیاج به گذشت های

فراوانی از منافع شخصی دارد که جز صاحبان ارواح وسیع و افکار بلند آمادگی برای آن نخواهند داشت.

«حرج» (بر وزن حرم) به معنی تنگی فوق العاده و محدودیت شدید است، و این حال افراد لجوج و بی ایمان است که فکرشان بسیار کوتاه و روحشان فوق العاده کوچک و ناتوان است، و کمترین گذشتی در زندگی ندارند.

و برای تأکید این موضوع اضافه می کند: «خداوند این چنین، پلیدی و رجس را، بر افراد بی ایمان قرار می دهد» (كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ). و سراپای آنها را نکبت و سلب توفیق فرا خواهد گرفت.

در آیه بعد، به عنوان تأکید بحث گذشته توجه می دهد: این که مددهای الهی شامل حال حق طلبان می گردد و سلب موفقیت به سراغ دشمنان حق می رود، یک سنت مستقیم و ثابت و دگرگونی ناپذیر الهی است، می فرماید: «این راه مستقیم (و سنت) پروردگار تو است» (وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا).

این احتمال نیز در تفسیر آیه هست که «هذا» اشاره به اسلام و قرآن بوده باشد؛ زیرا صراط مستقیم و راه راست و معتدل است.

و در پایان آیه، باز تأکید می کند: «ما نشانه ها و آیات خود را برای آنها که دلی پذیرا و گوش شنوا دارند شرح دادیم» (قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ).

و در آخرین آیه، به دو قسمت از بزرگ ترین پاداش ها و موهبت هائی که به افراد بیدار و حق طلب می دهد اشاره می کند، نخست این که: «برای آنها خانه امن و امان نزد پروردگارشان است» (لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

و دیگر این که: «ولی، سرپرست، حافظ و ناصر آنها خدا است» (وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ).
و توجه می دهد: «تمام اینها به خاطر اعمال نیکی است که انجام می دادند» (بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).
چه افتخاری از این بالاتر که سرپرستی و کفالت امور انسان را خداوند بر عهده گیرد و او حافظ و یار و یاورش باشد.

و چه موهبتی از این عظیم تر که «دار السلام» یعنی خانه امن و امان در انتظار انسان باشد،
محلی که نه در آن جنگ است نه خونریزی، نه نزاع است و نه دعوا، نه خشونت است و نه
رقابت های کشنده و طاقت فرسا، نه تصادم منافع است و نه دروغ، افترا، تهمت، حسد و کینه
و نه غم و اندوه، جایگاهی که از هر نظر قرین آرامش است.

ولی آیه می گوید: اینها را با حرف و سخن به کسی نمی دهند بلکه در برابر عمل، آری در
برابر عمل!

نکته ها:

۱ - یک معجزه علمی قرآن

تشبیه افرادی که خداوند می خواهد آنها را گمراه سازد به کسی که می خواهد به آسمان بالا
رود از این نظر است که صعود به آسمان کار فوق العاده مشکلی است، پذیرش حق برای این
افراد نیز چنین است.

همان طور که در گفتار روزمره گاهی می گوئیم: «این کار برای فلان کس آن قدر مشکل است
که گویا می خواهد به آسمان برود» یا می گوئیم: «به آسمان بروی از این کار آسان تر است».

البته آن روز پرواز به آسمان برای بشر یک تصور بیش نبود، و حتی امروز که سیر در فضا عملی شده است باز از کارهای طاقت فرساست و همیشه فضانوردان با انبوهی از مشکلات شدید رو به رو هستند.

ولی معنی لطیف تری برای آیه نیز به نظر می رسد که بحث گذشته را تکمیل می کند و آن این که:

امروز ثابت شده هوای اطراف کره زمین در نقاط مجاور این کره کاملاً فشرده و برای تنفس انسان آماده است، اما هر قدر به طرف بالا حرکت کنیم هوا رقیق تر و میزان اکسیژن آن کمتر می شود، به حدی که اگر چند کیلومتر از سطح زمین به طرف بالا (بدون ماسک اکسیژن) حرکت کنیم، تنفس برای ما هر لحظه مشکل و مشکل تر می شود و اگر به پیشروی ادامه دهیم، تنگی نفس و کمبود اکسیژن سبب بیهوشی می گردد، بیان این تشبیه در آن روز که هنوز این واقعیت علمی به ثبوت نرسیده بود در حقیقت از معجزات علمی قرآن محسوب می گردد.

۲ - شرح صدر چیست؟

در آیه فوق، شرح صدر (گشادگی سینه) یکی از مواهب بزرگ و ضیق صدر (تنگی سینه) یکی از کیفیهای الهی شمرده شده است، کما این که خداوند در مقام بیان یک موهبت عظیم به پیامبر خود می گوید: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ: «آیا سینه تو را وسیع و گشاده نساختیم». (۱) و این موضوعی است که با مطالعه در حالات افراد به خوبی مشاهده می شود، بعضی روحشان آن چنان باز و گشاده است که آمادگی برای پذیرش هر واقعیتهایی

۱ - شرح، آیه ۱.

– هر چند بزرگ باشد – دارند.

اما به عکس بعضی روحشان آن چنان تنگ و محدود است که گویا راهی و جایی برای نفوذ هیچ حقیقتی در آن نیست.

افق دید فکری آنها محدود به زندگی روزمره و خواب و خور آنها است، اگر به آنها برسد همه چیز درست است و اگر کمترین تغییری در آن پیدا شود، گویا همه چیز پایان یافته و دنیا خراب شده است!

هنگامی که آیه فوق نازل شد، از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: شرح صدر چیست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ فَيَنْشَرِحُ لَهُ صَدْرَهُ وَيَنْفَسِحُ: «نوری است که خدا در قلب هر کس بخواهد می افکند و در پرتو آن، روح او وسیع و گشاده می شود».

پرسیدند: آیا نشانه ای دارد که با آن شناخته شود؟

فرمود: نَعَمْ، الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْعُرُورِ وَ الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِ الْمَوْتِ:

«آری نشانه اش توجه به سرای جاویدان و دامن بر چیدن از زرق و برق دنیا و آماده شدن برای مرگ است (با ایمان و عمل صالح و تلاش و کوشش در راه حق) پیش از آن که مرگ فرا رسد».(۱)

۱ – «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۵۸، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق – «بحار الانوار»، جلد ۶۵، صفحه ۲۳۶ – تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۵۵، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق – «جامع البیان»، جلد ۸، صفحات ۳۶ و ۳۷، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق – تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحات ۱۸۰ و ۱۸۱، دار المعرفة بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق – «در المنثور»، جلد ۳، صفحات ۴۴ و ۴۵، و جلد ۵، صفحه ۳۲۵، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

۱۲۸ وَ يَوْمَ يَخْشَرُهُمْ جَمِيعاً يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْرَثْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ
 وَ قَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ
 وَ بَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَنَا لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا
 مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ
 ۱۲۹ وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضاً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

ترجمه:

۱۲۸ - در آن روز که (خدا) همه آنها را جمع و محشور می سازد، (می گوید): ای جمعیت (شیاطین و) جن! شما افراد زیادی از انسان ها را گمراه ساختید! دوستان و پیروان آنها از میان انسان ها می گویند: «پروردگارا! هر یک از ما دو گروه (پیشوایان و پیروان گمراه) از دیگری استفاده کردیم؛ و به اجلی که برای ما مقرر داشته بودی رسیدیم». (خداوند) می گوید: «آتش جایگاه شماسست؛ جاودانه در آن خواهید ماند، مگر آنچه خدا بخواهد». پروردگار تو حکیم و داناست.

۱۲۹ - ما این گونه بعضی از ستمگران را به بعض دیگر وامی گذاریم به سبب اعمالی که انجام می دادند.

تفسیر:

رویارویی ستمگران در قیامت با یکدیگر
 در این آیات، مجدداً قرآن به توضیح وضع سرنوشت مجرمان گمراه و گمراه کننده باز می گردد و بحث های آیات گذشته را با آن تکمیل می کند.

آنها را به یاد روزی می اندازد که رو در روی شیاطینی که از آنها الهام گرفته اند خواهند ایستاد و از این پیروان و آن پیشوایان سؤال می شود، سؤالی که در برابرش پاسخی ندارند و جز حسرت و اندوه، نتیجه ای نمی گیرند.

این هشدارها به خاطر آن است که تنها به این چند روز زندگی ننگرند و به پایان کار نیز بیندیشند.

نخست می فرماید: «آن روز که همه را جمع و محشور می سازد، ابتدا می فرماید: ای جمعیت جنّ و شیاطین اغواگر شما افراد زیادی از انسان ها را گمراه ساختید» (و یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً یا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدْ اسْتَكْتَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ). (۱)

منظور از کلمه «جنّ» در اینجا همان شیاطین است؛ زیرا «جنّ» در اصل لغت - همان طور که قبلاً هم گفته ایم - به معنی هر موجود ناپیدا می باشد و در آیه ۵۰ سوره «کهف» درباره رئیس شیاطین «ابلیس» می خوانیم: کَانَ مِنَ الْجِنِّ: «یعنی او از جنّ بود».

آیات گذشته که از وسوسه های رمزی شیاطین با جمله: «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوْلِيَاءَهُمْ» (۲) سخن می گفت.

همچنین آیه بعد که از رهبری بعضی از ستمگران از بعضی دیگر سخن می گوید، می تواند اشاره ای به این موضوع باشد.

اما شیاطین اغواگر گویا در برابر این سخن پاسخی ندارند و سکوت می کنند، ولی «دوستان و پیروان آنها از بشر چنین می گویند: پروردگارا! بعضی از ما از آنها بهره گرفتند و بعضی آنها از ما، تا آن زمان که اجلی که برای ما مقرر داشته بودی، پایان گرفت» (وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ

۱ - «یوم» ظرف است و متعلق به جمله «یَقُولُ» است که محذوف می باشد و در اصل، جمله

چنین بوده: «و یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً یَقُولُ».

۲ - انعام، آیه ۱۲۱.

وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَنَا).

آنها دلخوش بودند که پیروان تسلیمی دارند و بر آنها حکومت می کنند، و ما نیز از زرق و برق های دنیا و لذات بی قید و شرط و زودگذر آن که بر اثر وسوسه های شیاطین دل انگیز و دلچسب جلوه می نمود دلخوش بودیم!
در این که: منظور از اجل در این آیه چیست؟
آیا پایان زندگی.

یا روز رستاخیز است؟

میان مفسران گفتگو است، اما ظاهراً مراد پایان زندگی است؛ زیرا «اجل» به این معنی، در بسیاری از آیات قرآن به کار رفته است.

اما خداوند همه این پیشوایان، پیروان مفسد و فاسد را مخاطب ساخته می فرماید: «جایگاه همه شما آتش است و جاودانه در آن خواهید ماند مگر آنچه خدا بخواهد» (قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ).

استثناء با جمله إِلَّا ما شاء الله؛ «مگر آنچه خدا بخواهد» یا اشاره به این است که ابدیت عذاب و کیفر در این گونه موارد سلب قدرت از پروردگار را نمی کند، هر گاه بخواهد می تواند آن را تغییر دهد اگر چه در مورد عده ای ثابت نگه می دارد.
و یا اشاره به آن افرادی است که استحقاق ابدیت عذاب را ندارند.
و یا قابلیت شمول عفو الهی را دارند که باید از حکم خلود و جاودانی بودن مجازات استثناء شوند.

و در پایان آیه می فرماید: «پروردگار تو حکیم و دانا است» (إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ).
هم کیفرش روی حساب است و هم عفو و بخشش، و به خوبی از موارد

آنها آگاه می باشد.

در آیه بعد، اشاره به یک قانون همیشگی الهی در مورد این گونه اشخاص کرده، توجه می دهد: همان گونه که ستمگران و طاغیان در این دنیا حامی و پشتیبان یکدیگر و رهبر و راهنمای هم بودند و در مسیرهای غلط همکاری نزدیک داشتند در جهان دیگر نیز آنها را به یکدیگر وامی گذاریم و این به خاطر اعمالی است که در این جهان انجام دادند، می فرماید: «این چنین بعضی از ستمگران را به بعضی دیگر وا می گذاریم به خاطر اعمالی که کسب می کنند» (وَ كَذَلِكَ نُؤَيِّئُ بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

زیرا همان طور که در بحث های مربوط به معاد گفته ایم، صحنه رستاخیز صحنه عکس العمل ها و واکنش ها در مقیاس های عظیم است و آنچه در آنجا وجود دارد پرتو و انعکاسی از اعمال ما در این دنیا است. (۱)

در تفسیر «علی بن ابراهیم قمی» نیز از امام (علیه السلام) نقل شده که فرمود: نُؤَيِّئُ كُلَّ مَنْ تَوَلَّى أَوْلِيَاءَهُمْ فَيَكُونُونَ مَعَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «هر کس با اولیانش در روز قیامت خواهد بود». (۲) قابل توجه این که: همه این گروه ها در آیه به عنوان «ظالم» معرفی شده اند و شک نیست که ظلم، به معنی وسیع کلمه، همه اینها را شامل می گردد. چه ظلمی از این بالاتر که انسان با قبول رهبری شیطان صفتان خود را از تحت ولایت خداوند خارج سازد، و در جهان دیگر نیز تحت ولایت همان ها قرار گیرد.

۱ - برای توضیح بیشتر به کتاب ارزنده «معاد و جهان پس از مرگ» مراجعه فرمائید.

۲ - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحه ۲۱۶، مؤسسه دارالکتاب قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.

این تعبیر و تعبیر «بما کأَنُوا یَکْسِبُونَ» نشان می دهد که این سیه روزی و بدبختی به خاطر اعمال خودشان است و این یک سنت الهی و قانون آفرینش است که رهسپران راه های تاریک، جز سقوط در چاه و دره بدبختی فرجامی نخواهند داشت.

۱۳۰ یا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يُقِصُّونَ عَلَيْكُمْ
 آیاتی و يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا
 وَغَرَّبْتَهُمُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ
 ۱۳۱ ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ
 ۱۳۲ وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ

ترجمه:

۱۳۰ - (در آن روز به آنها می گوید:) ای گروه جنّ و انس! آیا رسولانی از شما به سوی شما نیامدند که آیات مرا برایتان بازگو می کردند، و شما را از ملاقات چنین روزی بیم می دادند؟! آنها می گویند: «بر ضدّ خودمان گواهی می دهیم؛ (آری، ما بد کردیم!) و زندگی (پر زرق و برق) دنیا آنها را فریب داد؛ و به زیان خود گواهی می دهند که کافر بودند!

۱۳۱ - این به خاطر آن است که پروردگارت هیچ گاه (مردم) شهرها را به خاطر ستم هایشان در حال غفلت هلاک نمی کند، (بلکه قبلاً رسولانی برای آنها می فرستد).

۱۳۲ - و برای هر یک (از این دو دسته)، درجات (و مراتبی) است از آنچه عمل کردند؛ و پروردگارت از اعمالی که انجام می دهند، غافل نیست.

تفسیر:

اتمام حجت

در آیات گذشته، سرنوشت شیطان صفتان ستمگر در روز رستاخیز بیان

شده، برای این که تصور نشود آنها در حال غفلت دست به چنین اعمالی زده اند، در این آیات روشن می سازد که: هشدار به اندازه کافی به آنها داده شده و اتمام حجت گردیده است، لذا در روز قیامت به آنها چنین خطاب می شود: «ای جمعیت جنّ و انس، آیا رسولانی از خود شما به سوی شما نیامدند که آیات مرا برایتان بازگو کنند و درباره ملاقات چنین روزی به شما اخطار نمایند؟» (یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا).

«مَعْشَرَ» در اصل، از «عشره» به معنی «عدد ده» گرفته شده است و از آنجا که عدد ده یک عدد کامل است، کلمه «معشر» به یک جمعیت کامل - که اصناف و طوائف مختلفی را در بر می گیرد - گفته می شود.

در این که: آیا فرستادگان «جنّ» از جنس خود آنها است، یا از نوع بشر؟ در میان مفسران گفتگو است.

اما آنچه از آیات سوره «جنّ» به خوبی استفاده می شود این است که: قرآن و اسلام برای همه، حتی آنها نازل شده، و پیامبر اسلام مبعوث به همه بوده است. منتها هیچ مانعی ندارد که رسولان و نمایندگان از خود آنها از طرف پیامبر (صلی الله علیه وآله) مأمور دعوت آنان بوده باشند.

شرح بیشتر در این زمینه و هم درباره معنی علمی «جنّ» در تفسیر همان سوره «جنّ» در جزء ۲۹ قرآن مجید به خواست خدا خواهد آمد.

ولی باید توجه داشت: کلمه «مِنْكُمْ» (از شما) دلیل بر آن نیست که پیامبران هر دسته، از جنس خودشان خواهند بود؛ زیرا هنگامی که به گروهی گفته شود «نفراتی از شما...» این نفرات ممکن است از یک طایفه یا از همه طوائف باشند.

و از آنجا که روز رستاخیز روز کتمان نیست و نشانه های همه چیز آشکار

است و هیچ کس نمی تواند چیزی را پنهان دارد، می افزاید: «همگی در برابر این پرسش الهی، اظهار می دارند: ما بر ضد خود گواهی می دهیم و اعتراف می کنیم که چنین رسولانی آمدند و پیام های تو را به ما رسانیدند اما مخالفت کردیم» (قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا). سپس توجه می دهد: آری دلائل کافی از طرف پروردگار در اختیار آنها بود و آنها راه را از چاه می شناختند «ولی زندگی فریبنده دنیا، و زرق و برق و سوسه انگیز آن، آنها را فریب داد» (وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا).

این جمله به خوبی می رساند که: سدّ بزرگ راه سعادت انسان ها دل بستگی بی حدّ و حساب و تسلیم بی قید و شرط در برابر مظاهر جهان ماده است، دل بستگی هائی که انسان را به زنجیر اسارت می کشاند و او را به هر گونه ظلم و ستم، تعدی و اجحاف، خود خواهی و طغیان، دعوت می کند.

و در پایان بار دیگر قرآن تأکید می کند: «آنها با صراحت به زیان خود گواهی می دهند که راه کفر پوئیدند و در صف منکران حق قرار گرفتند» (وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ).

در آیه بعد، همان مضمون آیه گذشته را، اما به صورت یک قانون کلی و سنت همیشگی الهی، بازگو می کند که: «این به خاطر آن است که پروردگار تو هیچ گاه مردم شهرها و آبادی ها را به خاطر ستمگری هایشان، در حالی که غافلند، هلاک نمی کند» (ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ).

مگر این که رسولانی به سوی آنها بفرستد و آنها را متوجه زشتی اعمالشان سازد و گفتنی ها را بگوید.

کلمه «بَطُّم» می تواند به این معنی باشد که خدا کسی را به خاطر ستم هایش، و در حال غفلت، پیش از فرستادن پیامبران مجازات نمی کند.
و می تواند به این معنی باشد که خدا افراد غافل را از روی ظلم و ستم کیفر نمی دهد؛ زیرا کیفر دادن آنها در این حال، ظلم و ستم است و خداوند برتر از این است که درباره کسی ستم کند. (۱)

* * *

و در آیه بعد، سرانجام آنها را خلاصه کرده، اعلام می دارد: هر یک از این دسته ها: نیکو کار و بدکار، فرمانبردار و قانون شکن، حق طلب و ستمگر، درجات و مراتبی بر طبق اعمال خود در آنجا دارند و پروردگارت هیچ گاه از اعمال آنها غافل نیست، بلکه همه را می داند و به هر کس آنچه لایق است می دهد، لذا می فرماید: «و برای هر یک درجات و مراتبی است از آنچه عمل کرده اند و پروردگارت از اعمالی که انجام می دهند غافل نیست» (وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ).

این آیه بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که تمام مقام ها، «درجات» و «درکات» زائیده اعمال خود آدمی است و نه چیز دیگر.

* * *

۱ - در صورت اول، فاعل «ظلم»، کافران هستند و در صورت دوم که نفی ظلم شده، فاعل آن خدا است.

۱۳۳ وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُدْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ
 مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخَرِينَ
 ۱۳۴ إِنْ مَا تُوعِدُونَ لِآتٍ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ
 ۱۳۵ قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِيَّيْ عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ
 تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

ترجمه:

۱۳۳ - پروردگارت بی نیاز و مهربان است؛ (پس به کسی ستم نمی کند؛ بلکه همه، نتیجه اعمال خود را می گیرند؛) اگر بخواهد، همه شما را می برد؛ سپس هر کس را بخواهد جانشین شما می سازد؛ همان طور که شما را از نسل اقوام دیگری به وجود آورد.
 ۱۳۴ - آنچه به شما وعده داده می شود، یقیناً می آید؛ و شما نمی توانید (خدا را) ناتوان سازید (و از عدالت و کیفر او فرار کنید).

۱۳۵ - بگو: «ای قوم من! هر کار در قدرت دارید بکنید! من (هم به وظیفه خود) عمل می کنم؛ اما به زودی خواهید دانست چه کسی سرانجام نیک خواهد داشت (و پیروزی با چه کسی است! اما) به یقین، ظالمان رستگار نخواهند شد!»

تفسیر:

پروردگار بی نیاز و مهربان

آیه اول، در واقع استدلالی است برای آنچه در آیات پیش در زمینه عدم ظلم پروردگار، بیان شد، این آیه می فرماید: «پروردگار تو، بی نیاز و رحیم و

مهربان است» (وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ).

بنابراین، دلیلی ندارد که بر کسی کوچک‌ترین ستم روا دارد؛ زیرا کسی ستم می‌کند که یا نیازمند باشد یا خشن و سنگدل.

به علاوه نه نیازی به اطاعت شما دارد و نه بیمی از گناهانتان؛ زیرا «اگر بخواهد همه شما را می‌برد و به جای شما کسان دیگری را که بخواهد جانشین می‌سازد همان طور که شما را از دودمان انسان‌های دیگری که در بسیاری از صفات با شما متفاوت بودند آفرید» (إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ).
بر این اساس، او هم بی‌نیاز است، هم مهربان، و هم قادر بر هر چیز، پس چگونه می‌توان تصور ظلم درباره او نمود، ظلم از ناحیه او ممکن نیست.

با توجه به قدرت بی‌پایان او روشن می‌گردد: «آنچه به شما در زمینه رستاخیز، پاداش و کیفر وعده داده، خواهد آمد و کمترین تخلفی در آن نیست» (إِنْ مَا تُوعَدُونَ لَاتُ).
«و شما هرگز نمی‌توانید از قلمرو حکومت او خارج شوید و از پنجه عدالت او فرار کنید» (وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ). (۱)

و در سومین آیه، به پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین دستور می‌دهد: «به آنها بگو: ای جمعیت! هر کار از دستتان ساخته است انجام دهید، من هم آنچه را خدا دستور داده، انجام خواهم داد، اما به زودی خواهید دانست سرانجام نیک و پیروزی

۱ - «مُعْجِزِينَ» از ماده «اعجاز» یعنی دیگران را ناتوان ساختن، آیه می‌گوید: شما نمی‌توانید خداوند را از بعث در قیامت و اجرای عدالت عاجز سازید و به تعبیر دیگر نمی‌توانید در برابر قدرت او مقاومت کنید.

نهائی با کیست، و به طور مسلم ظالمان و ستمگران پیروز نخواهند شد و روی سعادت را نخواهند دید» (قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ).

قرآن در اینجا به جای «کفر» (لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ) تعبیر به «ظلم» (لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ) کرده و این نشان می‌دهد که کفر و انکار حق، یک نوع ظلم آشکار است، ظلمی به خویشتن و ظلمی به جامعه، و از آنجا که ظلم، بر خلاف عدالت عمومی جهان آفرینش است، سرانجام محکوم به شکست خواهد بود.

۱۳۶ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

ترجمه:

۱۳۶ - آنها (مشرکان) سهمی از آنچه خداوند از زراعت و چهار پایان آفریده، برای او قرار دادند؛ (و سهمی برای بت ها) و به گمان خود گفتند: «این مال خداست! و این هم مال شرکای ما (یعنی بت ها) است!» آنچه مال شرکای آنها بود، به خدا نمی رسید؛ ولی آنچه مال خدا بود، به شرکایشان می رسید، (آری، اگر سهم بت ها با کمبودی مواجه می شد، مال خدا را به بت ها می دادند؛ اما عکس آن را مجاز نمی دانستند!) چه بد حکم می کنند (که علاوه بر شرک، حتی خدا را کمتر از بت ها می دانند)!

تفسیر:

آداب و رسوم خرافی بت پرستان

بار دیگر برای ریشه کن ساختن افکار بت پرستی از مغزها، به ذکر عقائد، رسوم، آداب و عبادات خرافی مشرکان پرداخته و با بیان رسا خرافی بودن آنها را روشن می سازد. نخست می فرماید: «کفار مکّه و سایر مشرکان سهمی از زراعت و چهار پایان خود را برای خدا و سهمی نیز برای بت ها قرار می دادند، و می گفتند: این قسمت مال خدا است، و این هم مال شرکای ما یعنی بت ها است» (وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا).

گر چه در آغاز آیه تنها به سهم خداوند اشاره شده است، ولی از جمله های بعد استفاده می شود: سهمی برای خدا و سهمی برای بت ها قرار می دادند، در روایات آمده است: مصرف سهمی که برای خدا قرار داده بودند، کودکان و مهمانان بودند و از آن برای این کار استفاده می کردند و اما سهمی از زراعت و چهارپایان که برای بت ها قرار داده بودند، مخصوص خدمه و متولیان بت و بتخانه و مراسم قربانی و استفاده خودشان بود. (۱) تعبیر به شُرْكَائِنَا: «شریک های ما» برای بت ها به خاطر آن است که آنها را شریک اموال، سرمایه و زندگی خویش می دانستند. و تعبیر به مِمَّا ذَرَأُ: «از آنچه خدا خلق کرده» در حقیقت اشاره به ابطال عقیده آنها است. زیرا این اموال، همگی مخلوق خدا بودند، چگونه سهمی از آنها برای خدا قرار می دادند و سهمی برای بت ها؟

سپس اشاره به داوری عجیب آنها در این باره کرده، می فرماید: «سهمی را که برای بت ها قرار داده بودند هرگز به خدا نمی رسید و اما سهمی را که برای خدا قرار داده بودند به بت ها می رسید» (فَمَا كَانَ لَشُرْكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرْكَائِهِمْ). در این که منظور از این جمله چیست؟ میان مفسران گفتگو است ولی همه آنها تقریباً به یک حقیقت بر می گردد و آن این است: هر گاه بر اثر حادثه ای قسمتی از سهمی که برای خدا از زراعت و چهار پایان قرار داده بودند، آسیب می دید و نابود می شد، می گفتند: مهم نیست خداوند

بی نیاز است.

اما اگر از سهم بت ها چیزی از بین می رفت، سهم خدا را به جای آن قرار می دادند و می گفتند: بت ها نیاز بیشتری دارند.

همچنین اگر آب از مزرعه ای که سهم خدا بود به مزرعه سهم بت ها نفوذ می کرد می گفتند: مانعی ندارد خدا بی نیاز است.

اما اگر قضیه به عکس می شد جلو آن را می گرفتند و می گفتند: بت ها احتیاج بیشتری دارند. در پایان آیه با یک جمله کوتاه این عقیده خرافی را محکوم ساخته، می فرماید: «چه بد حکم می کنند» (ساءَ ما یَحْكُمُونَ).

دلیل بر زشتی کار آنها علاوه بر این که: بت پرستی از ریشه، فاسد و بی اساس بود، چند موضوع است:

۱ - با این که: همه چیز مخلوق خدا است، ملک مسلّم او است، و حاکم و مدبر و حافظ همه موجودات او می باشد، آنها تنها سهمی از آن را به خدا تخصیص می دادند.

گویا مالک اصلی آنها بودند و حق تقسیم فقط به دست آنها بود! (همان طور که گفتیم جمله «مِمَّا ذَرَأُ» اشاره به این واقعیت است).

۲ - آنها در این تقسیم جانب بت ها را مقدم می داشتند، لذا هر آسیبی متوجه سهم خدا می شد مهم نبود، اما آسیب هائی که متوجه سهم بت ها می شد به وسیله سهم خدا جبران می کردند، آن را گرفته به بت ها می دادند که در آیه اشاره به آن شده است، و این یک نوع امتیاز و برتری برای بت ها نسبت به خداوند بود!!

۳ - از بعضی از روایات استفاده می شود: آنها برای سهم بت ها اهمیت خاصی قائل بودند و لذا متولیان و خدمه بت و خود بت پرستان از سهم آنها

می خوردند و سهم خدا را تنها به بچه ها و میهمانان می دادند. (۱)
 و قرائن نشان می دهد: گوسفندهای چاق و فربه و غلات خوب مال بت ها بود تا بتوانند به
 اصطلاح شکمی از عزا در آورند.
 همه اینها نشان می دهد: آنها در تقسیم، حتی برای خداوند به اندازه بت ها ارزش قائل نبودند
 چه حکمی از این زشت تر و ننگین تر که انسان قطعه سنگ و چوب بی ارزشی را بالاتر از
 آفریننده جهان هستی قبول داشته باشد!
 آیا انحطاط فکری از این بالاتر تصور می شود؟!*

* * *

-
- ۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحات ۹۲ و ۲۰۷، و جلد ۶۱، صفحه ۹۹ - تفسیر «صافی»، جلد
 ۲،
 صفحه ۱۶۰، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - تفسیر «الأصفی»، جلد ۱، صفحه
 ۳۴۶.
 انتشارات دفتر تبلیغات، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۷، صفحه ۸۹، مؤسسه
 التاريخ
 العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

۱۳۷ وَ كَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاءُهُمْ
لِيُرِدُّوهُمْ وَيَلْبَسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ
وَمَا يَغْتُرُونَ

ترجمه:

۱۳۷ - همین گونه شرکای آنها (بت ها)، قتل فرزندانشان را در نظرشان جلوه دادند؛ (کودکان خود را قربانی بت ها می کردند، و افتخار می نمودند!) سرانجام آنها را به هلاکت افکندند؛ و آئینشان را بر آنان مشتبه ساختند. و اگر خدا می خواست، چنین نمی کردند؛ (زیرا می توانست جلو آنان را بگیرد؛ ولی اجبار سودی ندارد). بنابراین، آنها و تهمت هایشان را به حال خود واگذار (و به آنها اعتنا مکن)!

تفسیر:

قتل فرزندان به عشق بت

قرآن در این آیه، اشاره به یکی دیگر از زشتکاری های بت پرستان و جنایت های شرم آور آنها کرده، می فرماید: همان طور که تقسیم آنها در مورد خداوند و بت ها در نظرشان جلوه داشت، و این عمل زشت و خرافی و حتی مضحک را کاری پسندیده می پنداشتند «همچنین شرکای آنها قتل فرزندانشان را در نظر بسیاری از آنها جلوه داده بودند» (وَ كَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاءُهُمْ). تا آنجا که کشتن بچه های خود را یک نوع «افتخار» و یا «عبادت» محسوب می داشتند.

منظور از «شركاء» در اینجا بت ها هستند که به خاطر آنان گاهی فرزندان خود را قربانی می نمودند و یا نذر می کردند: اگر فرزندی نصیب آنها شد آن را برای بت قربانی کنند، چنان که در تاریخ بت پرستان قدیم گفته شده است.

و بنابراین نسبت «تزیین» به بت ها به خاطر آن است که علاقه و عشق به بت آنها را وادار به این عمل جنایت بار می کرد.

روی این تفسیر، قتل در آیه فوق با مسأله زنده به گور کردن دختران و یا کشتن پسران به خاطر ترس از فقر، ارتباطی ندارد.

این احتمال نیز وجود دارد که: منظور از تزیین این جنایت به وسیله بت ها، این باشد که خدمه و متولیان بتکده ها مردم را به این کار تشویق می کردند و خود را زبان بت می دانستند؛ زیرا نقل می کنند:

عرب های زمان جاهلیت برای انجام سفرهای مهم و کارهای دیگر از «هَبَل» (بت بزرگ آنها) اجازه می گرفتند و طرز اجازه گرفتن آنها این بود:

چوب های تیری که در کیسه مخصوصی در مجاور «هبل» قرار داشت و روی بعضی از آنها «افْعَل» (انجام بده) و روی بعضی «لا تَفْعَل» (انجام مده) نوشته شده بود را تکان می دادند و چوبه تیری را از میان آنها خارج می ساختند و هر چه روی آن نوشته شده بود، به عنوان پیام «هبل»! تلقی می شد.

و این نشان می دهد: از این طریق نظر بت ها را کشف می کردند، و هیچ بعید نیست که مسأله قربانی برای بت نیز از طریق خدمه، به عنوان یک پیام بت معرفی شده باشد.

این احتمال هم وجود دارد که: زنده به گور کردن دختران در میان آنها - که طبق نقل تواریخ به عنوان برطرف ساختن لکه ننگ در میان طایفه «بنی تمیم» رایج شده بود - به عنوان پیام بت ها معرفی شده باشد؛ زیرا در تاریخ می خوانیم:

«نعمان بن منذر» به جمعی از عرب حمله کرد و زنان آنها را اسیر ساخت، در میان آنها دختر «قیس بن عاصم» بود، سپس صلح در میان آنها برقرار شد، و هر زنی به عشیره خود پیوست، به جز دختر «قیس» که او ترجیح داد در میان قوم دشمن بماند، و شاید با یکی از جوان های آنها ازدواج کند.

این مطلب بر «قیس» بسیار گران آمد و سوگند (به عنوان بت ها) یاد کرد که هر گاه دختر دیگری برای او متولد شود، زنده به گورش کند و چیزی نگذشت که این عمل سستی در بین آنها شد که زیر ماسک دفاع از ناموس، دست به بزرگ ترین جنایت یعنی کشتن فرزندان بی گناه زدند. (۱) - (۲)

بنابراین، زنده به گور کردن دختران نیز ممکن است در آیه فوق داخل باشد. یک احتمال دیگر نیز در تفسیر آیه فوق به نظر می رسد - اگر چه مفسران آن را ذکر نکرده اند - و آن این که:

عرب های زمان جاهلیت آن چنان اهمیتی برای بت ها قائل بودند که اموال نفیس خود را خرج بت ها، متولیان و خدمه زورمند و پر درآمد آنها می کردند و خودشان فقیر و تهیدست می شدند تا آنجا که گاهی مجبور می شدند بچه های خود را از گرسنگی و فقر سر ببرند. عشق به بت چنین عمل زشتی را در نظر آنها تزیین کرده بود. ولی تفسیر اول یعنی قربانی کردن فرزندان برای بت ها با متن آیه از همه مناسب تر است.

۱ - بعضی تصور کرده اند: کلمه «اولاد» در آیه فوق، با این تفسیر سازگار نیست، ولی باید توجه داشت که «اولاد» معنی وسیعی دارد: هم به پسر و هم به دختر اطلاق می شود، همان طور که در آیه ۲۳۳ سوره «بقره» می خوانیم: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ: «مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می دهند».

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۷۱، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۹۲.

قرآن سپس می گوید: نتیجه این گونه اعمال زشت این بود که: «بت ها و خدمه بت، مشرکان را به هلاکت بیفکنند و دین و آئین حق را مشتبّه سازند و آنها را از رسیدن به یک آئین پاک محروم نمایند» (لِيُرَدُّوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ).
 قرآن می فرماید: «اما با این همه اگر خدا می خواست می توانست به اجبار جلو آنها را بگیرد» (وَكَوْنُ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ).

ولی اجبار بر خلاف سنت خدا است، خداوند خواسته، بندگان آزاد باشند تا راه تربیت و تکامل هموار گردد زیرا در اجبار نه تربیت است و نه تکامل.
 و در پایان می فرماید: اکنون که چنین است، و آنها در میان یک چنین اعمال خرافی زشت و ننگینی غوطهورند و حتی قبح آن را درک نمی کنند، و از همه بدتر این که گاهی آن را به خدا نیز نسبت می دهند «آنها و تهمت هایشان را به حال خود واگذار، و به تربیت دلهای آماده و مستعد پرداز» (فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ).

۱۳۸ وَ قَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَ حَرِّثُ حِجْرًا لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ
وَ أَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَ أَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً
عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتُرُونَ

۱۳۹ وَ قَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِدُكُونِنَا وَ مُحَرَّمٌ عَلَى
أَزْوَاجِنَا وَ إِنْ يَكُنْ مِثْنَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَ صَفَّهِمْ إِنَّهُ
حَكِيمٌ عَلِيمٌ

ترجمه:

۱۳۸ - و گفتند: «این قسمت از چهار پایان و زراعت (که مخصوص بت هاست، برای همه) ممنوع است؛ و جز کسانی که ما بخواهیم - به گمان آنها - نباید از آن بخورند. و (اینها) چهار پایانی است که سوار شدن بر آنها حرام شده است!» و (نیز) چهار پایانی (بود) که (هنگام ذبح) نام خدا را بر آن نمی بردند، و به خدا دروغ می بستند؛ (و می گفتند): «این احکام، همه از ناحیه اوست». به زودی (خدا) کیفر افتراهای آنها را می دهد.

۱۳۹ - و گفتند: «آنچه (از بچه) در شکم این حیوانات است، مخصوص مردان ماست؛ و بر همسران ما حرام است؛ اما اگر مرده باشد (مرده متولد شود)، همگی در آن شریکند». به زودی (خدا) کیفر این توصیف (و احکام دروغین) آنها را می دهد؛ او حکیم و داناست.

تفسیر:

احکام خرافی بت پرستان

در این آیات به چند قسمت دیگر از احکام خرافی بت پرستان که حکایت از کوتاهی سطح فکر آنها می کند اشاره شده است و بحث آیات قبل را تکمیل می نماید.

نخست می فرماید: «بت پرستان می گفتند: این قسمت از چهار پایان و زراعت که مخصوص بت ها است و سهم آنها می باشد به طور کلی برای همه ممنوع است، مگر آنهایی که ما می خواهیم» (وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بَزَعْمِهِمْ).

و به پندار آنها تنها بر این دسته حلال بود، نه بر دیگران.

و منظورشان از افراد مُجاز، همان خدمه و متولیان بت و بتخانه بود، تنها این دسته بودند که به پندار آنها حق داشتند از سهم بت ها بخورند.

از این بیان نتیجه می گیریم: این قسمت از آیه در حقیقت اشاره به چگونگی مصرف سهمی است که برای بت ها از زراعت و چهار پایان قرار می دادند، که شرح آن در دو آیه قبل گذشت.

کلمه «حِجْر» (بر وزن شعر) در اصل، به معنی ممنوع ساختن است و همان طور که «راغب» در کتاب «مفردات» گفته است: بعید نیست از ماده «حجاره» به معنی سنگ، گرفته شده باشد؛ زیرا هنگامی که می خواستند محوطه ای را ممنوع اعلام کنند، اطراف آن را سنگ چین می کردند. و این که به «حجر اسماعیل» این کلمه اطلاق شده است به خاطر آن است که به وسیله دیوار سنگی مخصوصی از سایر قسمت های مسجد الحرام جدا شده است.

به همین مناسبت، گاهی به «عقل» حجر گفته می شود، به خاطر آن که انسان را از کارهای خلاف منع می کند.

و هر گاه کسی زیر نظر و تحت حمایت دیگری قرار بگیرد می گویند در «حجر» او است. و «محجور» به کسی گفته می شود که از تصرف در اموال خویش ممنوع است. (۱)

سپس به دومین چیزی که آنها تحریم کرده بودند اشاره کرده، می فرماید: «انها معتقد بودند: قسمتی از چهار پایان هستند که سوار شدن بر آنها حرام است» (وَ أَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا). ظاهراً مراد همان حیواناتی است که در آیه ۱۰۳ سوره «مائده» به عنوان «سائبه»، «بحیره» و «حام» شرح آن گذشت (برای اطلاع بیشتر ذیل آیه مزبور را مطالعه فرمائید).

بعد از آن، سومین قسمت از احکام ناروای آنها را بیان کرده، می فرماید: «نام خدا را بر قسمتی از چهار پایان نمی بردند» (وَ أَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا).

این جمله ممکن است اشاره به حیواناتی باشد که به هنگام ذبح تنها نام بت را می بردند و یا حیواناتی بوده است که سوار شدن بر آنها برای حج را تحریم کرده بودند، چنان که در تفسیر «مجمع البیان»، تفسیر «کبیر»، «المنار» و «قرطبی» از بعضی از مفسران نقل شده است، (۲) و در هر دو صورت حکمی بود بی دلیل و خرافی.

۱ - باید توجه داشت که «حجر» در آیه فوق معنی وصفی دارد و به معنی محجور آمده است و مذکر و مؤنث در آن یکسان است.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۷۳، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۷، صفحه ۹۵، مؤسسه التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق -

تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۱۳، صفحه ۲۰۷، دار الکتب العلمیه، تهران، طبع دوم.

عجیب این است که: به این احکام خرافی قناعت نمی کردند، بلکه طبق فرموده قرآن: «به خدا افترا می بستند و آن را به او نسبت می دادند» (افْتِرَاءً عَلَيْهِ).
و در پایان آیه پس از ذکر این احکام ساختگی می فرماید: «خداوند به زودی کیفر آنها را در برابر این افتراات خواهد داد» (سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتُرُونَ).
آری، هنگامی که بشر بخواهد به فکر ناقص خود جعل حکم و قانون کند ممکن است هر طائفه ای با هوا و هوس های خود احکام و مقرراتی بسازند، نعمت های خدا را بی جهت بر خود حرام و یا کارهای زشت و خلاف خود را بر خود حلال کنند.
این است که: می گوئیم قانونگذار تنها باید خدا باشد که همه چیز را می داند و از مصالح کارها آگاه و از هر گونه هوا و هوس بر کنار است.

در آیه بعد، به یکی دیگر از احکام خرافی آنها در مورد گوشت حیوانات اشاره کرده، می فرماید: «آنها گفتند: جنین هائی که در شکم این حیوانات است مخصوص مردان ما است و بر همسران ما حرام است ولی اگر مرده متولد شوند، همگی در آن شریکند» (وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّدُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلٰی أَرْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ).
باید توجه داشت، منظور از «هذه الأنعام» همان حیواناتی است که در آیه قبل به آن اشاره شده است.

بعضی از مفسران احتمال داده اند: عبارت ما فی بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ: «آنچه در شکم این حیوانات است» شامل شیر این حیوانات نیز بشود.

ولی با توجه به جمله وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً: «اگر مرده بوده باشد» روشن می شود: آیه فقط از جنین بحث می کند که اگر زنده متولد شود، آن را مخصوص مردان و

اگر مرده متولد می شد، که زیاد مورد رغبت و میل آنها نبود، همه را در آن مساوی می دانستند!
این حکم:

اولاً - هیچ گونه فلسفه و دلیلی نداشت.

ثانیاً - در مورد جنینی که مرده متولد می شد، بسیار زشت و زننده بود؛ زیرا گوشت چنین حیوانی غالباً فاسد و زیان بخش است.

و ثالثاً - یک نوع تبعیض آشکار میان جنس مرد و زن بود؛ چرا که آنچه خوب بود، مخصوص مردان، و آنچه بد بود به زنان هم از آن سهمی داده می شد.

قرآن به دنبال این حکم جاهلی، با این جمله مطلب را تمام کرده، می فرماید: «به زودی خداوند کیفر این گونه توصیفات آنها را می دهد» (سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ).

تعبیر به «وصف» اشاره به توصیفی است که آنها از خدا می کردند و تحریم این گونه غذاها را به خدا نسبت می دادند اگر چه منظور از آن صفت و حالتی است که بر اثر تکرار گناه به شخص گناهکار دست می دهد، و او را مستحق مجازات می کند.

و در پایان آیه می فرماید: «او حکیم و دانا است» (إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ).

هم از اعمال، گفتار و تهمت های ناروای آنان با خبر است و هم روی حساب، آنها را مجازات می کند.

۱۴۰ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ
اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ

ترجمه:

۱۴۰ - به یقین آنها که فرزندان خود را از روی جهل و نادانی کشتند، گرفتار خسران شدند؛ (زیرا) آنچه را خدا به آنها روزی داده بود، بر خود تحریم کردند؛ و بر خدا افتراء بستند. آنها گمراه شدند؛ و (هرگز) هدایت نیافته بودند.

تفسیر:

زیان و خسران اقوام جاهلی در تعقیب چند آیه گذشته که در آنها سخن از قسمتی از احکام خرافی و آداب زشت و ننگین عصر جاهلیت عرب، از جمله کشتن فرزندان به عنوان قربانی بت ها، و یا زنده به گور کردن دختران به عنوان حفظ حیثیت قبیله و خانواده، و همچنین تحریم قسمتی از نعمت های حلال به میان بود، در این آیه به شدت همه این اعمال و احکام را محکوم کرده و با «هفت تعبیر مختلف» در جمله هائی کوتاه اما بسیار رسا و جالب، وضع آنها را روشن می سازد. نخست می فرماید: «کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و جهل کشتند زیان کردند» (قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ). هم از نظر انسانی و اخلاقی، هم از نظر عاطفی، و هم از نظر اجتماعی، گرفتار خسارت و زیان گشتند و از همه بالاتر خسارت معنوی در جهان دیگر. در این جمله عمل آنها یک نوع «خسران و زیان» و سپس «سفاقت و

سبک مغزی» و بعد «کار جاهلانه» معرفی شده است، که هر یک از این تعبیرهای سه گانه به تنهایی برای معرفی زشتی عمل آنها کافی است.

کدام عقل اجازه می دهد: انسان فرزند خود را با دست خود به قتل برساند؟
وانگهی آیا این سفاهت و سبک مغزی نیست که از این عمل شرم نکند، بلکه آن را یک نوع افتخار یا عبادت محسوب دارد؟

کدام علم و دانش اجازه می دهد انسان چنین عملی را به عنوان یک سنت و یا قانون در جامعه خود بپذیرد؟!

اینجا است که به یاد گفتار «ابن عباس» می افتیم که می گفت: اگر کسی بخواهد میزان عقب ماندگی اقوام جاهلی را بداند آیات سوره «انعام» (یعنی آیات فوق) را بخواند.
سپس قرآن می فرماید: «اینان آنچه را خدا به آنان روزی داده بود و مباح و حلال ساخته بود، بر خود تحریم کردند و به خدا افترا زدند که خدا آنها را حرام کرده است» (وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ).

در این جمله، با دو تعبیر دیگر، اعمال آنها محکوم شده است؛ زیرا:
اولاً - آنها نعمتی را که خدا به آنان «روزی» داده بود و حتی برای ادامه حیاتشان لازم و ضروری بود، بر خود تحریم کردند و قانون خدا را زیر پا گذاشتند.
و ثانیاً - به خدا «افترا» بستند که او چنین دستوری داده است، با آن که ابداً چنین نبود.
و در پایان آیه با دو تعبیر دیگر آنان را محکوم می سازد، نخست می فرماید: «آنها به طور مسلم گمراه شدند» (قَدْ ضَلُّوا).

سپس اضافه می کند: «آنها هیچ گاه در مسیر هدایت نبوده اند» (وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ).

بارالها! ما را در راه دوری از هر گونه خرافه جاهلی یاری فرما!
بار خداوندا! عقل سلیم، فکر بلند و اندیشه تابناک به ما مرحمت فرما!
بار پروردگارا! دست ما را بگیر و به آنچه مایه رضایت تو است برسان!

آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان جلد پنجم تفسیر نمونه (۱)

* فهرست ها :

- * ۱ - مطالب ۵۷۱
- * ۲ - موضوعی ۵۸۳
- * ۳ - احادیث ۶۲۴
- * ۴ - اعلام ۶۲۶
- * ۵ - کتب ۶۳۲
- * ۶ - ازمنه و امکانه ۶۳۷
- * ۷ - قبایل و... ۶۳۹
- * ۸ - اشعار ۶۴۱
- * ۹ - لغات ۶۴۲

(فهرست مطالب)

موضوع

صفحه

ق ج

جزء ۶ قرآن مجید ... ۱۱۱

انتخاب جانشین، نقطه پایان رسالت ... ۱۳۲

نکته ها:

۱ - شأن نزول آیه تبلیغ ... ۱۶

۲ - خلاصه جریان غدیر ... ۲۰۸

۳ - گفتگوها و ایرادها ... ۲۶۱۴

وظیفه شما عمل به تورات و انجیل است ... ۳۹

بنی اسرائیل و قتل پیامبران ... ۴۳

تثلیث در مسیحیت ... ۴۸

مسیح فرستاده خدا بود ... ۵۴

بنی اسرائیل نفرین شده ... ۶۰

آغاز جزء ۷ قرآن مجید ... ۶۵۴۷

نخستین مهاجران اسلام ... ۶۸۵۰

کینه توزی یهود و نرمش نصاری ... ۷۴۵۵

- از حدّ تجاوز نکنید! ... ۷۹ ۶۰
- سوگند و کفاره سوگند ... ۸۱ ۶۱
- حکم قطعی درباره شراب و مراحل تدریجی آن ... ۹۱ ۷۰
- نکته:
- اثرات مرگبار شراب و قمار ... ۹۶ ۷۳
- تقوا و ایمان و آثار آن ... ۱۰۰
- احکام صید در حال احرام ... ۱۰۵ ۸۰
- نکته:
- فلسفه تحریم صید در حال احرام ... ۱۱۳ ۸۷
- کعبه وسیله اقامه امور مردم ... ۱۱۵
- نکته:
- اهمیت کعبه ... ۱۱۸ ۹۱
- اکثریت دلیل پاکی نیست ... ۱۲۰ ۹۳
- سؤالات بی جا! ... ۱۲۵ ۹۷
- بدعت های جاهلی ... ۱۳۰
- نکته ها:
- ۱ - بتی به نام نیاکان! ... ۱۳۴ ۱۰۶
- ۲ - تضاد بی دلیل ... ۱۳۶ ۱۰۷
- هر کس مسئول کار خویش است ... ۱۳۸ ۱۰۸

نکته:

پاسخ به یک ایراد ... ۱۰۹ ۱۳۹

شهادت به هنگام وصیت ... ۱۴۵

نکته:

تشریفات ... ۱۵۰

پرسش از پیامبران ... ۱۵۲

مواهب الهی بر مسیح (علیه السلام) ... ۱۲۲ ۱۵۶

داستان نزول مائده بر حواریون ... ۱۲۷ ۱۶۱

نکته ها:

۱ - منظور از تقاضای مائده چه بود؟ ... ۱۲۹ ۱۶۴

۲ - منظور از «هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ» چیست؟ ... ۱۳۰ ۱۶۴

۳ - این مائده آسمانی چه بود؟ ... ۱۳۰ ۱۶۵

۴ - آیا مائده ای بر آنها نازل شد؟ ... ۱۳۰ ۱۶۶

۵ - عید چیست؟ ... ۱۳۱ ۱۶۶

۶ - مجازات شدید برای چه بود؟ ... ۱۳۲ ۱۶۷

۷ - عهد جدید و مائده ... ۱۳۲ ۱۶۸

بیزاری مسیح از شرک پیروانش ... ۱۳۴ ۱۷۰

نکته ها:

۱ - آیا در تاریخ مسیحی دیده شده مریم معبود باشد؟ ... ۱۷۲

۲ - مسیح و شفاعت از مشرکان امت ... ۱۷۴

رستگاری بزرگ ... ۱۷۵

«پایان سوره مائده» ... ۱۷۸ ۱۴۰

«سوره انعام» ... ۱۷۹ ۱۴۱

محتوای سوره انعام ... ۱۸۱ ۱۴۳

فضیلت تلاوت سوره انعام ... ۱۸۲

ستایش خالق آسمان ها و زمین ... ۱۸۵

نکته ها:

۱ - آیا ظلمت از مخلوقات است؟ ... ۱۸۸

۲ - نور، رمز وحدت؛ و ظلمت، رمز پراکندگی ... ۱۸۹ ۱۴۶

۳ - اجل مسمی چیست؟ ... ۱۹۰ ۱۴۸

خدای آسمان ها و زمین ... ۱۹۳ ۱۵۵

انسان های لجوج ... ۱۹۵

سرنوشت طغیانگران ... ۱۹۸ ۱۵۵

نکته ها:

۱ - قرن ... ۱۹۹

۲ - امکانات و طغیان ... ۲۰۰

۳ - هشدار به سرمستان باده غرور ... ۲۰۰

آخرین درجه لجاجت ... ۱۵۷ ۲۰۲

بهبانہ جوئی ها ... ۱۵۹ ۲۰۵

سرچشمه تمام رحمت ها ... ۲۱۰

نکته:

زندگانی ابدی برای مؤمنان رحمت است اما... ۲۱۵ ...

پناهگاهی غیر از خدا نیست ... ۱۷۰ ۲۱۷

قدرت قاهره پروردگار ... ۱۷۴ ۲۲۲

بالاترین شاهد ... ۱۷۸ ۲۲۶

بزرگ ترین ظلم ... ۱۸۳ ۲۳۲

نفوذ ناپذیران ... ۱۸۹ ۲۴۰

نکته:

تهمت بزرگ بر ابوطالب، مؤمن قریش ... ۱۹۱ ۲۴۳

بیداری زودگذر و بی اثر! ... ۱۹۹ ۲۵۲

نکته ها:

۱ - ظاهر «بدا لَهُمْ» ... ۲۵۴

۲ - آیا در انشاء، صدق و کذب است ... ۲۵۵

۳ - دلیل این که با بازگشت به دنیا تغییری حاصل نمی شود ... ۲۵۵

زندگی دنیا بازی و سرگرمی است ... ۲۵۸

مصلحان و مشکلات راه ... ۲۰۹ ۲۶۳

مردگان زنده نما ... ۲۱۴ ۲۶۹

بهبانہ معجزہ ... ۲۷۴

نکتہ:

بازنویسی یک ایراد کهنہ ... ۲۷۵

رستاخیز انواع جانداران ... ۲۷۸

نکتہ ها:

۱ - آیا رستاخیز برای حیوانات هم وجود دارد؟ ... ۲۲۴ ۲۸۱

۲ - اگر آنها رستاخیز دارند تکلیف هم دارند؟ ... ۲۲۶ ۲۸۴

۳ - آیا این آیه دلیل بر تناسخ است؟ ... ۲۲۷ ۲۸۶

گر و لال ها! ... ۲۲۸ ۲۸۷

توحید فطری ... ۲۳۰ ۲۹۰

نکتہ ها:

۱ - استدلال بر اصل وجود و یگانگی خدا ... ۲۹۲

۲ - مگر مشرکان قیامت را قبول داشتند؟ ... ۲۹۲

۳ - آیا حوادث رستاخیز قابل تغییر است؟ ... ۲۹۳

سرانجام زندگی اندرز ناپذیران ... ۲۳۵ ۲۹۵

نکتہ ها:

۱ - بیداری های زودگذر و دوام دار ... ۲۹۷

۲ - تشویق یا استدراج؟ ... ۲۹۸

- ۳ - فلسفه بلاها ... ۳۰۰
- ۴ - ستایش پایان آیه ... ۳۰۰
- بخشنده نعمت ها را بشناسید ... ۳۰۳ ۲۴۲
- آگاهی از غیب ... ۳۰۷ ۲۴۵
- انذار کسانی که آماده پذیرشند ... ۳۱۱
- مبارزه با فکر طبقاتی ... ۳۱۷ ۲۵۳
- نکته:
- یک امتیاز بزرگ اسلام ... ۳۲۱ ۲۵۶
- سلام بر مؤمنان! ... ۳۲۳
- اصرار بیجا ... ۳۲۷ ۲۶۲
- نکته ها:
- ۱ - درخواست مجازات ... ۳۳۰
- ۲ - فرمان از آن خداست ... ۳۳۱
- ۳ - منظور از «یَقْصُ» ... ۳۳۲
- اسرار غیب! ... ۳۳۴ ۲۶۸
- نکته ها:
- ۱ - منظور از «ورقه و حبه» ... ۳۴۳
- ۲ - درس تربیتی ... ۳۴۳
- نوری که در تاریکی می درخشد ... ۳۴۵ ۲۷۸

نکته ها:

- ۱ - چرا «تضرع» و «خفیه» ... ۳۴۷
- ۲ - چهار حالت روانی هنگام مشکلات ... ۳۴۸
- ۳ - معنی و مفهوم «کُرب» ... ۳۴۸
- عذاب های رنگارنگ ... ۳۵۱ ۲۸۲

نکته ها:

- ۱ - منظور از «عذاب از طرف بالا و از طرف پایین» چیست؟ ... ۳۵۲
- ۲ - اختلاف، عامل بدبختی ملت ها ... ۳۵۳
- ۳ - سوء اعمال و مجازات ... ۳۵۴
- ۴ - انحرافات جوامع اسلامی و سرنوشت شوم! ... ۳۵۴
- آنچه بر تو نازل شده حق است ... ۳۵۶
- دوری از مجالس اهل باطل ... ۳۵۹ ۲۸۸

نکته ها:

- ۱ - مگر ممکن است شیطان بر پیامبر مسلط گردد؟ ... ۳۶۱
- ۲ - دلیل عدم جواز تقیه ... ۳۶۲
- آنها که دین خود را به بازی گرفته اند ... ۳۶۳ ۲۹۲
- هدایت تنها هدایت خدا است ... ۳۶۷
- آسمان ها و زمین به حق آفریده شده اند ... ۳۷۱
- چرا بت را معبود خود قرار داده ای؟ ... ۳۷۵

نکته:

آیا آزر پدر ابراهیم(علیه السلام) بود؟ ... ۳۰۳ ۳۷۶

دلایل توحید در آسمان ها ... ۳۰۸ ۳۸۳

نکته ها:

۱ - نظر مفسران در تفسیر آیات ... ۳۸۶

۲ - چگونگی استدلال ابراهیم بر توحید ... ۳۱۳ ۳۸۹

۳ - منظور از «كَذٰلِكَ» چیست؟ ... ۳۹۰

۴ - توضیح واژه «جَنّ» ... ۳۹۰

۵ - منظور از «كوكبًا» کدام ستاره است؟ ... ۳۹۱

۶ - مراد از «بازِغِ» ... ۳۹۲

۷ - مراد از «فطر» ... ۳۹۲

۸ - منظور از «حَنِيف» ... ۳۹۲

بحث و گفتگوی ابراهیم(علیه السلام) با قوم خود ... ۳۹۴

منظور از «ظلم» در اینجا چیست؟ ... ۳۲۰ ۳۹۹

موهبت فرزندان صالح ... ۴۰۲

نکته ها:

۱ - فرزندان پیامبر ... ۳۲۷ ۴۰۶

۲ - چرا نام این پیامبران در سه گروه در سه آیه بیان شده است؟ ... ۳۲۹ ۴۱۰

۳ - اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان ... ۳۳۰ ۴۱۱

۴ - پاسخ به یک ایراد ... ۳۳۰ ۴۱۱

سه امتیاز مهم ... ۳۳۲ ۴۱۳

خدا شناسان ... ۳۳۷ ۴۲۰

قرآن کتابی است مبارک ... ۴۲۶

نکته ها:

۱ - اسلام یک آئین جهانی است ... ۳۴۴ ۴۲۸

۲ - ارتباط ایمان به قرآن و ایمان به آخرت ... ۳۴۶ ۴۳۰

۳ - اهمیت نماز ... ۳۴۷ ۴۳۱

چه کسی ستمکارتر است؟! ... ۴۳۳

شکافنده صبح ... ۳۵۴ ۴۴۱

ستارگان هدایت در تاریکی ها ... ۴۵۱

باران، مادر نعمت ها ... ۴۵۵

خالق همه اشیاء او است ... ۳۷۶ ۴۶۶

نکته ها:

۱ - چشم ها، خدا را نمی بیند ... ۳۸۱ ۴۷۱

۲ - خالقیت خداوند نسبت به همه چیز ... ۳۸۴ ۴۷۵

۳ - بدیع، یعنی چه؟ ... ۳۸۵ ۴۷۷

۴ - لطیف، یعنی چه؟ ... ۳۸۶ ۴۷۸

وظیفه تو اجبار نیست ... ۳۸۹ ۴۸۱

دشنام دادن ممنوع ... ۴۸۶

نکته ها:

۱ - تزیین اعمال ... ۴۸۷

۲ - ترک دشنام در روایات ... ۴۸۸

۳ - چگونه ممکن است بت پرستان نسبت به خدا بدگوئی کنند؟ ... ۴۸۹

سوگند دروغ ... ۴۹۳

آغاز جزء ۸ قرآن مجید ... ۴۹۷ ۴۰۱

چرا افراد لجوج به راه نمی آیند ... ۴۹۹ ۴۰۳

وسوسه های شیطانی ... ۵۰۲ ۴۰۶

داوری جز خدا نمی پذیرم ... ۵۰۷

تکیه بر معیار اکثریت ... ۵۱۱

نکته:

اکثریتِ عددی اهمیت ندارد ... ۵۱۳ ۴۱۵

تمام آثار شرک باید برچیده شود ... ۵۱۷ ۴۱۷

ایمان و روشن بینی ... ۵۲۵ ۴۲۵

انتخاب پیامبر به دست خدا است ... ۵۳۱ ۴۳۰

امدادهای الهی ... ۵۳۴ ۴۳۳

نکته ها:

۱ - یک معجزه علمی قرآن ... ۵۳۷ ۴۳۵

- ۲ - شرح صدر چیست؟ ... ۴۳۶ ۵۳۸
رویارویی ستمگران در قیامت با یکدیگر ... ۵۴۰
اتمام حجت ... ۴۴۲ ۵۴۵
پروردگاری بی نیاز و مهربان ... ۵۴۹
آداب و رسوم خرافی بت پرستان ... ۵۵۲
قتل فرزندان به عشق بت ... ۵۵۶
احکام خرافی بت پرستان ... ۴۵۸ ۵۶۱
زیان و خسران اقوام جاهلی ... ۵۶۵

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

* معرفت (شناخت)

* آفریدگار

* ادله اثبات

* صفات

* انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)

* رابطه با خدا

* رابطه با انسان ها

* رابطه با طبیعت

* رابطه با خود

* هدف از خلقت انسان

* امکانات (جهت رسیدن به هدف):

* امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...

* امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل

(نبوت و امامت)

* معاد (و متعلقات آن)

شناخت

(ابزار شناخت)

ملاک و معیار اکثریت نیستند ۱۲۱...

اکثریت کیفی ملاک است نه کمی ۱۲۱...

اکثر مردم نمی دانند ۱۲۲...

سیر در ارض و عبرت آموزی ۲۰۸...

فلسفه بلاها ۳۰۰...

کور و بینا مساوی نیستند ۳۱۰...

تفصیل آیات برای مشخص شدن صفوف مجرمان و... ۳۲۵...

* عقل

پذیرش چیزی که نه سود دارد و نه زیان عاقلانه نیست ۳۶۸...

* وحی

هدف از وحی این قرآن انذار جهانیان ۲۲۸...

(موانع شناخت)

پیروی از نیاکان بدون دلیل ۱۳۳...

بتی به نام نیاکان ۱۳۴...

اگر نامه ای از آسمان نازل شود ۲۰۳...

چرا فرشته برای کمک بر او نازل نمی شود ۲۰۵...

ارتباط نزول فرشته و پایان زندگی کفار ۲۰۵...

اگر فرشته پیامبر شود؟ ۲۰۷...

بر قلب و گوش مشرکان پرده افکنده می شود ۲۴۱...

وارونه شدن فهم در اثر کج روی ها ۴۹۴...

اعمال بد و سرگردانی و حیرت ۴۹۴...

* غفلت

دنیا بازی و سرگرمی است ۲۶۱...

* حبّ دنیا

عامل مخالفت با انبیاء فریب زرق و برق دنیا ۵۴۷...

* گناه:

کیفر تولی گناهکاران ۶۲...

چگونگی برخورد نفرین شدگان با گناهکاران ۶۲...

آمارى از زیان ها و آثار سوء شراب ۹۶...

اعطاء امکانات و هلاکت بر اثر طغیان و گناه ۱۹۸...

غرور از عوامل طغیان و انحراف ۱۹۹...

ستمگران رستگار نمی شوند ۲۳۳...

مجرمان بار گناه بر دوش می کشند ۲۶۰...

نابینائی و ناشنوائی معنوی ۲۷۳...

گناه آشکار و پنهان را وانهدید ۵۲۰...

تحصیل گناه و کیفر آن ۵۲۰...

بازار دنیا و کسب و اکتساب ۵۲۱...

بزرگان گناهکار هر آبادی و نقشه و فریب آنها ۵۲۸...

نقشه و فریب گناهکاران به زیان خودشان ۵۲۹...

ستمگران رستگار نمی شوند ۵۵۰...

(زمینه های شناخت)

* تقوا

تقوا، ایمان و عمل صالح سه عامل مهم ۱۰۰...

منظور از تکرار تقوا در سه مرحله ۱۰۱...

خالق

(ادله وجود)

معرفی خالق ۴۶۹...

تفصیل و توضیح آیات خداشناسی ۴۵۱...

* برهان نظم

* خورشید، ماه و ستارگان و زمین

خورشید و ماه، وسیله محاسبه ۴۴۸...

نظم دقیق و حساب شده خورشید و ماه ۴۴۹...

نظم و اندازه در کارهای خداوند قادر و دانا ۴۵۰...

ستارگان وسیله هدایت در ظلمات ۴۵۱...

* گیاهان

شگفتی شکافته شدن پوست هسته به وسیله جوانه ۴۴۲...

* ابر و باد و باران

باران مادر نعمت ها ۴۵۸...

باران و رویش گیاهان ۴۵۸...

باران و سرسبزی زمین ۴۶۰...

باران و دانه ها و خوشه ها ۴۶۰...

* انواع مختلف حیوانات

جانداران امت هائی چون شما هستند ۲۷۹...

شباهت های جانداران به انسان ها ۲۷۹...

جانداران و تکلیف ۲۸۴...

(صفات)

* صفات ذات:

* علم:

خداوند از کار بنی اسرائیل آگاه است ۴۶...

خداوند از همه چیز آگاه است ۱۱۷...

خدا از نیت ها آگاه است ۱۱۸...

علم و قدرت خدا ۳۳۴...

خداوند از آنچه در خشکی و دریا است خبیر دارد ۳۳۵...

خداوند از هر برگگی که سقوط می کند و... مطلع است ۳۳۶...

از تلاش های روزانه شما مطلع است ۳۳۸...

عالم به آشکار و پنهان و حکیم و خبیر او است ۳۷۳...

اعمال بندگان را به سرعت حسابرسی می کند ۳۴۱...

خدا از همه چیز آگاه است ۴۶۹...

* حکیم

خداوند حکیم و خبیر است ۲۲۵...

عالم به آشکار و پنهان و حکیم و خبیر او است ۳۷۳...

خداوند حکیم و علیم است ۳۹۸...

خداوند حکیم و علیم است ۵۴۲...

خدا حکیم و علیم است ۵۶۴...

* خبیر

خداوند حکیم و خبیر است ۲۲۵...

عالم به آشکار و پنهان و حکیم و خبیر او است ۳۷۳...

خدا لطیف و خبیر است ۴۷۰...

* توحید:

سؤال کننده و پاسخ دهنده واحد ۲۹۱...

استدلال بر وجود یگانگی خدا ۲۹۲...

* توحید عبادت

دستور مسیح پرستش خداوند یگانه است ۴۸...

معبودی جز معبود واحد نیست ۵۰...

عبادت چیزی که مالک سود و زیان نیست ۵۶...

* توحید ذات:

خداوند از توصیف هائی که برای او می کنند برتر است ۴۶۸...

خدا نه فرزند دارد و نه همسر ۴۶۹...

* توحید افعال:

* توحید خالقیت

انتخاب سرپرستی جز خدا خسران است ۲۱۸...

خالق آسمان ها و زمین ۲۱۸...

خلقت انسان ها از یک نفس یا یک جنس ۴۵۵...

* توحید مالکیت

آنچه در آسمان ها و زمین است مال خدا است ۲۱۳...

خداوند بر بندگان تسلط دارد ۲۲۴...

قبض روح شما شبانه در اختیار او است ۳۳۸...

بیدار ساختن و سوق به رستاخیز در اختیار او است ۳۳۹...

مالکیت او در زمان نفخ صور روشن تر می گردد ۳۷۳...

* توحید حاکمیت (تکوینی)

آنچه در آسمان ها و زمین است ملک خدا است ۲۱۱...

فرمان از آن خدا است و بس ۳۳۱...

حکم و فرمان فقط از او است ۳۴۱...
* توحید قانون گذاری (حاکمیت تشریحی)

فرمان از آن خدا است و بس ۳۳۱...

حکم و فرمان فقط از او است ۳۴۱...

* قدرت

علم و قدرت خدا ۳۳۴...

خداوند بر بندگانش مسلط است ۳۳۹...

چه کسی شما را از ظلمت های خشکی و دریا نجات می دهد ۳۴۵...

او قدرت دارد ملتی را جایگزین ملتی کند ۵۵۰...

* غنی

خداوند بی نیاز و مهربان ۵۴۹...

* دیگر صفات

جعل ظلمات و نور ۱۸۶...

خلقت آسمان ها و زمین ۱۸۶...

هم خالق و هم مدبر ۱۹۴...

از پنهانی های و آشکار خیر دارد ۱۹۴...

خدا دیده نمی شود ۴۷۰...

دلیل این که چشم ها خدا را نمی بیند ۴۷۱...

* صفات فعل:

* رحیم

خدا شدید العقاب و غفور و رحیم است ۱۱۷...

خداوند غفور و رحیم است ۱۲۷...

خداوند رحمت را بر خود مقرر داشته ۲۱۱...

بخشنده و گیرنده نعمت ها ۳۰۳...

خدا رحمت را بر خود فرض کرده است ۳۲۴...

خداوند بی نیاز و مهربان ۵۴۹...

* غفار

خدا شدید العقاب و غفور و رحیم است ۱۱۷...

خداوند غفور و رحیم است ۱۲۷...

* عادل

پاک و ناپاک مساوی نیستند ۱۲۰...

* دیگر صفات

خدا اطعام می کند بدون نیاز به طعام ۲۱۸...

حل مشکلات به دست خدا است ۲۲۲...

هر نعمتی از جانب خالق است ۲۲۲...

درخواست عذاب کار را پایان می دهد ۳۳۰...

خداوند حق را از باطل جدا می کند ۳۳۱...

کلید غیب ها در اختیار خدا است ۳۳۴...

مراقبان و حافظان خدا از بندگان ۳۳۹...

خدا از مشکلات نجات می دهد ولی... ۳۴۷...

سخن خدا حق است ۳۷۲...

علم وسیع پروردگار و دفاع از بنده مخلصش ۳۹۵...

خدا هر کس را بخواهد بالا می برد ۳۹۸...

شکافنده دانه و هسته خدا است ۴۴۱...

خداوند زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد ۴۴۳...

همه چیز را او آفریده ۴۶۹...

ابداع کننده آسمان ها و زمین ۴۶۹...

خداوند حافظ و نگهبان همه چیز است ۴۷۰...

- خدا مردم را به دین اجبار نمی کند ۴۸۴...
 اعمال افراد را ما در نظرشان جلوه دادیم ۴۸۷...
 خداوند کسی را اجبار نمی کند ۵۵۹...

انسان

(هدف از خلقت انسان)

* عمل صالح

- معیار صحت عمل: آخرین قانون آسمانی ۴۲...

(حقیقت انسان)

- خلقت انسان ها از یک نفس یا یک جنس ۴۵۵...

(صفات و ویژگی های انسان)

- این انبیاء از صالحان بودند ۴۰۵...

- این پیامبران را بر جهانیان فضیلت بخشیدیم ۴۰۵...

- برگزیدگان و هدایت یافتگان ۴۰۶...

- سه ویژگی کتاب، نبوت و حکم به انبیاء ۴۱۴...

- قدر خدا را چنان که باید نشناختند ۴۲۰...

- منظور از انسان های مستقر و مستودع ۴۵۶...

- انسان ها در انتخاب راه روشن آزادند ۴۸۱...

- آزادی نه اجبار ۵۰۳...

(حالات انسان)

- حالات روانی به هنگام بروز مشکلات ۳۴۸...

(آراء و افکار انسان)

- پرسش های نا به جا درست نیست ۱۲۵...

- پرسش هائی که پاسخ آنها ایجاد ناراحتی می کند ۱۲۶...
 چه مطالبی باید پرسید ۱۲۷...
 پرسش های بعضی از اقوام گذشته ۱۲۸...
 بدعت های نا به جا ۱۳۰...
 (معیار ارزش افکار و کردار انسان)
 ملاک و معیار اکثریت نیستند ۱۲۱...
 اکثریت کیفی ملاک است نه کمی ۱۲۱...
 اکثر مردم نمی دانند ۱۲۲...
 (مسئولیت های انسان)
 * در برابر خالق
 * ایمان
 * ایمان
 مقابله ایمان و ظلمت و مؤمن و کافر ۵۲۷...
 * حقیقت ایمان
 ایمان یعنی حیات برای مؤمن ۵۲۵...
 * آثار ایمان
 راه نجات از تولی گناهکاران ایمان به پیامبر و قرآن ۶۳...
 نورانیت روح اثر اعمال نیک ۲۹۰...
 اقرار گرفتن از مشرکان به قبول توحید ۲۹۰...
 حوادث وحشتناک و بیداری غافلان ۲۹۱...
 ایمان و اصلاح اعمال دو عامل نجات ۳۰۵...
 آثار فلسفی و تربیتی ایمان ۳۳۷...
 ایمان بدون ظلم و ستم امنیت آور است ۳۹۷...

* ایمان و عمل صالح

مذاهب مختلف در صورت ایمان و عمل صالح ۴۱...

تقوا، ایمان و عمل صالح سه عامل مهم ۱۰۰...

* مؤمنین

زندگانی ابدی مؤمنان مصداق رحمت است ۲۱۵...

ابوطالب مؤمن قریش ۲۴۳...

اشعار ابوطالب دلیل ایمان او به اسلام ۲۴۶...

پیامبر در سوگ ابوطالب ۲۴۸...

ایمان فاطمه بنت اسد، همسر ابوطالب ۲۵۰...

ابن ابی الحدید و مدح ابوطالب ۲۵۱...

روشن بینی مؤمن برای مشی صحیح در جامعه ۵۲۵...

* کفر و شرک

کیفر شرک به خدا حرمت بهشت، ورود به جهنم ۴۸...

ستمگران یاور ندارند ۴۸...

کسانی که معتقدند الله سومین خدا است ۴۹...

بازنگشتن از شرک به خدا، کفر و عذاب، همراه دارد ۵۱...

منظور از «ظلم» در این آیه، شرک است ۳۹۹...

شرک و حبط اعمال ۴۱۴...

نهی از پذیرفتن آئین شرک ۲۲۰...

مطیعان فرمان الهی کم و فاسقان بسیار ۶۴...

* اسباب کفر و شرک

اعراض از آیات حق ۱۹۵...

تکذیب حق ۱۹۶...

استهزاء حق و آثار آن ۱۹۶...

مراحل سه گانه کفر: اعراض، تکذیب، استهزاء ۱۹۷...

بهانه جوئی عامل دیگر از عوامل کفر ۲۰۵...

* آثار کفر و شرک

از مشرکان اعراض کن ۴۸۳...

* کافر و مشرک

مشرکان و شهادت شریک برای خدا ۲۳۰...

در رستاخیز از مشرکان پرسش می شود ۲۳۵...

مشرکان اعتراف می کنند مشرک نبوده اند ۲۳۵...

مشرکان در قیامت به خود دروغ می گویند ۲۳۶...

مشرکان و انکار شرک در قیامت ۲۳۷...

مشرکان ایمان نمی آورند ۲۴۲...

مشرکان و مجادله با پیامبر ۲۴۲...

مشرکان قرآن را اساطیر می دانند ۲۴۲...

مشرکان افراد را از نزدیک شدن به پیامبر باز می دارند ۲۴۲...

مشرکان در هلاکت خود می کوشند ۲۴۲...

توقف مشرکان در برابر آتش ۲۵۲...

ادعای شفاعت بت ها ۴۳۸...

تکیه گاه های اصلی مشرکان ۴۳۸...

جن را شریک خدا قرار داده اند ۴۶۶...

مخلوق چگونه شریک خالق می شود ۴۶۷...

به دروغ برای خدا فرزند قائل شدند ۴۶۷...

آیا ممکن است بت پرستان به خدا بد بگویند؟ ۴۸۹...

تزیین اعمال بد برای کفار ۵۲۷...

تبعیض در خوراک گوشت ۵۶۱...

- حکم خرافی دیگر، حرمت سواری بر بعضی از حیوانات ۵۶۲...
 اختصاص جنین های داخل شکم حیوانات بر مردان ۵۶۳...
 اشتراک مرد و زن در استفاده از جنین مرده حیوانات ۵۶۴...

* بت پرستی

- حکم قاطع حرمت شراب، قمار و بت پرستی ۹۰...
 من از پرستش بت ها نهی شده ام ۳۲۷...
 بت پرستی گمراهی است ۳۲۸...
 ابراهیم عمویش را نسبت به بت پرستی سرزنش می کند ۳۷۵...
 بت پرستی گمراهی است ۳۷۶...
 امنیت در خدا پرستی است یا بت پرستی ۳۹۶...
 بت پرستان باید وحشت داشته باشند ۳۹۶...
 آیا ممکن است بت پرستان به خدا بد بگویند؟ ۴۸۹...
 نتیجه نادرست بودن شرک، ایمان عملی ۵۱۷...
 آداب و رسوم جاهلی ۵۵۲...
 بت پرستان و زراعت و چهارپایان برای خدا و... ۵۵۲...
 تقسیم ناعادلانه از سهم خدا به بت ها داد ولی... ۵۵۳...
 زشتی کار بت پرستان در تقسیم سهام زراعت و چهار پایان ۵۵۴...
 بت ها و جلوه دادن قتل فرزندان در نظر بت پرستان ۵۵۶...
 رابطه زنده به گور کردن دختران و عشق به بت ۵۵۷...
 عشق و علاقه به بت و نتیجه آن ۵۵۸...

* تقیه و ارتداد

- تقیه رهبران دینی جایز نیست ۳۶۲...

* مسئولیتها و احکام:

* تقوا

- مؤمنان تقوا پیشه کنند ۸۲...

توصیه به تقوا در گواهی بر وصیت ۱۴۹...

سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است ۲۶۲...

زندگی آخرت از نظر خردمندان ۲۶۲...

نماز و تقوا دو اصل عملی ۳۶۹...

* عمل

* عبادات:

* نماز

نماز و تقوا دو اصل عملی ۳۶۹...

اهمیت نماز ۴۳۱...

* حج

حکم شکار در حال احرام ۱۰۶...

کفاره صید در حال احرام ۱۰۸...

تکرار صید و مجازات ۱۱۱...

حکم شکار دریائی در حال احرام ۱۱۱...

صید دریائی متاع مسافران ۱۱۲...

حرمت صید در دوران احرام ۱۱۳...

فلسفه صید در حال احرام ۱۱۳...

خانه کعبه خانه مردم ۱۱۵...

اهمیت ماه های حرام و قربانی ۱۱۶...

اهمیت کعبه ۱۱۸...

آیا حج را باید هر سال انجام داد؟ ۱۲۳...

* دیگر عبادات

در مشکلات او را پنهانی و آشکار می خوانید ۳۴۷...

- * در برابر انسانها
- * ارتباط با خویشان:
- * رابطه با فرزندان
- رابطه فرزندان صالح و شخصیت انسان ۴۱۱...
- * ارتباط با جامعه
- معیار صحت و بطلان اکثریت تخمین و گمان است ۵۱۲...
- * روابط مدیریتی (سیاسی)
- * رهبری
- تقیه رهبران دینی جایز نیست ۳۶۲...
- * روابط با غیر مسلمین
- تولی و دوستی کفار و ارتباط آن با لعن انبیاء ۶۲...
- کیفر تولی گناهکاران ۶۲...
- تحت تأثیر وسوسه اولیاء شیاطین قرار نگیرید ۵۲۲...
- تبعیت از مشرکان شما را هم مشرک می سازد ۵۲۲...
- * روابط اخلاقی
- * اخلاق ممدوح
- * توکل
- بر خدا تکیه کن و بس ۴۲۱...
- * آداب مجلس
- لزوم کناره گیری از مجالس باطل ۳۵۹...
- حضور در جلسات خلافکاران برای نهی از منکر ۳۶۰...
- * آداب معاشرت و دوستی
- آزمایش ثروتمندان در همنشینی با تهیدستان ۳۲۰...
- نهی از ارتباط با کسانی که دین را بازیچه گرفته اند ۳۶۳...

* شکر

۲۹۷... ستایش خدا در ریشه کن شدن ستمگران

۳۰۰... ستایش پایان آیه

۳۲۴... شایستگی کسانی که به آیات الهی ایمان آورده اند

* استغفار و توبه

۴۵... خدا توبه حقیقی بنی اسرائیل را پذیرفت

* اخلاق مذموم

* دروغ

۲۳۲... افتراگویان به نسبت، ظالم ترین هستند

۴۳۴... افتراگویان به خدا ستمکارترین اند

۴۹۳... سوگند دروغ در پذیرش ایمان با دیدن معجزه

۵۶۳... افترا به خداوند در احکام

۵۶۴... مجازات در مورد احکام خرافی و نسبت آن به خدا

۵۶۶... افترا به خدا

* تکبر

۲۰۲... تکبر و لجاجت عامل دیگر انحراف

* ظلم

۲۳۲... افتراگویان به نسبت، ظالم ترین هستند

۲۳۳... چه کسی ظالم تر است؟

۴۳۴... افتراگویان به خدا ستمکارترین اند

۵۴۳... رهروان و رهبران ستمگر را به خودشان وا می گذاریم

* کتمان حق

۱۴۷... کتمان شهادت گناه است

۱۴۸... شهادت اولیاء میت در صورت کتمان شهود

دستکاری در تورات، ارائه برخی و کتمان برخی ۴۲۱...

* عمل به غیر علم

معیار صحت و بطلان اکثریت تخمین و گمان است ۵۱۲...

* کوردلی

کرها و لال های معنوی را بشناسید ۲۸۷...

* دیگر اخلاق های مذموم

رعایت تدریج در تحریم خمر ۹۱...

حرمت خمر ضمن تأکیدات پی در پی ۹۲...

شراب و قمار، عامل عداوت، کینه و... ۹۵...

افتراء بر خدا ۱۳۳...

بدی دشنام در روایات اسلامی ۴۸۸...

چگونگی تزیین قتل فرزندان ۵۵۷...

از آداب جاهلی، قتل فرزندان ۵۶۵...

تحریم روزهای خدا ۵۶۶...

* در برابر خود

* بهداشت و سلامتی

گوشت ذبح شرعی نشده از جنبه بهداشتی و معنوی آلوده است ۵۲۲...

(امکانات انسان جهت رسیدن به هدف)

* امکانات مادی

از روزی های پاکیزه خدا استفاده کنید ۸۲...

لزوم استفاده از نعمت های الهی ۱۳۶...

* زمین

* خلقت زمین

آسمان ها و زمین به حق آفریده شده اند ۳۷۱...

* موجودات زنده

۴۴۳... پیچیدگی مرگ و حیات در عالم جانداران و گیاهان

۴۴۴... پیدایش موجود زنده از بی جان

۴۴۵... از تحولات خدا را بشناسید

* بری (خشک زی):

* حرمت و حلیت

۵۲۲... گوشت ذبح شرعی نشده از جنبه بهداشتی و معنوی آلوده است

* جنّ

* اقسام جنّ

* شیطان

الف - فلسفه وجودی شیطان

۵۰۳... نتیجه وجود شیاطین تأثیر وسوسه ها بر غیر مؤمنان

ب - فعالیت های شیطان

۵۰۲... شیاطین در برابر انبیاء

* جمادات

* باران

۱۹۹... باران و آب های جاری، امکانات زندگی

* فوائد باران

۴۵۸... باران مادر نعمت ها

۴۵۸... باران و رویش گیاهان

۴۶۰... باران و سرسبزی زمین

۴۶۰... باران و دانه ها و خوشه ها

* صفات جمادات

* نباتات

۴۴۳... پیچیدگی مرگ و حیات در عالم جانداران و گیاهان

* صفات گیاهان

درختان همانند و ناهمانند ۴۶۱...

* اقسام میوه

خوشه های خرما ۴۶۰...

خوشه زرین عنب و زیتون و انار ۴۶۰...

میوه های شبیه و غیر شبیه ۴۶۱...

مطالعه دانه انار و خداشناسی ۴۶۲...

* فوائد میوه

به میوه های رسیده بنگرید که آیات خداشناسی اند ۴۶۲...

نگاه به ساختمان بعضی میوه ها ۴۶۲...

مطالعه دانه انار و خداشناسی ۴۶۲...

* آسمان ها

آسمان ها و زمین به حق آفریده شده اند ۳۷۱...

* نظم آسمان ها

مطالعه صفحه آسمان و منظره دل انگیز آن ۴۵۲...

* منافع و ویژگی های آسمان ها

مطالعه صفحه آسمان و منظره دل انگیز آن ۴۵۲...

* جوّ

جوّ زمین و ایجاد آسایش هنگام طلوع و غروب ۴۴۶...

صعود به آسمان و مشکلات تنفسی ۵۳۷...

* منافع جوّ

جوّ زمین و ایجاد آسایش هنگام طلوع و غروب ۴۴۶...

* خورشید

* منزلگاه های خورشید

شکافنده صبح خدا است ۴۴۵...

- مسأله طلوع و غروب آفتاب و موهبت آن ۴۴۶...
 * ستارگان ثابت و سیارات
 سیارات و ثوابت ۴۵۲...
 * شب و روز
 * فوائد و ویژگی های شب
 شب مایه آرامش است ۴۴۷...
 * عوالم بالا (فرشتگان)
 * ویژگی های فرشتگان
 در مراقبت و حفاظت و قبض روح تفریط نمی کنند ۳۴۱...
 * فرشتگان قبض ارواح
 نحوه قبض روح فرشتگان مرگ از ستمگران ۴۳۵...
 * پاداش و مجازات
 تجاوز از حدود الهی مجازات دارد ۱۰۶...
 كفاره مجازات تخلف ۱۱۰...
 تکرار صید و مجازات ۱۱۱...
 حکم شکار دریائی در حال احرام ۱۱۱...
 صید دریائی متاع مسافران ۱۱۲...
 فلسفه مجازات شدید در برابر درخواست مائده ۱۶۷...
 مجازات استهزاء ۲۰۸...
 مشرکان لجوج که زندگی خود را باخته اند ۲۱۲...
 پیروزی آشکار در نجات از عذاب قیامت ۲۲۱...
 سرانجام دردناک تکذیب کنندگان آیات الهی ۲۵۲...
 آثار سوء تکذیب آیات الهی ۲۸۷...
 اعمال بد و تاریکی روح ۲۸۸...

- عوامل عدم بیداری امت ها ۲۹۵...
 فراموشی فرمان خدا و اعطاء نعمت ۲۹۶...
 فراموشی نعمت ها و مجازات ناگهانی ۲۹۶...
 بیداری زودگذر و بقادار ۲۹۷...
 نعمت، تشویق است یا استدراج؟ ۲۹۸...
 مشاهده آیات الهی و اعراض از آنها ۳۰۳...
 هشدار نسبت به عذاب های ناگهانی ۳۰۴...
 عذاب های بالا و پائین ۳۵۱...
 مجازات تشمت و اختلاف ۳۵۲...
 منظور از عذاب فوق و تحت ارجل ۳۵۲...
 سوء اعمال و مجازات ۳۵۴...
 انحرافات جوامع اسلامی و ابتلا به بلا ۳۵۴...
 هر خبری مستقر خود را دارد ۳۵۷...
 مجازات کسانی که کفر پیشه کنند ۳۶۶...
 پاداش نیکوکاران ۴۰۴...
 مجازات مجرمان مکار، تحقیر و عذاب شدید ۵۳۲...
 دار السلام پاداش هدایت یافتگان ۵۳۶...
 دار السلام در مقابل عمل، نه سخن و ادعا ۵۳۷...
 مجازات طبق عملکرد ۵۴۳...
 خداوند ملت ها را غافلانه و... مجازات نمی کند ۵۴۷...
 مجازات در مورد احکام خرافی و نسبت آن به خدا ۵۶۴...
 جانشینان اقوام قبل ۵۵۰...
 * مقررات ثابت جهان آفرینش
 رابطه پراکندگی و بلاها ۳۵۳...

هر خبری مستقر خود را دارد ۳۵۷...

* آزمایش ها

صید و شکار در حال احرام یک نوع آزمایش ۱۰۵...

* امکانات معنوی (هدایت)

* هدایت و ضلالت و حقیقت آنها

خدا کافران را هدایت نمی کند ۱۴...

خدا فاسقان را هدایت نمی کند ۱۴۹...

فخر رازی و ارتباط آیه با مسلک جبر ۲۷۱...

حیات، حیات معنوی همراه با تکلیف ۲۷۳...

هدایت و ضلالت به خواست خدا است ۲۸۸...

پس از هدایت بازگشت به کفر زیانبار است ۳۳۸...

هدایت الهی، هدایت واقعی ۳۶۹...

تسلیم در برابر پروردگار ۳۶۹...

هدایت الهی هر که را بخواهد هدایت می کند ۴۱۴...

ادعای دروغین نبوت ۴۳۴...

ادعای توانایی نزول آیات ۴۳۴...

اعمال افراد را ما در نظرشان جلوه دادیم ۴۸۷...

چرا تزیین اعمال به خدا نسبت داده شده ۴۸۷...

دلایل روشن الهی برای هدایت مردم ۴۸۱...

وسوسه شیاطین برای گمراهی ۵۰۳...

تبعیت از اکثریت، موجب گمراهی ۵۱۱...

خدا از گمراهان و هدایت یافتگان مطلع است ۵۱۲...

گمراه سازی انسان ها ۵۱۹...

علم خدا به هدایت یافتگان ۵۲۰...

کسانی که تحت امداد الهی اند ۵۳۵...

آنها که در صراط گمراهی اراده خدا قرار گرفته اند ۵۳۵...

تشبیه گمراهی، به آسمان رفتن ۵۳۷...

سنت و صراط مستقیم خدا در هدایت و ضلالت ۵۳۶...

گمراهی و عدم هدایت ۵۶۶...

* اقسام هدایت

* هدایت تشریحی

* انبیاء

* هدف بعثت انبیاء

الف - تعلیم و تربیت

رابطه فرزندان صالح و شخصیت انسان ۴۱۱...

ب - بشارت و انذار

هدف از ارسال رسل بشارت و انذار ۳۰۵...

انذار کسانی که آمادگی پذیرش دارند ۳۱۱...

* راه های شناخت انبیاء

- اعجاز

اگر نامه ای از آسمان نازل شود ۲۰۳...

چرا فرشته برای کمک بر او نازل نمی شود ۲۰۵...

ارتباط نزول فرشته و پایان زندگی کفار ۲۰۵...

اگر فرشته پیامبر شود؟ ۲۰۷...

نقل معجزات انبیاء دلیل ادامه اعجاز ۲۷۷...

* صفات و ویژگی های انبیاء

پذیرش کسانی که جاهلانه خلاف کرده ۳۲۴...

عدم پیروی من از هوا و هوس های شما ۳۲۷...

- ۴۱۱... پدران انبیاء همگی افراد نیک بوده اند
- ۴۱۷... انبیاء هدایت یافتگانند
- ۴۱۸... در انجام رسالت از کسی اجر نمی خواهم
- ۵۳۱... چه کسانی شایسته مقام نبوتند؟
- ۵۳۲... شایستگی مقام نبوت را خدا می داند و بس
- ۵۳۲... عصمت از ویژگی های اصلی پیامبران
- * مسئولیت های انبیاء
- ۳۱۴... درخواست جدائی فقرا از جلسه اغنیا
- ۳۱۵... عدم پذیرش تبعیض بین مسلمانان
- ۳۱۷... این افراد را از خود مران
- ۳۱۸... اختلاف طبقاتی خواست افراد مرفه
- ۳۲۱... اختیارات رؤسای مذهبی مسیح و اختیارات ما
- ۳۲۹... مجازات شما در اختیار من نیست
- ۳۳۰... درخواست مجازات از انبیاء
- * دشمنان انبیاء
- ۲۶۷... تکذیب انبیاء و استقامتشان
- ۴۱۹... خدا هیچ کتابی از آسمان نازل نکرده است
- * بهانه ها، ایرادها، اتهامات نادرست و پاسخ ها
- ۵۳۱... بهانه های بی جا برای عدم ایمان
- * نبوت خاصه
- * اهداف نبوت
- ۴۲۷... هدف انداز مردم مکه و اطراف آن است
- * راه های شناخت پیامبر
- اعجاز
- ۴۹۱... درخواست معجزات نا به جا

- معجزه مربوط به خدا است به اختیار کسی نیست ۴۹۳...
 درخواست معجزه نه برای پذیرش حق ۴۹۹...
 * صفات و ویژگی ها
- وعده حفاظت و نگهداری ۱۴...
 مخالفت های کفار بر تو زبانی وارد نمی کند ۴۰...
 پیامبر و ترس از عصیان خداوند ۲۲۰...
 پیامبر، نخستین مسلمان ۲۲۰...
 خاتمیت پیامبر ۲۲۸...
 پیامبر و بیزاری از شرک ۲۳۰...
 اهل کتاب پیامبر را به خوبی می شناسند ۲۳۰...
 کسانی که سرمایه وجودشان را باخته اند ۲۳۱...
 ملاقات «بُحَیْرَا» با محمد (صلی الله علیه وآله) در سن کودکی ۲۴۵...
 تسلی دادن به پیامبر ۲۶۳...
 ظالمان آیات خدا را انکار می کنند ۲۶۴...
 کفار، پیامبر را راستگو می دانستند ۲۶۴...
 مشرکان و استماع قرائت پیامبر ۲۶۵...
 اختلاف بنی امیه و بنی هاشم ۲۶۵...
 اخبار انبیاء بر تو نیز وحی شده ۲۶۷...
 راه، راه تو است از جاهلان مباش ۲۷۱...
 پیامبر و ادعای تبعیت از وحی فقط ۳۰۷...
 خزائن الهی در پیش من نیست ۳۰۸...
 از غیب آگاهی ندارم ۳۰۸...
 فرشته نیستم ۳۱۰...
 تابع وحی هستم ۳۱۰...

- آیا ممکن است شیطان بر پیامبر مسلط شود؟ ... ۳۶۱
- پیامبر هیچ گاه بت نپرستید ... ۳۶۹
- * دشمنان پیامبر
- رویگردانی کفار از ایمان و ناراحتی رسول خدا ... ۲۷۰
- هر آیه ای بیاوری ایمان نمی آورند ... ۲۷۰
- خدا می تواند آنها را به ایمان مجبور سازد اما... ۲۷۰
- تکذیب سخنان پیامبر ... ۳۲۸
- تسلّی به پیامبر: اگر اینها به قرآن ایمان نیاورند، گروه دیگر در میدان است ... ۴۱۶
- تکذیب آیات الهی ... ۴۳۳
- ادعای شفاعت بت ها ... ۴۳۸
- تکیه گاه های اصلی مشرکان ... ۴۳۸
- درخواست معجزات نا به جا ... ۴۹۱
- سوگند دروغ در پذیرش ایمان با دیدن معجزه ... ۴۹۳
- آنها با دیدن معجزات ایمان نمی آورند ... ۴۹۳
- درخواست معجزه نه برای پذیرش حق ... ۴۹۹
- اگر تمام خواسته های آنها انجام شود، ایمان نمی شود ... ۴۹۹
- شما کار خود را بکنید و من هم کار خودم ... ۵۵۰ * ابزار پیشرفت
- مهاجران نخستین به حبشه ... ۶۸
- تعداد مهاجرین نخستین ... ۶۹
- گروه دوم از مهاجران به سرپرستی جعفر ... ۶۹
- مجموع مهاجران حبشه ... ۶۹
- طرح قریش برای بازگرداندن مسلمانان ... ۷۰

- تقاضای فرستادگان قریش در حضور نجاشی ۷۰...
 توضیحات جعفر در مورد مهاجرت به حبشه ۷۱...
 پاسخ فرستادگان قریش به سؤالات جعفر ۷۱...
 بیان محتوای فرمان های پیامبر و تأثیر آن بر نجاشی ۷۱...
 تنبیه عمرو عاص به دست نجاشی ۷۲...
 اخراج مأموران قریش از حبشه ۷۲...
 بازگشت مهاجران حبشه در زمان فتح خیبر ۷۲...

* مسئولیت ها

- خطاب خاص رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مورد تعیین جانشین ۱۳...
 اگر رسالت ویژه در مورد ولایت ابلاغ نکنی ۱۳...
 پیامبر وظیفه ابلاغ دارد ۹۵...
 پیامبر مأمور ابلاغ است ۱۱۷...
 تکذیب مشرکان بی اثر است حق بر تو نازل شد ۳۵۶...
 وظیفه ام ابلاغ رسالت است ۳۵۶...
 به هدایت انبیاء اقتدا کن ۴۱۶...
 پیامبر حق اجبار مردم به ایمان را ندارد ۴۸۱...
 وظیفه تو تبعیت از وحی است ۴۸۳...
 از مشرکان اعراض کن ۴۸۳...
 تو مسئولیت پیشگیری از زیان و نفع رساندن نداری ۴۸۴...
 شما کار خود را بکنید و من هم کار خودم ۵۵۰... * دعوت پذیران
 آنها که گوش شنوا دارند دعوت را می پذیرند ۲۷۲...
 دشنام دادن زبینه مسلمان نیست ۴۸۶...
 جاهلان و تقاضای نا به جا ۵۰۰...

سبب اسلام حمزه ... ۵۲۳

* بهانه ها، ایرادها، اتهامات نادرست و پاسخ ها

درخواست شهادت بر نبوت ... ۲۲۶

بگو بالاترین شاهد خداوند ... ۲۲۷

این قرآن شاهد نبوت من است ... ۲۲۷

بهانه جوئی به عنوان درخواست معجزه ... ۲۷۴

خداوند بر ایجاد معجزه قادر است اما... ... ۲۷۵

یک ایراد قدیمی، پیامبر می گوید خدا می تواند اما نمی آورد ... ۲۷۵

معجزه قرآن و دعوت به مقابله ... ۲۷۶

سیر شبانه از مسجد الحرام تا مسجد اقصی ... ۲۷۶

تهمت درس خواندگی به پیامبر ... ۴۸۲

* قرآن

الف - اسامی و ویژگی های قرآن

در این کتاب هیچ چیز فروگذار نشده ... ۲۸۰

هر خشک و تری در کتاب مبین است ... ۳۳۷

قرآن یادآوری برای جهانیان است ... ۴۱۸

قرآن کتاب مبارک الهی ... ۴۲۶

قرآن و تصدیق کتب پیشین ... ۴۲۶

تفصیل آیات الهی برای کسانی که می فهمند ... ۴۵۸

توضیح آیات هدایت برای افراد فهمیده ... ۴۸۲

حکم و داوری خداوند در تمام امور ... ۵۰۷

اهل کتاب و حقانیت قرآن ... ۵۰۸

قرآن تفصیل دهنده حق و باطل ... ۵۰۸

ب - نکات تفسیری قرآن

- ۲۸... «مولی» به اولی به تصرف نیست
- ۳۰... ارتباط آیات قبل و بعد آیه تبلیغ
- ۳۵... رابطه جمله آخر آیه، با متن مورد استدلال
- ۴۴... رابطه «کذبوا» و «یقتلون»
- ۴۵... منظور و مقصود از «عَمُوا» و «صَمُّوا»
- ۱۳۰... مراد از «هل یستطیع ربک»
- ۱۳۹... معنی این آیه با وظیفه امر به معروف و نهی از منکر
- ۱۵۳... تفاوت بین این آیه و آیه گواه بودن پیامبران
- ۱۶۶... «عید» چیست؟
- ۱۸۱... محتوای سوره انعام
- ۱۸۲... فضیلت تلاوت سوره انعام
- ۱۸۵... ستایش خالق
- ۱۸۶... تفاوت «جعل» و «خلق»
- ۱۸۷... عالم کبیر و صغیر
- ۱۸۷... خلقت عالم صغیر
- ۱۸۷... اجل حتمی و معلق
- ۱۸۸... آیا ظلمت مخلوق است؟
- ۱۸۹... نور و ظلمت رمز وحدت و پراکندگی
- ۱۹۰... منظور از اجل حتمی، و غیر حتمی
- ۱۹۳... خدای آسمان ها و زمین
- ۱۹۴... منظور از «ما تکسبون»
- ۱۹۵... جاهلان لجوج
- ۱۹۹... منظور از «قرن»

- رابطه امکانات و طغیان ۲۰۰...
 هشدار به مغروران ۲۰۰...
 منظور از «قرطاس» ۲۰۳...
 فرق «قهر و غلبه» ۲۲۴...
 منظور از «فوق عباده» فوق مقامی است ۲۲۵...
 منظور از «انظر» چیست؟ ۲۳۷...
 منظور از «بدا لهم ما كانوا یخفون» چیست؟ ۲۵۴...
 معنی و مفهوم «کلم و کلام» ۲۶۸...
 منظور از «دابه، طائر، امم و حشر» چیست؟ ۲۷۸...
 منظور از «کتاب» چیست؟ ۲۸۰...
 منظور از «أرأیتک و أرأیتکم» ۲۹۱...
 منظور از «نصرف» و «یصدفون» ۳۰۴...
 تعبیر «یمسهم العذاب» ۳۰۶...
 منظور از «حساب آنها با تو نیست» و بالعکس چیست؟ ۳۱۸...
 منظور از «یقص الحق» ۳۳۲...
 منظور از «توفی» و «جرحتم» ۳۳۸...
 چرا «تضرع» و «خفیه» گفته شده ۳۴۷...
 معنی و مفهوم «کرب» ۳۴۸...
 آیا ممکن است شیطان بر پیامبر مسلط شود؟ ۳۶۱...
 منظور از دین در اینجا آئین کفر است یا...؟ ۳۶۴...
 منظور از «تبسل» چیست؟ ۳۶۵...
 توضیح واژه های آیات «کذلک، جنّ، کوکباً، بازغ،
 فطر و حنیف» ۳۹۰...
 نام سه گروه از پیامبران ۴۱۰...

- روی سخن در این آیه به چه کسی است: یهود، یا مشرکان مکه ۴۲۱...
 منظور از «قراطیس» ۴۲۳...
 آیا نوشتن وحی بر کاغذ مورد نهی است ۴۲۴...
 منظور از «ما قدروا الله حق قدره» چیست؟ ۴۲۴...
 رابطه ایمان به آخرت و ایمان به قرآن و نماز ۴۲۷...
 منظور از قریه در قرآن ۴۲۹...
 ارتباط ایمان به آخرت و ایمان به قرآن ۴۳۰...
 منظور از «ام القری» چیست؟ ۴۳۰...
 منظور از «باسطوا أیدیهم» ۴۳۵...
 منظور از «أخرجوا أنفسکم» ۴۳۵...
 عمومیت معنی آیه نسبت به مشرک و غیر مشرک ۴۴۰...
 فرق خلق و خرق، خرق و اختراق و خلق و اختلاق ۴۶۷...
 چگونگی سازش آزادی و مخلوق بودن همه چیز ۴۷۵...
 عدم تنافی خالقیت همه اشیاء و عدم جبر ۴۷۵...
 منظور از «بدیع السموات» چیست؟ ۴۷۷...
 منظور از «لطیف» بودن خدا ۴۷۸...
 منظور از «کذکک جعلنا» چیست؟ ۵۰۴...
 مراد از «لتصغی» ۵۰۴...
 منظور از «شیاطین انس و جن» ۵۰۵...
 منظور از «زخرف القول» ۵۰۵...
 منظور از «کلمات رب» چیست؟ ۵۰۹...
 منظور از «خرص» ۵۱۲...
 خوردن گوشت واجب نیست اباحه است ۵۱۷...
 منظور از «شرح صدر» و «ضیق صدر» ۵۳۸...

- مراد از «معشر» ۵۴۶...
 منظور از «حجر» ۵۶۱...
 منظور از «ما فی بطون» ۵۶۳...
 ج - احکام برگرفته از قرآن
 حلال خدا را حرام نکنید ۷۹...
 حلیت طیبات ۸۱...
 از حدود خدا تجاوز نکنید ۸۲...
 سوگندهای لغو مؤاخذه ندارد ۸۳...
 سوگندهای جدی و مؤاخذه آنها ۸۴...
 کفاره قسم ۸۴...
 حفظ سوگندها ۸۷...
 تبعیت از فرمان خدا و رسول ۹۵...
 حکم مسلمانانی که قبل از نزول آیه از دنیا رفته اند ۹۹...
 حکم شکار در حال احرام ۱۰۶...
 کفاره صید در حال احرام ۱۰۸...
 تکرار صید و مجازات ۱۱۱...
 حکم شکار دریائی در حال احرام ۱۱۱...
 صید دریائی متاع مسافران ۱۱۲...
 حرمت صید در دوران احرام ۱۱۳...
 فلسفه صید در حال احرام ۱۱۳...
 اهمیت ماه های حرام و قربانی ۱۱۶...
 بدعت جاهلی در مورد چهار حیوان ۱۳۱...
 بحیره، سائبه، وصیله و حام چیستند؟ ۱۳۱...
 اتلاف مال ممنوع ۱۳۲...

- قاعده قبح عقاب بلا بیان ۲۲۹...
 معیار صحت، فرمان خدا ۵۱۲...
 خوردن گوشت هائی که نام خدا به آنها برده شده ۵۱۷...
 توضیح لازم در مورد گوشت های حلال و حرام ۵۱۸...
 حلیت محرّمات به هنگام اضطرار ۵۱۹...
 حکم گوشت هائی که نام خدا بر آن برده نشده ۵۲۱...
 خوردن این گوشت ها فسق و گناه است ۵۲۱...
 د - موضعگیری مخالفان قرآن
 خدا هیچ کتابی از آسمان نازل نکرده است ۴۱۹...
 هـ - پاسخ های قرآن به مخالفان
 بت ها نمی توانند شفاعت کنند ۴۳۸...
 و - تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین
 ۱ - ابراهیم و اسحاق
 قرائن، گواه که آزر پدر ابراهیم نبود ۳۷۶...
 اقوال مفسران در مورد پدر ابراهیم(علیه السلام) ۳۷۹...
 ابراهیم و رؤیت ملکوت آسمان ها و زمین ۳۸۳...
 هدف از ارائه ملکوت آسمان ها به ابراهیم(علیه السلام) ۳۸۴...
 ابراهیم(علیه السلام) و مشاهده ستاره و نفی الوهیت آن ۳۸۴...
 ابراهیم(علیه السلام) و ردّ ماه پرستان ۳۸۵...
 ابراهیم(علیه السلام) و پاسخ خورشید پرستان ۳۸۵...
 ابراهیم(علیه السلام) و آئین حنیف ۳۸۵...
 برخورد ابراهیم(علیه السلام) در مواجهه با اجرام آسمانی ۳۸۶...
 ابراهیم عمویش را نسبت به بت پرستی سرزنش می کند ۳۷۵...
 زمان محاجه ابراهیم با پرستندگان اجرام آسمانی ۳۸۸...

- کیفیت استدلال ابراهیم بر توحید ۳۸۹...
گفتگوی قوم ابراهیم با او و پاسخ به آنها ۳۹۴...
علم وسیع پروردگار و دفاع از بنده مخلصش ۳۹۵...
من از بت ها نمی ترسم ۳۹۵...
بت پرستان باید وحشت داشته باشند ۳۹۶...
تلقین حجت های الهی به ابراهیم(علیه السلام) ۳۹۸...
مواهب فرزندان صالح به ابراهیم ۴۰۲...
نوح و ذریه ابراهیم همه هدایت یافته اند ۴۰۳...
۲- موسی و فرعون
میثاق و پیمان عمل از بنی اسرائیل ۴۳...
مخالفت بنی اسرائیل با پیامبران الهی، تکذیب یا قتل ۴۴...
بنی اسرائیل و اطمینان به عدم مجازات ۴۵...
بنی اسرائیل در اثر خلاف، کور و کر شدند ۴۵...
خدا توبه حقیقی از بنی اسرائیل را پذیرفت ۴۵...
خداوند از کار بنی اسرائیل آگاه است ۴۶...
کتابی که بر موسی نازل شد نور و هدایت بود ۴۲۰...
دستکاری در تورات، ارائه برخی و کتمان برخی ۴۲۱...
۳- داود
داود و عیسی(علیهما السلام) کافران را لعن کردند ۶۰...
دلیل لعن داود و عیسی(علیهما السلام) ۶۱...
عدم نهی از منکر و لعن انبیاء عظام ۶۱...
۴- عیسی و مادرش مریم
کسانی که مسیح(علیه السلام) را خدا می دانند ۴۸...
ماجرای سه نفر که مسیحیت را پذیرفتند ۵۱...

- بازگشت از عقیده به تثلیث ۵۲...
 مسیح(علیه السلام) پیامبری چون دیگر پیامبران ۵۴...
 مادر مسیح(علیه السلام) صدیقه بسیار راستگو است ۵۴...
 مسیح و مادرش انسان بودند ۵۵...
 داود و عیسی کافران را لعن کردند ۶۰...
 دلیل لعن داود و عیسی(علیهما السلام) ۶۱...
 عدم نهی از منکر و لعن انبیاء عظام ۶۱...
 مواهب خداوند به مسیح ۱۵۶...
 یادآوری نعمت های خدا ۱۵۶...
 مسیح و تأیید روح القدس ۱۵۶...
 مسیح و سخن در گهواره ۱۵۷...
 مسیح و تعلیم کتاب حکمت و تورات و انجیل ۱۵۷...
 مسیح و ولایت تکوینی ۱۵۷...
 مسیح و شفای بیماران ۱۵۷...
 حفاظت مسیح از زیان های بنی اسرائیل ۱۵۸...
 مسیح و تهمت سحر ۱۵۸...
 موهبت به فرزند، موهبت به والدین ۱۵۸...
 دستور به حواریون: ایمان به خدا و رسولش ۱۶۱...
 اعلام ایمان از سوی حواریون ۱۶۱...
 درخواست نزول مائده آسمانی ۱۶۲...
 اعتراض عیسی به حواریون ۱۶۲...
 پاسخ حواریون به اعتراض مسیح ۱۶۳...
 درخواست مائده از سوی مسیح ۱۶۳...
 پاسخ مشروط خدا به درخواست مائده ۱۶۳...

- منظور از تقاضای مائده ۱۶۴...
 مائده آسمانی چه بود؟ ۱۶۵...
 آیا مائده بر حواریون نازل شد؟ ۱۶۶...
 عهد جدید و مائده آسمانی ۱۶۸...
 مسیح و پرستش او و مادرش ۱۷۰...
 تنزیه خدا و این که مسیح جز حق نمی گوید ۱۷۱...
 علم خدا از دیدگاه مسیح ۱۷۱...
 مسیح و انجام دستورات خدا ۱۷۱...
 مسیح و اعتراف به مراقبت خدا از انسان ها ۱۷۲...
 مسیح: امور بندگان در دست خدا است ۱۷۲...
 آیا مریم به عنوان معبود در مسیحیت معرفی شد ۱۷۲...
 مسیح و شفاعت از مشرکان ۱۷۴...

* اوصیاء

- خطاب خاص رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مورد جانشین ۱۳...
 اگر رسالت ویژه در مورد ولایت ابلاغ نکنی ۱۳...
 مسأله مهم آخر عمر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۱۵...
 خلاصه ای از ماجرای غدیر خم ۲۰...
 بیابان گرم و سوزان غدیر خم ۲۱...
 بیانات رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در معرفی علی(علیه السلام) ۲۲...
 فرمان ابلاغ نصب رهبری به همه حاضران ۲۳...
 تبریک و تهنیت رهبری ۲۵...
 اشعار حسان در مورد نصب ولایت ۲۵...
 برخورد مخالفان با حدیث غدیر ۲۶...
 معاندان و حدیث غدیر ۲۷...

- ۲۷... محققان و ایراد به حدیث غدیر
- ۲۸... ایرادها و بهانه ها در مورد حدیث غدیر
- ۲۸... مولی، اولی به تصرف
- ۳۱... حدیث غدیر در کتاب صحاح نقل شده
- ۳۲... استدلال علی(علیه السلام) و اهل بیت(علیهم السلام) به حدیث غدیر
- ۳۶... وجود دو ولی در یک زمان
- ۴۶... اسناد احادیث شأن نزول آیه تبلیغ
- * حقیقت اوصیاء
- ۴۰۶... فرزندان فاطمه فرزندان پیامبرند
- * ویژگی ها و صفات آنها
- ۵۳۲... نه به انتخاب و نه به شورا
- * ادیان، مذاهب و مکاتب
- ۲۳۰... اهل کتاب پیامبر را به خوبی می شناسند
- ۲۴۳... اهل تسنن و اعتقاد به شرط ابوطالب
- * اسلام
- ۴۲۸... اسلام آئین جهانی
- * مسیحیت
- ۴۸... کسانی که مسیح را خدا می دانند
- ۴۹... کفر کسانی که معتقدند الله سومین خدا است
- ۵۱... ماجرای سه نفر که مسیحیت را پذیرفتند
- ۵۲... یک وظیفه مسلم: بازگشت از عقیده به تثلیث
- ۵۵... آیات روشن و دوری از حق
- ۵۶... مشکل جدی مسیحیان در عقیده
- ۵۶... جنبه لاهوتی و ناسوتی مسیح

- غلو در دین ممنوع ۵۷...
 تبعیت از هوا و هوس های گمراهان ممنوع ۵۷...
 ریشه تثلیث مسیحیت در آئین هندو ۵۷...
 اسلام جمعی از مسیحیان پس از استماع یس ۷۳...
 مودت و دوستی مسیحیان نسبت به مسلمانان ۷۴...
 درخواست مسیحیان از خداوند پس از شنیدن آیات ۷۴...
 دلیل علاقمندی بیشتر مسیحیان به مسلمانان ۷۵...
 گریه مسیحیان به هنگام شنیدن آیات الهی ۷۵...
 درخواست قرار گرفتن در زمره صالحان ۷۶...
 جنگ های طولانی صلیبی با مسلمانان ۷۶...
 پاداش کسانی که اسلام را پذیرفتند ۷۷...
 * یهود

- توطئه یهود برای نپذیرفتن اسلام ۳۸...
 ارزش یهود و نصارا در پرتو اقامه تورات و انجیل ۳۹...
 آیات حق و ازدیاد کفر و طغیان افراد لجوج ۴۰...
 دشمنان سرسخت مسلمانان ۷۴...

معاد

(حقیقت معاد)

- همه به سوی پرورگار باز می گردند ۳۴۱...
 در قیامت راه جبران نیست ۳۶۵...
 (منطق منکرین معاد، شبهات و پاسخ آنها)
 زندگی جز حیات دنیا نیست ۲۵۸...

مجازات انکار رستاخیز ۲۵۹...

تکذیب کنندگان رستاخیز زیان کارند ۲۵۹...

تأسف کفار بر گذشته در انکار رستاخیز ۲۵۹...

(مرگ)

* حقیقت مرگ

تعداد گواهان بر وصیت هنگام مرگ ۱۴۴...

عدالت گواهان وصیت به هنگام مرگ ۱۴۵...

اعتبار گواهان غیر مسلمان در وصیت ۱۴۶...

چگونگی شهادت شهود هنگام تردید ۱۴۷...

برنامه ریزی جهت دقت در گواهی وصیت ۱۴۹...

تشریفات هنگام شهادت بر وصیت ۱۵۰...

حیات و مرگ مادی و معنوی ۲۷۲...

مرگ و جدائی از اموال ۴۳۸...

مرگ و گسستگی رابطه خویشاوندی ۴۳۸...

پیچیدگی مرگ و حیات در عالم جانداران و گیاهان ۴۴۳...

* سکرات مرگ

تمنای بازگشت به دنیا عملی نیست ۲۵۴...

آرزوی ما انشاء است ۲۵۵...

دلیل عدم بازگشت به دنیا ۲۵۵...

مجازات سخت تکذیب کنندگان آیات الهی ۴۳۵...

هنگام مرگ و وحشت تنهائی ۴۳۸...

(نفخ صور)

مالکیت او در زمان نفخ صور روشن تر می گردد ۳۷۳...

(حوادث قیامت)

- بازگشت همه به سوی خدا است ۱۳۹...
 روزی که همه انبیاء جمع می گردند ۱۵۲...
 پاسخ انبیاء به سؤال خداوند ۱۵۲...
 در روز قیامت همه را گرد می آورند ۲۱۲...
 در رستخیز از مشرکان پرسش می شود ۲۳۵...
 مشرکان اعتراف می کنند مشرک نبوده اند ۲۳۵...
 مشرکان در قیامت به خود دروغ می گویند ۲۳۶...
 مشرکان و انکار شرک در قیامت ۲۳۷...
 بیداری و آگاهی بر نیات در عرصه قیامت ۲۵۳...
 توقف در پیشگاه حق و اعتراف به رستخیز ۲۵۸...
 حشر جانداران در روز رستخیز ۲۸۰...
 دلیل حشر جانداران ۲۸۱...
 رابطه حشر جانداران و تناسخ ۲۸۶...
 مشرکان و قبول رستخیز ۲۹۲...
 درخواست مشرکان برای رفع مشکلات ۲۹۳...
 ایجاد مشکلات به امید بیداری ۲۹۵...
 رستخیز و تجمع همگان در پیشگاه خدا ۳۷۰...
 رستخیز با فرمان او بر پا می شود ۳۷۲...
 خطاب خداوند به مشرکان به هنگام مرگ یا قیامت ۴۳۹...

(حالات انسان ها در قیامت)

- چگونگی حال شیطان صفتان گمراه گر در قیامت ۵۴۱...
 شکایت پیروان شیاطین از آنها در قیامت ۵۴۱...
 پرسش از جنّ و انس در قیامت ۵۴۶...

اعتراف به آمدن رسولان الهی ولی ۵۴۷...
 اعتراف به کفر در صحنه رستاخیز ۵۴۷...
 درجات نیکوکاران و بدکاران بر حسب عمل ۵۴۸...
 (دادگاه قیامت)

* حساب در قیامت

هر کسی مسئول کار خویش است ۱۳۸...
 هر کسی تسلیم اعمال خود است ۳۶۵...
 شرک و حبط اعمال ۴۱۴...

(شفاعت)

ولی و شفیع جز خدا نیست ۳۱۲...
 شفاعت جز با اذن خدا ممکن نیست ۳۱۲...

(جهنم)

* کیفرها

کیفر شرک به خدا حرمت بهشت، و ورود به جهنم ۴۸...
 آنچه وعده داده شده خواهد آمد ۵۵۰...

* دوزخیان

جایگاه دائمی ستمگران در دوزخ ۵۴۲...

متفرقات

صلح کل و «پلورالیزم» غلط است ۴۲...
 اکثریت عددی و اکثریت کیفی ۵۱۳...

(فهرست احادیث)

- الف
- خَيْرُ الدُّعَاءِ الْخَفِيُّ وَ خَيْرُ الرِّزْقِ ... ٣٤٩...
- ش
- إِذَا رَأَيْتَ اللَّهَ يُعْطِي الْعَبْدَ ... ٢٩٨...
- أَمَّا إِنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا يَدْخُلُونَ ... ٦٢...
- إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ ... ٤٠٩...
- إِنَّ الْأَبْصَارَ لَا تَدْرِكُ إِلَّا ... ٤٧٤...
- إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ ... ١٢٧...
- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحَاسِبُ الْخَلَائِقَ ... ٣٤٢...
- إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا ... ٤٤٨...
- إِنَّ اللَّهَ يَحْشُرُ هَذِهِ الْأُمَّمَ ... ٢٨٤...
- إِنَّمَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ طَالِبًا ... ٣٨٨...
- إِنَّهُ سُبْحَانَهُ يُحَاسِبُ جَمِيعَ عِبَادِهِ ... ٣٤١...
- إِنَّ هُنَا قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّهُ كَافِرٌ ... ٢٤٩...
- إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا ... ٤٨٩...
- إِيْتَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنَاهُوا ... ١٤١...
- أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ ... ٢٩...
- أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَىٰ النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ ... ٢٣...
- ل
- لَا أُدْرِي أَنَا بِفَتْحِ خَيْبَرَ أُسْرٌ ... ٧٣...
- لَا تَسْتَحِلْنَ شَيْئًا مِنَ الصَّيْدِ ... ١١٤...
- لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَرْفَعَ ... ١١٩...
- لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ ... ٦١...
- ت
- لَمْ يَزَلْ يَنْقُلْنِي اللَّهُ ... ٣٧٩...
- م
- تَزَوَّجَ بِاللَّيْلِ فَإِنَّ اللَّهَ ... ٤٤٨...
- خ
- مَا حُرِّمَ عَلَيْنَا شَيْءٌ أَشَدَّ مِنَ الْخَمْرِ ... ٩١...
- مَا نَالَتْ مِنِّي قُرَيْشٌ شَيْئًا ... ٢٤٩...

- ۳۴۹... مَرَّ بِقَوْمٍ رَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ بِالدُّعَاءِ
- ۵۲۶... الْمُؤْمِنُ يُنْظَرُ بِنُورِ اللَّهِ
- ۳۰۱... مَنْ أَحَبَّ بَقَاءَ الظَّالِمِينَ فَقَدْ
- ۳۳... مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ

ن

نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ... ۵۳۹...
 نُوَلِّى كُلَّ مَنْ تَوَلَّى أَوْلِيَاءَهُمْ... ۵۴۳...

(فهرست اعلام)

آدم(علیه السلام)، ۳۸۰، ۴۵۶، ۵۰۵

آزر، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰

۳۸۳

آلوسی، ۷، ۱۷، ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۰۴

۴۳۷، ۴۸۹، ۴۹۰

ابراهیم(علیه السلام)، ۴۱، ۱۶۴، ۲۷۷، ۳۷۵

۳۷۶

۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳

۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹

۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶

۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵

۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۲۳

۴۴۳، ۴۴۴

ابلیس، ۲۹۶، ۵۰۵، ۵۴۱

ابن ابی الحديد، ۳۳، ۱۲۷، ۲۴۳

۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۹۹

ابن ابی ماریه، ۱۴۴، ۱۴۶

ابن تیمیه، ۲۷، ۲۸، ۶۲

ابن حاتم، ۳۳

ابن حجر، ۳۲

ابن شهر آشوب، ۲۴۸، ۲۵۱

ابن صباغ مالکی، ۱۷

ابن عباس، ۱۶، ۲۵، ۲۹، ۳۸، ۲۱۸

۲۸۱، ۴۱۹، ۵۶۶

و

وَا أَتْبَاءُ! وَا أَبَا طَالِبَا!... ۲۴۸...

هـ

هُمَا أَجْلَانِ أَجَلٍ مَحْتُمٍ... ۱۹۲...

ی

يَا ابْنَ آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبِّكَ... ۲۹۹...

يَا كَرِيمُ، يَا كَرِيمُ، يَا كَرِيمُ... ۱۸۳...

يَتَوَلَّوْنَ الْمُلُوكَ الْجَبَّارِينَ... ۶۳...

* * *

ابن عساکر، ۱۷	ابوهریره، ۱۶، ۲۹، ۳۰
ابن عقده، ۳۳	ابی بکر احمد بن علی الرازی
	الجصاص، ۱۵۰
ابن کثیر، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۴۰، ۲۰۳	ابی داود، ۶۲، ۹۰، ۹۱
۲۱۸، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۶۶، ۲۸۳	ابی یعلی، ۶۲
۲۹۹، ۳۱۶، ۴۰۸، ۴۶۷، ۴۸۷، ۴۹۲	احمد حنبل، ۳۲، ۹۰، ۹۱، ۳۴۹
۵۲۶، ۵۳۹	احمدی میانجی، ۶۹، ۳۱۶
ابن ماجه، ۳۲	اخنس بن شریق، ۲۶۵، ۲۶۶
ابن مردویه، ۱۷	اسحاق (علیه السلام)، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۰۲
ابن مسعود، ۱۶، ۳۹۹	۴۰۳
ابن هشام، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۶۶	اسرافیل، ۳۷۳
ابو اسحاق حموی، ۱۷، ۳۳	اسماعیل (علیه السلام)، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۰۲
ابو الاحوص، ۱۳۶	۴۰۳، ۴۰۵، ۴۱۰، ۵۶۱
ابو الاسود، ۴۰۷	اسماعیل بن فضل، ۴۷۴
ابوالفتوح رازی، ۷، ۱۵۶، ۲۱۷، ۲۵۳	اصحمه، ۶۹
۳۹۱، ۴۱۹	الیاس (علیه السلام)، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۱۰
ابوبکر، ۲۵، ۴۰۹	الیسع (علیه السلام)، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۰
ابوجهل، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۵۲۳	امام باقر (علیه السلام)، ۶۳، ۸۵، ۸۶، ۱۱۹
۵۲۴، ۵۲۸، ۵۳۰	۱۶۵، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۸۷، ۴۴۸
ابوحنیفه، ۱۰۷	امام حسن (علیه السلام)، ۳۴، ۴۰۹
ابوذر غفاری، ۳۰، ۲۸۳، ۳۱۸	امام حسن عسکری (علیه السلام)، ۱۸۷
ابورافع، ۳۰	۲۹۹
ابوسعید خدری، ۱۶، ۳۰	امام حسین (علیه السلام)، ۳۴
ابوسعید سجستانی، ۱۶، ۲۵	امام صادق (علیه السلام)، ۶۲، ۸۵، ۸۶، ۹۴
ابوسفیان، ۲۶۵	۱۱۴، ۱۸۳، ۱۹۲، ۲۲۸، ۲۳۹، ۳۰۱
ابوطالب، ۲۵، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵	۳۸۷، ۳۹۱، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۷، ۴۷۳
۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱	۴۷۴
ابوعبدالله مرزبانی، ۲۵	امام علی بن الحسین (علیه السلام)، ۴۴۸

۱۴۱، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۰۲	امام کاظم(علیه السلام)، ۴۰۸
۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۲۱	ام سلمه، ۳۰
۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰	امیر مؤمنان(علیه السلام)، ۷۹، ۱۱۹، ۱۸۶
۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۰	۲۳۸، ۲۴۴، ۲۹۹، ۳۹۷
۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۳	انستاس کرملی، ۱۷۳
۲۹۸، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱	ایوب(علیه السلام)، ۱۸۴، ۴۰۲، ۴۰۳
۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲	۴۰۸
۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹	۴۱۰
۳۳۱، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳	بَحیرا، ۲۴۵
۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۸۰، ۳۹۹، ۴۰۱	بخاری، ۱۷، ۳۱، ۳۲، ۲۴۶، ۳۴۹
۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۸	۴۰۹، ۳۸۰
۴۳۰، ۴۳۳، ۴۷۴، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴	بدر الدین حنفی، ۱۷
۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۵۰۰، ۵۰۸	برآء بن عازب، ۱۶، ۲۹
۵۰۹، ۵۱۹، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۳۰	برقی، ۴۰۷، ۴۲۹
۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۹، ۵۴۶، ۵۵۰	بلال، ۷۹، ۳۱۴، ۳۱۸
پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، ۶۴، ۷۴	بتنام، ۹۶
۷۶، ۱۰۴	بنیامین، ۴۲۹
۱۳۶، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۷۵	بیضاوی، ۱۵۶
۲۷۷، ۳۳۰، ۳۸۰، ۴۰۰، ۴۱۶، ۴۱۷	بیهقی، ۶۹، ۱۱۱، ۳۸۰
۴۲۳، ۴۳۴، ۴۸۳، ۵۰۲، ۵۴۶	پاپ بیوس نهم، ۱۷۳
پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، ۳۰، ۲۲۹	پاستور، ۴۷۹
۲۴۴	پطرس، ۱۶۸
۲۴۵، ۲۴۸	پیامبر(صلی الله علیه وآله)، ۱۴، ۱۵، ۱۹
تاریخ، ۳۷۷	۲۰، ۲۱
ترمذی، ۶۲، ۹۰، ۹۱	۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱
تمیم، ۱۴۴	۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۵، ۵۷
ثعالبی، ۱۴۱	۵۹، ۶۱، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶
جابر بن عبدالله انصاری، ۱۶، ۳۰	۷۹، ۸۱، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۱
۱۸۳	۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۹

سبط بن جوزی، ۲۵	جبرئیل، ۱۵۷
سراقه، ۱۲۳	جبیر بن مطعم، ۳۰
سعید بن جبیر، ۷۳	جبیر بن نفیر، ۱۳۹
سلمان، ۳۱۸	جعفر بن ابی طالب، ۶۹، ۷۰
سلیمان(علیه السلام)، ۲۸۳، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۷	حافظ ابو نعیم اصفهانی، ۱۶، ۲۵
۴۰۸، ۴۱۰	حاکم، ۳۲، ۳۴، ۲۴۳
سلیم بن قیس، ۳۴	حجاج، ۲۹۹، ۴۰۷
سید قطب، ۷، ۱۸	حذیفه، ۱۶، ۳۰
سید هاشم بحرانی، ۷	حسان بن ثابت، ۲۵
سیوطی، ۷، ۱۷، ۲۰، ۲۵، ۳۸۰	حلبی، ۲۴۳، ۲۴۷
شافعی، ۱۰۷	حمزه، ۵۲۳، ۵۲۴
شرف الدین، ۲۰	حوا، ۱۷۳، ۴۵۶
شوکانی، ۱۷	خباب، ۳۱۴، ۳۱۸
شهرستانی، ۲۴۵، ۲۴۶	خطیب خوارزمی حنفی، ۳۳، ۳۴
شیخ صدوق، ۲۳۸، ۲۴۶، ۴۷۴	خوارزمی مالکی، ۲۵
شیخ طوسی، ۷، ۴۹، ۵۰۷	دارقطنی، ۳۳، ۱۲۷
شیخ محمد عبده، ۷، ۱۷	داود(علیه السلام)، ۵۹، ۶۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۷
شیطان، ۳۵، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۷۳	۴۰۸، ۴۱۰
۲۹۶، ۲۹۶، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۷	ذهبی، ۳۲
۳۶۸، ۳۶۹، ۴۰۱، ۴۸۸، ۵۰۲، ۵۰۳	راغب، ۱۳، ۱۱۰، ۲۳۶، ۲۶۸، ۳۰۴
۵۰۴، ۵۰۵، ۵۲۱	۳۵۹، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۴۲، ۴۵۸، ۴۶۱
صالح(علیه السلام)، ۱۲۸، ۲۷۴، ۲۷۷، ۳۳۰	۵۶۱
صبحی صالح، ۴۸۹	زکریا، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۱۰
صدر الدین حموی، ۲۵	زمخشری، ۷
صهیب، ۳۱۴، ۳۱۸	زید بن ارقم، ۱۶، ۲۹، ۳۰
ضمهره اسلمی، ۳۰	زید بن ثابت، ۳۰
طبرانی، ۶۲	زینی دحلان، ۲۴۳
	ساره، ۴۰۳

طبرسی، ۳۳، ۴۹، ۶۸، ۱۴۸، ۱۵۶،	۲۴۴، ۲۵۱، ۲۹۹، ۳۱۶، ۳۳۱، ۳۹۷،
۱۸۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۱، ۲۵۳، ۳۶۲،	۴۰۱، ۴۴۸، ۴۸۸، ۴۸۹،
۳۷۹، ۴۰۹، ۵۳۰	علی بن ابراهیم قمی، ۸۰، ۱۵۰،
طبری، ۶۹، ۹۴، ۹۹، ۲۴۹، ۳۷۹، ۴۳۷	۲۲۷، ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۹۱، ۴۵۳، ۵۴۳،
طلحه، ۳۴	علی بن موسی الرضا(علیه السلام)، ۳۹۱،
طنطاوی، ۹۶	۴۷۸
عامر بن لیلی بن ضمیره، ۱۶	عمارة بن ولید، ۷۰
عامر بن واصله، ۳۳	عمار یاسر، ۳۴، ۳۱۴، ۵۲۴
عایشه، ۷۹	عمر، ۲۵، ۲۹، ۹۰، ۹۵، ۳۱۵
عبدالله بن ابی امیه، ۲۰۲	عمر بن عبد العزیز، ۳۴
عبدالله بن جعفر، ۳۴	عمرو بن عاص، ۷۰، ۷۱، ۷۲
عبدالله بن حنطب، ۳۰	عیاشی، ۶۲، ۸۶، ۹۴، ۱۰۴، ۱۱۰،
عبدالله بن سعد، ۴۳۲	
عبد بن حمید، ۳۰	۱۱۱، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۳۸، ۳۰۰،
عبد علی بن جمعة الحویزی، ۷	۳۶۱، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۰۱، ۴۰۷، ۴۰۸،
عبد مناف، ۲۶۴، ۲۶۶	۴۵۷
عثمان، ۳۴	عیسی(علیه السلام)، ۵۰، ۵۴، ۵۹، ۶۰،
عثمان بن مظعون، ۷۹، ۸۰	۱۵۵
عدی، ۱۴۴	۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳،
عزّی، ۴۳۷	۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴،
عزیر(علیه السلام)، ۵۷، ۵۸، ۴۶۸	۲۷۷، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸،
عکاشه، ۱۲۳	۴۰۹، ۴۲۲، ۴۶۸، ۴۹۱
علامه امینی، ۱۹، ۲۰، ۲۹، ۳۵، ۲۴۶	فاطمه بنت اسد، ۲۵۰
علامه طباطبائی، ۷	فاطمه زهرا(علیها السلام)، ۳۴، ۴۰۹
علی(علیه السلام)، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۲۴،	فتح بن یزید جرجانی، ۴۷۸
۲۵	فخار، ۲۵۰
۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵	فخر رازی، ۷، ۱۷، ۱۸، ۴۹، ۵۰، ۶۸،
۳۶، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۹،	۱۴۲، ۲۵۳، ۲۷۱، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۳۲،
۱۲۷، ۱۶۷، ۱۸۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۳،	۳۷۹، ۳۸۰، ۴۰۹، ۵۶۲

محمد رشید رضا، ۷، ۱۸	فرعون، ۲۲۵، ۴۴۴
مراغی، ۷	فرید وجدی، ۹۶، ۴۰۵
مریم(علیها السلام)، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹	فضیل بن عیاض، ۳۰۱
فیض کاشانی، ۷	
۶۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱	قرطبی، ۷، ۳۸، ۳۹، ۴۹، ۵۰، ۶۲
۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸	۹۱، ۹۹، ۱۱۱، ۱۳۳، ۱۶۶، ۱۶۷
۲۷۷، ۴۰۹	۲۰۰، ۲۱۸، ۲۴۳، ۴۳۳، ۴۶۶، ۴۹۲
مسلم، ۳۱، ۳۲	۵۳۰، ۵۳۱، ۵۵۵، ۵۶۲
مسیح(علیه السلام)، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲	قسطلانی، ۲۴۳
۵۳، ۵۴، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۴	قطب راوندی، ۱۰۷، ۱۱۰
۲۲۱، ۳۳۱	قنبر، ۲۹۹، ۳۰۰
مسيلمه کذاب، ۴۳۳	قندوزی حنفی، ۱۷
معاویه، ۳۴، ۴۸۹	قیس بن سعد، ۳۴
معاویه بن وهب، ۴۷۳، ۴۷۴	قیس بن عاصم، ۵۵۸
مفید، ۲۴۸	قیصر، ۲۰۱، ۴۳۰
موسی(علیه السلام)، ۶۰، ۱۲۹، ۱۶۱، ۱۶۶	کسری، ۶۹، ۴۳۰
	کفعمی، ۲۱۸
۲۴۸، ۲۷۴، ۲۷۷، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۹	کلبی، ۴۶۶
۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۴۳، ۴۴۴	گنجی شافعی، ۲۵
۴۹۱	لات، ۴۳۷
موسی بن جعفر(علیه السلام)، ۲۶۲	لقمان، ۳۰۵، ۳۹۹
موسی بن جعفر(علیه السلام)، ۴۰۸	لوط(علیه السلام)، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۰
موسی بن مهدی، ۴۰۸	مأمون، ۳۴
نقاشی، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳	مجاهد، ۳۸۰
نسائی، ۹۰، ۹۱	محمد(صلی الله علیه وآله)، ۷۵، ۲۳۰
نضر بن حارث، ۲۰۲، ۴۳۷	۲۴۴، ۲۴۵
نعمان بن منذر، ۵۵۸	۲۴۷، ۲۵۱، ۲۶۵، ۳۱۵
نمرود، ۳۸۶، ۴۴۴	محمد بن مسلم، ۳۸۷
نوح(علیه السلام)، ۴۱، ۲۰۸، ۲۷۷، ۳۱۸	محمد حسن مظفر، ۲۰

۳۲۰، ۳۳۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵،

۴۰۶

نور الله شوشتری، ۲۰

نوفل بن خویلد، ۲۰۲

نیشابوری، ۳۷۹

واحدی نیشابوری، ۷، ۱۶، ۹۰

ولید بن مغیره، ۵۳۰

هارون(علیه السلام)، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴،

۴۱۰

هارون الرشید، ۴۰۸

هَئِل، ۵۵۷

هشام بن حکم، ۲۶۲، ۴۷۳

هوگر، ۹۷

هیثمی، ۱۲۷

یحیی(علیه السلام)، ۴۱، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۰۸،

۴۱۰، ۴۴۴

یحیی بن معمر، ۴۰۷، ۴۰۸

یعقوب، ۱۸۴، ۳۷۹، ۴۰۲، ۴۰۳

یوشع(علیه السلام)، ۴۰۶

یونس(علیه السلام)، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۰

بحار الانوار، ۲۵، ۲۶، ۳۴، ۳۹، ۵۰،

(فهرست کتب)

۶۲، ۶۳، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۸۰، ۸۳، ۸۵

۸۶، ۹۴، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰،

۱۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۳،

۱۴۵، ۱۵۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۱،

۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲،

۲۰۳، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۸،

۲۳۹، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱،

۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۴، ۲۸۳، ۲۹۹،

۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۳۸، ۳۴۱،

۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۱،

۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۷،

۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۹،

۴۲۹، ۴۳۳، ۴۳۹، ۴۴۴، ۴۵۳، ۴۵۷،

۴۶۷، ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۸۷، ۴۹۲، ۵۲۴،

۵۲۶، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۹، ۵۵۵، ۵۵۸،

البداية و النهاية، ۶۹، ۲۴۵، ۴۶۷

بصائر الدرجات، ۲۲۹

بلاهای اجتماعی قرن ما، ۹۷

تاج العروس، ۲۷۸

تاریخ طبری، ۶۹، ۲۴۹

تاریخ مدینه دمشق، ۲۴۹

تبیان، ۷، ۴۹، ۵۰، ۶۳، ۱۰۷، ۱۶۵،

۱۶۷، ۲۰۰، ۲۱۸، ۳۹۹، ۴۳۳، ۴۳۷،

۵۰۷

تحف العقول، ۲۶۲

تفسیر ابن کثیر، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۴۰،

آفریدگار جهان، ۳۰۰

الاصابة فی تميز الصحابة، ۲۴۵

الاصنام، ۴۶۶

ابوطالب مؤمن قریش، ۲۴۸، ۲۴۹

احتجاج طبرسی، ۳۳، ۱۸۷، ۲۳۸،

۲۳۹، ۲۵۱، ۴۰۹

احقاق الحق، ۲۰

احکام القرآن، ۱۵۰

ارشاد الساری، ۲۴۳

ارشاد القلوب، ۳۴۹

اسباب النزول، ۷، ۱۶، ۹۰، ۲۰۳،

۳۱۵

استبصار، ۸۵، ۸۶

اسرار التنزیل، ۳۸۰

اظهار الحق، ۵۱

اعراب القرآن، ۲۵۳

اعمال رسولان، ۱۶۸

امالی شیخ صدوق، ۴۷۴

انجیل، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۱۵۵، ۱۵۷،

۱۶۸، ۲۲۷

انجیل یوحنا، ۱۶۸

اوائیل المقالات، ۳۷۹

ایمان ابی الطالب للفخار، ۲۵۰

ایمان ابی الطالب للمفید، ۲۴۸

تلخیص الاقوال، ۲۹۹	۲۰۳، ۲۱۸، ۲۴۳، ۲۶۶، ۲۸۳، ۲۹۹
توحید صدوق، ۲۳۸، ۲۴۶، ۴۷۴	۳۱۶، ۴۰۸، ۴۸۷، ۴۹۲، ۵۲۶، ۵۳۹
تورات، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۱۵۵، ۱۵۷	تفسیر ابوالفتوح رازی، ۱۵۶، ۲۱۷
۱۷۳، ۲۲۷، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶	۳۹۱، ۴۱۹
۴۵۶	تفسیر الأصفی، ۱۴۱، ۱۶۶، ۲۳۹
تهذیب، ۸۵، ۸۶، ۱۰۷، ۱۱۹، ۴۴۸	۳۳۸، ۵۵۵
جامع البیان، ۹۰، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۱	تفسیر برهان، ۷، ۶۲، ۶۸، ۷۳، ۸۵
۱۲۴، ۱۴۰، ۱۴۵، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۶۶	۸۶، ۲۲۹، ۳۴۳، ۴۰۱، ۴۴۴، ۴۷۹
۲۸۳، ۳۱۵، ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۱۹، ۴۳۷	تفسیر بیضاوی، ۱۵۶
۴۸۷، ۴۹۲، ۵۲۶، ۵۳۹	تفسیر ثعالبی، ۱۴۱
جوامع الجامع، ۱۴۵، ۲۳۵	تفسیر صافی، ۷، ۶۳، ۱۲۷، ۱۴۱
حیاء امیر المؤمنین عن لسانه، ۲۵۱	۱۸۷، ۲۳۹، ۲۶۴، ۳۳۸، ۳۵۵، ۳۸۸
خدا را چگونه بشناسیم؟، ۳۳۷، ۴۷۶	۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۵۳
خصائص کبری، ۲۴۷	۵۲۶، ۵۳۹، ۵۵۵
خصائص نسائی، ۱۶	تفسیر طبری، ۹۴، ۹۹، ۳۷۹، ۴۳۷
دائرة المعارف فرید وجدی، ۹۶	تفسیر طنطاوی، ۹۶
۴۰۵	تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ۸۰
درّ المنتور، ۷، ۱۷، ۲۰، ۶۲، ۸۹، ۹۰	۱۵۰، ۲۲۷، ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۹۱، ۴۵۳
۹۱، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۳۷	۵۴۳
۱۴۰، ۱۴۵، ۱۶۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳	تفسیر عیاشی، ۶۲، ۸۶، ۹۴، ۱۰۴
۲۴۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۹۹، ۳۱۴، ۳۱۵	۱۱۰، ۱۱۱، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۳۸
۳۸۰، ۴۰۸، ۴۱۹، ۴۸۷، ۵۳۹	۳۰۰، ۳۶۱، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۰۱، ۴۰۷
درّ النظیم، ۳۳	۴۰۸، ۴۵۷
در جستجوی خدا، ۳۰۰	تفسیر قرطبی، ۷، ۳۸، ۳۹، ۵۰، ۶۲
دلایل الصدق، ۲۰	۹۱، ۹۹، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۰۰، ۲۱۸
دلایل النبوه، ۳۸۰	۴۳۳، ۴۶۶، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۵۵، ۵۶۲
دیوان ابوظالب، ۲۴۷	تفسیر کبیر فخر رازی، ۱۷، ۵۰
دیوان امام علی (علیه السلام)، ۱۰۸	۱۴۲، ۳۷۹، ۴۰۹، ۵۶۲
روح الجنان، ۷	تفسیر مراغی، ۷

طرائف، ١٧، ٢٤٧	روح المعاني، ٧، ١٧، ٣٧٩، ٣٨٠،
طلبه الطالب، ٢٤٧	٤١٦، ٤٨٩، ٤٩٠
علل الشرايع، ١١٩، ٢٢٩	روضه الواعظين، ١٦٧، ٤٧٤
العمدة، ٢٤٧	زاد المسير، ١٦٧، ٢٠٠، ٢٠٣، ٢١٧،
عمدة القارى، ١٧	٢٢٧، ٢٦٦، ٣١٥، ٥٢٤، ٥٣٠، ٥٣١
عوالى اللآلى، ٩٤، ١١٨، ٤٤٨	السيرة النبوية، ٢٤٥، ٢٤٨
عود ارواح، ٢٨٦	سعد السعود، ٢٤٧
عهد جديد، ١٦٨، ٤٢١	سفينة البحار، ١١٩
عهد قديم، ٤٢١	سمپوزيوم الكل، ٩٦، ٩٧
عيون اخبار الرضا(عليه السلام)، ٣٨٩،	سنن ابن ماجه، ٣٢
٣٩١	سنن ابى داود، ٦٢، ٩٠، ٩١
٤٠٩، ٤٧٩، ٥٢٦	سنن ترمذى، ٩٠، ٩١
الغدير، ١٨، ١٩، ٢٠، ٢٩، ٣٣، ٣٤،	سنن دار قطنى، ١٢٧
٣٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠،	سنن كبرای بيهقى، ٦٩، ١١١
٢٥١	سنن نسائى، ٩٠، ٩١
غرائب القرآن، ٣٧٩	سيره ابن هشام، ٢٤٥، ٢٤٩، ٢٦٦
غرر الحكم، ٢٩٩	سيره حلبى، ٢٤٣، ٢٤٧
فتح البارى، ١١١	سيره نبوى، ٢٤٧
فتح القدير، ١٧، ٩٠، ٩١، ١٤٠، ١٨١،	شرح الاخبار، ٣٣، ٢٥٠
١٨٢، ١٨٣، ٢٤٣، ٢٦٤، ٣٩٧	شرح بخارى، ٢٤٦
فرائد السمطين، ١٧، ٣٣، ٣٤	شرح بهجة المحافل، ٢٤٧
الفصول المهمة، ١٧، ١١٤	شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد،
فقه القرآن، ١٠٧، ١٠٨، ١١٠	٣٣، ١٢٧، ٢٤٦، ٢٤٨، ٢٥١، ٢٩٩
فى ظلال القرآن، ٧، ٩١، ٤٢٨، ٤٦٦	شيخ الاباطح، ٢٤٩
قصص الانبياء، ٤٦٧	الشيعة فى احاديث الفريقين، ٤٠٠
كافى، ١٩، ٣٥، ٤٠، ٥٥، ٦٩، ٧٢، ٧٣،	صحيح بخارى، ٣٢، ٣٤٩، ٣٨٠،
٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٧، ٩٥، ١٠٤،	٤٠٩
١٠٦، ١٠٧، ١١٠، ١١١، ١١٤، ١١٩،	صحيح مسلم، ٣٢
١٢٥، ١٣٤، ١٤٥، ١٧٦، ١٩١، ١٩٢،	صراط المستقيم، ٤٠٠

- ۵۰۷، ۴۷۲، ۴۶۶، ۴۳۱، ۴۲۸، ۴۱۹
 ۵۶۲، ۵۵۳
 المواهب اللدنیة، ۲۴۷
 المیزان، ۷، ۹۰، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۳۷،
 ۱۹۰، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۶۶، ۲۸۸،
 ۳۱۵، ۳۴۰، ۳۵۵، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۰۱،
 ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۹، ۴۲۹، ۴۴۴،
 ۴۶۷، ۴۷۴، ۴۹۲
 مسالك الحنفاء، ۳۸۰
 مستدرک الوسائل، ۸۰، ۸۶، ۹۴،
 ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۶۷، ۱۸۱،
 ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۸۳، ۳۰۰، ۳۰۱،
 ۳۳۸، ۳۵۹
 مستدرک حاکم، ۳۴، ۲۴۳
 مستدرک سفینه البحار، ۱۹۲، ۲۲۹،
 ۲۵۱، ۴۷۴
 مسند ابی یعلی، ۶۲
 مسند احمد، ۳۲، ۹۰، ۹۱، ۳۴۹
 مصباح کفعمی، ۲۱۸
 معاد و جهان پس از مرگ، ۵۴۳
 معانی الاخبار، ۱۹۱
 معجم الکبیر طبرانی، ۶۲
 مفاتیح الغیب، ۷
 مفردات، ۱۳، ۱۱۰، ۲۳۶، ۲۶۸،
 ۳۰۴، ۳۵۹، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۴۲، ۴۵۸،
 ۴۶۱، ۵۶۱
 مکاتیب الرسول، ۶۹، ۳۱۶
 مناقب، ۲۴۷
 مناقب آل ابی طالب، ۲۱۷، ۲۵۱،
 ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۹۸، ۳۰۰،
 ۳۰۱، ۳۱۱، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۳، ۳۴۹،
 ۳۶۱، ۴۰۷، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۷۹، ۴۸۱،
 ۴۹۳، ۵۱۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۶۶
 کتاب سلیم بن قیس، ۳۴
 کتاب مقدس، ۴۲۲
 کشاف، ۷
 لسان العرب، ۲۷۸
 ما نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ فِي عَلِيٍّ، ۱۶
 متشابهات القرآن، ۲۴۸
 مجمع البحرين، ۴۳۹
 مجمع البيان، ۷، ۳۸، ۳۹، ۴۴، ۴۹،
 ۵۰، ۶۲، ۶۳، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۸۰، ۹۹،
 ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۴۴،
 ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷،
 ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۳،
 ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۶۴، ۲۶۶،
 ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۹۹،
 ۳۰۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۹،
 ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۷۹، ۳۹۷، ۳۹۹،
 ۴۱۹، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۶۷،
 ۴۸۷، ۴۹۲، ۵۲۴، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۹،
 ۵۵۸، ۵۶۲
 مجمع الزوائد، ۱۲۷
 محاسن برقی، ۴۰۷، ۴۲۹
 المراجعات، ۲۰
 المنار، ۷، ۱۷، ۱۸، ۳۰، ۵۱، ۶۸، ۷۳،
 ۹۱، ۱۲۴، ۱۷۳، ۲۲۹، ۲۵۸، ۲۸۱،
 ۲۸۴، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۸۱، ۴۰۹، ۴۱۶،

٥٣٠، ٥٣١

مناقب اهل بيت، ٢٤٦

مناقب خوارزمي، ٣٣، ٣٤

منهاج السنه، ٢٧

ميزان الحكمة، ٢٦٢، ٤٠١، ٤٥٧،

٤٧٤

نور البراهين، ٣٨٩، ٤٣٩

نور الثقلين، ٧، ٣٩، ٦٢، ٦٣، ٨٥، ٩٤،

١١٠، ١١١، ١١٨، ١٣٣، ١٤١، ١٦٦،

١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٧، ١٩٠، ١٩٢،

٢٢٧، ٢٢٩، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٦٢، ٢٨٣،

٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣١٥، ٣١٦، ٣٤١،

٣٤٢، ٣٤٩، ٣٥٥، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٧،

٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠٩، ٤٢٩، ٤٤٤، ٤٤٨،

٤٥٣، ٤٥٧، ٤٧٤، ٤٧٩، ٥٢٦

النهاية في غريب الحديث، ٢٧٨

نهج البلاغه، ١١٩، ١٢٧، ١٦٧، ٢٤٣،

٢٥١، ٢٧٧، ٢٩٩، ٤٤٨، ٤٨٨، ٤٨٩

وسائل الشيعة، ٦٢، ٧٣، ٨٠، ٨٣، ٨٥

٨٦، ٩٤، ١٠٤، ١٠٧، ١١٠، ١١١،

١١٤، ١١٨، ١١٩، ١٣٣، ١٥٠، ١٦٧،

١٨٤، ١٩١، ٣٠١، ٣٤٩، ٤٢٩، ٤٤٨

الولاية، ١٦

الهدى الى دين المصطفى، ١٦٨

ينابيع المودة، ١٧

(فهرست ازمنه و امکانه)

صومعه، ۲۴۵	آشور، ۲۰۱
عراق، ۲۱	آمریکا، ۹۶، ۹۷، ۹۸
عربستان، ۱۵، ۲۱، ۴۸۳	اروپا، ۴۸۵
عطارد، ۳۹۱، ۴۵۲	انگلستان، ۹۶، ۹۷
عید قربان، ۲۱	اورانوس، ۴۵۲
غدیر، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۶، ۲۷	ایله، ۶۰
۲۸، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷	بابل، ۴۶، ۳۷۸، ۳۸۸، ۳۹۱
فدک، ۱۵	بیروت، ۱۷۳
فرانسه، ۹۷	پلوتون، ۴۵۲
قرون وسطی، ۴۸۵	جُحفه، ۲۱
کعبه، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸	جزیره عربستان، ۱۵، ۲۱، ۴۸۳
۱۱۹، ۱۵۱، ۲۴۵، ۲۶۶، ۳۷۸، ۴۲۹	حبشه، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵
کلده، ۲۰۱، ۳۹۱	حجاز، ۲۱، ۶۹، ۴۸۳
ماه رجب، ۶۹	حجر اسماعیل، ۵۶۱
ماه رمضان، ۱۱۰، ۱۶۶	حجّه الوداع، ۲۰
مدینه، ۲۰، ۲۱، ۷۳، ۹۲، ۱۴۴، ۱۵۱	حدیبیه، ۷۲، ۱۰۴، ۱۰۵
۱۸۱، ۲۵۱، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۳۳، ۵۱۸	خلیج فارس، ۴۵۹
مربخ، ۳۹۱، ۴۵۲	خیبر، ۱۵، ۷۲، ۷۳
مسجد الاقصی، ۲۷۷	روم، ۲۰۱
مسجد الحرام، ۲۴۶، ۲۷۷، ۳۵۸	زحل، ۴۵۲
۳۵۹، ۵۶۱	زهره، ۳۸۸، ۳۹۱، ۴۵۲
مشتری، ۳۹۱، ۴۵۲	سبا، ۲۰۱، ۲۸۳
مصر، ۲۱، ۲۰۱، ۴۲۹	شام، ۲۴۴، ۳۸۸
مکه، ۳۱، ۶۳، ۷۲، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۷	شعب ابوطالب، ۲۵۰
۱۵۱، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۶	صفین، ۳۴، ۳۳۱، ۴۸۹

(فهرست قبایل و طوایف و ...)	۲۳۰، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۱، ۳۰۷
	۳۵۶، ۴۱۶، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۷
	۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۵۱۱، ۵۱۸، ۵۲۴
اصحاب سبّ، ۶۰	۵۵۲، ۵۲۸
انصار، ۳۴، ۹۰	منی، ۱۰۹
اهل تسنن، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۵، ۲۶	نپتون، ۴۵۲
۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۸۹، ۱۰۷	نجران، ۱۵
۱۱۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۸۴، ۳۱۵، ۳۶۲	هند، ۴۶۶
۳۷۹، ۳۸۰، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۷۲، ۴۷۵	یثرب، ۲۵۱
ایرانیان، ۴۶، ۴۱۶	یمن، ۲۱، ۲۸۳
بدریین، ۳۴	یونان، ۲۱۷، ۴۶۶
بنوملیح، ۴۶۶	***
بنی اسرائیل، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸	
۵۹، ۶۰، ۱۲۹، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸	
۱۶۵، ۲۲۵، ۴۰۵، ۴۷۱، ۵۰۹	
بنی امیه، ۲۴۴	
بنی تمیم، ۵۵۷	
بنی عبد مناف، ۵۳۱	
بنی قریظه، ۱۵	
بنی قینقاع، ۱۵	
بنی نضیر، ۱۵	
بنی هاشم، ۲۴۶، ۲۵۰	
تَنَوِیِّین، ۲۲۳	
جبریون، ۲۷۲	
خوارج، ۳۳۱، ۴۰۱	
دوگانه پرستان، ۱۸۶، ۲۲۳	
رومیان، ۴۶	
شیعه، ۱۵، ۱۹، ۲۶، ۲۷، ۸۹، ۲۴۳	

۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۲۱، ۲۳۸، ۴۲۲،	۳۵۳، ۳۶۲، ۳۷۷، ۳۷۹، ۴۸۹
۴۸۳، ۴۶۸	صائبان، ۳۸، ۴۱، ۴۲
ملکانیه، ۴۹	صوفیه، ۲۸۶
مهاجرین، ۳۴	قبیله خزاعه، ۴۶۶
نسطوریه، ۴۹	قریش، ۶۸، ۷۱، ۱۸۴، ۲۴۳، ۲۴۴،
نصاری، ۱۵، ۳۱، ۳۹، ۴۲، ۵۱، ۵۷،	۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۵، ۲۶۶،
۵۰۸، ۴۸۲، ۱۷۸، ۱۴۷، ۷۴، ۶۷، ۵۸	۲۷۴، ۲۷۶، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۰،
یعقوبیه، ۴۹	۳۵۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۹۱، ۵۲۸
یهود، ۱۵، ۳۱، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۶،	قوم ابراهیم، ۳۹۴
۴۸، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۷۳، ۷۴،	قوم صالح، ۳۳۰
۷۵، ۷۶، ۱۴۷، ۲۲۷، ۴۲۰، ۴۲۱،	قوم عاد، ۳۳۰
۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۳،	قوم نوح، ۳۲۰، ۳۳۰
۴۶۸، ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۰۸	مادّی ها، ۱۸۶
یهودیان، ۴۱، ۷۴، ۷۶، ۴۱۹، ۴۲۲	مجوسیان، ۵۲۲
***	مرتاضان، ۸۲
	مسلمانان، ۵، ۶، ۱۴، ۱۵، ۲۱، ۲۲،
	۲۳، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۵۰،
	۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۲،
	۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۶،
	۱۲۵، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۶،
	۱۸۲، ۲۶۵، ۳۱۴، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۵۵،
	۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۷۷، ۳۷۸،
	۴۱۱، ۴۸۸، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۰۸، ۵۱۱،
	۵۱۷، ۵۲۱
	مسیحی، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۸۰، ۸۱،
	۱۴۵، ۱۷۲
	مسیحیان، ۳۸، ۴۱، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۴،
	۵۵، ۵۶، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۲، ۱۴۴،

- ۲۴۷... أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا
 صَيْدًا الْمُلُوكِ أَرَانِبُ وَتَعَالِبُ ۱۰۷...
 ۲۴۶... وَأَبْيَضُ يُسْتَسْقَى الْعِمَامُ بِوَجْهِهِ
 ۲۴۷... وَاللَّهُ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ
 وَكَوْلَا أَبُوطَالِبٍ وَابْنُهُ ۲۵۱...
 ۲۵۰... يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْعَدِيرِ نَبِيُّهُمْ

* * *

(کلمات معنی شده در این جلد)

- ۵۰۵... «ابلیس»
 ۷۷... «أَثَابَهُمْ»
 ۵۳۳... «اجرام»
 ۵۴۲، ۱۸۷... «أَجَلَ»
 ۳۳۹... «أَجَلٌ مُّسَمًّى»
 ۱۴۸... «اسْتَحَقَّ»
 ۳۶۹... «اسْتَهْوَتْهُ»
 ۴۹... «اقنوم»

(فهرست اشعار)

۲۰۸... «حاق»	۲۴۱... «أَكِنَّةٌ»
۱۳۲... «حام»	۴۰۶... «اليسع»
۴۴۲... «حَبَّ»	۴۵۵... «انشاء»
۳۴۳... «حَبَّة»	۱۴۸... «أَوْلِيَان»
۴۴۲... «حَبَّة»	۳۷۶... «أَب»
۵۶۱... «حِجْر»	۳۶۸... «أَعْقَاب»
۵۳۶... «حرج»	۴۳۰... «أُم»
۳۱۹... «حساب»	۲۷۹... «أُمم»
۴۴۹... «حُسْبَان»	۲۶۰... «أَوْزَار»
۲۶۰... «حسرت»	۳۹۲... «بازغ»
۵۰۰... «حشر»	۲۹۵... «بأساء»
۳۴۰... «حَفَظَةٌ»	۳۳۵... «بحر»
۴۸۴... «حفيظ»	۱۳۱... «بَحِيرَه»
۴۱۵... «حُكَم»	۴۷۷... «بدیع»
۵۰۷... «حَكَم»	۳۳۵... «بِرٌّ»
۳۹۲... «حنیف»	۴۸۱... «بِصَائِر»
۵۱۲... «خَرَص»	۵۴۸... «بَطْلَم»
۴۶۷... «خَرَقُوا»	۳۳۹... «بعث»
۳۰۸... «خَرَائِن»	۲۵۹... «بَغْتَه»
۴۶۰... «خَضِر»	۳۰۴... «بَعْتَه»
۳۴۷... «خفیه»	۳۲۸... «بَيِّنَه»
۴۶۷... «خلق»	۳۶۵... «تُبْسَل»
۳۵۹... «خوض»	۳۰۰... «تَضَرَّع»
۴۳۸... «خَوَّلْنَاكُمْ»	۳۴۷... «تَضَرَّع»
۲۹۷... «دابِر»	۳۳۸... «توفی»
۲۷۸... «دَائِبَه»	۳۳۹... «جَرَ حُثْم»
۴۶۰... «دَائِبَه»	۵۴۱، ۳۹۰... «جن»
۴۸۲... «دَرَسَتْ»	۴۹۳... «جَهْد»
۳۴۳... «رطب»	۳۰۴... «جَهْرَه»

«فَلَا تَأْسَ» ۴۰...	«زخرف» ۵۰۶...
«فَلَقَ» ۴۴۵...	«زخرف القول» ۵۰۵...
«قَالَ» ۱۵۶...	«سائیه» ۱۳۱...
«قُبُلًا» ۵۰۰...	«ساعه» ۲۹۳، ۲۵۹...
«قراطیس» ۴۲۳...	«سَكَرَ» ۹۲...
«قرطاس» ۲۰۳...	«سکن» ۲۱۳...
«قرن» ۱۹۹...	«سُلْطَان» ۳۹۶...
«قریه» ۴۲۹...	«سَلَّمَ» ۲۷۰...
«قَلَانِد» ۱۱۶...	«شرح» ۵۳۵...
«قِنْوَان» ۴۶۰...	«شیاطین» ۵۰۵...
«قهر» ۲۲۴...	«شیعاً» ۳۵۳...
«کَتَبَ» ۳۲۴...	«صدر» ۵۳۵...
«کَرَبَ» ۳۴۸...	«ضُرَّ» ۲۲۳...
«کلام» ۲۶۸...	«ضراء» ۲۹۵...
«کَلَّمَ» ۲۶۸...	«طائر» ۲۷۹...
«کَلِمَةً» ۵۰۹...	«طعام» ۱۱۱...
«لَا تَعْلُوا» ۵۷...	«طَلَعَ» ۴۶۰...
«لَبَسَ» ۲۰۷...	«ظَلَمَاتِ الْأَرْضِ» ۳۴۳...
«لَتَصْنَعِي» ۵۰۴...	«عدل» ۱۴۶...
«لطیف» ۴۷۸...	«عدل» ۳۶۵...
«لَعِبَ» ۲۶۱...	«عید» ۱۶۶...
«مائده» ۱۶۲...	«غرور» ۵۰۶...
«مُبْلِسُونَ» ۲۹۶...	«غلبه» ۲۲۴...
«مُتْرَاكِب» ۴۶۰...	«غَمَرَاتِ» ۴۳۵...
«محجور» ۵۶۲...	«فاطر» ۲۱۸...
«مِذْرَارًا» ۱۹۹...	«فالق» ۴۴۲...
«مُسْتَقَرَّ» ۳۵۷، ۴۵۶...	«فتنه» ۳۲۰، ۲۳۵...
«مُسْتَوْدَع» ۴۵۶...	«فَطَرَ» ۳۹۲...
«مُعْجِزِينَ» ۵۵۰...	«فقه» ۴۵۸...

- «مَعَشَرَ» ۵۴۶...
 «مَفَاتِحُ» ۳۳۴...
 «مَكْرٌ» ۵۲۹...
 «مَلَكُوتٌ» ۳۸۳...
 «مَنْتٌ» ۳۲۱...
 «نُصْرَفٌ» ۳۰۴...
 «نُصْرَفٌ» ۴۸۲...
 «نَفَقٌ» ۲۷۰...
 «نَوَى» ۴۴۲...
 «نُهِيتٌ» ۳۲۷...
 «وَبَالَ» ۱۱۰...
 «وَجَهٌ» ۳۱۷...
 «وَحَى» ۵۰۶، ۱۶۱...
 «وَرَقَةٌ» ۳۴۳...
 «وَصِيلَةٌ» ۱۳۱...
 «وَقْرٌ» ۲۴۱...
 «وَكِيلٌ» ۴۸۴، ۳۵۷...
 «هَدَى» ۱۱۶...
 «يَابِسٌ» ۳۴۳...
 «يُخْشِرُونَ» ۲۷۹...
 «يَصْدِفُونَ» ۳۰۴...
 «يَعْدِلُونَ» ۱۸۶...
 «يَعْمَهُونَ» ۴۹۵...
 «يَقْصُ» ۳۳۲...
 «يَلْبِسُكُمْ» ۳۵۳...
 «يَمْسَسُكُمْ» ۲۲۳...
 «يَتَأَوَّنَ» ۲۴۲...
 «يُؤَفِّكُونَ» ۵۵...

* * *